

دولت عثمانی

چاپ سوم

از اقتدار تا انحلال

اسماعیل احمد یاقی
ترجمه: رسول جعفریان

دولتهای مسلمان

دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال

اسماعیل احمد

مترجم: رسول جعفریان



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

بهار ۱۳۸۵

یاغی، اسماعیل احمد
دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال / اسماعیل احمد؛ مترجم: رسول جعفریان. - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۲.
۲۶۸ ص.: نقشه، جدول. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۳۶: تاریخ؛ ۳)
ISBN: 964-7788-17-7 ۱۵۰۰۰ ریال
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
بالای عنوان: دولتهای مسلمان
کتابنامه: ص. [۲۱۴] - ۲۱۶؛ همچنین به صورت زیر نویس
نمایه.
۱. قدرت (علوم اجتماعی) - ترکیه - تاریخ. ۲. اقتدار. ۳. ترکیه - تاریخ - امپراطوری عثمانی، ۱۲۸۸ - ۱۹۱۸ م. الف. جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - ، مترجم. ب. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ج. عنوان.
۹ د ۲ ی / DR ۴۸۶ ۹۵۶ / ۱۰۱۵
کتابخانه ملی ایران ۳۷۱۰۵ - ۸۲ م



دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال
تألیف: اسماعیل احمد
مترجم: رسول جعفریان
پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (شماره انتشار: ۳۶؛ تاریخ: ۳)
حروفچینی و صفحه‌آرایی: اداره نشر و ویرایش پژوهشگاه
نوبت چاپ: سوم ۱۳۸۵
تعداد: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: قم - زیتون
قیمت: ۱۵۰۰ تومان

قم: ابتدای بلوار امین، بلوار جمهوری اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۲۹۰۶۰۳۰ و ۲۹۰۹۳۱۰
نمابر: ۲۹۳۶۰۴۲ ■ تهران: خیابان انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو، تلفن ۶-۶۶۴۶۰۹۳۵

فهرست مطالب

فصل چهارم: نظام حکومت عثمانی

فصل پنجم: عثمانی‌ها در دورهٔ انحطاط

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیتهای عینی و فرهنگ و ارزشهای اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهشها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیتهای جامعه از یک سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلّفهٔ فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسایل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی(ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، زمینهٔ شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیتهای آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسهٔ پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر به عنوان منبع درسی برای دانشجویان رشته «تاریخ و تاریخ تمدن اسلامی» در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد، تهیه شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند گردند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از زحمات حجةالاسلام و المسلمین رسول جعفریان در تهیه طرح دولت‌های مسلمان و ترجمه این اثر تشکر و قدردانی نماید.

پیشگفتار

دو نیاز، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه را بر آن داشت تا طرحی را در زمینهٔ ارائهٔ کتابهایی دربارهٔ تاریخ دولتهای مسلمان عرضه کند. نخست آن که در دروس کارشناسی و کارشناسی ارشد، در رشته‌های تاریخ و تاریخ و تمدن اسلامی، عناوین چندی در ارتباط با شناخت تاریخ دولتهای مسلمان وجود دارد که برای بیشتر آنها کتاب خاصی در نظر گرفته نشده است. بنابراین، ارائه کتابهای مناسب برای پر کردن این خلاء، کاری ضروری و لازم به نظر می‌آمد. نیاز دوم آن که امروزه با وجود دولت جمهوری اسلامی ایران، شناخت تجربهٔ دولت‌های بزرگ اسلامی در درازای تاریخ اسلام، بسیار سودمند و لازم است. دولت اسلامی ایران که در امتداد دولت‌های بزرگ اسلامی قرار دارد و منادی احیای تمدن بزرگ اسلامی است، می‌بایست به تجربه‌های گذشته تکیه کرده و از آنها بهره‌ور شود. به همین دلیل، لازم بود تا فهرستی از این دولتها تهیه شده و برای هر کدام کتاب مناسبی تألیف یا ترجمه شود.

انتخاب دولت‌ها بر اساس دامنهٔ نفوذ آنها در بعد زمانی و مکانی است. برخی از این دولتها در شرق و برخی در غرب اسلامی، برای سالها قدرت سیاسی بزرگی را در اختیار داشته و در صحنهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی و همینطور در جغرافیای سیاسی جهان اسلام نقش مهمی را ایفا کرده‌اند.

نکته دوم در انتخاب ما، اهمیت عناوین یاد شده در ارتباط با عناوین درسی کارشناسی و کارشناسی ارشد بوده است. به طوری که برای بیشتر دولت‌های انتخاب شده، به نوعی عنوانی در دروس کارشناسی و کارشناسی ارشد موجود است.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
گروه تاریخ

مقدمه

دولت عثمانی یکی از پایدارترین دولت‌های مسلمان است که بیش از شش قرن، در صحنهٔ سیاست اسلامی، در جهت ایجاد اتحاد داخلی میان سرزمین‌های اسلامی، و دفاع از آنها در برابر دولت‌های اروپایی، ایفای نقش کرد. اهمیت این دولت در جهان اسلام، به ویژه در تاریخ دورهٔ اخیر اسلامی، بر هیچ کس پوشیده نیست. وسعت جغرافیایی، نیروی نظامی گسترده، فتوحات بزرگ، آثار تاریخی جاوید، همراه با عمری دراز که کمتر سابقه‌ای در تاریخ دولت‌های اسلامی و حتی غیر اسلامی دارد، عظمتی به آن بخشیده است که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند. به موازات آن، کینهٔ اروپائیان نسبت به این دولت مسلمان، که به مناسبات میان آنان طی قرن شانزدهم میلادی به بعد باز می‌گردد، بر همگان روشن است؛ کینه‌ای که سبب شد تا اروپای متحد، طی قرن نوزدهم و بیستم میلادی، به توطئه‌گری و مبارزه با دولت عثمانی پرداخته و با استفاده از عناصر داخلی، شورش‌های قومی و جنبش‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبانه، به طور کامل آن دولت را قلع و قمع و مهم‌ترین مانع را از سر راه خود بر تسلط بر منطقه بردارد.

شناخت این دولت و نقش جهانی آن در دفاع از ممالك اسلامی، همراه با تجربه‌های تلخ و شیرین و زشت و زیبای آن در مسائل داخلی و مبارزات فرقه‌ای، امری لازم و ضروری است. طبعا اهمیت شناخت این دولت، برای ما ایرانیان که همسایه دولت عثمانی بوده و طی قرن‌های متوالی در جنگ و صلح با آن بسر برده‌ایم، بیش‌تر آشکار است.

بدون تردید و به رغم دشواری‌هایی که ما ایرانیان با عثمانیان به لحاظ مرزی و مذهبی داشته‌ایم، و برخی از سلاطین این دولت، تحمل وجود دولتی مستقل و مسلمان را در کنار خود نداشتند، دولت عثمانی، طی قرن هفدهم تا نوزدهم، سدی استوار در برابر تجاوز اروپایی‌ها به شرق و از جمله ایران بوده است. این نکته‌ای است که شیخ علی خان زنگنه، وزیر قدرتمند روزگار شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ـ۱۱۰۴) به خوبی آن را دریافت و در برابر اصرار اروپایی‌ها برای وادار کردن ایران به جنگ با عثمانی، مقاومت کرده و با آن مخالفت کرد. کارری که خود در این مذاکرات حاضر بوده است، می‌گوید: «نخست وزیر او [سلیمان] که از طرفداران جدی دوستی با ترکها بود، اعتقاد داشت که ترکیه در واقع برای ایران سدی

است در مقابل مسیحیان. اگر روزی ترکها منهدم و نابود شوند، حتما نوبت حمله به ایران خواهد رسید و برای ایران، در برابر آنان پایداری امکان نخواهد داشت.»[۱] حتی شاه عباس نیز که برای تهدید عثمانی، مرتب با اروپایی‌ها در بارهٔ جنگ با عثمانی قول و قرار می‌گذاشت، هیچگاه در عمل قدمی بر نداشت.

عمدهٔ دشواری ما با این دولت، به دلیل توسعه‌طلبی بیهودهٔ این دولت برای تسلط بر یک دولت مسلمان در شرق خود بوده و به طور معمول، این حرکت خود را به بهانهٔ مبارزه با مذهب تشیع یا به اصطلاح خودشان رفض توجیه می‌کرده است. نباید پنهان کرد که به رغم جنگ‌های ایران و عثمانی در برخی از مقاطع تاریخی در دورهٔ صفوی، دوره‌های صلح طولانی میان این دو دولت، نشانگر آن است که همواره در دو طرف، افراد عاقلی بودند که می‌توانستند اهمیت وجود این صلح را برای هر دو طرف، به ویژه برای عثمانی که سرگرم مسائل بخش اروپایی خود، یعنی مبارزه برای توسعه اسلام بود، دریابند.

در زبان فارسی آثار متعددی در بارهٔ دولت عثمانی و تاریخ آن به چاپ رسیده است. بخشی از آنها آثاری است که در دورهٔ قاجاری برای سلاطین قاجار ترجمه شده و طی دو دههٔ اخیر به چاپ رسیده است. در این زمینه می‌توان از «تاریخ امپراطوری عثمانی» از هامر پورگشتال نام برده که میرزا زکی علی آبادی آن را ترجمه کرده و در پنج مجلد به چاپ رسیده است. از کارهای جدید نیز باید از کتاب «تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید» اثر استانفورد جی. شاو یاد کرد که با ترجمهٔ محمود رمضان زاده در دو مجلد به چاپ رسیده است. ما در انتهای کتاب، فهرست بیش از هشتاد عنوان کتاب را که در بارهٔ دولت عثمانی تألیف شده و در کتابخانهٔ تخصصی تاریخ اسلام و ایران در شهر قم موجود است، آورده‌ایم.

کتاب حاضر که به طور اختصار به بررسی تاریخ دولت عثمانی از آغاز تا زوال آن پرداخته و در انتها فهرستی از سلاطین، صدراعظم‌ها و شیخ الاسلامان عثمانی را آورده است، در ردیف کتاب‌هایی است که از سوی گروه تاریخ پژوهشکده حوزه و دانشگاه به قصد شناساندن تاریخ دولت‌های مسلمان از عربی به فارسی ترجمه شده است. امیدواریم مورد استفاده عموم دانش پژوهان به ویژه دانشجویان رشتهٔ تاریخ قرار گیرد.

توفیق الهی قرین حال بنده بود که این کتاب را طی دو سفر حج، یکی تمتع و دیگری عمره در سال ۱۳۷۹ شمسی در کنار مسؤولیت سنگین مراقبت از اعمال حجاج کاروان‌هایی که روحانی آن بودم، در حرمین شریفین به فارسی درآورم.

رسول جعفریان

---

۱. کارری، سفرنامه، (ترجمهٔ عباس نخجوانی، عبدالعلی کارنگ، تبریز، ۱۳۴۸)، ص ۹۲

فصل اول

تأسیس دولت عثمانی

ترک‌های عثمانی

ترک‌های عثمانی در سه دههٔ نخست قرن سیزدهم میلادی، بسان بسیاری از قبایل ترک که در طی یک دورهٔ تاریخی و با فواصل زمانی دور و نزدیک، از مناطق استپی آسیا به سمت غرب و آناتولی می‌آمدند، وارد آسیای صغیر شدند. واقعیت آن است که تاریخ دورهٔ نخست عثمانی مبهم و نقل‌های مربوط به آن، به اسطوره نزدیک‌تر است تا تاریخ. و به‌رغم آن‌که مورخان، این قبیل روایات تاریخی را از سالنامه‌های قدیمی عثمانی‌ها درآورده‌اند، همچنان در بارهٔ ارزش تاریخی آن‌ها اختلافات عمیقی وجود دارد. در برخورد با این قبیل نقل‌ها، مورخان بر دو دسته‌اند:

۱. گروهی که از اساس در این نقل‌ها تردید دارند؛

۲. گروهی که آن‌ها را حقایقی تردیدناپذیر می‌دانند و معتقدند اشخاصی که معاصر آن تحولات بوده‌اند، آن‌ها را تدوین کرده‌اند.[۱]

به هر روی، بر اساس یکی از این نقل‌ها، عثمانی‌ها منتسب به قبیله‌ای از قبایل غُز ترکی به نام قبیلهٔ **قاپی** هستند. این قبیله از میانهٔ آسیا تحت رهبری **ارطغرل** به سمت غرب حرکت کرد و بعدها جانبدارِ سلطان علاءالدین اول، سلطانِ دولت سلجوقی روم شده، به سپاه او پیوسته است. علاءالدین در جنگ سال ۱۲۳۲/۶۳۰ پیروز شد و به عنوان پاداش حمایت این گروه، قبیلهٔ ترکی یاد شده را در یکی از مناطق تحت سلطهٔ خود در شمال غرب آناتولی با نام سکود که در مرزهای دولت بیزانس با دولت سلجوقی بود، اسکان داد؛ به طوری که رئیس قبیله یعنی ارطغرل، لقب مرزبان یافت.[۲]

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ فی اصول التاریخ العثمانی؛ قاهره، ۱۹۹۳، ص ۱۰ـ۱۵.

۲. محمد فؤاد کوبریلی؛ قیام الدولة العثمانیة؛ ترجمهٔ احمد السعید سلیمان، قاهره، ۱۹۶۷، ص ۱۱۹ـ۱۲۶.

ارطغرل به حفاظت از مرزهای پیشین بسنده نکرده و به نام سلطان، به سرزمین‌های بیزانس حمله برد و اسکی شهر را به محدودهٔ نفوذ خود افزود.[۱]

از زمانی که ارطغرل در سال ۱۲۸۸/۶۸۷ درگذشت، و فرزندش عثمان ـ کسی که بعدها دولت عثمانی به نام وی نامیده شد ـ برجای پدر نشست، این امیرنشین به سرعت ترقی کرده، به مرور به امپراطوری تبدیل بزرگی شد که سرزمین‌های متعلق به آن در آسیا، اروپا و افریقا قرار داشت و از بزرگ‌ترین دولت‌های اسلامی شد که تاریخ شاهد آن بوده است. این دولت نقش قابل توجهی در نشر اسلام در اروپا و دفاع از مسلمانان در قبال دولت‌های صلیبی بر عهده داشته است.[۲]

نسب آل عثمان

مورخان در نسب این خاندان اختلاف نظر دارند: برخی آنان را حجازی می‌دانند که جدشان عثمان به منطقهٔ قرامان گریخته. وی فردی شجاع و در خدمت سلاجقه بوده و به مرور زبان و شیوهٔ زندگی آنان را در پیش گرفته و در نهایت یاران و پیروان و لشکری به دست آورده است.[۳] برخی دیگر، نسب عثمانی‌ها را به ابومسلم خراسانی می‌رسانند.[۴] برخی هم آل عثمان را از چرکسی‌ها و از فرزندان یافث بن نوح دانسته‌اند.[۵] این در حالی است که مورخان ترك، برخی به طایفهٔ غز ترکی اشاره کرده و برخی نام قبیلهٔ قابی را نیز بر آن می‌افزایند. برخی از همین مورخان ترك بر این باورند که ریشهٔ نخست دولت عثمانی نژاد غز، یعنی ترکمانانی است که تفاوت چندانی با بیش‌تر ترک‌هایی که همراه سلاجقه آمدند، ندارند.[۶]

نقل‌های موجود، در این مسئله اتفاق نظر دارند که سلیمان شاه، جد سلطان عثمان، سلطان منطقهٔ ماهان، از مناطق نزدیك شهر بلخ در شمال شرق فارس بوده است. زمانی که چنگیز برای جنگ به این نواحی آمد، آن مناطق را تصرف و ویران کرد و دولت خوارزمشاهیان را پایان داده، اهالی آن را در این سرزمین و ممالك دیگر در غرب پراکنده

---

۱. عبدالکریم رافق؛ العرب و العثمانیون؛ ۱۵۱۶ ـ ۱۹۱۶، دمشق، ۱۹۷۴، ص ۲۶ ـ ۲۷.
۲. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانیة دولة اسلامیة مفتری علیها؛ قاهره، ۱۹۸۰، ص ۳۳ ـ ۳۴.
۳. محمد بن احمد بن ایاس الحنفی؛ بدایع الزهور فی وقایع الدهور؛ قاهره، ۱۹۸۲، ج ۵، ص ۳۶۴.
۴. همان، ص ۳۶۵.
۵. اسماعیل سرهنگ، الامیرآی؛ تاریخ الدولة العثمانیة؛ بیروت، ۱۹۸۸، ص ۸.
۶. محمد فؤاد کوبریلی؛ همان؛ ص ۱۱۸.

ساخت. سلیمان از ماهان خارج شده، به همراه پنجاه هزار نفر جنگجوی ترکان و چرکس به سوی روم حرکت کرد؛ از حلب و جز آن گذشت و در عبور از فرات غرق شد. جنازهٔ او را در نزدیکی قلعهٔ جور (قلعهٔ جبیر که ترک‌ها آن‌جا را مزار می‌گویند) دفن کردند و ترکمان‌ها و چرکس‌ها که همراهش بودند، در آن نواحی پراکنده گشتند.[۱] پس از آن ارطغرل راه پدر را ادامه داد تا آن که از سوی سلطان علاءالدین اول، زمینی را که به عنوان پاداش به وی داده شده بود، به دست آورد؛ جایی که ریشه و اساس دولت عثمانی در آن‌جا نهاده شد.

ساختار دینی، نظامی و سیاسی عثمانی‌ها

چگونگی اوضاع دینی، نظامی و سیاسی دولت عثمانی از زمان امیر عثمان در این چهارچوب قابل شرح است.

۱. امیر عثمان به دین اسلام معتقد بود و ترکان عثمانی از او پیروی می‌کردند. عقیدهٔ دینی آنان، پیش از وی، روشن نیست. به احتمال، مدتی پیش از آن، در حال گذار از بت پرستی یا عقاید دیگر به اسلام بوده‌اند. به هر روی، پیوند استوار آنان با سلاجقهٔ روم در آناتولی که دولتی اسلامی بوده، عامل مهمی در گرویدن آنان به اسلام به عنوان دین رسمی ترکان عثمانی از زمان امیر عثمان بوده است. امیر عثمان در حکومت خود بر اساس ایمان عمیق و دینداری حرکت می‌کرد؛ در عقیدهٔ اسلامی خود جدّی بود و از مشاورهٔ فقها بهره می‌گرفت. رفتارِ به عدالت یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های وی بود؛ آن هم در زمانی که ظلم و تعدی همه جا را فرا گرفته بود. اسلام در آیندهٔ عثمانی‌ها نیز تأثیر زیادی داشته است؛ چرا که نوعی وحدت عقیده را برای آنان فراهم کرد و نوعی شعور دینی برای آنان برای به وجود آورد که آنان را پای بند به اسلام کرد. در کنار این روحیهٔ دیندارانه، روحیهٔ نظامی‌گری، زمینهٔ نوعی سرکشی و خشونت را در آنان به وجود آورد که به صورت ویژگی روشن ترکان عثمانی درآمد. آنان این روحیهٔ نظامی‌گری را از سرزمین اصلی خود در دشت‌های آسیا برگرفته بودند؛ بعدها سلاطین آن را در وجود ترکان تعمیق بخشیدند؛ به طوری که در طول تاریخ عثمانی، همیشه همراه آنان بود.[۲]

---

۱. احمد بن محمد الحموی؛ فضائل سلاطین بنی عثمان؛ تحقیق محسن سلیم، قاهره، ۱۹۹۳، ص ۱۷ ـ ۱۸.
۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ فی اصول التاریخ العثمانی؛ ص ۳۶ ـ ۳۷.

۲. امیرعثمان موفق شد تا در امارت خود نوعی نظم اداریِ استوار پدید آورد؛ به طوری که در روزگار وی ترکان عثمانی از نظام قبیله‌ایِ غیر متمرکز فاصله گرفته، به نظام اداری متمرکز دست یافتند؛ چیزی که به آنان کمک کرد تا به سرعت به دولتی بزرگ تبدیل شوند و آنان را برای نقش مهمی که بعدها به عهده گرفتند، آماده سازد.[۱]

۳. در این زمان، دو دولت مهم آسیای صغیر، دولت بیزانس و سلاجقهٔ روم، به دلیل جنگ‌های طولانی با یکدیگر، به شدّت ضعیف شده بودند. یکی از علل ضعف دولت بیزانس، شرکت در جنگ صلیبی چهارم بر ضد مسلمانان بود؛ چنان که ضعف سلاجقهٔ روم، ناشی از حملات مغول به بلاد آنان بود. همین ضعف سبب شده بود تا در آناتولی نوعی خلأ قدرت سیاسی پدید آمد؛ امری که به لحاظ سیاسی، زمینه را برای تشکیل دولتی که این خلاء سیاسی را پر کند و جانشین دو دولت یاد شده باشد، فراهم کرد.[۲]

۴. شکل‌گیری امارت عثمانی در شمال غرب آناتولی، در میانهٔ دنیای مسیحیت - جایی که دارالحرب نامیده شده - از یک سو، و دنیای اسلام (دارالاسلام) از سوی دیگر، نوعی سیاست جنگی را بر این دولت تحمیل کرد. به این معنا که امارت عثمانی در مرز سکونت داشت و این یک اصل مسلم در آناتولی بود که هر دولتی که در مرز پدید آید، بیش‌ترین زمینه را برای رشد و تحول در قیاس با دیگر امارت‌های محلی داشته باشد؛ چرا که امارت‌های داخل محدودهٔ آناتولی، در مقایسه با امیرنشین‌های مرزی رشد و توسعهٔ کندتری داشتند. امیرعثمان توانست پیروزی‌های نظامی خود را بر ضد بیزانس در عمل نشان دهد.[۳] در این میان، چیزی که به کمك امیر عثمان آمد، حملهٔ مغولان به سلاجقهٔ روم در سال ۱۳۰۰ میلادی در آسیای صغیر بود که نتیجهٔ مورد نظر را در پی داشت؛ زیرا دولت ترک‌های سلجوقی از میان رفت و سلطان علاءالدین سوم در سال ۱۳۰۷ درگذشت. پس از آن بود که امیر عثمان همانند دیگر امرایی که شمار آنان تا سیزده امیر می‌رسید، بر ویرانه‌های دولت سلاجقهٔ روم، اعلام استقلال کردند. از آن پس، امیر عثمان سلطان نامیده شد و به همین دلیل مؤسس واقعی دولت عثمانی شناخته می‌شود.[۴]

عثمان آگاه بود که عشیرهٔ ترك او با این شمار اندك و به تنهایی قادر به تشکیل دولتی فراگیر و مسلط بر نواحی مختلف نیست. به همین دلیل، سیاست برقراری پیوند خانوادگی

---

۱. همان. ۲. سعید عاشور؛ اروبا فی العصور الوسطی؛ قاهره، ۱۹۸۱، ص ۶۵.

۳. السید دقن؛ دراسات فی تاریخ الدولة العثمانیة؛ قاهره، ۱۹۷۹، ص ۱۰ـ۱۵.

۴. محمد کمال الدسوقی؛ الدولة العثمانیة و المسألة الشرقیة؛ ۱۹۷۶، ص ۱۲ـ۱۴.

با دولت‌های همجوار و نیز به دست آوردن هوادار از مناطق مختلف را دنبال کرده، از نیروهای شجاعی که شهرتی در جنگیدن داشتند، استفاده کرد. وی یک زن مسیحی از قیلیقیا برای خود و یک دختر مسیحیِ جوان را برای فرزندش به زنی گرفت.[۱]

عثمان هم‌چنین بر دامنهٔ سرزمینش می‌افزود و بر برخی از شهرهایی که مهم‌ترین آن‌ها بورسا بود، مستولی شد. وی خبر فتح این شهر را در سال ۱۳۲۶/۷۲۷ در حالی که در بستر مرگ افتاده بود، دریافت کرد. فرزندش اورخان در رأس نیروهای نظامی فاتح این شهر بود. عثمان وصیّت کرد تا جسدش را در بورسا در کلیسای قصر که به سرعت، به مسجد تبدیل شد، دفن کنند. پس از آن بورسا پایتخت جدید دولت ترکان عثمانی شد که بعدها پایتخت عثمانی از آن‌جا به قونیه و سپس به استانبول انتقال یافت.[۲]

به اجمال، تلاش‌های جهادی و نظامی عثمانی‌ها در مرحلهٔ نخستِ تاریخ آنان، نتیجهٔ چندین عامل بود که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

۱. روحیهٔ دینی شدید؛
۲. خوی نظامی‌گری؛
۳. موقعیت جغرافیایی امارت عثمانی در شمال غرب آناتولی؛
۴. اوضاع سیاسی در مناطق اطراف ترک‌های عثمانی.[۳]

واقعیت آن است که این قبیل تلاش‌های نظامی، آغاز سیاست بسیار فعالی بود که ترکان عثمانی سخت به آن وفادار بودند و آنان را در اروپا، آسیا و افریقا پیروز کرد.

ویژگی‌های فتوحات عثمانی در اروپا

نبرد نظامی عثمانی‌ها در اروپا، آخرین جنگ اسلامی با اروپا در تاریخ جدید است. این نبرد در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم میلادی آغاز شد و در قرن شانزدهم به اوج خود رسید. در قرنِ پس از آن نیز، با فاصله، جنگ‌هایی رخ می‌داد. عملیات نظامی عثمانی در اروپا درست در زمانی رخ می‌داد که دنیای اسلام پس از سقوط غرناطه به دست اسپانیایی‌ها در سال ۱۴۹۲/۸۹۸ گرفتار خسارت شدید شده بود؛ اما درست همزمان با این خسارت در

---

۱. محمود شاکر؛ التاریخ الاسلامی، العهد العثمانی؛ دمشق، ۱۹۸۶، ج ۸، ص ۶۲.
۲. محمد فؤاد کوبریلی؛ قیام الدولة العثمانیة؛ ص ۱۸۰ ـ ۱۸۱.
۳. کارل بروکلمان؛ تاریخ الشعوب الاسلامیة؛ ص ۴۰۹ ـ ۴۱۰.

غربِ دنیای اسلام، ترک‌های عثمانی در شرق و مرکز اروپا آن را تلافی کردند.[۱] در این‌جا می‌توان از چندین ویژگی برای نبردهای عثمانی در اروپا یاد کرد:

۱. جنگ عثمانی در میانهٔ اروپا، در شرایطی موافق با وضعیت عثمانی به انجام نرسید؛ زیرا درست زمانی که عثمانی‌ها در قالب قدرت فاتح به قلب اروپا رسیدند ـ به ویژه در میانهٔ قرن شانزدهم ـ دولت‌های اروپایی، در مجموع، در مسیر نهضت بیداریِ قومی قرار گرفتند و در حال فاصله گرفتن از ویژگی‌های جامعهٔ فئودالیِ حاکم بر قرون میانه بودند. در این دوره، مالکان رو به نابودی نهادند و به مرور طبقهٔ جدیدی شکل گرفت که به صورت نیرومندی با اموال فراوانش به شاهان اروپا در جهت تشکیل ارتش دائمی و مسلح کردن و تقویت ساز و برگ نظامی آنان، کمک می‌کرد. از مهم‌ترین این سلاح‌ها، توپخانهٔ سنگین و ایجاد ناوگان‌های دریایی نیرومند بود. در این وقت، نیروهای زمینی و دریایی پیوند خود را با مالکان و فئودال‌ها قطع کردند و به صورت مستقیم زیر سلطهٔ شاهان قرار گرفتند که به مرور، به صورت رمز و راز دولت‌های متمرکز و نیرومند جدید درآمدند. این دولت‌ها به مرور یک هستهٔ سیاسی و اقتصادی قوی برای خود به وجود آوردند و زمینهٔ نهضتی را که از قرن چهاردهم در اروپا آغاز شده بود، فراهم کردند.[۲]

با این حال و به‌رغم شرایط ناموافق با وضعیت عثمانی‌ها، دولت‌های اروپایی در برابر عثمانی‌ها، در موضع دفاعی قرار داشته، در اندیشهٔ حفظ کیان و دیانت خود بودند؛ چرا که نیروی مقاومت آن‌ها در برابر پیروزی‌های پیاپی عثمانی‌ها در هم شکسته شده بود و در برابر، روحیهٔ عثمانی‌ها استوارتر شده و اساس کارشان استمرار همین جنگ‌ها بود. به دنبال پدید آمدن این روحیهٔ نیرومند عثمانی‌ها در قلب اروپا وارد شدند و در جبههٔ دریایی نیز در دریای مدیترانه، جبههٔ تازه‌ای را گشوده، جزایر مهمی مانند رودوس، قبرس، کرت و غیره را تصرّف کردند.

در برابر این هجوم گستردهٔ عثمانی که نشاط جنگی آن فروکش نمی‌کرد، اروپا همچنان در اندیشه‌های صلیبی خود بود و با شدّت و جسارت آن را دنبال می‌کرد. اروپا همزمان با ایجاد پیمان‌های مشترك نظامی میان دولت‌های اروپایی بر ضد عثمانی‌ها، از روحیهٔ صلیبی‌گری و حمایت پاپ استفاده کرده، آن پیمان‌ها را تقویت می‌کرد. ترک‌ها در برابر این حملات ایستادگی و جبههٔ جنگ را به بخش غربی دریای مدیترانه منتقل کردند؛

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ تاریخ الدولة العثمانیة؛ ص ۶ـ۱۲.

۲. محمد کوپریلی؛ همان؛ ص ۱۱۸ ـ ۱۲۰.

جایی که اسپانیایی‌ها جنگ‌های صلیبی را شعله‌ور کرده، بر ضد نیروهای اسلامی در شمال افریقا می‌جنگیدند. ترک‌ها سخت درگیر جنگ‌های دریایی بر ضد ناوگان متحد اروپایی شدند و دو طرف، پیروزی‌ها و شکست‌های زیادی را تحمل کردند؛ گرچه کفّهٔ ترازو، در بیش‌تر موارد، به نفع عثمانی‌ها بود.[۱]

۲. زمانی که ترک‌های عثمانی جبههٔ جنگ را به بخش غربی دریای مدیترانه منتقل کردند، توانستند در فضای بهتری بجنگند؛ زیرا در حالی که جبههٔ گشوده شده توسط عثمانی‌ها در مجارستان و اتریش و جز آن، در میان اروپای یکپارچه مسیحی بود و عثمانی‌ها در میان اقوام مسیحی قرار می‌گرفتند، جبههٔ دریایی در شمال غرب دریای مدیترانه، مسلمانانی بودند که از ترک‌های عثمانی در جنگشان بر ضد دشمنان حمایت می‌کردند. در شمال افریقا مناطق زیادی وجود داشت که مردم آن مسلمان بودند و علاقه داشتند تا به برادران دینی خود که از اندلس بیرون رانده شده بودند، کمك کنند. بنابراین عثمانی‌ها در جنگ خود از حمایت این اقوامِ مسلمانِ دوستِ خود در شمال افریقا و نیز پایگاه‌های پراکنده در سواحل شمالی قارهٔ افریقا، استفاده می‌کردند.[۲]

۳. چندین عامل اساسی وجود داشت که در توسعهٔ جغرافیایی دولت عثمانی در جبهه‌های مختلف به آنان کمک می‌کرد، از جمله: احساس دینی پر حرارت آنان؛ کفایت و کاردانی نیروهای نظامی؛ و منابع مالی مکفی. این احساس دینی عمیق، به گونه‌ای خاص درون نیروهای نظامی عثمانی را پوشش داده بود، به طوری که آنان را در پایداری در جنگ و آسان نشان دادن مرگ برایشان آماده می‌کرد. در پناه همین احساس دینی نیرومند آن‌ها به بزرگ‌ترین پیروزی‌ها دست یافتند. همین طور، وجود منابع مالی سرشاری که در اختیار سلاطین بود، به آنان کمک می‌کرد تا نیروهای نظامی زمینی و دریایی کافی را در سطحی عالی از لحاظ سلاح و تجربه، تهیه و تدارك کنند. سلطان به راحتی و با سرعت می‌توانست از نقاط مختلف سرزمین عثمانی، به جمع‌آوری اموال بپردازد و آن‌ها را در تقویت نیروی نظامی خود به‌کار گیرد.[۳]

۴. عثمانی‌ها در عثمان کردن یا به عبارتی ترکی کردن ملت‌های اروپایی که تحت سلطهٔ آنان درآمدند، کوتاهی کردند. آنان به صورت گروهی ممتاز بر آن نواحی حاکم

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۰ ـ ۲۵.
۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۰۱ ـ ۴۱۰.
۳. همان.

شدند و هیچ گونه آمیختگی میان آن‌ها و ملت‌های شکست خوردهٔ اروپایی پدید نیامد. در کنار این انزوای اجتماعی، آنان در فعالیت‌های اقتصادی از قبیل کشاورزی، صنعت و تجارت در سرزمین‌های فتح شده، مشارکتی نداشتند و تنها به این عنوان که طبقهٔ حاکم هستند، بسنده کردند. و در حالی که ترک‌ها به لحاظ رقم، در اقلیت بودند، ویژگی برتری‌خواهی آنان، ویژگی عمدهٔ آنان گردید. این برتری‌خواهی سبب نیامیختن ترک‌ها با ساکنان بومی گردید و به نوبهٔ خود، مانع از نشر زبان ترکی در میان ملل اروپایی شد؛ زیرا دولت عثمانی هیچ تلاشی برای نشر این زبان فراهم نکرد. در برابر، ملل اروپایی در حالی زیر سلطهٔ عثمانی قرار داشتند که زبان، فرهنگ، دین، عادات، آداب و رسوم و دیگر عناصر تمدنیِ خود را حفظ کردند. از این رو آثار تمدنی عثمانی‌ها در میان ملل اروپایی بسیار اندك بود و اروپایی‌ها در فرهنگ و تمدن هیچ گونه پیروی از عثمانی‌ها نداشتند.[۱]

برخی از مورخان و محققان، این ناکامی عثمانی‌ها را از آن روی می‌دانند که ترك‌ها میراث تمدّنیِ برتری در قیاس با اروپا نداشتند تا به اروپایی‌های تحت سلطهٔ خود بدهند. در رأس این مورخان، محقق انگلیسی هربرت فیشر و استاد گوستاولوبون فرانسوی است. وی در کتاب تمدن عرب خود می‌نویسد: ترک‌های عثمانی زمینه‌ها و عوامل بزرگ پیروزی در میدان نبرد را داشتند و پایه‌های حاکمیت نیرومندترین سلاطین اروپا بر اثر فشار آنان که جانشین قیصرهای روم شده بودند، سست شد و هلال به جای صلیب بر بالای کلیسای بزرگ ایاصوفیه در قسطنطنیه نصب گردید؛ اما با این همه پیروزی، ترک‌های عثمانی ثابت کردند که در ایجاد تمدن عاجز هستند.[۲]

مراحل فتوحات نظامی دولت عثمانی

عثمانی‌ها در عملیات نظامی خود یک دورهٔ طولانی را پشت سر گذاشتند که از یک منطقهٔ غیر قابل توجه، در شمال غرب سرزمین آناتولی آغاز شد. پس از آن، مرحله به مرحله اما به صورت پیوسته، حرکات نظامی قاطع همراه با اعتقاد عمیق به اسلام، فعالیت نظامی خود را دنبال کرده، گاه شکست خوردند و در بیش‌تر اوقات پیروزی‌های بزرگی به دست می‌آوردند؛ به طوری که بر اثر این حملات نظامی تا دروازه‌های وین رسیده، در آسیا و آفریقا پراکنده شدند و حکومتی عریض و طویل از اروپا تا آناتولی و سایر سرزمین‌های

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۲۲۵ـ ۲۳۵.
۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۱۱ـ ۴۱۳.

اسلامی پدید آوردند. بدین ترتیب عثمانی‌ها از منطقهٔ محلی محدود خود خارج شده، در صحنهٔ جهانی وارد شدند و تأثیر گذاری خود را آغاز کردند. عملیات نظامی دولت عثمانی، در مجموع، در سه مرحله به انجام رسید.

مرحلهٔ اول: نخستین مرحلهٔ عملیات نظامی عثمانی‌ها، محدود به منطقهٔ بالکان در اروپا و آناتولی در آسیا بود. دولت عثمانی در این مرحله، یک دولت بالکانی ـ آناتولی بود که رعایایی از مسیحیان و مسلمانان داشت. این مرحله، از آغاز امارت عثمانی در آناتولی تا درگذشت سلطان بایزید دوم (۱۵۱۲/۹۱۸) را شامل می‌شود. این دوره شاهد انتقال دولت عثمانی از مرتبهٔ یک امیرنشین به یک دولت و سپس به یک امپراطوری است. در این فاصله است که پایتخت این دولت، در میان آناتولی و بالکان، از بورسا به ادرنه و سپس قسطنطنیه انتقال می‌یابد.

مرحلهٔ دوم: در این دوره، عملیات نظامی در شرق اسلامی دنبال می‌شود. این دگرگونی در استراتژی دولت در روزگار سلیم اول (۹۱۸ـ۱۵۱۲/۹۲۷ـ۱۵۲) دنبال شد و دولت عثمانی به صورت یک دولت آسیایی، آفریقایی، بالکانی درآمد که دو ویژگی عربی ـ اسلامی در آن وجود داشت؛ چرا که برای نخستین بار، شماری از جوامع عربی وارد آن شدند، رقم رعایای مسلمان در آن فزونی و دولت عثمانی رهبری جهان اسلام را در دست گرفت.

مرحلهٔ سوم: در این دوره، عملیات نظامی در سه قارهٔ اروپا، آسیا و افریقا آغاز شده. جبهه‌های دریای نیز در مدیترانه و دریاهای شرقی مانند اقیانوس هند و خلیج فارس گشوده می‌شود. این مرحله از زمان به قدرت رسیدن سلطان سلیمان قانونی در سال ۱۵۲۰/۹۲۷ آغاز شد و در روزگار جانشینان وی ادامه یافت. در این زمان دولت عثمانی یک دولت اروپایی ـ آسیایی ـ افریقایی است.[۱]

مرحلهٔ نخست فتوحات عثمانی

عثمانی‌ها از همان آغاز، از زمانی که در آناتولی یک امیرنشین بودند، متوجه اروپا شدند. همین جهت‌گیریِ اروپاییِ آن‌ها بود که زمینه را برای فزونی نیرو و افزونی شمار آنان فراهم کرده، به آنان در توسعهٔ امارتشان و در رسیدن به یک امپراطوری فراگیر که سرزمین

---

۱ عبدالکریم رافق؛ العرب و العثمانیون؛ ص ۴۲۰ ـ ۴۳۰؛ نیز بنگرید: عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۳۵ ـ ۴۰.

آنان را در اروپا و آسیا و افریقا گسترش داد، فراهم کرد.[1]

گیبونز، مورخ انگلیسی، در کتاب خود، تأسیس دولت عثمانی، بر آن است که موفقیت عثمانی‌ها در گرو همین جهت‌گیری آنان به سمت اروپا بود؛ برای این‌که اگر آنان به سمت شرق یا جنوب آسیای صغیر رفته بودند، نیروهای خود را در برخورد با امیرنشین‌های ترک سلجوقی که بسیار نیرومند بودند، از دست می‌دادند و نمی‌توانستند دولتی تشکیل دهند که مسیر تاریخ را عوض کند.[2]

بر پایهٔ این اصل، خطای برخی از نویسندگان روشن می‌شود که پنداشته‌اند عثمانی‌ها نخست بر شبه جزیرهٔ آناتولی تسلط یافتند؛ پس از آن قسطنطنیه را در سال ۱۴۵۳/۸۵۷ فتح کردند، آن گاه به شبه جزیرهٔ بالکان حمله بردند. حقیقت آن است که استراتژی دولت عثمانی در مرحلهٔ نخست، توسعهٔ مرزهای جغرافیایی در دو جهت به صورت همزمان بود: ۱. سمت اروپا که مرکزیت آن بالکان بود؛ ۲. سمت آسیا که مرکز آن شبه جزیرهٔ آناتولی بود.

حملات آنان به بالکان به قصد تصرف بقیه سرزمین‌های متعلق به دولت بیزانس و نیز سرزمین صقالبه و امیرنشین‌های لاتینی بود. در آناتولی نیز هدف تصرف باقی ماندهٔ اراضی متعلق به دولت بیزانس و امیرنشین‌های ترك سلجوقی و دو امیرنشین مسیحی بود: یکی دولت طرابوزان در شمال و دیگر دولت کلیکیه (قرامان) در جنوب. عملیات نظامی در دو جبههٔ بالکان و آناتولی در ادامهٔ یکدیگر نبود، بلکه هر دو تقریبا به صورت همزمان رخ داد؛ چرا که عثمانی‌ها درست همان زمان که متوجه گشودن آسیای صغیر شدند، به بالکان نیز وارد شدند؛ به طوری که در برخی مواقع، فتوحات در بالکان سریع‌تر از آناتولی پیش می‌رفت. برخی از سلاطین عثمانی توجه بیش‌تری به آسیای صغیر داشتند و برخی دیگر، بیش‌تر متوجه جبههٔ بالکان بودند؛ چنان که برخی دیگر هر دو بخش را مورد توجه قرار می‌داند.[3]

عثمانی‌ها در توسعهٔ مرزهای جغرافیایی خود، هم در بالکان و هم آناتولی، به موفقیت‌های مهم و سریعی دست یافتند. این موفقیت‌ها به طور یک‌نواخت در برابر دولت بیزانس، ملت‌های بالکان و امیرنشین‌های آسیای صغیر وجود داشت. مهم‌ترین

---

۱. محمد فؤاد کوبریلی؛ قیام الدولة العثمانية؛ ص ۱۲۰ ـ ۱۲۱.
۲. عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۳۰.
۳. کارل بروکلمان، همان، ص ۴۱۵

عواملی که سبب پیروزی آنان بر دولت بیزانس شد، عبارت بود از:

۱. عثمانی‌ها در آغاز تمامی امکانات مادی و معنوی را برای گشودن سرزمین بیزانس در آناتولی و استوار کردن پایه‌های دولت خود در آن‌جا می‌یافتند. آنان این امکانات را در میان ترک‌های عثمانی، اعم از اقوام یکجانشین در روستاها و شهرها یا کوچ کننده، تصور می‌کردند. این ترک‌ها از نیمه‌های سدهٔ سیزدهم میلادی در غرب آناتولی پراکنده شده بودند. درست در وقتی که امیرنشین‌های ترک در سواحل، به سبب درگیری‌های مداومشان با دولت بیزانس و امیرنشین‌های لاتینی، رو به ضعف رفته بودند، عثمانی‌ها حرکت سنگین و قاطعی را برای توسعهٔ مرزهای جغرافیایی امارت و سپس دولت‌شان آغاز کردند. دولت‌های مسیحی تنها وقتی متوجه خطر دولت عثمانی‌ها شدند که آنان از دریا گذشته و بر گالیپولی مسلط شدند.[1]

۲. نبودن اطمینان متقابل میان قدرت‌های حاکم بر هر یک از دولت‌های بیزانسی، بلغارستان، صربستان و مجارستان، عامل دیگری برای پیروزی‌های دولت عثمانی بود. به همین دلیل، در بیش‌تر اوقات، آنان قادر به ایجاد یک جبههٔ متحد بر ضد عثمانی‌ها نبودند.[2]

۳. این زمان، دولت بیزانس به نهایت ضعف خود رسیده بود. جامعهٔ بیزانس گرفتار شکاف‌های سیاسی، دینی و اجتماعی شده بودند و عثمانی‌ها به راحتی توانستند سرزمین‌های آنان را در دو بخش بالکان و آناتولی تصرف کنند.

۴. کلیسای ارتدوکس شرق در قسطنطنیه، سیطرهٔ خود را بر بخش مسیحی نشین شرق بالکان از دست داده و به همین دلیل نتوانسته بود وحدت میان مسیحیان مناطق تحت سلطهٔ خود و حاشیه را حفظ کند؛ زیرا فساد به درون آن رخنه کرده و آثار آن در رفتار رجال دین برجای مانده بود؛ آن گونه که آثار آن در اختلافات دینی و مذهبی عمیقی که بر دامنهٔ اختلاف میان رعایای مسیحی می‌افزود، برجای مانده بود. هم‌چنین اختلاف مذهبی میان کلیسای شرقی به مرکزیت قسطنطنیه و کلیسای غربی استوارتر شده و آثار ریشه‌دار و عمیقی در میان رعایای مسیحی برجای گذاشته بود. این اختلاف مذهبی یکی از بزرگ‌ترین عواملی بود که در حملهٔ نظامی عثمانی‌ها به بالکان به کار آمد.[3]

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۹۷.

۲. محمد انیس؛ الدولة العثمانية و الشرق العربي؛ قاهره، ۱۹۶۲، ص ۴۵.

۳. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۳۵ـ ۴۶.

۵. در این سوی، عثمانی‌ها در رویارویی نظامی خود با بالکان مسیحی، از نوعی وحدت قومی، وحدت در هدف و وحدت مذهبی (مذهب سنی) و نیز نوعی احساس عمیق و سرشار مذهبی برخوردار بودند؛ در حالی که در بالکان گروهای مختلف و مختلطی بودند که کینه و نفرت و اختلاف مذهبی، آنان را سخت تضعیف کرده بود. برخی کاتولیك، شماری ارتدوکس شرقی، برخی بلغاری، عده‌ای صرب، گروهی یونانی و کسانی هم ساکن بوسنی هرزگوین و جبل اسود و آلبانی بودند. محمد فؤاد کوبریلی در کتاب خود در بارهٔ پیدایش دولت عثمانی نشان می‌دهد که نبردهای عثمانی‌ها در بالکان به آسانی و بدون خسارت جانی فراوان به انجام رسید.[۱]

از سوی دیگر دولت عثمانی توانست امیرنشین‌های ترك سلجوقی را در آناتولی زیر سلطهٔ خود درآورد. این به‌رغم آن بود که دولت عثمانی تا زمان سلطان بایزیدِ اول (۷۹۰_۸۰۶/ ۱۳۸۸_۱۴۰۳) قوی‌ترین دولت آسیای صغیر به حساب نمی‌آمد و برخی از امیرنشین‌های ترك سلجوقی، زمین و لشکر بیش‌تری در اختیار داشتند.

این پیروزی معلول چندین عامل بود:

۱. موقعیت جغرافیایی امیرنشین عثمانی در آغاز شکل‌گیری آن در شمال غرب شبه جزیرهٔ آناتولی. این موقعیت در مرزهای دولت بیزانس سبب می‌شد تا تصور شود که دولت یاد شده مسئولیت جنگ بر ضد بیزانسی‌ها را بر عهده دارد؛ چیزی که از نظر امیرنشین‌های ترکِ سلجوقی نوعی جهاد به حساب آمد. این وضعیت سبب جذب شمار زیادی از نیروهای نظامی آن امیرنشین‌ها و نیروهای ترکمان به سوی دولت عثمانی شد؛ مسئله‌ای که به پیروزی دولت عثمانی بر دولت بیزانس انجامید و پس از آن، بر سرزمین عثمانی افزود.

۲. عثمانی‌ها در تسلط بر امیرنشین‌های ترك سلجوقی از روش‌ها و شگردهای دیگری هم استفاده کردند:

الف) برقراری پیوندِ سببی میان برخی از سلاطین عثمانی و امرای آنان با امیران این مناطق ـ که می‌توان آن را ازدواج سیاسی نامید ـ یکی از این روش‌ها بود. این ازدواج در نهایت به نوعی درهم آمیختگی و نیز ضمیمه شدن برخی از بلاد به بلاد دیگر منتهی می‌شد. طبعا وحدت عقیدهٔ دینی عامل مهمی برای تسهیل در کار ازدواج‌هایی بود که به

---

۱. محمد فؤاد کوبریلی؛ همان؛ ص ۱۲۲_۱۲۳.

حق پیمان‌های سیاسی موفقی بودند که سلاطین با این امیرنشینان، برقرار می‌کردند. یکی از این نمونه‌ها، استیلای دولت عثمانی بر شهر کوتاهیه و نواحی اطراف آن بود که موقعیت استراتژیک مهمی داشت و در روزگار سلطان مرداد اول (۷۶۲ـ ۷۹۰ / ۱۳۶۰ ـ ۱۳۸۸) به سبب ازدواج پسرش بایزید با دختر امیر ولایت قرامان به دست آمد.

ب) از شگردهای دیگر آن بود که دولت عثمانی برخی از زمین‌های امیرنشینان را از آنان خریداری می‌کرد. از این جمله است معامله‌ای که سلطان مرادِ اول، با امیرِ امارتِ حامد کرد و ضمن آن بخشی از اراضی وی را که متصل به برخی از امارات دیگر بود، خرید.

ج) در بارهٔ امیرنشین‌هایی که با جنگ به دست می‌آمد باید گفت، عثمانی‌ها کار را از امیرنشین‌های کوچک آغاز کردند و امیرنشین‌های بزرگ سلجوقی را که احتمال می‌رفت مقاومت سنگینی داشته باشند، به فرصت‌های بعد واگذار کرد.

مرحلهٔ دوم در فتوحات عثمانی

زمانی که سلطان سلیمِ اول (۹۱۸ـ ۹۲۶ / ۱۵۱۲ ـ ۱۵۲۰) بر تخت عثمانی نشست، دولت عثمانی سر چند راهی رسیده بود: آیا می‌بایست به همین مقدار وسعت جغرافیایی در بالکان و آناتولی بسنده کند، یا آن که لازم بود کار فتوحات در اروپا را ادامه دهد و یا به سمت شرق اسلامی برود؟ واقعیت آن است که سلیمِ اول، انقلابی را در استراتژی نظامی دولت عثمانی پدید آورد. او حرکت به سوی غرب را متوقف کرد و پیشروی در شرق و رسیدن به قلب شرقِ عربی را پی گرفت.[1]

مورخان در تحلیل این تحول اختلاف نظر دارند. در این زمینه سه تحلیل مختلف برای نشان دادن این تغییرِ استراتژیک در سیاست نظامی سلطان سلیم به سمت شرق عربی ارائه شده است:

۱. نظریهٔ اِشْباع نظامی عثمانی در اروپا: طرفداران این نظریه بر آن هستند که دولت عثمانی در پایان قرن پانزدهم، در فتوحات خود در اروپا به نوعی اشباع شد و در آغاز قرن شانزدهم به دنبال فعالیت در صحنه‌های جدیدی بود. واقعیت آن است که کارِ فتوحات عثمانی در غرب، کاملا قطع نشده بود؛ اما در این نیز تردیدی نیست که مرکز ثقل فعالیت

---

۱. ساطع الحصری؛ البلاد العربية و الدولة العثمانية؛ بیروت، ۱۹۶۵، ص ۴۲ ـ ۶۰.

توسعه طلبانهٔ دولت عثمانی به طور نهایی در اوائل قرن شانزدهم از غرب به شرق انتقال یافته بود. حتی می‌توان گفت موضع دولت عثمانی در جبههٔ غرب بیش از آن‌که هجومی باشد، دفاعی شده بود. این نظریه با منطق تاریخی نیز منطبق است؛ زیرا هر دولتی در کار توسعهٔ خود، تا اندازهٔ خاصی می‌تواند کار را ادامه دهد؛ طبعا دولتی که مرکزیت آن در استانبول بود، به طور معقول می‌بایست در مجارستان متوقف می‌شد.

۲. نظریهٔ جنگ عثمانی ـ صفوی: طرفداران این نظریه برآنند که بسط تشیع در ایران و آسیای صغیر دولت عثمانی را بر آن داشت تا مسیرش را به سوی شرقِ عربی برای حمایت از آسیای صغیر، به طور خاص و جهان تسنن به صورت عام، تغییر دهد. این زمان خاندان صفوی در ایران به قدرت رسید و شاه اسماعیل صفوی (۹۰۶ ـ ۹۳۰ / ۱۵۰۰ / ۱۵۲۴) یک حرکت قومی ـ دینی را برای وحدت بخشیدن به سرزمین ایران و رسمی کردن مذهب تشیع در آن‌جا و نواحی اطراف آن آغاز کرد و در سال ۱۵۰۸/۹۱۴ به عراق هجوم آورد تا عتبات مقدسه ـشامل کربلا و نجف و غیره ـرا ضمیمهٔ قلمرو خود کند.

شاه اسماعیل به شکل‌های مختلفی عثمانی‌ها را تحریک می‌کرد. ایران محل فرار کسانی بود که از سلاطین عثمانی می‌گریختند. هم‌چنین صفوی‌ها کار نشر دعوت شیعی را با تکیه بر اقلیت شیعه و تحریك آنان بر ضد حکومت سنی عثمانی دنبال می‌کردند. شیعیان در آخرین سال سلطنت بایزید دوم شوریدند که سلطان سلیم آنان را سرکوب کرد و سیاست سخت‌گیرانه‌ای را بر ضد شیعیان ساکن در عثمانی آغاز و آنان را در مناطق اروپایی پراکنده ساخت. اسماعیل نیز با سختگیری بر سنیان، معاملهٔ به مثل کرد. این برخوردهای خشن به جنگ شاه و سلطان یعنی میان دولت سنی عثمانی و دولت شیعیِ صفوی انجامید. سلطان سلیم در جنگ چالدران در سال ۱۵۱۴/۹۲۰ بر شاه اسماعیل پیروز شد و تبریز پایتخت ایران را اشغال کرده، به دنبال آن بر آذربایجان، کردستان، دیاربکر، ماردین و شمال عراق مسلط شد و پس از آن به مرکزش باز گشت.

با این همه، مسائل نظامی پس از جنگ چالدران راکد ماند و سبب از میان رفتن هیچ یک از دو دولت نشد. چنان‌که روشن شد سقوطِ مستقیم یکی از آن‌ها ممکن نیست و لازم است با استیلای بر سرزمین‌هایی که در اطراف دشمن است، به محاصرهٔ آن پرداخته شود. همین امر سبب شد تا نیروی عثمانی به استیلای بر مصر و شام بپردازد؛ چیزی که از حلقات جنگ عثمانی ـ صفوی به شمار می‌آید.[۱]

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ فی اصول التاریخ العثمانی؛ ص ۷۶ ـ ۸۴.

۳. نظریهٔ نزاع عثمانی ـ پرتغالی: طرفداران این نظریه بر آنند که عثمانی‌ها در جهت‌گیری شرقی خود به دنبال حمایت از این اراضی در برابر خطر نفوذ اروپایی‌ها یا به طور خاص پرتغالی‌ها بودند که به مرور در ورودی‌های دریایی در مشرق عربی قدرت‌نمایی می‌کردند. پرتغالی‌ها در تلاش بودند تا از طریق تنگه باب المندب و نیز پیمان بستن با حاکم مسیحی حبشه به دریای سرخ نفوذ کنند.[۱]

این سه نظریه می‌کوشد تا جهت‌گیری دولت عثمانی را برای توجه به شرق عربی در آغاز قرن شانزدهم میلادی نشان دهد. توجه داریم که نظریهٔ اول و دوم می‌کوشد تا این جهت‌گیری را از زاویه حوادث محلی اطراف شرقِ عربی توجیه کند؛ در حالی که نظریهٔ سوم جهت‌گیری عثمانی را از زاویه رخدادهای جهانی که برای تأثیرگذاری بر خاورمیانه آغاز شده بود، توجیه می‌کند. به‌رغم تعصب طرفداران هر گروه برای اثبات نظریهٔ خود، بعید نمی‌نماید که همهٔ این عوامل تأثیر خاص خود را به طور مشترك در جهت‌گیری شرقی دولت عثمانی داشته باشد. به هر حال، سلطان سلیمِ اول، از ایران به سرزمین خود بازگشت، آن هم زمانی که سلطهٔ دولت عثمانی تا نواحی مرزی دولت ممالیك در شرق شام و غرب فرات رسیده بود؛ این‌ها به لحاظ سیاسی و اقتصادی، دو منطقهٔ مهم برای دولت ممالیك به حساب می‌آمدند.[۲]

حقیقت آن است که عوامل درگیری میان دولت عثمانی و ممالیك که آن زمان بر مصر و شام و حجاز حکمرانی می‌کردند، رو به فزونی گذاشته بود. مهم‌ترین این دلایل عبارت بود از:

۱. اختلاف بر سر مرزهای دو دولت در طَرَسوس در منطقهٔ واقع میان سمت جنوب شرقی آسیای صغیر و شمال شام. در این منطقه، امیرنشین‌ها و قبایل چندی پراکنده بودند که در تابعیت نسبت به دولت عثمانی و ممالیك مختلف بودند. این وضعیت زمینهٔ بحران در روابط میان دو دولت و منشأ درگیری دائمی آنان شده بود. سلطان سلیم کوشید تا با تسلط بر تمامی منطقه و ساکنان آن، اختلاف مرزی را از اساس از میان ببرد.

۲. سلطان قانصوه الغوری (۹۰۷ ـ ۹۲۲ / ۱۵۰۱ ـ ۱۵۱۶) سلطان دولت ممالیك در این زمان، به برخی از فراری‌های دولت عثمانی و در رأس آن‌ها به امیر احمد برادر سلطان

---

۱. محمد انیس، السید رجب حراز؛ الشرق العربی فی التاریخ الحدیث و المعاصر؛ قاهره، ۱۹۶۷، ص ۳۵ ـ ۴۰.
۲. السید رجب حراز؛ المدخل الی العالم العربی الحدیث؛ قاهره، ۱۹۸۰.

سلیم پناه داده، بر آن بود تا از وجود این امرا در جهت ایجاد دردسر برای سلطان سلیم استفاده کند.

۳. عامل دیگر، موضع سلطان غوری در بارهٔ جنگ میان سلیم و اسماعیل صفوی بود. سلطان غوری در این باره، موضع غیردوستانه‌ای در برابر دولت عثمانی اتخاذ کرد، بی آن‌که این موضع، به نفع شاه اسماعیل باشد. به سخن دیگر، او بی‌طرفی کامل را میان دولت صفوی و عثمانی رعایت نکرده؛ چنان که با سلیم موضع دشمنانهٔ صریح نیز نداشت. این در حالی بود که اگر او با سلیم دشمنی داشت، می‌توانست به شاه اسماعیل کمک کند آن هم درست زمانی که سپاه عثمانی در اراضی ایران بود و سلطان مملوکی قادر بود تا سرزمین خالی از سپاه عثمانی را اشغال کند. در چنین شرایطی سپاه عثمانی، هم از ایران می‌ماند و هم قادر به دفاع از سرزمین خود نبود. با این حال، سلطان مملوکی دست به اقدام نظامی نزد و تنها به حمایت صوری پرداخته، مانع از رسیدن هدایای هند به استانبول شد.[1]

به سبب همین عوامل بود که آتش جنگ میان دو دولت بر افروخته شد و عثمانی‌ها شکست سهمگینی را بر سپاه مملوکی در منطقه مرج دابق در شمال حلب، در ۲۴ اگوست سال ۱۵۱۶ (۹۲۲) وارد کردند. سلطان غوری در این جنگ با سقوط از اسب آسیب دیده، درگذشت و جسدش میان اجساد هزاران جسد ناپدید شد.

زمانی که سلطان سلیم عمق شکست ممالیك را دریافت، دایرهٔ جنگ را توسعه داد و شهرهای بزرگ شام، مانند حلب، حماة، حمص و دمشق را بدون هزینه و زحمت ـ طی دو ماهی که سلیم در آن نواحی بود و هر روز امرا و اشراف اطاعت خود را از وی اعلام می‌کردند ـ به دست آورد. این وضعیت، سلیم را که اکنون شام را در اختیار داشت، برای گشودن مصر ترغیب کرد، لذا به سمت جنوب به راه افتاد تا به آستانهٔ مصر رسید. امرای ممالیك طومان بای را به عنوان سلطان ممالیك برگزیدند و برای نبرد با عثمانی آماده شدند. سپاه عثمانی و مملوك در محل ریدانیه در ۲۳ فوریه ۱۵۱۷ (۹۲۳) در حالی که سلیم و طومان بای در نبرد حضور داشتند، با یکدیگر درگیر شدند. خسارت در هر دو طرف فراوان بود و در نهایت، ممالیك شکست خوردند. عثمانی‌ها وارد قاهره شده، طومان بای اسیر و نزدیك باب زویله در ۲۳ آوریل ۱۵۱۷ (۹۲۳) کشته شد. بدین ترتیب طومار دولت

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ تاریخ الدولة العثمانیه؛ ۵ ص ۷۰ ـ ۷۴.

ممالیك در هم پیچیده شده و مصر و شام ضمیمه عثمانی گردید.[۱]

در اثنای اقامت سلیم در مصر که نزدیك به نه ماه به درازا کشید، حجاز نیز بدون جنگ در اختیار عثمانی‌ها قرار گرفته، شریف برکات که شریف مکه بود، تابعیت خود را از حکومت عثمانی اعلام کرد. پیش از آن، حجاز به صورت صوری، تابع دولت ممالیك بود. آن زمان، هر ساله مصر مقدار زیادی پول و غلاّت برای فقرای مکه و مدینه و مقداری هدایا و حقوق برای اشراف حجاز می‌فرستاد. زمانی که سلیم وارد قاهره شد، شماری از قاضیان و عالمان حجازی را دید که سلطان غوری آن‌ها را به بند کشیده. سلیم آنان را آزاد کرد و از ایشان خواست تا از شریف برکات بخواهند تا تابعیت دولت عثمانی را بپذیرد. برکات خواستِ آنان را پذیرفت و فرزندش را برای تبریك و تهنیتِ پیروزیِ سلیم و واگذاری کلیدهای حرمین شریفین به قاهره فرستاد. سلیم مقدم او را گرامی داشت و حکومت حجاز را به همانان واگذار کرد. فرمان سلیم در مکه قرائت شده و خطبه به نام سلیم خوانده شد؛ در برابر، سلیم نظام شرافت را به همان صورتی که در روزگار ممالیك بود، باقی گذاشت. پس از سلطهٔ عثمانی‌ها بر حجاز، پای آنان به دریای سرخ باز شد و زمینه برای تسلط بر یمن فراهم گردید. اکنون سلطهٔ آنان تا نواحی ساحلی یمن رسیده بود و دفاع از آن نواحی، در جهت مصالح دولت عثمانی و از مسائل حیثیتی آنان به شمار می‌آمد.

به طوری کلی روشن و ثابت است که جبههٔ نظامیِ وسیعی که سلطان سلیم در شرقِ اسلامی گشوده بود، آثار و نتایج خاصی داشت که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱. دورهٔ حکومت سلطان سلیم اول که هشت سال به درازا کشید (۹۱۸ ـ ۹۲۶ / ۱۵۱۲ ـ ۱۵۲۰) شاهد هیچ نوع حملهٔ نظامی به اروپا نبود و روابط وی با امیران مسیحی بالکان و کسانی که تابعیت او را پذیرفته بودند، در کمال آرامش بود.

۲. دولت عثمانی از این پس رنگ عربی نیز به خود گرفت؛ هم‌چنین صبغهٔ اسلامیتِ آن بیش‌تر گردید و شمار رعایای مسلمان آن با ورود ساکنان شام و مصر و حجاز در داخل حوزهٔ قدرت عثمانی، بیش از پیش شد. هم‌چنین تا پیش از سلیم، دولت عثمانی، یک دولت بالکانی ـ آناتولی بود؛ اما در پایان به یک دولت آسیایی، افریقایی،

---

۱. عمر عبدالعزیز عمر؛ الشرق العربی المعاصر؛ اسکندریه، ۱۹۹۰، ص ۲۵ ـ ۳۰.

بالکانی تبدیل شد و مساحت اراضیِ این دولت، دو برابر مقداری بود که در روز نخست سلطنت سلیم بود.

۲. دولت عثمانی وارث دشواری‌ها و مشکلات برجای مانده از روزگار ممالیك شد که مهم‌ترین آن‌ها دگرگونی در مسیر تجارت جهانی از طریق دماغهٔ امید نیک و بحران اقتصادی ناشی از این تغییر و تحول بود.[۱] مسئلهٔ دیگر نفوذ پرتغالی‌ها در خلیج فارس و روبه‌رو شدنِ دولت عثمانی با آنان در دریای سرخ بود که پس از پیمان پرتغالی‌ها با حبشه، خطر آن جدی‌تر شده بود.

مرحلهٔ سوم در فتوحات عثمانی

این مرحله از زمان روی کار آمدن سلطان سلیمانِ قانونی در سال ۱۵۲۰/۹۲۷ آغاز و در روزگار جانشینان وی ادامه یافت. در این مرحله، جهت‌گیری دولت عثمانی در عملیات نظامی‌اش به سمت اروپا و آسیا و افریقا بود. این دولت، هم‌چنین نیروی دریایی خود را فعال کرد. این فعالیت در دریای مدیترانه و نیز شماری از جزایر مانند رودوس، قبرس، کرت و نیز در امتداد سواحل شمالی افریقا جریان داشت. هم‌چنین در اقیانوس هند در برابر نفوذ پرتغالی‌ها ـ که خطرشان در آب‌های شرقی رو به فزونی گذاشته بود و جنگ شدیدی را بر ضد تجارت عربی آغاز کرده، عرصه را بر اعراب در آب‌های متعلق به خودشان تنگ کرده بودند ـ جریان داشت.[۲]

تا آن‌جا که به فعالیت‌های نظامی دولت عثمانی در آسیا و افریقا مربوط می‌شد، سلیمان قانونی، موفق شد عراق را در سال ۱۵۳۴/۹۴۱ از دست صفویان خارج کند. هم‌چنین کوشید تا زمینهٔ سلطهٔ دولت عثمانی را بر یمن فراهم سازد؛ به همین علت در سال ۱۵۳۸/۹۴۵ سلیمان پاشای خادم به یمن حمله کرد. در این حمله، هشتاد کشتی که در مصر ساخته شده بود، مشارکت داشت. آن‌ها در سوئز به آب انداخته شده این نخستین

---

۱. مترجم: مسئله از این قرار بود که اروپایی‌ها پس از کشف راه دماغهٔ امید نیك برای ایجاد ارتباط میان اروپا و هند، از طریق دور زدن افریقا، توانستند راه‌های قدیم تجارت و مراکز اصلی آن که راکه بنادر سوئز، اسکندریه در دریای سرخ و بنادر بصره و حلب و طرابلس در لبنان بود، از اعتبار بیندازند. آنان کوشیدند تا با نظارت بر راه‌های قدیم و حمله به کشتی‌های مسلمانان، امنیت این راه‌ها را از بین ببرند. به هر روی گفتنی است که کشف راه جدید توسط پرتغالی‌ها در آغاز قرن دهم هجری صورت گرفت و به مرور دولت ممالیك و سپس عثمانی را گرفتار خسارت‌های اقتصادی سنگین کرد؛ گرچه عثمانی‌ها با حضور دریای سرخ و تا اندازه‌ای در خلیج فارس، از فشار آنان برای مدتی کاستند.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ تاریخ الدولة العثمانیه؛ ص ۷۵ ـ ۸۰.

حمله عثمانی‌ها به یمن بود و اینان خسارت‌های فراوانی را در یمن متحمل شدند. مهم‌ترین نتیجهٔ این حمله، تسلط آنان بر شهر عدن بود.[۱]

عثمانی‌ها در دورهٔ سلطان سلیمان، در خلیج فارس فعالیت‌های دریایی داشتند و بدین ترتیب آنان با امیرنشین‌های عربِ آن نواحی، مانند عمان، احسا، بحرین و کویت نیز ارتباط یافتند. با این حال، عثمانی‌ها در بارهٔ از میان بردن نیروهای پرتغالی در آب‌های شرقی ناکام ماندند و به همین دلیل از سال ۱۵۵۴/۹۶۲ دست از سیاست مبارزه با پرتغالی‌ها در اقیانوس هند کشیدند. یمن از همین سال، نقش مهمی در اجرای سیاست عثمانی در منطقه عهده‌دار شد، به طوری که به صورت پایگاه نظامی برای دفاع از دریای سرخ درآمد؛ آن گونه که تنها کشتی‌های مسلمان در این دریا اجازهٔ رفت و آمد داشتند.[۲]

سلطان سلیمان در سال ۱۵۵۷/۹۶۳ سپاهی را به سواکن و مصوع فرستاده، بر آن نواحی تسلط یافت تا بتواند در جنگ‌های داخلیِ حبشه نقشی ایفا کند. بدین ترتیب عثمانی‌ها نفوذ خود را بر سواحل شرقی افریقا بسط دادند؛ اما از آن ناحیه داخل قاره افریقا نشدند.[۳]

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ فی اصول التاریخ العثمانی؛ ص ۹۰ ـ ۹۲.

۲. عبدالکریم غرایبه؛ مقدمة فی تاریخ العرب الحدیث؛ دمشق، ۱۹۶۰، ص ۳۵ ـ ۴۰.

۳. رأفت الشیخ؛ فی تاریخ العرب الحدیث؛ قاهره، ۱۹۸۹، ص ۲۶.

فصل دوم

فتوحات عثمانی در اروپا

اورخان بن عثمان (۷۲۷ ـ ۷۶۲ / ۱۳۲۶ ـ ۱۳۶۰)

پس از عثمان، فرزند بزرگش اورخان (۱۳۲۶/۷۲۷) بر تخت امارت عثمانی نشست؛ کسی که مؤسس دوم این دولت شناخته می‌شود. وی نقش مهمی در دورهٔ پدرش داشت؛ زیرا از نوعی اندیشهٔ نظام‌ساز برخوردار بود. اورخان مناصب دولتی را میان برادرش علاءالدین و دو فرزندش سلیمان و مراد تقسیم کرد. برادرش را به وزارت گماشت تا امور داخلی را سازماندهی کند. علاءالدین، نخستین وزیر در تاریخ عثمانی به شمار می‌آید. خود اورخان نیز به عملیات جنگی روی آورد و بدین ترتیب دو اقدام، یکی سازندگی و ساماندهی داخلی و دیگری فتوحات را همراهِ هم آغاز کرد. وی لقب سلطان را برای خود برگزید و بدین ترتیب او نخستین امیر عثمانی است که به این لقب، نامبردار شده است.[۱]

عثمانی‌ها در سال ۱۳۳۰/۷۳۱ در شهر نیقیا (استك فعلی) که مهم‌ترین شهر امپراطوری بیزانس بود، تسلط یافتند. اورخان حکومت این شهر را به فرزند بزرگش سلیمان ـ که در ضمن ولی عهد او نیز بود ـ سپرد. هم‌چنین در سال ۱۳۳۷ بر شهر نیقومیدیا (ازمیت فعلی) مسلط شدند. این شهر آخرین منطقهٔ متعلق به دولت بیزانس در بخش شمالی شبه جزیرهٔ آسیای صغیر به حساب می‌آمد. با سقوط این شهر و نیز غرب آناتولی، راه برای رسیدن به تنگهٔ بوسفور برای عثمانی‌ها فراهم گردید.[۲] چیزی نگذشت که اورخان مساحت زمین‌های ترکیِ اطراف دریای مرمره و اژه را دو برابر کرد. این کار با تصرف شهر قره‌سی فراهم شد و پس از آن با ایجاد سپاه ینی‌چری، سپاه نیرومندتری به‌دست آورد. این سپاه لشکر پیاده نظام بود که پایه و اساسش، فرزندانِ مسیحیان ساکن در

---

۱. کارل بروکلمان؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه؛ ص ۴۰۹ ـ ۴۱۰.

۲. محمد فریك بک محامی؛ تاریخ الدولة العلیة العثمانیه؛ بیروت، ۱۹۷۷، ص ۴۲ ـ ۴۴.

سرزمین‌های فتح شده بودند که در خدمت دولت عثمانی درآمدند.[۱] دولت عثمانی مالیاتی انسانی بر خانواده‌های مسیحی در سرزمین‌های فتح شده قرار داده بود؛ به طوری که از هر خانوادهٔ مسیحی یک فرزند می‌گرفت. این مالیات را در ترکی دوشیرمه، یعنی مالیات بچه‌ها می‌گفتند. عثمانی‌ها این بچه‌ها را از نواحی مختلف و روستاها جمع آوری کرده، سپس آنان را مسلمان می‌کردند. آنگاه به تربیت دینی و نظامی آنان پرداخته، بر اساس مبانی اسلام به آن‌ها، زبان ترکی و تاریخ عمومی اسلام و نظام اداری عثمانی و جز آن آموزش می‌دادند؛ آن گونه که اسلام و دولت عثمانی را دوست بدارند.[۲]

به طور کلی، دوران حکومت اورخان دو ویژگی برجسته دارد: نخست گسترش دامنهٔ فتوحات عثمانی و دوم نظامند شدن دولت پس از گسترش جغرافیایی آن. نظام‌مند شدن این دولت در جهت تثبیت و گسترش آن صورت می‌گرفت، به طوری که اورخان مجموعه‌ای از قوانین را برای تنظیم و ادارهٔ امور، ضرب سکه‌های طلا و نقره و تأسیس ارتش جدید صادر کرد.[۳]

به هر روی، امپراطور بیزانس یوحنا پالیوژ Palelgue [یوحنای پنجم] نتوانست تغییری در وضعیت نظامی دولت عثمانی در تراکیه [به مرکزیت ادرنه] و حوالی دریای مرمره ایجاد کند؛ به طوری که اورخان در سال ۱۳۵۷/۷۹۵ بر جزیرهٔ گالیپولی تسلط یافت. این، علاوه بر آن بود که در سال ۱۳۳۷/۷۳۸ قسطنطنیه را در محاصره گرفته؛ اما توفیق فتح آن را به دست نیاورده بود. امپراطور مجبور به پذیرش معاهده‌ای با اورخان گردید که ضمن آن تسلط عثمانی را بر منطقهٔ تراکیه پذیرفت. هم‌چنین در این معاهده مقرر گردید تا خلیل فرزند اورخان با دختر امپراطور که تنها ده سال داشت، ازدواج کند. در سال ۱۳۵۹/۷۶۱ سلیمان درگذشت و اورخان به شدت ناراحت شد، به طوری که خودش هم در سال بعد درگذشت. پس از وی فرزند دومش مراد اول به سلطنت رسید.

سلطان مراد اول (۷۶۱ ـ ۷۹۱ / ۱۳۶۰ ـ ۱۳۸۸)

مراد اول فردی جنگجو و داری گرایش دینی نیرومندی بود. وی در ادارهٔ امور و رعایت قوانین سختگیر بود. و با رعایای خود به عدالت رفتار می‌کرد. همزمان با سپاهیانش

---

۱. همان.
۲. عبدالکریم، رافق؛ العرب و العثمانیون؛ ص ۳۵ ـ ۳۰.
۳. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۱۰ ـ ۴۱۵.

برخورد کریمانه‌ای داشت و در بنای مساجد، کاروانسراها و مدارس می‌کوشید. مراد در اطراف خود جمعی از بهترین و کارآمدترین فرماندهان نظامی را گرد آورد و توانست عملیات نظامی خود را در اروپا و آسیای صغیر به طور همزمان ادامه دهد.[1]

سپاه عثمانی در اروپا بار دیگر به سرزمین‌های متعلق به دولت بیزانس حمله کرده، در سال ۱۳۶۰/۷۶۲ بر شهر ادرنه که اهمیت استراتژیک بسیار زیادی در بالکان داشت و پس از قسطنطنیه دومین شهر بود، تسلط یافت. مراد از سال ۷۶۸ این شهر را به عنوان پایتخت دولت عثمانی برگزید و بدین ترتیب پایتخت عثمانی‌ها از آسیای صغیر به اروپا منتقل شده، شهر مسیحی ادرنه به یک شهر مسلمان عثمانی تبدیل شد. مراد از این کار چند هدف را دنبال می‌کرد:

۱. استحکامات نظامی ادرنه و نزدیکی آن به میادین جنگ در اروپا، یکی از دلایل انتخاب آن شهر به عنوان پایتخت بود.

۲. سلطان مراد بر آن بود که فرصتی را در اختیار عثمانی‌ها قرار بدهد تا آنان بتوانند سرزمین اروپایی فتح شده را هضم کرده، گام‌های خود را در آن‌جا استوار سازند.

۳. با توجه به موقعیت جغرافیاییِ ادرنه در میان بلاد مسیحی نشین، سلطان مراد بر آن بود تا با استفاده از این موقعیت، از آن به عنوان مرکزی برای جمع‌آوری فرزندان خاندان‌های نصرانی برای تشکیل سپاه بهره بگیرد.[2]

واقعیت آن است که پایتخت جدید، تمامی شرایط و زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری دولت و نظام حکومتی را فراهم کرد. در آن‌جا بود که دسته‌های کارمند، گروه‌های نظامی، ورجال قانون و دین شکل گرفت، محاکم برپا شد و مدارس دینی و پادگان‌های نظامی برای تمرین و آماده سازی ینی‌چری فراهم گردید. ادرنه این موقعیت سیاسی، نظامی، اداری، فرهنگی و دینی خود را تا زمانی که عثمانی‌ها در سال ۱۴۵۳/۸۵۷ قسطنطنیه را فتح کرده و آن‌جا را به عنوان پایتخت برگزیدند، حفظ کرد.[3]

سلطان مراد، همچنان سیاست توسعهٔ حدود جغرافیایی را دنبال می‌کرد تا آن که سپاهش موفق به فتح مقدونیه شد. پیروزی‌های او بازتاب گسترده‌ای در اروپا از خود برجای گذاشت. به دنبال آن بود که اتحاد نیروهای اروپایی، بالکانی، صلیبی ـ که پاپ

---

۱. سید الدقن؛ همان؛ ص ۲۰.

۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۱۶.

۳. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۹ ـ ۲۲.

اوربانِ پنجم بانی آن بود ـ پدید آمد و نیروهای صرب، بلغاری، و مجاری و نیز ساکنان سرزمین والاکیا نیز به آن پیوستند. دولت‌های متحد در اتحادیهٔ صلیبی خود، توانستند سپاهی که شمار آن تا شصت هزار نظامی می‌رسید، فراهم سازند. در برابر آن، لالاشاهین فرمانده عثمانی، با نیروی کم‌تری در نزدیکی تشیرمن در کنار رودخانهٔ ماریتسا با آنان درگیر شد. در این نبرد، کشتار وحشتناکی صورت گرفته، انسجام نظامی سپاه متحد صلیبی درهم ریخته، دو فرماندهٔ صربِ آن گریختند؛ اما در آب رودخانه غرق شدند. پادشاه مجار به صورت معجزه آسایی نجات یافت. این پیروزی، آثار مهمی برای عثمانی‌ها به همراه داشت؛ آنان پیروزی‌ها خود را در منطقهٔ تراکیه و مقدونیه تکمیل کرده، تا جنوب بلغارستان و شرق صربستان رسیدند. سلطان مراد همچنان و پیوسته بر شهرهای متعلق به دولت بیزانس، بلغارستان و صربستان یورش می‌برد و آنان مانند برگ خزان به دست دولت عثمانی ساقط می‌شدند.[۱]

اندکی نگذشت که عثمانی‌ها در سال ۱۳۸۷/۷۹۰ با یک اتحاد جدید بالکانی ـ صلیبی روبه‌رو شدند. لازار پادشاه صربستان معاهده‌ای با شیشمان پادشاه بلغارستان امضا کرد. هدف دو پادشاه آن بود تا حملهٔ سختی را بر ضد عثمانی تدارك کنند. قرار بود در این حمله، نیروهای صرب، بلغاری و نیز شماری از نیروهای بوسنی هرزگوین و همین طور آلبانیایی‌ها، لهستانی‌ها و مجارها شرکت کنند. شمار این نیروها نزدیک به دویست هزار نفر بود. سلطان مراد نیز با نیروهای خود آماده شده و دو سپاه در ۱۵ ژوئن ۷۹۲/۱۳۸۹ در قوصوه با یکدیگر به شدت تمام درگیر شدند.[۲] در این جنگ به‌رغم آن‌که خسارت فراوانی به نیروهای عثمانی وارد شد، اما به هر روی پیروزی را به‌دست آوردند. سلطان مراد که پس از پایان یافتن جنگ در میدان نبرد مشغول گشتن بود، مورد حملهٔ یکی از صرب‌های مجروح قرار گرفت و با ضربهٔ خنجری که به او وارد آمد، همان‌جا کشته شد.[۳]

مهم‌ترین نتایج جنگ قوصوه عبارت بود از:

۱. نابودی استقلال صرب تا قرن نوزدهم؛

۲. نفوذ اسلام در میان صرب‌ها. عدهٔ زیادی از اشراف و اعیان و افراد مسن بلافاصله به اسلام گرویدند؛ زیرا دریافتند که رفتن به دیگر سرزمین‌های نصرانی برای

---

۱. ابراهیم حلیم بیك؛ التحفة الحلیمیة فی تاریخ الدولة العلیه؛ قاهره، ۱۹۰۵، ص ۴۲.

۲. منابع شمار نیروهای صلیبی را یک صدهزار نفر و نیروهای عثمانی را شصت هزار نفر یاد کرده‌اند. شاو؛ تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید؛ ج ۱، ص ۵۵ (مترجم).

۳. عبدالکریم رافق؛ همان؛ ص ۳۴.

آن‌ها ممکن نیست و از طرف دیگر بر آن بودند تا امتیازات پیشین خود را حفظ کنند. عثمانی‌ها نیز اعلام کردند کسانی که اسلام را بپذیرند، امتیازات گذشته را همچنان خواهند داشت. با این حال، تودهٔ مردم صرب، بر آیین مسیحیت باقی ماندند.[۱]

سلطان بایزید اول (۷۹۲ـ۸۰۵ / ۱۳۸۸ـ۱۴۰۳)

بایزید پس از درگذشت پدرش مراد، بر تخت سلطنت نشست. وی در کار فتوحات کم‌تر از پدرش نبود و در امور نظامی بسیار کوشید. بایزید متوجه بقایای سرزمین بیزانس در آناتولی شد و سالی نگذشت که دولت بیزانس آخرین سرزمین‌های خود را در آسیای صغیر که شهر آلاشهر بود، از دست داد. این زمان مانویل امپراطور بیزانس تنها بر بخش غربی سرزمین خود نفوذ داشت. بایزید چنان سرعتی در انتقال نیروهای خود از آناتولی به بالکان و به عکس داشت که او را یلدروم، یعنی صاعقه لقب داده‌اند.[۲]

سلطان بایزید پیش از هر اقدامی، تصمیم گرفت تا روابط دوستانه‌ای با بقایای دولت صرب برقرار کند. این به‌رغم آن بود که دولت صرب اتحادیهٔ بالکانی ضد عثمانی را پدید آورده و جنگ بر ضد عثمانی را به راه انداخته بود. هدف بایزید از این سیاست آن بود تا دولت صرب را به صورت مانعی میان خود و مجارستان درآورد؛ زیرا ترس آن داشت که مشغول بودن وی در آناتولی، مشکلی برای سرزمین فتح شده عثمانی در بالکان به وجود آورد. افزون بر آن، مراد قصد آن داشت تا از دولت صرب به عنوان یک متحد در جنگ‌هایی که به ناچار وارد آن‌ها می‌شد، بهره برد. بایزید مصمم بود تا سیاست جنگی فعال خود را که هدفش ضمیمه کردن امیرنشین‌های سلجوقی ترکی اسلامی در آسیای صغیر تا سر حد امکان بود، ادامه دهد.[۳]

وی در ادامهٔ همین سیاستش در قبال صرب‌ها، تصمیم گرفت تا دو فرزند لازار را، که در معرکهٔ صوصوه کشته شده بود، بر صربستان حاکم کند؛ آن گونه که اینان بر صربستان، بر اساس قوانین خودشان و عادات و آداب آن‌جا فرمانروایی کنند و در عین حال تبعیت از او را پذیرفته، هر ساله جزیه‌ای معین و سپاهیان خاصی را که دسته‌ای ویژه را در سپاه عثمانی تشکیل دهند، در اختیار او بگذارند.

---

۱. محمد فرید بک المحامی؛ همان؛ ص ۴۵.
۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۱۹.
۳. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۱۹.

پس از خاتمهٔ این طرح بود که بایزید در سال ۱۳۹۳/۷۹۶ بلغارستان را اشغال کرده، ساکنان آن را تحت سلطهٔ خود درآورد و استقلال سیاسی آن را از میان برد. سقوط بلغارستان به دست عثمانی‌ها، در سراسر اروپا سبب سر و صدا و اضطراب شده، فریاد و فغان همه جای آن را فراگرفت. سیگیسموند پادشاه مجارستان با ارسال هیئتی نزد بایزید از او خواست تا توضیح دهد که چگونه به خود اجازه داده است تا با بلغارستان به جنگ برخیزد. دلیل اقدام او این بود که با آمدن عثمانی‌ها به این ناحیه خطر بیش‌تری مجارستان را تهدید می‌کند.[۱]

در این‌جا بود که سلطان بایزید، با نوعی تشکل بین المللی مسیحی که در قرن چهاردهم بزرگ‌ترین نمونه در نوع خود به لحاظ فراوانی جمعیتِ شرکت کننده و تجهیزات نظامی، مالی و انسانی بود، روبه‌رو شد. دو شخصیت در این تشکل نقش داشتند: یکی سیگیسموند پادشاه مجارستان و دیگری پاپ بونیفاس نهم. رقم اجمالی این لشکر یک صد و بیست هزار نفر جنگجو از نژادهای مختلف (آلبانیایی، فرانسوی، اسکاتلندی، سویسی، لوگزامبورگ و سرزمین‌های مختلف جنوب اروپا و برخی از امیرنشین‌های ایتالیایی) بود.[۲]

جنگ صلیبی (معروف به نیکوپولیس) در سال ۱۳۹۶/۸۰۰ در مجارستان درگرفت. فرماندهان صلیبی، پیش از آغاز جنگ با سیگیسموند اختلاف نظر داشتند. شاه مجارستان در انتظار آن بود تا عثمانی‌ها حمله را آغاز کنند؛ اما فرماندهان لشکر بر این باور بودند که آنان می‌بایست هجوم برند. آن‌ها از رودخانهٔ دانوب گذشتند تا آن‌که به نیکوپولیس در شمال بالکان رسیده، به محاصره آن پرداختند. گرچه آن‌ها ابتدا بر عثمانی‌ها پیروز شدند؛ اما یکباره بایزید همراه یک صدهزار نفر از راه رسید. شمار سپاه عثمانی کم‌تر از مسیحیان بود، اما به لحاظ نظام و سلاح بر آنان ترجیح داشت. به همین دلیل، بیش‌ترِ مسیحی‌ها گریختند و شماری از فرماندهان آنان به اسارت درآمده، یا کشته شدند. عثمانی‌ها همراه مقدار زیادی غنایم و در حالی که بر تدارکات سپاه مسیحی دست یافته بودند. از میدان جنگ نیکوپولیس خارج گشتند.[۳]

پیروزی سپاه عثمانی بر این سپاه متحد اروپایی صلیبی، سبب استواری بیش‌تر

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ تاریخ الدولة العثمانیة؛ ص ۲۳ ـ ۲۴.
۲. علی حسون؛ تاریخ الدولة العثمانیة؛ بیروت، ۱۹۸۱، ص ۷۳ ـ ۷۴.
۳. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۲۰.

عثمانی‌ها در بالکان شد؛ به طوری که ملت‌های بالکان سست شده و در بوسنی و بلغارستان به طور کامل تسلیم شدند. عثمانی‌ها نیز به تعقیب نیروهای شکست خوردهٔ صلیبی پرداخته‌اند و بایزید از حاکمان شبه جزیرهٔ موره[1] که کمک نظامی به صلیبی‌ها کرده بودند، انتقام گرفته، سرزمین آنان را ویران کرد.[2]

در سال ۱۳۹۷/۸۰۱ سلطان بایزید اول از مانویل دوم، امپراطور دولت بیزانس خواست تا قسطنطنیه را تسلیم او کند؛ اما امپراطور آن را رد کرد. در واقع هدف اصلی از حراج‌های نظامی بایزید اول، تصرف قسطنطنیه بود. به همین دلیل در رأس سپاهیان خود، حصار محکمی در اطراف ین شهر کشید و چنان بر آن اصرار کرد که که هیچ مدارا و نرمشی در آن وجود نداشت.[3]

درست زمانی که اروپا در انتظار سقوط شهر قسطنطنیه این پایتخت کهن بود، بایزید ناگهان از تصرف آن منصرف شد و از ادامه فتوحات در اروپا دست برداشت تا بتواند نیروی نظامی خود را برای دفع حملات دولت محلی آناتولی و سپاه تازه از راه رسیدهٔ تیمور که اساس دولت او را تهدید می‌کردند، به‌کار گیرد. تیمور لنگ در رأس نیروهای عظیم مغول، به آسیای صغیر یورش آورد و بایزید با شتاب برای مقابله با او عازم گردید. دو سپاه در معرکهٔ آنکارا در ۲۰ ژوئیه ۱۴۰۲/۸۰۴ با یکدیگر درآویختند. در این جنگ تیمور غلبه کرد و بایزید به اسارت وی درآمد. وی همچنان در اسارت بود تا آن که در سال بعد درگذشت.

هجوم تیمور یکی از مهم‌ترین عوامل تعویق حملات عثمانی به اروپا بود و پنجاه سال تصرف قسطنطنیه را به تعویق انداخت. اگر تیمور حمله نکرده بود، به طور قطع، بایزید این شهر را تصرف می‌کرد.

زمانی که تیمور به سمرقند بازگشت، عثمانی‌ها با خطر دیگری رو به رو شدند و آن بالاگرفتن اختلاف میان فرزندان بایزید برای تصرف تخت شاهی بود. این جنگ داخلی ده سال (۸۰۶ ـ ۸۱۶ / ۱۴۰۳ ـ ۱۴۱۲) به درازا کشید و در نهایت با روی کار آمدن سلطان محمد فرزند بایزید پایان گرفت. وی به سلطان محمد اول شهرت یافت که به او سلطان محمد شلبی نیز می‌گویند.

---

۱. پله پونس Peloponness یا Morea جزیره‌ای در جنوب یونان اصلی (مترجم).

۲. محمود شاکر؛ التاریخ الاسلامی (العهد العثمانی)؛ ص ۷۳ ـ ۷۴.

۳. محمد شاکر؛ همان؛ ص ۷۳ ـ ۷۴.

محمد اول (۸۱۶ـ۸۲۴ / ۱۴۱۳ ـ ۱۴۲۱)

سلطان محمد اول فردی نیرومند و پر نشاط بود و با آن‌که فتح نظامی نداشت، خدمت شایسته‌ای به دولت عثمانی کرد؛ زیرا آثار شکست آنکارا را جبران و امور دولت را اصلاح کرد؛ به طوری که راه برای جانشینان او برای گسترش قلمرو جغرافیایی دولت عثمانی، چه در اروپا و چه سایر نقاط هموار گردید. زمانی که فرزندش مرادِ دوم به تخت نشست، بلافاصله حمله به اروپا آغاز شد.[۱]

سلطان مراد دوم (۸۲۴ـ۸۵۵ / ۱۴۲۱ ـ ۱۴۵۱)

وی پس از محمد اول به قدرت رسید و بلافاصله سیاست جنگی را برای توسعهٔ فتوحات آغاز کرد. مدت سی سال سلطنت برای وی فرصت مناسبی را فراهم کرد؛ به علاوه، خودش فردی پرنشاط بود و از آمادگی نظامی و مقاومت روحی بالایی برخوردار بود.

در آغاز سلطنت، مانویلِ دوم امپراطور بیزانس تا توانست برای وی مشکل ایجاد کرد و برای این کار از مصطفی، عموی سلطان مراد بهره گرفت. به تحریك امپراطور و با کمك یونانی‌ها، مصطفی توانست شهر گالیپولی را ـ با هدف گرفتن آن از سلطان و استفاده از آن‌جا به عنوان پایگاه نظامی ـ محاصره کند؛ اما مراد دوم توانست محاصرهٔ این شهر مرزی مهم را شکسته، مصطفی را دستگیر و به هلاکت رساند. امپراطور بیزانس همچنان در پی توطئه‌های دیگری بوده، برادر مراد دوم را که او نیز نامش مصطفی و سیزده ساله بود، بر ضد مراد دوم تحریک و بسیج کرد. وی نیرویی در اختیار او گذاشت تا بر شهر نیقیا در آناتولی تسلط یابد. مراد به سوی او تاخت و در نهایت توانست با وادار کردن مصطفی به تسلیم او را بکشد. مراد پس از آن به قصد انتقام از امپراطور، به سالونیك تاخت و در ۲۰ مارس ۱۴۳۰ (۸۳۳) به زور وارد آن‌جا شده، شهر را نابود کرد؛ به طوری که جز به تدریج، آن هم زمانی که تحت سلطهٔ عثمانی‌ها درآمد، روی آبادانی به خود ندید.

پیش از آن که عثمانی‌ها سالونیك را تصرف و نابود کنند، تلاش مراد دوم در جهت پایان دادن به شورش‌های موجود در بالکان بود که ساکنان این دیار بدان اقدام می‌کردند. مراد در پی تثبیت پایه‌های حکومت دولت عثمانی در آن نواحی به سر می‌برد؛ به ویژه که برخی از مردم آلبانی در منطقهٔ موره بودند و مقاومت بر ضد عثمانی را در پیش گرفته

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۲۹ ـ ۳۱.

بودند. دولت عثمانی موفق به سرکوب آنان شد. گفته شده است که عثمانی‌ها، سرهای کشته‌گان را جمع کرده و مانند اهرام بر روی یکدیگر قرار می‌دادند. سپاه عثمانی به سمت شمال رفت تا منطقهٔ والاکیا را آرام، و جزیه سالانه برای آنان تعیین کند. پادشاه جدید صرب ستیف لازار میتیش مجبور به همراهی با عثمانی‌ها شده و پیوند خود با آن دولت را تجدید کرد. پس از آن سپاه عثمانی به سمت جنوب حرکت کرد تا زمینهٔ حضور دولت عثمانی در یونان را فراهم سازد.[۱]

اندکی گذشت که سلطان مراد سیاست توسعهٔ جغرافیایی خود را در دو جبههٔ اساسی یعنی آلبانی و مجارستان از سر گرفت. عثمانی‌ها در سال ۱۴۳۱/۸۳۴ وارد آلبانی شدند و حملات خود را بر بخش جنوبی آن متمرکز کردند. در بخش شمالیِ آلبانی، عثمانی‌ها درگیر جنگی پرخسارت درگیر شدند و آلبانی‌هایِ شمال توانستند دو سپاه عثمانی را از بخش کوهستانی آلبانی عقب برانند؛ چنان که دو حملهٔ پیاپی عثمانی را به فرماندهیِ خود سلطان مراد شکست دادند و نیروهای عثمانی در حین عقب نشینی خسارات سنگینی را متحمل شدند. این فشار آلبانی‌ها به دلیل کمک‌هایی بود که از بندقیه [ونیز] از طریق دریا به آنان می‌رسید. حکومت ونیز خطر سیطرهٔ عثمانی‌ها را بر این منطقه و نقاط ساحلی دریافته بود؛ زیرا در آن صورت، نیروهای عثمانی می‌توانستند خطوط مواصلات دریایی را که ونیز را به دریای مدیترانه و عالم خارج متصل می‌کرد، قطع کنند؛ چنان که می‌توانستند کشتی‌های ونیز را در دریای آدریاتیک که راه به جایی نداشت، نگاه دارند. به هر روی سلطان مراد دوم نتوانست حکومت عثمانی را در آلبانی مستقر سازد.[۲]

اما در جبههٔ مجارستان، جنگ میان عثمانی‌ها و مجارها در سال ۱۴۳۸/۸۴۳ آغاز شد. در ابتدای نبرد، توفیق با مراد رفیق شده، توانست مجارها را شکست دهد و هفتاد هزار نفر از آنان را اسیر کند و بر برخی از مناطق تسلط یابد. پس از آن برای تصرف بلگراد پایتخت صربستان حرکت کرد؛ اما در این باره تلاشش نافرجام مانده، در برابر یک اتحاد صلیبی بسیار بزرگ که پاپ آن را پدید آورده بود، قرار گرفت. این پیمان اتحاد برای بیرون راندن عثمانی‌ها از تمامی اروپا بود که در آن مجارستان، لهستان، صربستان، بلاد افلاق [بلغارستان]، جنوا، ونیز، امپراطوری بیزانس و دوقیه برجندیا شرکت داشتند وگروه‌هایی از آلمان و چک و اسلواکی نیز به آن پیوستند.

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۶۳.

۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۲۷ ـ ۴۲۸.

رهبری این لشکر صلیبی را یک مجارستانی بسیار توانا با نام یوحنا هونیاد بر عهده گرفت. هونیاد فرماندهی نیروهای زمینی صلیبی‌ها را عهده‌دار شده، به سمت جنوب شتافت. وی از دانوب گذشت و در سال ۱۴۴۲/۸۴۶ دو شکست سخت بر عثمانی‌ها وارد کرده، برای نخستین بار آنان را وادار به درخواست صلح کرد. وی درخواست عثمانی‌ها را پذیرفت و صلح‌نامه‌ای در سال ۱۴۴۳/۸۴۸ منعقد گردید که برای عثمانی‌ها شکننده بود. آنان بسیاری از متصرفاتشان را در صربستان و والاکیا از دست دادند و مراد و ولادیسلاو پادشاه مجارستان پذیرفتند تا رود دانوب مرز میان آنان باشد و ده سال سپاه هیچ یک از دو دولت از آن عبور نکنند.[۱]

عثمانی‌ها به تعهد خویش پای‌بند مانده، مواضع مقرر شده در معاهده را تخلیه کردند؛ اما هنوز به طور کامل تخلیه نکرده بودند که هونیاد به بلغارستان یورش برد. [سلطان مراد که در اوت ۸۴۸ / ۱۴۴۴ به نفع فرزندش محمد از سلطنت کناره گرفته بود، بار دیگر به صحنهٔ جنگ آمده نیروهایش را از آناتولی به بالکان آورد. دو سپاه با یکدیگر درگیر شدند و این بار نیروهای صلیبی شکست سختی را تحمل کردند؛ به طوری که هونیاد به زحمت توانست جان خود را از معرکه نجات دهد. در این زمان بود که «امید اروپائیان در کسب پیروزی صلیبی به یأس بدل شد و شهرت عثمانی‌ها به گونه‌ای بی‌سابقه سراسر جهان اسلام را دربرگرفت و یک بار دیگر حکومت عثمانی در جنوب شرق اروپا برقرار شد.][۲]

مراد چهار سال بعد در اواخر سال ۱۴۴۸/۸۵۲ در رأس یک سپاه نیرومند به صربستان حمله کرد. سپاه مقابل متشکل از نیروهای آلمانی و ساکنان والاکیا، بوهیمیا و مجارستان بوده و شامل ۲۵ هزار نفر می‌شدند؛ در حالی که عثمانی‌ها ۵۰ هزار نفر بودند. آن‌ها در منطقهٔ قوصوه در ۱۷ اکتبر ۱۴۴۸ (۸۵۲) با یکدیگر درگیر شدند. نبرد سه روز ادامه یافت و با پیروزی قاطع عثمانی‌ها خاتمه یافت. یکی از نتایج این جنگ آن بود که مجارستان، دست کم برای مدت ده سال نتوانست در صفوف مهاجمین بر ضد عثمانی‌ها شرکت کند.[۳]

چند سالی پس از این پیروزی بزرگ، مراد در ۵ فوریه ۸۵۵/۱۴۵۱ درگذشت و فرزندش محمد به نام سلطان محمد دوم به سلطنت رسید.[۴]

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۳۱ـ۳۸.

۲. بنگرید: شاو؛ تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید؛ ج ۱، ص ۱۰۴.

۳. علی حسون؛ همان؛ ص ۳۳.

۴. محمد فرید بک؛ همان؛ ص ۵۷.

سلطان محمد فاتح (۸۵۵ـ۸۸۶ / ۱۴۵۱ـ۱۴۸۱)

نام سلطان محمد با حادثه‌ای بزرگ در تاریخ شرقِ نزدیک، یعنی فتح قسطنطنیه پیوند خورده است. از این رو لقب «فاتح» را بر نام وی افزوده‌اند. این مسئله سبب شده است تا موقعیت وی در میان سلاطین عثمانی، بس ممتاز باشد. وی هم‌چنین در برخوردهای دیپلماتیک، هوشی سرشار و برخوردی آگاهانه داشت و شخصی بلند نظر و در جنگ شجاع بود. سلطان محمد با دانش جغرافی، تاریخ و علوم نظامی آشنایی داشت و به زبان‌های ترکی، عربی و فارسی و یونانی سخن می‌گفت. وی هم‌چنین در بنای مساجد و مراکز خیریه فعال بود و در این زمینه، از بهترین هنرمندان یونانی و ایتالیایی استفاده می‌کرد.[۱]

یکی از مسائلی که محمد دوم از همان آغاز حکومتش در نظر داشت، تمام کردن مشکل قسطنطنیه و استیلای بر آن بود؛ جایی که مرکزی برای توطئه بر ضد عثمانی شده بود. از این رو وی به لحاظ سیاسی و نظامی به آماده کردن موقعیت برای تسلط بر قسطنطنیه پرداخت. در شمار کارهای سیاسی انجام شدهٔ او می‌توان به قراردادهای صلحی اشاره کرد که با همهٔ همسایگان و امیرنشین‌های مستقل مانند ونیز، جنوا، صرب، والاکیا و نیروهای قدیس یوحنا مستقر در جزیرهٔ رودوس امضا کرد. هدف عمده از این معاهدات، جدا کردن دولت بیزانس به لحاظ سیاسی و نظامی از دولت‌ها وامیرنشین‌هایی بود که یا در همسایگی آن دولت بودند یا با آن، نوعی همراهی داشتند. در زمینهٔ کارهای نظامی، وی مرکزی در نزدیکی قسطنطنیه ایجاد کرد که بنای آن از زمان بایزید اول آغاز شده بود. بایزید در سمت آسیایی تنگهٔ بوسفور یک قلعه ساخته بود. سلطان محمد نیز در فاصلهٔ هفت کیلومتری دروازه‌های قسطنطنیه، درست در کنار تنگ‌ترین نقطهٔ تنگهٔ یاد شده، قلعهٔ دیگری بنا کرد. بدین ترتیب عثمانی‌ها بر حاشیهٔ این تنگه کاملا مسلّط شدند.[۲]

از ماه آوریل ۸۵۷/۱۴۵۳ سلطان محمد از سمت خشکی با نیروهای بسیار زیادی که بالغ بر ۲۵۰ هزار نفر بود، قسطنطنیه را به سختی تحت محاصره قرار داد. این محاصره ۵۳ روز از ششم آوریل تا ۲۹ مه ادامه یافت. هر دو گروه به شدت تحت تأثیر تعصبات دینی خود بودند و به همین دلیل این نبرد، صبغهٔ دینی به خود گرفت. بیزانسی‌ها از قسطنطنیه که مرکز مسیحیت شرقی بود دفاع می‌کردند؛ چنان که عثمانی‌ها به قصد قرار

---

۱. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۲۹.

۲. علی حسون؛ همان؛ ص ۳۴.

دادن آن‌جا به عنوان پایتخت اسلام، در تلاش بودند. در ۲۴ مه سال ۱۴۵۳ (۸۵۷) سلطان فرمانی برای یک حملهٔ سراسری بر ضد قسطنطنیه از خشکی و دریا صادر کرد. به دنبال آن، عالمان دین، در سپاه عثمانی مقیم شده، فریاد لااله الاالله محمّد رسول الله سر می‌دادند و سپاهیان با فریاد آن را تکرار می‌کردند. تبلور روحیه دینی در ۲۸ مه با آغاز حملهٔ عثمانی‌ها به اوج خود رسید. به‌رغم آن‌که مهاجمان با مقاومت سرسختانه‌ای نزدیک دروازهٔ اصلی که به نام دروازه قدیس رومانوس نامیده می‌شد، رو به رو شدند. قوای ینی‌چری توانستند از دیوارهای پایتخت در این سمت بالا روند و نگاهبانان دروازهٔ دیگر را نیز غافلگیر کنند. امپراطور دراجازیس به همراه بهترین فرماندهان خود، از جلو و عقب در محاصره افتاد. پس از آن شمشیری بر صورت وی و شمشیر دیگری بر رانش اصابت کرده، کشته شد، در حالی که جسدش در میان انبوه کشتگان قرار گرفت. عثمانی‌ها به سومین دروازه نیز یورش برده، به داخل شهر ریختند و گروهی را کشته، گروهی را به اسارت درآوردند و سپس به غارت خانه‌ها پرداختند.[۱] ظهر روز ۲۹ مه سلطان محمد از سمت دروازهٔ اصلی وارد قسطنطنیه شد و نماز ظهر را در کلیسای قدیسه صوفیا ـ که بعد از آن مسجد ایاصوفیا شد ـ به جای آورد و مسجد شدن آن را اعلام کرد. هم‌چنین نام قسطنطنیه به اسلامبول یا استانبول، یعنی پایتخت اسلام تغییر یافت.[۲]

فتح قسطنطنیه، آغاز یک سلسله نبردهای هجومی طولانی بود که سلطان محمد فاتح، در صربستان، بوسنی هرزگوین، موره، آلبانی و دو جمهوری جنوا و ونیز و سرزمین ناپل آغاز کرد. در بیش‌تر این نبردها، توفیق رفیق او بود؛ اما در حمله به بلگراد پایتخت صربستان ناکام ماند. هم‌چنین در جزیرهٔ رودوس که هر دوی این‌ها مواضع مهمی بودند، توفیقی به دست نیاورد. اهمیت بلگراد از آن روی بود که کلید فتح مجارستان بود؛ چنان‌که جزیرهٔ رودوس پایگاه نیروهای قدیس یوحنا بود که از آن‌جا به کشتی‌های مسلمانان در بخش شرقی دریای مدیترانه حمله می‌کردند. بعدها یکی از نوادگان او با نام سلیمان قانونی موفق به گرفتن این دو نقطه شد.[۳]

---

۱. شاو نوشته است: با وجود آن که شریعت اسلام تصریح می‌کند که هنگام جنگ با دشمنان، در صورتی که افراد شهر مقاومت کنند، قتل عام آنان و به غنیمت گرفتن اموالشان مجاز است، سلطان محمد سربازان خود را به شدت تحت نظارت گرفت و تنها آن دسته از بیزانسی‌هایی را که فعالانه مقاومت می‌کردند، به قتل رساند. محمد با همهٔ توان کوشید که شهر را بدون ویرانی به تصرف خود درآورد؛ چندان که بتواند آن را مرکز امپراطوری جهانی خود قرار دهد. بنگرید: تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید؛ ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۳۹؛ نیز بنگرید: ابراهیم حلیم؛ همان؛ ص ۳۰؛ محمد فرید بک؛ همان؛ ص ۵۸.

۳. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۶۶ ـ ۶۷.

سلطان محمد جنگ‌هایی نیز در آسیای صغیر داشت که از آن جمله خاتمه دادن به دولت مسیحی طرابوزان در سال ۱۴۶۱ بود که یک سرزمین مسیحی ـ یونانی در شمال آناتولی بود. هم‌چنین در سال ۱۴۷۳/۸۷۷ جنگی را بر ضد امارت اوزون حسن ترکمان در بخش علیای فرات سامان داد.[۱]

سلطان بایزید دوم (۸۸۶ـ۹۱۸ / ۱۴۸۱ـ۱۵۱۲)

سلطان بایزیدِ دوم شخصی با وقار و دوستدار ادب بود. او در دانش شریعت اسلامی فردی آگاه بوده و به دانش نجوم نیز علاقه داشت. بایزید دوم در کار بهبود بخشیدن به شبکهٔ راه‌ها و پل‌هایی که اسلاف وی به هدف‌های نظامی ایجاد کرده بودند، از معماران یونانی و بلغاری استفاده کرد؛ به گونه‌ای که به ساختن بناهای زیبا شهرت یافت. در رأس این بناها، مسجدی است که به نام وی در استانبول برجای مانده و آن را در میان سال‌های ۱۴۹۷ ـ ۱۵۰۳ (۹۰۳ ـ ۹۰۹) بنا کرد. وی در بنای این مسجد وتزیین آن از هنر ایرانی بهره گرفت.[۲]

نبرد شدیدی میان بایزید دوم و برادرش جم بر سر سلطنت درگرفت؛ بایزید مصمم به دستگیری جم بود که توفیقی به دست نیاورد. جم به شام گریخت و از آن‌جا به قاهره رفته به سلطان قایتبای پناهنده شد. وی از او استقبال کرده، تمامی آنچه را برای سفر حج نیاز داشت در اختیارش گذاشت و جم همراه خانوادهٔ خود به حج مشرّف شد. وقتی از حجاز برگشت، قایتبای کمک مالی در اختیار او گذاشت و کوشید تا روابط سیاسی او را با برادرش بایزید بهبود بخشیده، اجازهٔ بازگشت او را به استانبول بگیرد، مشروط بر آن‌که یا بخش آسیایی دولت عثمانی را به او بدهد یا بی‌آن‌که تجزیه و تقسیمی در قلمرو عثمانی صورت گیرد، او را شریك در سلطنت سازد. بایزید این پیشنهادها را رد کرد. از سوی دیگر جم با برخی از سران حکومت عثمانی در آناتولی که از دوستانش بودند، در ارتباط بوده، آنان را بر ضد بایزید شوراند و همراه هواداارانش برای گرفتن سلطنت عازم شد. وی در این حمله شکست خورده، بار دیگر فعالیتش را از سر گرفت که بار دوم نیز به هدفش دست نیافت.[۳]

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ج ۸، ص ۸۸.
۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۴۱.
۳. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۴۲.

جم پس از شکست دوم، بر آن شد تا این بار نه به مصر، بلکه به اروپا پناه ببرد؛ به همین جهت در سال ۸۸۵/۱۴۸۰ به نیروهای قدیس یوحنا در جزیرهٔ رودوس پناهنده شد. اما در آن‌جا چندان مورد احترام قرار نگرفت. ابتدا با او قراری نوشتند؛ اما چندی بعد آن را نقض کرده، او را در همان جزیره به زندان انداختند. نیروهای قدیس یوحنا با استفاده از این گروگان توانستند از بایزید دوم و هواداران جم در قاهره امتیازاتی به دست آوردند. زمانی که اموال فراوانی از اینان گرفتند، گروگان خود را به پاپ انوسنت هشتم فروختند و زمانی که پاپ درگذشت، جم در اختیار جانشین او اسکندر ششم ماند. این فرد، جم را برای مدت طولانی نگاه داشت و در برابر گرفتن مبلغی از بایزید دوم، او را مسموم کرد و به این ماجرا خاتمه داد.[۱]

بی‌گمان عمل نکوهیدهٔ جم در پیوستن به دشمنانِ دولت عثمانی، عاملی برای کند شدن حرکت توسعهٔ جغرافیایی این دولت و ناتوانی بایزید دوم از دست زدن به اقدام‌های تازه در این زمینه بود. تمام تلاش سلطان دنبال کردن اخبار مربوط به برادرش و رها ساختن از او به هر وسیلهٔ ممکن بود.[۲]

به طور کلی، بایزید برای استیلا بر سوریه کوشید، امّا توفیقی به دست نیاورد. در بخش اروپایی، بایزید یک پیروزی دریایی بر ضد ونیز در خلیج لپانتو در سرزمین یونان، به سال ۹۰۵/۱۴۹۹ به دست آورد و در سال بعد بر شهر لپانتو تسلط یافت. پس از استیلای عثمانی‌ها بر مواضع ونیزی‌ها در یونان، پاپ اسکندر ششم، به درخواست جمهوری ونیز، خواستار انعقاد قراردادی بر ضد عثمانی از سوی فرانسه و اسپانیا شد. دولت عثمانی در معرض حملهٔ نیروی دریایی این دولت‌ها واقع شد؛ اما اندکی بعد میان دولت عثمانی و ونیزی‌ها صلح برقرار شد.[۳]

بایزید دوم فردی صلح دوست بود و فعالیت دیپلماتیک عثمانی و اروپا را افزایش داد؛ در حالی که پیش از وی مناسبات دیپلماتیک تنها در میان بلادی بود که در محدودهٔ مرزهای خود عثمانی قرار داشتند، بایزید با دربار پاپ، فلورانس، ناپل، و فرانسه نیز ارتباط برقرار کرد، و با ونیزیان و مجارستان صلح کرد.

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۷۴ ـ ۷۵. مترجم: در این مطالب مطالبی برخلاف آنچه درمتن آمده نقل شده است. بنگرید: شاو؛ تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیهٔ جدید؛ ج ۱، ص ۱۳۵.

۲. سید الداقن؛ همان؛ ص ۳۹.

۳. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۰۲.

بایزید در ایجاد بناهای عمومی و کارهای خیر فعالیت چشمگیری داشت. وی مساجد، مدارس، قصرها، تکیه‌ها، زاویه‌ها، خانقاه‌ها، بیمارستان‌ها، حمام‌ها و پل‌های زیادی ساخت؛ چنان که برای مفتی عثمانی و عالمانِ هم‌تراز وی برای هر سال، ده هزار لیرهٔ عثمانی قرار داده، برای هر یک از مدرسان مدارس سلطانی نیز میان دو تا هفت هزار عثمانی تعیین کرد. هم‌چنین برای مشایخ مکتب‌های صوفیه و مریدان آنان و نیز زاویه نشینیان نیز حقوقی معین کرد که به صورت مستمر به آنان پرداخت می‌شد. وی به ساکنان حرمین شریفین نیز علاقهٔ زیادی داشته، احسان فراوانی در حق آنان می‌کرد؛ به‌طوری که هدایای بسیاری به فقرای حرمین شریفین بخشید.[۱]

پنج فرزند بایزید در آناتولی حکومت کرده، هر کدام در ولایت خاصی مستقر بودند و با آزادی کامل به ادارهٔ امور می‌پرداختند. نیرومندترین آن‌ها سلیم بود که توانست برادر بزرگ‌تر خود را از بین برده، پس از آن دیگر مدعیان را نیز از سر راه بردارد و حتی پدرش را هم با کمک ینی‌چریان عزل کند. وی که پس از عزل پدر، سخت به وی احترام می‌گذاشت ـ به نقل مورخان ـ در راهِ بردن او به محل تبعیدش در دموتیکا ـ که محل تولد بایزید نیز بود ـ یک پزشک یونانی را بر آن داشت تا وی را [در ۲۶ مه ۹۱۸/۱۵۱۲]مسموم کند. پس از درگذشت او، سلیم بدون هیچ منازعی بر تخت سلطنت نشست.[۲]

---

۱. احمد بن محمد الحموی؛ فضائل سلاطین بنی‌عثمان؛ تحقیق محسن سلیم، قاهره، ۱۹۹۳، ص ۳۲.

۲. علی حسون؛ همان؛ ص ۳۴.

فصل سوم

دولت عثمانی در اوج

سلطان سلیم اول (۹۱۸ـ۹۲۶ / ۱۵۱۲ ـ ۱۵۲۰)

سلیم پس از آن‌که توانست شورشی را که به دستور پدرش برپا شده بود سرکوب و پدرش را مجبور به کنار رفتن از سلطنت کند، بر تخت سلطنت تکیه زد. وی از همان آغاز نشان داد که تمایل به خونریزی دارد؛ چرا که کارش را با کشتن شمار زیادی از برادرانش آغاز کرد. چندی نگذشت که گروه دیگری از مردم و یاران خود را نیز کشت و علاقهٔ خود را برای وارد شدن در میدان‌های نبرد نشان داد.

سلیم به ادبیات، شعر فارسی، و تاریخ علاقه‌مند بود و به‌رغم سنگدلی، به مصاحبت با عالمان تمایل داشت و به آنان احترامِ فراوان می‌نهاد و بسیاری از آنان را به مسئولیت‌های مهم برگماشت. وی مورخان و شاعران را همراه خود به میدان‌های نبرد می‌برد تا صحنه‌های جنگ را نوشته، یا به نظم درآوردند و اشعاری را بسرایند تا اخبار و رویدادها را در آن‌ها گنجانده، برای نسل بعد به یادگار بگذارند.[1]

سلیم توجه اصلی خود را معطوف به مرزهای شرقی عثمانی کرد. در آن‌جا به تازگی **دولت صفوی** در ایران به قدرت رسیده بود و بیم روبه‌رو شدن با آن دولت وجود داشت. سلیم نخستین حاکم عثمانی بود که به طور عمیق با مسائل مرزهای شرقی دولت عثمانی آشنا بود. وی سال‌ها در طرابوزان اقامت داشت و با حکام قرم [کریمه] هم‌پیمان بود؛ همان طور که فرزندش سلیمان توانست با تجهیز همین نیروهای تاتار، سلیم را برای رسیدن به قدرت یاری دهد.[2]

صفوی‌ها به رهبری **شاه اسماعیل** توانستند مذهب تشیع را در میان قبایل آناتولی

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۷۶.

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۷۷.

منتشر سازند. این به سبب فضای ایجاد شده بر اثر سیاست باز و آرامِ بایزید دوم در شرق و توجه او به جهاد در اروپا بود. هدف از نشر مذهب تشیع در میان قبایل ترکمان در شرق آناتولی، بسط حوزهٔ قدرت دولت صفوی در آن نواحی بود. برخی از قبایل، این دعوت را اجابت کردند؛ به طوری که سبب برافروخته شدن خشم سلاطین عثمانی بر ضد صفویان شد و آنان را متوجه خطری کرد که دولت جدید صفوی می‌توانست بر ضد عثمانی داشته باشد.[۱]

در اوائلِ سلطنت سلطان سلیم، مناسبات صفویان با عثمانی‌ها به مرحلهٔ بدی رسیده بود. زمانی که سلیم حاکم طرابوزان بود و هنوز به تخت سلطنت دست نیافته بود، اهمیت نفوذ تشیع را در منطقه دریافته و بر آن بود تا پدرش را وادار به مقابله با آن کند؛ اما تلاشش به جایی نرسید. وقتی به سلطنت رسید، شاه اسماعیل برای وی تبریکی نفرستاد. در مقابل، سلیم خواست تا خطر نفوذ تشیع را از میان ببرد. به همین جهت فتوایی از شیخ‌الاسلام در ضرورت جنگ با شیعیان گرفت و به استناد همین فتوا، شمار زیادی از شیعیان آناتولی را به قتل رساند.[۲] اسماعیل نیز در مقابل، در ایران دست به کشتار سنیان زد. در میان سلیم نامه‌های تندی رد و بدل شد[۳] و پس از آن سلیم اعلان جهاد دینی بر ضد صفویان کرده، برای جنگ با آنان به سوی ایران تاخت.[۴]

نخستین جنگ میان عثمانی‌ها و صفوی‌ها، در دشت چالدران در نزدیکی تبریز و در ۲۳ اگوست ۱۵۱۴ (۹۲۰) میان ارتش سراسر مسلح به توپ و تفنگ با نیروهای صفوی

---

۱. عبدالکریم رافق؛ العثمانیون و العرب؛ ص ۵۵.

۲. مترجم: شمار این کشته‌گان شیعه مذهب آناتولی را تا چهل هزار نفر نوشته‌اند. ابوالفضل فرزند ادریس بدلیسی نویسندهٔ تاریخ هشت بهشت، در بارهٔ کشته شدن این چهل هزار نفر به شعر چنین سروده است (براون، ادوارد؛ تاریخ ادبیات ایران، از ظهور قدرت صفوی تا..؛ ص ۸۱ ـ ۸۲):

فرستاد سلطان دانا رسوم	دبیران دانا به هر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم	درآرد به نوک قلم اسم اسم
ز هفت و زهفتاد ساله بنام	بیارد به دیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب	عددچل‌هزار آمدازشیخ و شاب
پس آنگه به حکام هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
به هرجا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ بـرّان قدم بر قدم
شد اعداد این کشته‌های دیار	فزون از حساب قلم چل هزار

۳. در بارهٔ کشتار شیعیان در آناتولی و متن نامه‌های مبادله شده میان سلیم و اسماعیل بنگرید: محمد عارف؛ انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام؛ به کوشش رسول جعفریان، قم، دلیل، ۱۳۷۹، ص ۸۳ ـ ۱۰۲ (مترجم).

۴. عبدالکریم رافق؛ همان؛ ص ۵۷.

صورت گرفت و به طور طبیعی با پیروزی عثمانی‌ها خاتمه یافت. سلیم وارد تبریز پایتخت صفویان شده، بر دارایی شاه اسماعیل غلبه یافت و بسیاری از هنرمندان را به استانبول کوچ داد.[۱]

به دنبال نبرد چالدران، عثمانی‌ها کردستان، دیاربکر و مرعش را از دست رهبران ترکمان درآوردند، سپس به موصل وارد شدند. با این حال، بغداد و بصره همچنان زیر سلطهٔ صفویان باقی ماند. پیوستن آناتولیِ شرقی به طور نهایی به دست عثمانی، نتایج مهم استراتژیک و اقتصادی در برداشت. ساکنان زیادی از این بخش و نیز بخش میانی آسیای صغیر به نیروهای عثمانی پیوستند. چنان‌که عثمانی‌ها جادهٔ ابریشم ایرانی را که میان تبریز و حلب، و تبریز و بورسا بود، در اختیار گرفتند. لازم بود دولت صفوی که ارتباطش با طوایف ترکمانِ آن نواحی ـ که به قزلباش معروف بودند ـ قطع شده بود، برای تجدید سپاه خود و ادارهٔ آن چاره‌ای بیندیشد.[۲]

این زمان، سومین نیروی مهم در دنیای اسلام، دولت ممالیك بود که مصر و شام را در اختیار، و بر حجاز و یمن سیادت داشت. این دولت تقریبا از میانهٔ قرن سیزدهم میلادی (نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری) حکومت را در مصر در دست داشت و سلاطین آن در نهایتِ رفاه و ثروت ـ که آن را از راه تجارت با شرق به دست آورده بودند ـ زندگی می‌کردند. این دولت، امتیاز زنده نگاه داشتن خلافت عباسی را در قاهره از سال ۱۲۶۱/۶۶۰ داشت؛ به همین دلیل، نوعی مشروعیت دینی برای خود فراهم کرده بود و بدین ترتیب سلاطین مملوکی مرکزی مورد توجه ایجاد کرده بودند. از این رو برای آنان نوعی سیادت صوری و اسمی بر تمامی شاهان و امیران عالم فراهم شده بود؛ زیرا آنان حامی خلافت شناخته شده بودند. چنان که قاهره نیز موقعیت سیاسی ویژه‌ای به عنوان مرکز خلافت اسلامی به دست آورده بود.[۳]

از همان قرن سیزدهم میلادی که دولت عثمانی پدید آمد، روابط دوستانه‌ای با دولت ممالیك برقرار کرده، میان سلاطین دو طرف، هدایا و تهنیت گویی‌ها به مناسبت‌های مختلف برقرار بود. از قرن پانزدهم، درگیری مرزی میان دو دولت در شام به وجود آمد که اندک اندک احتمال برخورد را تشدید کرد. افزون بر آن، ورود عثمانی‌ها به مدیترانه،

---

۱. عبدالکریم رافق؛ همان؛ ص ۵۷.

۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۰۹ ـ ۴۱۰.

۳. محمد فرید بك؛ همان؛ صص ۴۲ ـ ۴۴.

روبه‌رویی آنان را با ممالیك جدی‌تر نمود؛ زیرا ممالیك بر این دریا سیطرهٔ نسبی داشتند.

واقعیت آن است که روابط میان دو دولت در حالت خوف و رجا ادامه داشت؛ هر دو دولت بر ضد حملات مغول با یکدیگر همکاری کردند؛ جز آن که این وضعیت به مرور عوض شد و ممالیك از هم‌پیمان شدنِ دائمی با عثمانی‌ها خودداری کردند. با این حال، پیروزی‌های دولت عثمانی در اروپا، باعث شادی و سرور در مصر گردید و به عنوان پیروزی اسلام از آن یاد می‌شد. زمانی که در سال ۱۴۵۳/۸۵۷ قسطنطنیه به دست عثمانی‌ها سقوط کرد، به همین مناسبت، در قاهره جشن بزرگی برپا شد و تهنیت گویانی از مصر نزد سلطان محمد فاتح (۸۵۵ ـ ۸۸۶ / ۱۴۵۱ ـ ۱۴۸۱) اعزام شدند.[۱]

همزمان با فراز و نشیب‌های موجود در روابط عثمانی ـ مملوکی در بارهٔ تسلط بر امارت ذوالقدر یا بستان، میان دو دولت اختلاف افتاد. این امارت در شمال شام و جنوب آسیای صغیر قرار داشت و یکی از مشهورترین امیرنشینان ترکمان بود. هر کدام از دو دولتِ ممالیك و عثمانی در کارِ این امارت منزوی مداخله کرده، امیری از ترکمانان را برای آن نصب می‌کردند و از طریق او به مداخله در امور آن ناحیه می‌پرداختند. نتیجهٔ این مداخله، کشت و کشتار زیادی میان افراد خانوادهٔ حاکم بر این امارت از یک سو و ایجاد دشواری در مناسبات دو دولت عثمانی و مملوکی از طرف دیگر بود.[۲]

آنچه بر بحران روابط این دو دولت افزود، پناه دادن ممالیك به برخی از شورشیان بر دولت عثمانی بود. این وضعیت ادامه داشت تا آن که در سال ۱۴۸۵/۸۹۰ میان دو دولت جنگی واقع شد. در این سال، دولت عثمانی بر بلاد شام یورش برده، برخی از نقاط را تصرف کرد. با این حال، سلطان قایتبای به دلیل شورش‌های داخلی و از جمله شیوع قحطی، با عثمانی، معاهده‌ای صلح‌آمیز امضا کرد؛ به طوری که در آغاز قرن شانزدهم به دلیل تهدیدی که از ناحیهٔ پرتغالی‌ها و صفوی‌ها برای دو دولت بود، روابط آنان حسنه گردید. تهدید دولت صفوی، به نزدیکی دو دولت عثمانی و مملوکیَ کمک کرد؛ اما این وضعیت ادامه نیافت و مواضع سلطان قانصوه الغوری در جریان جنگ میان سلیم و اسماعیل، با حمایت نکردن از عثمانی، سبب سردی روابط و در ادامهٔ نبرد میان آنان شد.[۳]

چنین به نظر می‌رسد که ممالیك از توسعه‌طلبی عثمانی برای نفوذ بر حرمین

---

۱. السید رجب حراز؛ العالم العربی فی التاریخ الحدیث؛ صص ۱۴ ـ ۱۵.

۲. محمد احمد بن ایاس؛ بدایع الزهور فی وقایع الدهور؛ تحقیق مصطفی زیادة، قاهره، ۱۹۸۴، ج ۳، ص ۳۹۸ ـ ۴۰۴.

۳. احمد بن زنبل الرمال؛ آخرة الممالیك (فتح مصر)؛ قاهره، ۱۹۶۲، ص ۱۹ ـ ۲۰.

شریفین در حجاز وحشت داشتند؛ به همین دلیل سلطان قانصو الغوری در جهت ایجاد اتحاد با شاه اسماعیل صفوی بر ضد دولت عثمانی برآمد تا بتواند نفوذ خود را در شام و آسیای صغیر حفظ کند. غوری به شام آمد و چیزی نگذشت که جنگ میان سلیم و غوری در منطقهٔ مرج دابق در شمال حلب به سال ۱۵۱۶/۹۲۲ درگرفت.[۱] نیروهای ممالیک گرفتار شکست سریعی شدند و غوری در حین جنگ کشته شده، جسدش میان انبوه کشتگان گم شد.[۲] بعد از آن بود که تمامی سرزمین سوریه در برابر سپاه عثمانی که مسلح به توپخانه‌ای عظیم بود و ممالیك با آن آشنایی نداشتند، بی‌دفاع ماند، و سلیمِ اول در همان سال وارد دمشق شد. بدین ترتیب عثمانی‌ها توانستند در نخستین معرکه بر ضد ممالیك پیروز شده، وارد شام شوند و تا دروازهٔ مصر پیشروی کنند.[۳]

پس از چند روز از معرکهٔ مرج دابق، سلیم وارد حلب شد و مورد استقبال خلیفهٔ عباسی، المتوکل علی الله قرار گرفت که همراه سلطان الغوری بود و پیش از جنگ در حلب مانده بود. در آن‌جا به نام سلیم خطبه خوانده شده و لقب خادم الحرمین الشریفین که پیش از آن اختصاص به ممالیك داشت ـ و این به جهت سیادت ممالیك بر حجاز بود ـ به سلیم داده شد.[۴]

ممالیك قاهره به جای سلطان الغوری، سلطان جدیدی به نام طومان‌بای را برگزیدند؛ اما در ایجاد لشکری جدید که بتواند در برابر عثمانی‌ها بایستد ناکام ماندند. به‌رغم آن‌که سلطان سلیم بر آن بود تا با وی صلح کند، مشروط بر آن‌که مصر تابعیت عثمانی را بپذیرد و طومان بای نایب سلیم در آن نواحی تا غزه باشد و اسم سلیم در خطبه و سکه باشد، طومان بای با این درخواست مخالفت کرد. کار به لشکرکشی سلیم به مصر کشیده، او بر یافا، غزه و عریش مسلط شد. وی از سینا عبور کرد و از ناحیهٔ دلتا به بلبیس و سپس قاهره حمله کرد. در ۲۳ فوریه ۱۵۱۷ (۹۲۳) نیروهای عثمانی با نیروهای مملوکی در محل ریدانیه روبه‌رو شده، عثمانی‌ها پیروز شدند و ممالیك شکست خوردند.[۵]

---

۱. ابن ایاس؛ بدایع الزهور؛ ج ۳، ص ۴۴۵.

۲. مترجم: مؤلف یک بار دیگر هم، همین مطلب را تکرار کرده در حالی که در برخی از گزارش‌ها، از جسد قانصو الغوری و برخورد سلیم با کسی که سر وی را بریده، مطالبی درج شده است. بنگرید: محمد عارف؛ انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام؛ (قم، دلیل، ۱۳۷۹) ص ۱۹۱.

۳. ابن زنبل؛ همان؛ ص ۱۱ ـ ۱۷.

۴. ابن ایاس؛ همان؛ ص ۴۶۲ ـ ۴۶۳.

۵. در بارهٔ فتح مصر توسط عثمانی‌ها بنگرید: ابن تنبل؛ فتح مصر؛ قاهره، ۱۲۷۸؛ ابن ایاس؛ بدایع الزهور؛ ۶ ج، قاهره، ۱۹۸۴؛ این هر دو از مورخان مملوکی هستند، به همین دلیل از شجاعت طومان بای و امرای دیگر ستایش کرده و اسلحهٔ آتشین عثمانی را تحقیر می‌کنند.

به دنبال شکست ممالیک در ریدانیه، سلیم وارد قاهره شده و اندکی بعد طومان بای را دستگیر کرده، نزدیک باب زویله کشت. بدین ترتیب پایه‌های دولت عثمانی در مصر استوار شد و سلیم به استقبال رؤسای قبایل بزرگ و نیز شریف مکه که برای عرض ارادت و اطاعت می‌آمدند، مشغول شد. با آمدن پسر شریفِ مکه نزد سلیم بود که تسلط عثمانی‌ها بر حرمین نیز تثبیت گردید. در برابر، سلیم با پذیرش وضعیت سابق دولت شرفای مکه، شریف را به عنوان حاکم حجاز تعیین کرد. تسلط عثمانی‌ها بر حرمین، موقعیت جدیدی را در جهت زعامت و رهبری دنیای اسلام برای این دولت به همراه داشت. از آن پس، سلیم توجه خاصی به اماکن اسلامی از جمله مسجد الاقصی کرد.[۱]

مسئلهٔ انتقال خلافت از عباسیان به عثمانیان

گفته شده است در جریان فتح مصر توسط عثمانی‌ها متوکل آخرین خلیفهٔ عباسی در قاهره، به نفع سلیم از منصب خلافت کناره گرفت. ابن ایاس مورخ مصری، کم‌ترین اشاره‌ای به این واقعهٔ مهم نمی‌کند. به علاوه، در نامه‌های سلیم به فرزندش سلیمان که دربارهٔ شرح وقایع فتح مصر است، به این رفتار خلیفه اشاره‌ای نشده. همین طور، دیگر منابع آن روزگار نیز به مسئله انتقال خلافت به آل عثمان که نسبتی با رسول خدا(ص) ندارند، اشاره نکرده‌اند.[۲] این نیز گفتنی است که پیش از آن نیز بعضی از امیران، ادعای خلافت کرده بودند، در حالی که برخی معاصر برخی دیگر بودند. باید افزود که این زمان، خلافت معنای جدیدی یافته بود. طبیعی است وقتی یک پادشاه سلطهٔ خود را مستقیم از

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۷۲ـ۷۳.

۲. این که مؤلف اصرار دارد که در منابع تاریخی معاصر به این مطلب اشاره نشده، به نظر می‌رسد از روی استقصای کامل نیست. در یادداشت‌های حیدر چلبی، که گزارش روازنه فتح مصر است، آمده: «روز یکشنبه بیست و سوم حضرت خداوندگار اعظم و شاهنشاه معظم، بالیُمْن و الاقبال، سوار اشهب جلال شده، با توغ و عَلَم و طبل و نقاره و خَدَم و حَشَم، عطف عنان به سمت قلعهٔ قاهره فرمودند. تمام داعیان دین و دولت و ارکان و بندگان سلطنت و عساکر نصرت‌مآثر که عبارت از ینگی‌چریان و سلحداران و غلامان خاصّه و سپاهیان و لشکریان ولایاتی، لباس فاخر مخصوص خودشان را پوشیده، به ترتیب سلام در رکاب همایونی با کمال ادب به راه افتادند. آنگاه که وارد قلعه شدند، حضرت فاتح ممالک العرب، قدم جلالت توأم به تختگاه حضرت یوسف(ع) نهاده، بر تخت خلافت آن حضرت بالسّعادة و بالمیمنه جلوس فرمودند و در حضور تمام علما و سادات و اعیان و اشراف مصر که قبل از وقت احضار گردیده بودند، المتوکّل علی اللّه خلیفه شانزدهم عباسی علی‌العاده حقوق خلافت را به حضرت خداوندگار فراغت کرده، بیعت نمود و بالتبعیّه سایرین هم دست بیعت بوسیده، علی مراتبهم خلعت پوشیدند و نایل انعام و اکرام گردیدند.» بنگرید: محمد عارف؛ انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام؛ ص ۲۱۱.

طرف خدا بگیرد، نیازی به داشتنِ نسبت با آل عباس ندارد. به همین دلیل مرادِ اول نیز ادعای خلافت کرد؛ چنان‌که محمدِ اول نیز پایتخت خود را دارالخلافه نامید و به‌رغم آن‌که سلطان محمد فاتح چنین لقبی را در نامه‌هایش به رعایا، برای خود به‌کار نبرد، سلیم از سال ۱۵۱۴/۹۲۰ یعنی پیش از فتح شام و مصر و اعلان تسلیم حجاز به آل عثمان، خود را «خلیفة الله فی طول الارض و عرضها» نامید.[1]

سلیم و اجداد وی در موقعیتی قرار داشتند که حتی زمانی که خلافت در قاهره بوده و چندان محل اعتنا نبود، اینان در حد خلیفه مطرح بودند. طبعا فتوحات سلیم وی را به صورت نیرومندترین حاکم مسلمان درآورد. تسلط وی بر حرمین موقعیت او را به طور خاص بالا برده، نیروی دولت عثمانی در دورهٔ وی به حدی قوی شد که مسلمانان سایر نقاط پس از تجاوز پرتغالی‌ها بر سواحل اسلامی در آسیا و افریقا، به کمک این دولت شتافتند. خلاصهٔ سخن آن‌که سلطان سلیم برای کسب عنوان خلافت نکوشید؛ هم‌چنان که پس از وی جانشینانش چنین بودند، بلکه توجه به این لقب از زمانی آغاز شد که دولت عثمانی به ضعف گرایید.[2]

هدف اصلی سلیم نابودی دولت صفوی بود؛ اما وزرا نظر وی را از جنگ با ایران منصرف کرده، او را متوجه جزیرهٔ رودوس محل نیروهای قدیس یوحنا کردند. سلیم آمادهٔ جنگ با اروپائی‌هایی شد که خود را برای یک جنگ صلیبی دیگر آماده می‌کردند. وی آمادهٔ حمله به جزیرهٔ رودوس بود که ساکنانش برای حمله به ادرنه تدارک می‌دیدند، اما پیش از هر اقدامی درگذشت.

سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶ ـ ۹۷۴ / ۱۵۲۰ ـ ۱۵۶۶)

وی در سال ۱۵۲۰/۹۲۶ پس از پدرش عهده‌دار خلافت شد و در دورهٔ وی دولت عثمانی به اوج قدرت و گستردگی رسید. در ابتدای دولت وی، حاکم دمشق جانبرد غزالی بر وی شورید؛ اما به دست نیروی عثمانی کشته شد.[3]

سلیمان به برخوردهای مسامحه‌گرایانه و عدالت‌آمیز شهرت داشت و با شورشی‌ها، پاشاها و افسران فاسد و منحرف برخورد می‌کرد؛ به همین دلیل مردم او را

---

۱. توماس ارنولد؛ الخلافة؛ ترجمهٔ جمیل معلی، دمشق، ۱۹۴۶، ص ۷۶ ـ ۸۰.

2. Shaw, Stamford, History of the ottoman Empire and Modern Turkey, combridge, 1977, p. 85

۳. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۰۴.

دوست می‌داشتند. هم‌چنین هیچ امیری بر او نفوذی نداشت و ینی‌چریان به او در رسیدن به اهداف و نیز استوار ساختن پایه‌های حکومتش بسیار یاری رساندند. وی ناوگان دریایی بزرگی تدارك دید که آن نیز در روبه‌رو شدن او با دشمنان اسلام در شرق و غرب (اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها) به وی بسیار کمک کرد. گستردگی فتوحات در دنیای اسلام، سبب کسب درآمدهای فراوانی شد که سلطان سلیمان را قادر ساخت تا جامعهٔ عثمانی در دورهٔ خود به بالاترین حد شکوفایی و عظمت برساند؛ چیزی که سبب شد تا لقب [باشکوه] فخم را به او بدهند. سلیمان به اقامهٔ عدالت پرداخت و از ظلم جلوگیری کرده، بر حمایت از جان و مال مردم تأکید داشت. وی نظام مالیاتی را سامان بخشید و خسارت تجاری‌ای را که از قطع ارتباط با ایران ناشی شده بود، جبران کرد. هم‌چنین به سروسامان دادن دادگاه‌ها پرداخته، پلیس و دیگر مأموران را به اطاعت از احکام دادگاه‌ها و قوانین واداشت و نظمی نو به امور اداری کشور داده، کارمندان را از ظلم به مردم برحذر داشت.[۱]

عملیات نظامی در اروپا

سلطان سلیمان در سال ۹۲۸/۱۵۲۱ در راه رسیدن به مجارستان بر بلگراد تسلط یافت و جزیرهٔ رودوس را به سال ۹۲۹/۱۵۲۲ گشود تا مانع حملات راهبان این جزیره به مسلمانان شود. وی شماری از آنان را اسیر کرد و دارایی‌شان را در اختیار گرفت. باقی ماندهٔ ساکنان جزیره به جزیرهٔ مالت رفته، آن‌جا را مرکزی برای مبارزه با مسلمانان ساختند.

به دنبال تسلط سلیمان بر بلگراد، ولایت ونیز اطاعت خود را از دولت عثمانی اعلام کرده، همان زمان روابط میان فرانسواِیِ اول پادشاه فرانسه [۹۲۱ ـ ۹۵۴ / ۱۵۴۷ ـ ۱۵۱۵] و سلطان سلیمان برقرار شد. پادشاه فرانسه به هدف تضعیف شارلِ پنجم، امپراطور روم مقدس ـ که عامل اتحاد اتریش، آلمان، اسپانیا و ایتالیا بود ـ از سلطان خواست تا به مجارستان حمله کند. در سال ۱۵۲۶/۹۳۳ جنگ سلطان عثمانی همراه با یک صد هزار جنگجو با سیصد توپ بر ضد مجارستان آغاز شد. در نبرد ماهوکز [موهاچ]، لوئیس دوم پادشاه مجارستان و بسیاری از زبدگان و پیران این دولت، همراه با بیست هزار نفر مجاری کشته شدند و بوداپست به دست عثمانی‌ها افتاده، یک صد هزار نفر ساکنان آن

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ صص ۸۸ ـ ۸۹.

ناحیه به اسارت درآمدند و در بازارهای برده فروخته شدند. این فتح سبب شد تا مجارستان برای مدت یک صد و چهل سال زیر سلطهٔ عثمانی باقی بماند.[1]

در سال ۹۳۶ سلیمان همراه سپاهش که مشتمل بر دویست و پنجاه هزار نیروی نظامی برد، به وین حمله کرد که ساکنان آن مقاومت سختی کرده، مانع از ادامهٔ محاصره این شهر شدند. سه سال بعد، بار دیگر سلیمان با سپاه بی‌شماری به آن شهر یورش برد، اما شارل پنجم با سپاه بزرگ خود در برابر حملهٔ سلیمان ایستاد. در نهایت، صلحی میان آنان به سال ۱۵۳۳/۹۴۰ منعقد شد. سلیمان توانست با شکست اتریشی‌ها مجارستان را به طور کامل زیر سلطهٔ دولت عثمانی درآورد. والی مجارستان تنها والیِ در مرتبهٔ وزیر بود و حق اشراف بر تمام مسائل اداری را داشت و می‌توانست در برابر هجوم اتریش ایستادگی کرده، بدون رجوع به استانبول، با دولت‌های خارجی قرارداد منعقد سازد. جنگ میان سلیمان و اتریش به صورت پراکنده ادامه یافت تا آن که سلیمان در سال ۱۵۶۶/۹۷۴ درگذشت.[2] در سال ۱۵۴۷/۹۵۴ قراردادی میان اتریش و سلیمان عثمانی برای مدت پنج سال منعقد شد که طی آن دولت اتریش می‌بایست جزیهٔ سالانه به دولت عثمانی بپردازد.[3]

عثمانی‌ها و صفویان

شاه طهماسب پس از پدرش اسماعیل حکومت را در سال ۹۳۰ به دست گرفت و با عثمانی‌ها به دشمنی برخاسته، حاضر به پذیرش سلطان عثمانی به عنوان خلیفهٔ مسلمانان نشد. به همین جهت، درگیری میان دولت عثمانی و صفوی آغاز گردید. دولت صفوی می‌کوشید تا با تبلیغات خود، در بخش میانی و جنوبی آناتولی بر ضد عثمانی دشواری ایجاد کند. این کار با نشر مذهب تشیع و سخت‌گیری بر سنیان دنبال می‌شد. سلطان سلیمان، به مقابله با اقدامات طهماسب پرداخته، در سال ۱۵۳۳/۹۴۰ بر منطقه میان ارض روم و بحیره تسلط یافت؛ در حالی که هدف اصلیش تسلط بر آذربایجان بود. پس از آن به ایران تاخته، تبریز را اشغال کرد و به طور کامل بر عراق مسلط شد. در سال ۱۵۳۴/۹۴۱ بغداد و سایر نواحی عراق بدون مقاومتی سقوط کرد و رهبران دینی سنی مذهب عراق بر ضد سپاه ایران و رهبران شیعه که بر آنان سخت‌گیری می‌کردند، شوریدند. در سال

---

1. Creasy , F.S, History of the Ottman Turks, London, 1878, P. 165

۲. همان. ۳. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۰۸.

۱۵۳۸/۹۴۵ نیروهای عثمانی بر بصره و سواحل خلیج تسلط یافتند.[۱] بدین ترتیب سلیمان سرزمین‌هایی را که پیش از آن در محدودهٔ خلافت قدیم بود، در اختیار گرفت. این اقدام سبب رهایی مذهب سنی شد و رهبریِ دولت عثمانی را به عنوان جانبدار مرام تسنن، تثبیت کرد.[۲] به‌رغم استیلای سلیمان بر کردستان و بیش‌ترِ عراق، صفویان که در آذربایجان و برخی نواحی شرقی عراق و جنوب قفقاز بودند، شکستی را متحمل نشدند. سلیمان با استفاده از برادر شورشی طهماسب [القاص میرزا] در سال ۱۵۴۷/۹۵۴ کوشید تا بر آذربایجان و قفقاز تسلط یابد؛ اما با بازگشت سلیمان از آذربایجان، بار دیگر طهماسب در تبریز بر تخت سلطنت نشست.[۳] بعد از آن صلحی میان طهماسب و سلیمان برقرار شد، مشروط بر آن‌که شاه طهماسب اطاعت خود را از سلطان اعلام کند.[۴]

در فاصلهٔ ماه‌های اندکی که سلیمان در عراق به سر می‌برد تا هم سپاهش استراحت کند و هم اوضاع ولایات این نواحی را انتظام بخشد. دولت عثمانی کوشید تا شیعه و سنیِ منطقه را به طور مساوی راضی نگاه دارد؛ اما درگیری عثمانی ـ ایران دربارهٔ عراق ادامه یافت و بارها عراق به دست نیروهای ایرانی سقوط کرد.[۵]

عثمانی‌ها و نبرد در غرب مدیترانه

در بخش غربی دریای مدیترانه، مسلمانان جهاد خود را بر ضد اسپانیای صلیبی که آنان را به زور از اندلس بیرون رانده بود، آغاز کردند. مسلمانانِ تبعیدی از اندلس، در امتداد سواحل شمالیِ افریقا، مرکزی را برای اسکان خویش ایجاد کرده، مصمم به گرفتن انتقام از صلیبی‌ها شدند. آنان با غارت سواحل اسپانیا که با آن آشنا بودند و نیز حمله به کشتی‌های مسیحی، به خصوص در تنگهٔ جبل الطارق و جزیرهٔ مالت، جهادشان را دنبال می‌کردند.[۶]

در فاصلهٔ سال‌های کوتاه، بیش‌تر سواحل امتداد تونس از شرق تا غرب، مرکزی برای ناوگان‌های کوچک اسلامی برای ایجاد وحشت در میان اروپایی‌ها شد. در برابر،

---

۱. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۵۱.
۲. بنگرید: علی حسون؛ همان؛ ص ۶۷.
۳. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۹۱ ـ ۹۲.
۴. مترجم: چنین شرطی که طهماسب، اطاعت خود از سلیمان را پذیرفته باشد، در تعهدات دولت صفوی دیده نمی‌شود. در واقع، به دلایل مذهبی و حتی سیاسی، در هیچ دوره‌ای صفوی‌ها سلطهٔ عثمانی را به این صورت که نایب آنان در این ایران باشند، نپذیرفته‌اند.
۵. سید رجب حراز؛ همان؛ ص ۳۲ ـ ۳۳.
۶. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۸۲ ـ ۸۳.

اسپانیا نیز بر برخی از نقاط استوار و محفوظ، در امتداد سواحل مراکش و الجزایر تسلط یافت. حفصی‌ها، حاکمان الجزایر را مجبور کردند تا به آنان اجازه دهند تا یک پایگاه دریایی مهم در جزیره بینون در نزدیکی ساحل الجزایر ایجاد کنند. این امر سبب فعال‌تر شدن حرکت‌های جهادی اسلامی از شرق مدیترانه به سوی غرب شد؛ چیزی که گشودن شمال افریقا را برای عثمانی‌ها تسهیل کرد.[۱]

از مشهورترین و موفق‌ترین رجال دریایی مسلمانان، دو برادر با نام‌های عروج و خیرالدین بارباروسا[۲] بودند که ابتدا مسیحی بودند و سپس مسلمان شدند. آن‌ها به خدمت سلطان محمد حفصی در تونس درآمدند و به کشتی‌های نصرانی حمله می‌کردند و اموال آنان را تصرف نموده، کارگران آن را به بردگی می‌فروختند. همین دو نفر یکی از کشتی‌هایی را که به اسارت گرفته بودند، به استانبول فرستادند. سلطان عثمانی هدیهٔ آنان را قبول کرده، متقابلا هدایایی برای آنان فرستاد که سبب تقویت روحی آن دو برادر شد. آنان در منطقهٔ حلق الوادی در ساحل تونس مستقر شده، شمار زیادی از مجاهدان مسلمان در اطراف آنان فراهم آمدند و بر الجزایر مسلط شدند. زمانی که عروج کشته شد، بلافاصله برادرش خیرالدین به عنوان قهرمان اسلام شهرت یافت؛ به طوری که اروپا به سبب توان ناوگان خیرالدین، وی را هزار مرتبه بیش‌تر بیش از حد معمول به شمار می‌آورد.[۳]

در برابر، صلیبی‌ها نیز اتحادیه‌ای بر ضد مسلمانان در شمال افریقا به رهبری اندریه دوریا به وجود آوردند و به یونان تاختند. سلطان عثمانی، خیرالدین را به فرماندهی نیروی دریایی عثمانی برگزید. اندکی بعد خیرالدین ناوگان بزرگی تدارک دیده، به اشغال کورون، لپانتو و تونس پرداخت و به سواحل جنوبی ایتالیا و جزیرهٔ صقلیه حمله برده، آن‌ها را غارت کرد و در ادامه، بر غرب مدیترانه نفوذ یافت. اندریا دوریا [Andrea Dorea] رهبر صلیبی‌ها توانست تونس را در سال ۱۵۳۵/۹۴۲ باز پس گیرد؛ جایی که محل نبرد دو سپاه بود تا آن‌که در نهایت تحت سلطهٔ دولت عثمانی درآمد.[۴]

بر این اساس بود که دولت عثمانی با فرانسه متحد شد و معاهده‌ای که معروف به

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۹۲.

۲. مترجم: مسلمانان او را خیرالدین و اروپائیان که از ناوگان خیرالدین وحشت فوق العاده داشتند، او را باربااروسا ریش قرمز می‌نامیدند.

۳. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۸۳ـ۸۷.

۴. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۰۶ـ۱۰۷.

«امتیازات خارجی» بود، به سال ۱۵۳۶/۹۴۳ میان آنان منعقد گردید. این معاهده شبیه قراردادهایی بود که پیش از آن عثمانی با ونیز و جنوا امضا کرده بود. هدف دولت عثمانی ادامه روابط خارجی با غرب بود که به دنبال آن روابط تجاری دریایی با ونیز و جنوایی‌ها، هلندی‌ها و فرانسه برقرار می‌شد؛ درست به موازات آن، روابط تجاری با مناطق حاشیه اقیانوس هند و نیز مناطق غرب آسیا و افریقا برقرار بود.[1]

امتیازاتی که در سال ۱۵۳۶/۹۴۳ یا ۱۵۶۹/۹۷۷ به فرانسه و سپس به هلندی‌ها و انگلیسی‌ها داده شد، به هدف جدا کردن اینان از پاپ و هابسبورگ اتریش بود. از جمله چیزهایی که سبب برآمدن فرانسه در قرن شانزدهم شد، اتحاد آن کشور با عثمانی بود. ناوگان عثمانی در غرب مدیترانه، از جنوب فرانسه، در برابر دشمنان آن کشور، از فرانسه دفاع می‌کرد و به شاهان فرانسه اجازه می‌داد تا نیروی نظامی خود را در شمال مستقر سازند و از نواحی مرزی خود در آن حدود دفاع کنند.[2]

بر اساس معاهدهٔ سال ۱۵۳۶/۹۴۳ از سوی فرانسوی‌ها، کنسولی در سواحل شام مستقر شده، تجار این کشور از قوانین عثمانی مستثنی گشته، مطابق با قوانین فرانسه ـ آن هم زیر نظر نمایندهٔ فرانسه در استانبول ـ با آنان برخورد می‌شد. هم‌چنین حقوق گمرکیِ کم‌تری در مقایسه با تجار سایر کشورها می‌پرداختند؛ مشروط بر آن‌که همین برخورد با رعایای عثمانی بشود. هم‌چنین فرانسوی‌ها آزادی تجارت کامل و کشتی‌رانی در همهٔ سواحل عثمانی را به دست آوردند و فرانسوی‌های ساکن در عثمانی، به امتیازات خاصی ـ که مربوط به نقل و انتقال‌های ملکی بود ـ و نیز داشتن کلیساهای خود، دست یافتند؛ همان‌طور که اجازه‌یافتند تا از اماکن مقدسهٔ خود حفاظت و از شهروندان مسیحی حمایت کنند. به دنبال معاهدهٔ «امتیازات خارجی» یا کاپیتولاسیون بود که قراردادی میان میان فرانسوایِ اول و سلیمان قانونی در مواجهه با خاندان هابسبورگ اتریش امضا شد؛ مشروط بر آن‌که این قرارداد پنهان بماند تا خشم شهروندان متعصب هر دو کشور را فراهم نسازد.[3]

اندکی بعد این دو دولت بر اساس همین معاهده، به طور مشترک به ایتالیا حمله کردند: عثمانی‌ها از طریق دریا در جنوب و فرانسوی‌ها از طریق خشکی در شمال. عثمانی‌ها در اندیشهٔ استمرار جنگ با ایتالیا بودند؛ اما به دلیل ترسی که از اتحاد اروپا

---

1. Marriott, J.A.R. The Fastern Question, oxford, 1958, P. 93

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۹۴.

۳. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ج ۲، ص ۷۱۹ـ ۷۲۲.

داشتند، در این باره تردید کردند؛ به علاوه، فرانسه عثمانی‌ها را برای این کار تحریک می‌کرد که البته هدفش تصرف جزیرهٔ کورفواز ونیزی‌ها بود.

به طور کلی، فرانسوی‌ها در شمال ایتالیا برای استیلا بر میلان و جنوا، پیشروی کردند؛ درست زمانی که خیرالدین بارباروسا رشته حملاتی را به قصد غارت سرزمین هابسبورگ در غرب مدیترانه و میانهٔ آن آغاز کرده و سلطان سلیمان نیز با سپاه سیصد هزار نفری آمادهٔ حرکت به سوی آلبانی بود تا خیرالدین را به ایتالیا منتقل کند، پاپ با وساطت میان فرانسه و اتریش به قصد ایجاد صلح میان آن‌ها و ایجاد وحدت میان اروپا، بر ضد عثمانی‌ها وارد میدان شد.[1]

فرانسوای اول نه تنها با شارلِ پنجم امپراطور هابسبورگ در اتریش عقد صلح بست، بلکه وعدهٔ شرکت در حملهٔ صلیبی بر ضد عثمانی‌ها را نیز داده، نیروهایش را از شمال ایتالیا بیرون کشید. خیرالدین که از این اقدام خشمگین شده بود، [سپتامبر تا نوامبر ۹۴۴/۱۵۳۷] بر بیش‌تر جزائر دریای اژه تسلط یافت که پس از آن زیر سلطهٔ دولت عثمانی درآمد و سبب شد تا پیمان صلیبی دریایی به رهبری دوریا منعقد شود. خیرالدین توانست شکست سنگینی را به ناوگان صلیبی در منطقه بریخیزا که پایگاه اصلی دریایی عثمانی‌ها در آلبانی بود، وارد آورد؛ اما این پیروزی بدون پیمان با فرانسه فایده چندانی نداشت.[2]

در سال ۱۵۴۰/۹۴۷ کار صلح با جمهوری ونیز ـ که از آخرین زمین‌های خود در شبه جزیره موره بیرون رفت ـ پایان گرفت. این جمهوری همه متصرفات خیرالدین در دریای اژه را پذیرفت و حاضر به پرداخت غرامت سنگینی شد. در عوض دولت عثمانی تسلط ونیز را بر دو جزیرهٔ کرت و قبرس و نیز امتیازات تجاری را که دولت عثمانی از آن بهره‌مند بود برای ونیز هم پذیرفت و بدین ترتیب سیادت دریایی ونیز پایان پذیرفت.[3]

در سال ۱۵۴۳/۹۵۰ بار دیگر فرانسوای اول از سلطان عثمانی درخواست کمک کرد و زمانی که خیرالدین به سواحل ایتالیا حمله کرد، از آن‌جا به سواحل فرانسه رفته، مورد استقبال حماسیِ نیروی دریایی فرانسه واقع گردید؛ اما فشار اروپا بر پادشاه فرانسه مانع از بازگشت وی به شرایط گذشته برای همکاری با عثمانی بر ضد امپراطور اتریش در ایتالیا بود. به همین دلیل خیرالدین، طولون و ایزنیك را اشغال کرده، سواحل اسپانیا،

---

۱. Inalcik, khalil, The ottoman Empire, London, 1978, P. 51 - 52 برگرفته از کتاب اصول التاریخ العثمانی؛ ص ۹۶.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۰۲ـ۱۰۴.

۳. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۹۶ ـ ۹۷ و نیز بنگرید: رشال دیل؛ البندقیه؛ ترجمهٔ احمد عزت عبدالکریم، قاهره، ۱۹۴۷، ص ۱۴۴.

فرانسه و ایتالیا را ویران کرد. موضع پادشاه فرانسه در تردید همکاری با عثمانی، سبب شد تا سلیمان و امپراطور اتریش در سال ۱۵۴۵/۹۵۲ صلحی را بر اساس اعتراف امپراطور اتریش به فتوحات جدید عثمانی امضا کنند. هم‌چنین اتریش پذیرفت تا جزیه‌ای برای مناطق شمالی و غربی مجارستان که همچنان در دست اتریش بود، بپردازد. این قرارداد تا پس از درگذشت فرانسوای اول در سال ۱۵۴۷/۹۵۴ نتوانست به صلح دائمی تبدیل شود.[۱]

این موضع دولت‌های اروپایی، به ویژه فرانسه، نشان داد که کفر ملت واحده است و اندیشهٔ هم‌پیمانی عثمانی با فرانسه، فاقد ارزش بوده است؛ چیزی که به لغو امتیازات خارجی یا کاپیتولاسیون به دلایل دینی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شد. بحران اعتماد متقابل میان آن‌ها از جنگ‌های صلیبی به این سو همواره وجود داشت و آثارش را در زمینه‌های مختلف برجای گذاشته بود.

سلطان سلیمان قانونی و خطر پرتغالی‌ها

پرتغالی‌ها پس از موفقیت وسکودی گاما [Vasco da Gama] در سفرش ـ که در نهایت به سال ۱۴۹۸/۹۰۴ به هند رسید ـ پایگاه‌هایی را در آن‌جا به دست آوردند و از همان زمان، جای پایی برای خود در شرق فراهم کردند. آن‌ها در پی یافتن پایگاه‌هایی در مدخل دریای سرخ و خلیج فارس بودند تا به‌راحتی بتوانند مدخل‌های ورودیِ عربی جنوبی را برای تجارت شرق در اختیار خود بگیرند. از این رو بر جزیره سوقطره در خلیج عدن تسلط یافتند، سپس در مدخل خلیج فارس بر هرمز مسلط شدند. پس از آن به کشتی‌های عربی در هر نقطه حمله کرده، آن‌ها را غرق می‌نمودند یا به آتش می‌کشیدند و یا بر آن‌ها مستولی می‌گشتند. بدین ترتیب در به‌دست گرفتن تجارت شرقی توفیق یافتند و توانستند آن را به مسیر دماغهٔ امیدنیک تغییر دهند. بدین ترتیب، اعراب یکی از منابع مالی خود را از دست دادند. هم‌چنین دولت ممالیک خسارت‌های سنگینی را متحمل شد. طبعا می‌بایست در برابر پرتغالی‌ها می‌ایستاد، اما ضعف این دولت مانع از ایستادگی در برابر پرتغالی‌ها بود. در این شرایط، این دولت عثمانی بود که می‌بایست به جای دولت مملوکی به ایفای نقش بپردازد.[۲]

---

۱. همان. و بنگرید: شاو؛ تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید؛ ج ۱، ص ۱۸۶.
۲. بدرالدین عباس الخصوصی؛ دراسات فی تاریخ الخلیج العربی؛ کویت، ۱۹۸۴، ص ۱۵ ـ ۲۰.

عثمانی‌ها در دریای سوئز برای مقابله با عملیات نظامی در دریای سرخ و اقیانوس هند و به قصد نبرد با پرتغالی‌ها نیروی دریایی ایجاد کردند. همان زمان، عثمانی‌ها توانستند در خط مقدم پایگاه دریایی به‌وجود آورند تا از آن‌جا به نیروهای پرتغالی در اقیانوس هند یورش برند و در ضمن، بر دریای سرخ نیز سیطره داشته، راه را برای حضور دولت‌های اروپایی در آن‌جا ببندند. این پایگاه مهم، در سرزمین یمن به طور عام و شهر عدن به طور خاص بود.[۱]

زمانی که عثمانی‌ها ناوگان خود را برای استیلا بر عراق و خلیج فارس آماده ساختند، سلطان عثمانی از حاکم مسلمان گجرات درخواستی دریافت کرد تا بر ضد پرتغالی‌ها و مغول‌ها [به رهبری بابُر] به وی یاری رساند. ناوگان عثمانی در سال ۱۵۳۸/۹۴۵ از سوئز به سوی شرق حرکت کرد. فرماندهی این ناوگان را سلیمان پاشا خادم حاکم مصر عهده‌دار بود. وی در جریان عبور از عدن و یمن بر مناطق ساحلی تسلط یافت و این، زمینه را برای فراهم کردن پایگاه‌هایی به هدف دفاع از دریای سرخ در برابر حملات صلیبی آینده فراهم کرد. زمانی که سلیمان خادم به گجرات، امیرنشین مسلمان هند رسید، حاکم آن منطقه با پیاده شدن نیروهای عثمانی مخالفت کرد و آنان به مصر بازگشتند. عثمانی‌ها به مرور بر مناطق داخلی یمن نیز مسلط شدند و صنعا را در سال ۱۵۴۷/۹۵۴ اشغال کردند.[۲]

جنگ میان عثمانی‌ها و پرتغالی‌ها در آب‌های خلیج فارس متوقف نشد. در سال ۱۵۵۲/۹۶۰ ناوگان بزرگ عثمانی به فرماندهی پیری ریس به هدف اشغال شرق جزیرة العرب و قطع خطوط مواصلاتی محلی پرتغالی‌ها از سوئز حرکت کرد. آنان ابتدا مسقط را اشغال کردند و پس از آن به مدت یک ماه هرمز را در محاصرهٔ خود گرفتند. اما پس از آن‌که خبرِ رسیدن کمک به پرتغالی‌ها را شنیدند، عقب نشینی کردند. پیری ریس به سبب سستی در جنگ اعدام گردید. سلطان سلیمان فرمانده دریایی جدیدی را با نام مراد بیك معین کرد؛ اما وی نیز نتوانست با قاطعیت با پرتغالی‌ها بجنگد، لذا به بصره عقب نشینی کرد. پس از آن سلطان، سید علی ریس را مأمورِ رفتن به بصره کرد تا فرماندهی ناوگان عثمانی را بر عهده بگیرد. این بار نیز ناوگان عثمانی در برخورد با پرتغالی‌ها ناکام ماند. به این ترتیب عثمانی‌ها نتوانستند پرتغالی‌ها را از خلیج فارس بیرون کنند؛ جز آن‌که جلوی

---

۱. السید رجب حراز؛ العالم العربی الحدیث؛ ص ۲۳.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۰۵.

نفوذ بیش‌ترِ آنان را گرفتند و به ویژه مانع از نفوذ آن‌ها در جزیرة العرب و دسترسی به مکه و مدینه شدند.[۱]

به‌رغم آنچه گذشت، سیطرهٔ عثمانی‌ها بر دریای سرخ، سلطان سلیمان را قادر ساخت تا بخش عمده‌ای از تجارت بین‌المللی قدیم مصر را ـ درست زمانی که پرتغالی‌ها نیروی دریایی لازم را برای محاصره کردن راه‌های قدیمی داشتند ـ حفظ کند.[۲]

حضور دولت عثمانی در آب‌های شرقی، در تحولات مربوط به شرق افریقا نیز مؤثر بود؛ به طوری که زمینهٔ حمله بر ضد پرتغالی‌ها را که در سواحل افریقاییِ دریای سرخ در سواکن، زیلع و مصوع بودند، فراهم کرد. پرتغالی‌ها با استفاده از هم‌پیمانیِ خود با حبشه، موقعیت نظامی و تجاری خود را در دریای سرخ و تضمین استمرار تجارت اروپا با شرق از طریق دماغهٔ امیدنیک تقویت می‌کردند. در سال ۹۴۹، ۹۵۰، ۱۵۴۲ و ۱۵۴۳ تلاشی از سوی امرای مسلمانِ سواحل شرقی افریقا (دهلك، مصوع، زیلع و سواکن) که این زمان از عثمانی‌ها استمداد می‌کردند، آغاز شد. در سال ۱۵۵۴/۹۶۲ ناوگان عثمانی به فرماندهی سنان پاشا در برابر سواحل مصوع لنگر انداخته، پرتغالی‌ها را شکست داد. پس از آن عثمانی‌ها، مواضع پرتغالی‌ها را در امتداد سواحل دریای سرخ تصرف کرده، قلعه‌هایی در آن‌جا بنا کردند. در سال ۱۵۵۷/۹۶۵ عثمانی‌ها سواحل مصوع را نیز تصرف کردند. ساکنان آن نواحی با آنان و تجار مخالف با پرتغالی‌ها همکاری می‌کردند. نتیجه این اقدامات در نهایت، دور شدن پرتغالی‌ها از منطقه و استقرار عثمانی‌ها در سواحل شرقی دریای سرخ بود که منجر به تأسیس ولایت حبش به مرکزیت جده شد.[۳]

زمانی که سلیمان در سال ۱۵۶۶/۹۷۴ در جریان فرماندهی‌اش در حملهٔ نیروهای عثمانی به مجارستان درگذشت، عثمانی‌ها می‌توانستند به پیروزی‌های خود طی دو قرن افتخار کنند. آنان عالم عربی را به عالم یونانی پیوند دادند؛ گرچه در اشغال وین و بیرون راندن پرتغالی‌ها از اقیانوس هند توفیقی به دست نیاوردند. هم‌چنین توسعهٔ دولت عثمانی در سه قاره، مشکلاتی را در زمینه دفاع خارجی و برخوردهای داخلی پدید آورد. افزون بر آن‌که مرزهای دولت عثمانی در روزگار سلیمان به دورترین نقاط رسید و پس از آن با موانعی رو به رو شد که توان عبور از آن‌ها را نداشت. در بخش شرقی، نیروهای عثمانی به

---

۱. السید رجب حراز؛ همان؛ ص ۱۲۲.
۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۹۹.
۳. عثمان صالح سبی؛ تاریخ اریتریا؛ بیروت، ۱۹۷۴، ص ۶۴، ۱۳۲ ـ ۱۳۳.

دلیل نیروی متمرکز صفویان و موانع کوهستانی و سنگلاخی در ایران و نیز مشکل توجیه سپاه عثمانی برای جنگ بر ضد یک دولت مسلمان، نتوانست وارد ایران شود و همان‌جا متوقف شد. همین امر سبب شد تا امکان توسعهٔ آن در آسیای میانه و هند از بین برود. عثمانی‌ها در آب‌های شرقی نیز با کشتی‌های برتر پرتغالی روبه‌رو بودند. در منطقهٔ قرم (کریمه) نیز با نیروی تازه قدرت یافته روسیه مواجه شدند که به سمت بالکان و آناتولی، رو به توسعه داشت. در افریقا نیز عثمانی‌ها با صحرای بزرگ افریقا، کوه‌ها و مناطق سنگلاخی روبه‌رو گشتند؛ آن هم زمانی که برتری نظامی آنان در مدیترانه رو به افول گذاشته بود. در بالکان نیز فزونی قدرت اتریش و امپراطوری رومِ مقدس مانع پیشروی عثمانی‌ها شد و اجازه تصرف وین را به آنان نداد. اندکی بعد، عثمانیها مجارستان را نیز از دست دادند.[1]

مورخان غربی، سلطان سلیمان را با لقب «بزرگ» ستوده‌اند؛ در حالی که عثمانی‌ها لقب «قانونی» یعنی وضع کنندهٔ قوانین را به او داده‌اند که مقصود مجموعهٔ قانون‌نامه است. به هر روی می‌توان او را بزرگ‌ترین شخصیت در تاریخ عثمانی دانست؛ چرا که دولت عثمانی در دوران وی به بالاترین حد توسعهٔ خود رسید و نیرومندترین نیروی زمینی و دریایی را به دست آورد. در عین حال، دستگاه یاد شده به تعقل و عدل و کرم و ذکاوت شهرت یافت و اصلاحات مهمی را انجام داد که از جمله می‌توان به تنظیم زمین‌داری در عثمانی، وضع قوانین و اصلاحات دیگر و نیز ایجاد نیروی پلیس، بنای مدارس و مساجد و آثار عمرانی دیگر ـ به بهترین شکل، که مهم‌ترین آن‌ها جامع سلیمانیه است ـ اشاره کرد. کار نظارت بر آثار عمرانی را مهندس معماری سنان پاشا عهده‌دار بود. وی به روزگار سلیمان، ۸۱ مسجد بزرگ، ۵۲ مسجد کوچک، ۵۵ مدرسه، ۷ مدرسهٔ قرآن، ۱۷ رستوران عمومی، ۳ بیمارستان، ۷ مرکز حفظ قران، ۷ پل، ۳۳ قصر، ۱۸ کاروانسرا، ۵ موزه، ۳۳ حمام و ۱۹ ضریح ساخت.[2]

کمک‌های مالی و عمرانیِ سلطان سلیمان به حرمین شریفین نیز فراوان بود؛ چنان‌که چشمه‌هایی در این دیار شریف جاری شد، چاه‌هایی کنده شد و بناهایی برای فقرا بنا گردید. هم‌چنین خانه‌ها و بیمارستان‌هایی بنا گردید وبخشش‌ها دو برابر شد.

---

۱. قطب الدین النهروالی؛ همان؛ ص ۲۱۹.

۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۵۲.

فصل چهارم

نظام حکومت عثمانی

دولت عثمانی در منطقه‌ای بالید که پیش از آن متعلق به دولت بیزانسِ روم بود. طبعاً دولت یاد شده، پیش از آن‌که آسیایی باشد، دولتی اروپایی به شمار می‌رفت. به همین دلیل و به طور کلی، برای این دولت، نظم یکنواختی پدید نیامد؛ چرا که نظام حکومت در آناتولی، متفاوت از چیزی بود که در بالکان یا در سرزمین‌های عربی وجود داشت. پایه‌های نخستین تشکیلات حکومتیِ دولت عثمانی، از نظام ایرانی -که سلاجقه آن را در اختیار داشتند- به ارث رسیده بود. سلاجقه نیز نظام خود را از غزنویان، و آنان از عباسیان برگرفته و جرح و تعدیلی در آن صورت داده بودند؛ جز آن‌که نظام عثمانی ویژگی‌های خاصی داشت که به نظر می‌رسد مربوط به موقعیت جغرافیایی آن در اوائل تشکیل دولتِ یاد شده باشد. این وضعیت سبب شده بود تا ساختار دولت عثمانی تحت تأثیر نظام بیزانسی قرار گیرد. از آن‌جا که در اطراف این دولت سرزمین‌هایی وجود داشت که به طور مداوم درگیر نوعی اضطراب عمومی بودند، دولت عثمانی نیز به طور طبیعی، رنگ نظامی به خود گرفت و با این توجیه که این بهترین راه، دفاع از خود است، به سیاست توسعه‌گرایانه روی آمد. به همین دلیل است که سلاطین عثمانی به طور دائم اعلان جهاد عمومی بر ضد دارالحرب (دارالکفر) می‌کردند. این ویژگیِ نظامی تا به آخر در این دولت باقی ماند.[1]

نظام حکومت

بالاترین مقام، یعنی ریاست دولت عثمانی، از آنِ سلطان بود که مؤثرترین و نخستین فرمانده سیاسی و نظامی این دولت به حساب می‌آمد و از وی با لقب «خداوندگار» یا

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ فی اصول التاریخ العثمانی؛ ص ۱۰۶.

«خواندگار» که در ترکی به معنای سلطان اعظم است، از وی یاد می‌شد. گاهی لقب فارسیِ «پادشاه» نیز برای او به‌کار می‌رفت. بایزید لقب **سلطان** را برای خود برگزید واین پس از موافقت رسمیِ خلیفهٔ عباسیِ قاهره بود. زمانی که سلطان محمد فاتح قسطنطنیه را گشود، لقب سلطان البرّین و البحرین را برای خود انتخاب کرد. به‌رغم شیوع لقب خواندگار یا پادشاه بر سلاطین عثمانی، مرادِ اول بعد از گشودن ادرنه خود را «خلیفة الله» نامید. پس از فتح مصر بود که خلیفهٔ عباسی، به نفع سلطان سلیم از خلافت کناره جست. به هر روی سلطان، سلطهٔ مطلقی در تمامی مواردی که به دولت مربوط می‌شد، در اختیار داشت.[۱]

سلطان از همهٔ قدرت مطلقهٔ موجود استفاده می‌کرد؛ او رئیس دولت و فرمانده کل نیروهای نظامی عثمانی و نیز رئیس هیئت حاکمه ـ قوللرـ و همزمان رئیس هیئت حاکمهٔ اسلامی یا تشکیلات مذهبی عثمانی بود. در واقع، دو تشکیلات مستقل در دولت، در وجود سلطان تبلور می‌یافت. هم‌چنین سلطان، حامی و نجات دهندهٔ شریعت اسلامی و مدافع عقیدهٔ اسلامی به حساب می‌آمد و در تمامی موارد مربوط به قدرت دولت، نفوذ و سلطهٔ کامل داشت.[۲]

به‌رغم آن‌که در ظاهر، قدرتِ سلطان را هیچ‌گونه قانونِ مدنی و یا طبقهٔ اشرافی با امتیازات ویژه محدود نمی‌کرد، اما او در واقع، سلطهٔ مطلقی نداشت؛ زیرا نمی‌توانست به طور آشکار به شریعت اسلامی بی‌اعتنایی کند. به طور طبیعی، سلطان و تصمیمات او در مرتبهٔ چهارم از منابع قانون اسلامی؛ یعنی پس از قرآن و سنت و مذاهب چهارگانه قرار داشت. چنان‌که سلطان می‌بایست پیش از هر نوع اقدام سیاسیِ مهم، دربارهٔ تطبیق تصمیم گرفته شده با شریعت، از شیخ الاسلام فتوای لازم را بگیرد. زمانی که شیخ الاسلام آن را رد می‌کرد، سلطان از نظر وی عدول نمی‌نمود.[۳]

هم‌چنین در ساختار دولت عثمانی، بخش‌هایی وجود داشت که در واقع مستقل از دولت مرکزی بود که از آن جمله می‌توان به اقلیت‌های مذهبی، اصحاب حِرَف و صنایع و برخی از مؤسسات و هیئت‌ها اشاره کرد؛ اموری که نشانِ آن است که سلطانِ عثمانی، از سلطهٔ مطلق برخوردار نبوده است. هم‌چنین همهٔ شهرها از مزایا و امکانات محلی گسترده‌ای در ادارهٔ شئون داخلی و مالی و اصلاحات و پلیس برخوردار بودند.[۴]

---

۱. محمد فرید بک؛ تاریخ الدولة العثمانیه؛ ص ۳۰۴.

۲. کارل بروکلمان؛ الاتراك العثمانیون و حضارتهم؛ ترجمهٔ نبیه امین فارس و منیر البعلبکی، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۴۹، ص ۹۳.

۳. کارل بروکلمان؛ الاتراك العثمانیون؛ ص ۹۴.

۴. همان.

ده سلطانِ نخست عثمانی ـ از عثمان اول تا سلیمان قانونی ـ به داشتن کفایت و خبرویتِ اداری و نظامی شهرت داشتند که این خود نتیجه آن بود که در آغاز زندگی خود ولایتی را اداره کرده بودند.

سلطان خود، فرماندهی سپاه را عهده‌دار بود و ریاست جلسات دیوان را که مسائل مختلف دولتی را اداره می‌کرد، شخصا بر عهده داشت.[۱]

قدرت اجرایی نیز در اختیار سلطان بود و وزیر تنها مشاور او به شمار می‌رفت. کم‌کم موقعیت وزیر تقویت گردید تا آن‌که به تدریج موقعیت بالایی در دولت به دست آورد. صدر اعظم یا نخست وزیر، مُهر سلطانی را که رمز قوّت و قدرت وی بود، حمل می‌کرد و آن را نه به عموم بلکه تنها به برخی از چهره‌های ممتاز نشان می‌داد. چهار یا شش وزیر که نفوذشان از وی کم‌تر بود، نخست وزیر را در ادارهٔ کارها یاری می‌رساندند. صدر اعظم رئیس دیوان بود و بر کارهای لشکری نظارت داشت. وی در موارد مهم، خود فرماندهی را در میدان‌های نبرد بر عهده می‌گرفت. همو ریاست محکمهٔ عالی را نیز داشت و علمای شریعت ـ که قاضی بودند ـ در آن شرکت می‌کردند. صدر اعظم خود در پایتخت می‌گشت و از احوال و چگونگی بازار خبر می‌گرفت. در این گردش‌ها قاضی القضات نیز در کنار او بود.[۲]

نخست وزیر یا صدر اعظم تا زمان فتح قسطنطنیه از مسلمانانِ آزاد ـ و نه غلامان آزادِ شده ـ به ویژه خاندان جندرلی بود[و صورت ترکی خالص داشت]. پس از آن شخصی از میان ینی‌چریان (دوشیرمه) [که از میان فرزندان مسیحیان بودند و طبعا نومسلمان و غیر ترک][۳] به این سمت تعیین می‌شد. بدین ترتیب تابعیت و دوستی وی نسبت به سلطان تضمین شده بود؛ زیرا افراد دوشیرمه در قصر سلطانی، تربیت نظامی می‌دیدند.[۴] با افزایش مسئولیت‌های صدر اعظم و مشغول شدن سلطان به زندگی داخل قصر، مرکزی برای صدراعظم تحت عنوان **بابعالی** در سال ۱۶۵۴/۱۰۶۵ ایجاد گردید که

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۱۰، و بنگرید: جب ویون؛ المجتمع الاسلامی و الغرب؛ ترجمهٔ احمد عبدالرحیم، چاپ اول، ص ۵۴.

۲. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانیة؛ چاپ اول، ص ۳۶۰ ـ ۳۶۱.

۳. در واقع، نوعی رقابت میان ایالت آناتولی و روملی، یا به تعبیری بخش آسیایی و اروپایی دولت عثمانی در دل این دولت وجود داشت که بخشی از آن، رقابت میان نظامیان قدیم و ینی‌چریان ظهور کرد و عاقبت به غلبهٔ ینی‌چریان بر نیروهای قدیمی انجامید. این رقابت تا به سمت صدراعظمی هم رسید که نمونه‌اش همین موردی است که در متن آمده است. آنچه هست این که ینی‌چریان نیز گرچه از فرزندان مسیحیان اروپایی بودند، به سرعت مسلمان شدند و به تدریج فرهنگ ترکی را پذیرفتند (مترجم).

۴. همان.

مرکزی برای ادارهٔ امور دولتی بود و پیش از آن، کارهای یاد شده در قصر سلطانی انجام می‌گرفت. بابعالی تنها، مرکز سکونت صدر اعظم و خادمان و نگهبانان وی نبود، بلکه دیوان عامی بود که کارمندان عالی رتبه در آن‌جا به ادارهٔ امور مهم بجز مسائل مالی می‌پرداختند. در واقع، بابعالی مقر مرکزی اداری امپراطوری عثمانی بود. شهرت بابعالی به قدری زیاد شد که به اشتباه آن را مقر سلطانی می‌پنداشتند و دستورهای بابعالی را دستورهای سلطانی می‌دانستند. دراین دوره، صدراعظم‌های معروفی از خاندان کوبریلی برآمدند که منصب صدارت عظمی را در نیمهٔ دوم قرن هفدهم در انحصار خود داشتند و بخشی از عظمت دولت عثمانی را به آن باز گرداندند.[۱]

دیوان

دیوان در حکم مجلس وزرای وسیعی بود که سلاطینِ نخستِ عثمانی خود در آن حاضر شده، ریاست آن را بر عهده داشتند و به آن دیوان همایونی می‌گفتند. این رسم تا زمان سلطان سلیمان قانونی که از حضور در جلسات خودداری کرده، ریاست دیوان را به صدر اعظم داد، ادامه داشت. پس از آن، دیوان از رئیس آن، صدر اعظم، وزراء، کارمندان عالی رتبهٔ دولت ـ که به آنان ارکان دولت گفته می‌شد ـ شامل قضات، والیان، دفترداران، امیر بحر و نشانچی تشکیل می‌شد.[۲]

کار دیوان، اِشراف و نظارت بر امور اداریِ ویژهٔ صدر اعظم و دفترداران خزانه و نیز حفظ قوانین، صدور برات‌های حکومتی و بحث از تمامی امور مهم دولتی بود. این دیوان هر هفته، چهاربار در روزهای شنبه، یکشنبه، دوشنبه و سه شنبه تشکیل می‌شد. بحث‌ها از صبح آغاز می‌شد و تا شب ادامه می‌یافت. هر شهروندی می‌توانست شکوائیه خود را عرضه کرده، ستمی را که بر او رفته بود، بازگو کند. ابتدا سلطان در جلسات شرکت می‌کرد؛ اما بعدها به شنیدن و مرور مصوّبات آن بسنده می‌کرد. طبعا هر یک از حکّامِ بخشِ آسیایی و اروپایی نقش بسیار فعالی در ادارهٔ امور ولایات داشتند.[۳]

البته دیوان نمی‌توانست در بارهٔ مسائلی که در آن‌جا طرح و بحث می‌شد یا مصوباتی که بر آن توافق می‌شد، به صورت نهایی دستوری صادر کند؛ زیرا موافقت

---

۱. محمد جمیل بیهم؛ فلسفة التاریخ العثمانی؛ ص ۶۳، به نقل از عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۳۷۱ ـ ۳۷۲.
۲. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۳۷۳.
۳. علی حسون؛ الدولة العثمانیه؛ ص ۳۲۰.

سلطان شرط اساسی در اجرای آن مسائل بود.[۱]

وزیران مهم‌ترین ارکان دولت شناخته می‌شدند و منصب صدارت عظمی، بالاترین منصب کشوری و لشکری بود. در مرتبهٔ بعد، رجال قانون و علما قرار داشتند که قاضی عسکر در اروپا و آناتولی در رأس تشکیلات آنان قرار داشت. علما بر اوقاف، تعلیم و تربیت ـ که مرکزیت آن در مساجد و مدارس وابسته به آن مساجد بود ـ سرپرستی داشتند. هم‌چنین منصب قضاوت در اختیار آنان بود؛ زمانی که منصب مفتی‌گری یا شیخ‌الاسلامی پدید آمد، موقعیت آن بالاتر از منصب قاضی عسکری شد.[۲]

یکی از گروه‌های مهم دیوان، که از مهم‌ترین فروعات طبقهٔ حاکمه بوده، از میان دانشوران برگزیده می‌شدند، عبارت بودند از:

۱. اعضای دیوان همایونی که مسئولیت مراسلات و اداره را داشتند؛

۲. اعضای خزانهٔ سلطانیه که مسئولیت امور مالی و حسابرسی را برعهده داشتند.

کارمندان این بخش نزد علما و دبیران آموزش می‌دیدند و از آن‌جا که بسیاری از علما از این طریق در قالب دبیر به کار مشغول شدند، به مرور، بر نفوذ آنان افزوده گردید.[۳]

اما قانون در سرزمین عثمانی، در درجهٔ نخست، بر اساس نظامی‌گری شکل گرفت؛ به همین دلیل، قاضی عسکر در رأس هیئت قضایی قرار داشت. سلطهٔ قاضیانِ سپاه، شامل امور نظامی و مدنی می‌شد و پس از آن، علمای بزرگ که قاضیان پایتخت و مراکز ایالات بودند، قرار داشتند. در مرحلهٔ بعد، عالمان کوچکی بودند که قضاوت در ده شهر درجهٔ دوم را بر عهده داشتند. قضات درجهٔ دوم و پایین‌تر، خود به سه گروهِ مفتش، قاضی و نایبِ قاضی تقسیم می‌شدند. قاضی بالاترین مسئول قضایی منطقه بوده و کسی بود که بر اساس شرع، یعنی قرآن و سنت به قضاوت می‌پرداخت.[۴]

نظام اداری

زمانی که سلطانِ عثمانی در قونیه بود، قاعده بر این بود که اراضی را در برابر خدمات امرا، به آنان واگذار می‌کرد. آنان نیز به همین ترتیب، زمین‌ها را میان برخی از فرزندان قبیلهٔ

---

۱. کارل بروکلمان؛ تاریخ الشعوب الاسلامیه؛ ص ۴۷۶.

۲. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانیه؛ ص ۴۲۸ ـ ۴۲۹.

۳. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۱۵.

۴. کارل بروکلمان؛ تاریخ الشعوب؛ ص ۴۷۸.

خود که در صحنهٔ جهاد می‌درخشیدند، تقسیم کرده، به اقطاع [تیول] به آنان می‌سپردند. این اقطاعاتِ نظامی را در اصطلاح سنجق -جمع سناجق که به معنای رایت و پرچم است-می‌نامیدند.[1] پس از گشوده شدن بورسا، این شهر پایتخت سنجق جدیدی شد که به ولی عهد، یعنی مراد فرزند اورخان واگذار شد و او به اسم خداوند، یعنی زمین حاکم نامیده شد! بعد از آن دو سنجق دیگر درست شد: یکی در جنوب شرقی، سلطان اونو (سلطان اوکلی) که کار انتظام مراکز پیشین عثمانی را انجام می‌داد و دیگری در مناطق ساحلی شمال غرب، قوجه ایلی.[2]

با گسترش دامنهٔ جغرافیاییِ دولت عثمانی، تقسیم اداری و نظامی به ایالات، ولایات یا باشویاتِ فراوان آغاز شد؛ به طوری که در پایان قرن هفدهم شمار آن‌ها به ۳۲ ولایت رسیده بود. هر ولایت به بخش‌های کوچک‌تری تقسیم شد که به آن‌ها سنجق یا لواء گفته می‌شد، و حاکمش را «سنجق بیك» یا «امیراللواء» می‌نامیدند. چنان‌که گذشت، کلمهٔ سنجق [یا صنجق] در ترکی به معنای رایت و لواء بود و بعد به اقطاعی گفته شد که سنجق بیك بر آن حکومت می‌کرد.[3]

نمایندهٔ دولت عثمانی در مرکزِ هر ولایتی، نایبِ سلطان، یا به تعبیری، والی آن ولایت بود که به طور معمول پاشا نامیده می‌شد. این والیان از نژادهای مختلف انتخاب می‌شدند و دست مزد آنان اقطاع یا حقوق سالیانهٔ مشخص برای هزینه‌های زندگی والی و مخارج افراد و سپاهیان وابسته به او بود. طبعا حقوق آن‌ها در هر ولایت متفاوت بود و این بر اساس موقعیتی بود که والی، پیش از منصوب شدن داشت.[4]

والی، رئیس تشکیلات اداریِ ولایت و مسئول در برابر سلطان و پیروی از او و نیز تأمین عدالت و امنیت برای ساکنان بود. وی به امور اداری، نظامی و قضایی رسیدگی می‌کرد و نظارت کاملی بر همهٔ امور اداری و اقطاعی داشت. فراوان پیش می‌آمد که میان او و قضات اختلاف نظری پیش می‌آمد؛ اما والی حتی بدون محاکمه و اثبات دعوا، دستور به محکومیت و عقوبت فرد متهم می‌داد که گاه به سر حدّ اعدام نیز می‌رسید. هم‌چنین والی

---

۱. علی حسون؛ همان؛ ص ۳۲۱.

۲. کارل بروکلمان؛ تاریخ الشعوب؛ ص ۴۱۰.

۳. السید رجب حراز؛ العالم العربی فی التاریخ الحدیث؛ ص ۴۱. البته در برخی ولایات مانند مصر و یمن تقسیم بندی سنجق و لواء در کار نبوده است. هم‌چنین در مناطقی که لواء فراوان می‌شد، آن‌ها را در هم ادغام کرده، لواء واحدی ایجاد می‌کردند.

۴. السید رجب حراز؛ همان؛ ص ۴۱.

در امور قیمت گذاری و تأمین مواد غذایی و مراقبت از نقدینگی دخالت می‌کرد.

شماری کارمند، والی را در ادارهٔ امور یاری می‌رساندند که برخی مستقیم در ارتباط با او بودند و کسانی با استانبول مربوط بودند. بابعالی با این اقدامِ خود، وجود چند قدرت را در ولایت که سبب کاهش نفوذ والی بود و از سرکشی و خودسری او جلوگیری می‌کرد، تضمین کرده بود. این مجموعه قدرت‌های مستقل دیوانِ ولایت را تشکیل می‌دادند و در امور مهم، طرف مشورت والی قرار می‌گرفتند. اینان عبارت از افسران عالی رتبه، کارمندان، عالمان و اعیان بودند. ولی یک رئیس دفتر نیز با عنوان کدخدا وجود داشت. مسئول دیوان رسائل را نیز «مکتوب‌چی» می‌نامیدند. مهر او در اختیار مهردار بود و امین صندوق را خزانه‌دار می‌گفتند. اسلحه‌دار مسئول حفظ سلاح‌ها و احتشامات آغاسی، مسئول امور تشریفات بود. در زمان بیماری والی یا غیبت او در محل ولایت، یا در وقت عزلش که هنوز والی جدیدی نیامده بود، ادارهٔ امور به عهدهٔ قائم مقام او بود.[۱]

نظام مالی

یکی از سازمان‌های بسیار مهم در دولت عثمانی، تشکیلاتی بود که کارش رسیدگی به مسائل مالی، یعنی درآمدها و هزینه‌های دولت بود و آن را «دفترداریه» می‌گفتند. دفتردارِ مسئول این تشکیلات همیشه همراه صدراعظم و کارش ثبت اراضی و توزیع اقطاعات بود. از زمان فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳/۸۵۷ دفتردار موقعیتش بالاتر رفته، تنها شخصی بود که می‌توانست به طور مستقیم مطالبش را به عرض سلطان برساند. در ابتدا دو دفتردار وجود داشت: یکی در آناتولی و دیگری در روملی، بخش اروپایی کشور عثمانی. در پایان سلطنت سلیمان قانونی، دفترداری هم برای بلاد شام و عراق به مرکزیت حلب تأسیس شد که او را دفتردار عرب و عجم می‌نامیدند. بعد از آن، به دلیل گستردگی کارهای مالی، برای هر ولایت دفترداری معین شد.[۲] کار دفتردار گردآوری مالیات‌هایی بود که همهٔ آن‌ها می‌بایست به خزانهٔ سلطان واریز شود. مهم‌ترینِ این مالیات‌ها، عُشریه، جزیه، زکات و مالیات اداری محلی بود. کار نظارت بر حسابرسی به دارایی ولایت اقطاعی، در عهدهٔ دیوان دفتر روزانه (روزنامه) زیر نظر شخصی بود که او را روزنامچی می‌نامیدند.[۳]

---

۱. عمر عبدالعزیز عمر؛ دراسات فی التاریخ العرب الحدیث؛ ص ۵۲.

۲. السید رجب حراز؛ همان؛ ص ۴۳.

۳. عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۱۵.

دفتردار، وکیل سلطان در امور مالیِ ولایت بود و به همین دلیل در برابر امـوال و دارایی‌ها، در مقابل بابعالی مسئولیت داشت. زمانی که یک والی معزول یا به جایی منتقل می‌شد، جز با حسابرسیِ دقیق اموال و برائت ذمّهٔ او توسط دفتردار، نمی‌توانست ولایت را ترک کند.[۱] والی و دفتردار از طرف دولت مکلّف به پرداخت مبلغی به طور سالانه به مرکز بودند که از آن با عنوان «میری» یاد می‌شد. مقصود از آن، مبلغی بود که دولت به عنوان سهم سالانهٔ آن ولایت برای صرف در ادارهٔ امور مرکزی در استانبول معین کرده بود.

دولت عثمانی از ابتدای تأسیس، سکه ضرب می‌کرد؛ چرا که ضرب سکه نشـان استقلال و سیادت به شمار می‌آمد. این سکه‌ها، شبیه سکه‌هایی بـود کـه سـلاجقهٔ روم ضرب کرده بودند و آنان نیز به قیاس دولت بیزانسی ضرب سکه می‌کردند. وزن کـامل آن‌ها ترجیحا شش قیراط یعنی معادل ربع درهم متداول در بلاد اسلامی بوده است. پول نقد را «آقچه» می‌نامیدند[۲] و چهل آقچه برابر با ده دوکات طلا بود. روی یک طرف سکهٔ عثمانی‌ها شهادتین و روی دیگر آن نام امیر (برای نمونه: اورخان خلّدالله ملکه، بدون یاد از نام پدر، زمان ضرب و محل آن) بود. این مسئله کمکی برای فـعال‌تر شـدن تـجارت خارجی بود.

نظام اجتماعی

در دولت عثمانی دو طبقه وجود داشت: طبقهٔ حکام و طبقهٔ رعایا. طبقهٔ نخست شـامل کارمندان اداری، نیروهای مسلح و علمایی می‌شد که نه کار تولیدی داشتند و نه مالیات می‌پرداختند؛ در حالی که طبقهٔ دوم هر دو کار را انجام مـی‌دادنـد. دولت نـیز بـر حـفظ چهارچوب طبقاتی اشخاص تأکید داشته، آن را از لوازم اساسی نظامی سیاسی ـ اجتماعی خود و انسجام جامعه می‌دانست.[۳]

بیش‌ترِ اراضی در سرزمین عثمانی، اراضی امیریه یا دولتی بود که بخشی از آن‌ها به صورت اقطاع [تیول] واگذار شده بود. در حالی که بخشی دیگر در اختیار کسانی بود که روی آن‌ها کار می‌کردند و مالیات می‌پرداختند. اقطاعات نیز بر حسب نوع درآمد به چند قسمت تقسیم می‌شد:

---

۱. السید رجب حراز؛ همان؛ ص ۴۳.

۲. کارل بروکلمان؛ تاریخ الشعوب؛ ص ۴۱۲.

۳. همان.

۱. اقطاع کوچک که به آن تیمار گفته می‌شد و درآمد آن بیش از بیست هزارِ آقچه (کم‌ترین واحد پول عثمانی) نبود. صاحب این اقطاع را تیمارچی می‌نامیدند.

۲. اقطاع زعامت که درآمدش بیش از مقدارِ پیش‌گفته بود و صاحبش را زعیم می‌نامیدند.

۳. اقطاع خاص که بالاترین اقطاعات به لحاظ مساحت و درآمدش صدهزار آقچه بود و معمولا به افراد وابسته به خاندان هیئت حاکمه واگذار می‌شد. صاحب اقطاع در طول زندگی خود از آن زمین بهره‌مند می‌شد؛ همان طور که خود سلطان عثمانی نیز در بسیاری از نواحی سرزمین عثمانی مالك زمین بود.[۱]

دولت به اقطاعات عسکری به دلیل فواید مهمش توجه ویژه داشت. این قبیل اقطاعات، از یک سو زراعت زمین را تضمین می‌کرد و از جهت دیگر دولت را در وقت جنگ از نیروی سوارکاران بدون واگذاری پول دیگر، سود می‌رساند. این از آن روی بود که صاحب اقطاع با سلاحش عازم نبرد می‌شد. به همین دلیل، این گونه نظامِ اقطاعی بر اساس سلاح سوارکاران بود نه نیروهای پیاده نظام. به علاوه، صاحب تیمار مکلف به پرداخت یک نیروی مسلح در ازای هر سه هزار آقچه درآمدی ملکش بود. همچنان که زعیم می‌بایست در ازای هر پنج هزار آقچه ـ منهای اولین پنج هزار آقچهٔ ـ درآمد خود از زمین، یک نیروی مسلح بفرستد. به همین جهت نیروهای تابعِ وی گاه تا هیجده عدد می‌رسید. سوم آن که، این نظام اقطاعی، بار مالی خزانه را کم کرده و در زمان صلح، دولت حقوقی به نیروهای سواره خود نمی‌داد.[۲]

مناطقی که نظام اقطاعی نظامی را نپذیرفت، دولت نظام التزام را به اجرا درآورد؛ کاری که مراد سوم (۹۸۲ ـ ۱۰۰۴ / ۱۵۷۴ ـ ۱۵۹۵) به شکل گسترده آن را انجام داد. مقصود از التزام در اصطلاحِ اداری و مالیِ عثمانی، تعهد فرد یا یک طایفه به پرداخت میریِ سالانه نسبت به یک قریه یا چند قریه بود. این مبلغ بر اساس قیمت معین یک جفت گاو شخم‌زن و بر حسب حاصلخیزی زمین معین می‌گردید. به همین دلیل، دولت به طور مستقیم با کشاورزان سروکار نداشت، بلکه سهم‌های التزام را به صورت مزایده و برای فقط یک سال واگذار می‌کرد.[۳]

---

۱. در بارهٔ نظام اقطاعات بنگرید: Lybyer, A, H., The Goverment of ottoman Empire, P. 100 - 105.

۲. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ج ۱، ص ۱۳۵ ـ ۱۴۵.

۳. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۱۶۶ ـ ۱۶۷.

به هر روی، نظام التزام، هم به نفع دولت بود و هم کشاورزان، و افرادی که ملتزم نامیده شده و واسطهٔ دولت و کشاورزان بودند، از آن بهره‌مند می‌شدند؛ چرا که دولت به دلیل وجود این نظام، زحمت جمع اموال میری را از کشاورزان، از دوش خود برداشته بود. ملتزمین نیز که مسئولیت این کار را پذیرفته بودند، به نفع‌شان بود تا با کشاورزان نوعی تعامل و همکاری متقابل داشته باشند. به همین دلیل، بذر و کود و هر آنچه آنان در زراعت به آن احتیاج داشتند، در اختیار آنان می‌گذاشتند و از مزایای آن بهره برده، پول دولت را نیز می‌پرداختند. در ظاهر این رویه به نفع همهٔ طرف‌ها بود؛ اما آنچه در عمل رخ داد، تماماً به عکس بود. ملتزمین به استثمار کشاورزان می‌پرداختند و آنان را غارت کرده، هرچه داشتند از آنان می‌گرفتند و به این ترتیب با آنان بدرفتاری کرده، به اقتصاد نواحی اطراف شهرها صدمه می‌زدند. این مسئله به برخی بحران‌ها و شورش‌ها منجر شد که دولت باید می‌کوشید تا آن‌ها را آرام کند. اما ملتزمین، به ویژه در دورهٔ ضعف سلاطین عثمانی، همچنان به بهره‌کشی از کشاورزان مشغول بودند.[1]

دولت عثمانی، دینی بود؛ چرا که احکام دولتی، از یک سو مستند به شریعت اسلام بود و از سوی دیگر هیئت حاکمهٔ اسلامی در مجموعهٔ دولت حاضر و بر کارهای آن نظارت داشت. جهت سوم نیز آن بود که شهروندان هم در برابر نظام ملل عثمانی ـ که شرحش خواهد آمد ـ خاضع بودند.[2]

در رأس این هیئت اسلامی، **شیخ الاسلام** قرار داشت که تالی تلوِ سلطان بود و کار قانون و محکمه و مدارسِ پیوسته به مساجد و موقوفات گسترده همه در دست او بود. همچنان که قاضیان شرع، قاضی عسکرها و مفتی‌ها تابع او بودند. در اوائلِ کارِ دولت عثمانی، قاضی عسکر موقعیت دینیِ برتر را داشت و همیشه همراه لشکر بود. پس از آن مفتی در دورهٔ سلیمان قانونی به عنوان رئیس العلماء و الفقهاء تعیین شده، به تدریج منصب شیخ الاسلامی ایجاد گشت و موقعیت شیخ الاسلام بالاتر از قاضی عسکر شد. سلاطین در استوار کردن موقعیت شیخ الاسلامان می‌کوشیدند و در مواقع بحرانی، از نفوذ آنان بهره می‌گرفتند. سلطهٔ شیخ الاسلام تا به آن اندازه بالا رفت که می‌توانست فتوای عزل سلطان را نیز بدهد.[3]

---

۱. همان؛ ص ۱۶۸.

۲. محمد کمال الدسوقی؛ الدولة العثمانية و المسألة الشرقية؛ قاهره، ۱۹۷۶، ص ۱۲ ـ ۱۴.

۳. عمر عبدالعزیز؛ همان؛ ص ۵۴.

به طور معمول، دولت بدون فتوای شیخ الاسلام، جنگی را آغاز نمی‌کرد و علت آن این بود که روشن شود جنگ یاد شده، با دین تعارض ندارد. اَشراف، یعنی سلالهٔ رسول‌الله(ص) نیز در این تشکیلات و هیئت اسلامی حضور داشتند و نقیب اشراف، موقعیت بالایی در جامعه داشت.[۱]

دولت، مشایخ طرق صوفیه را نیز در تسلطشان بر مریدان و پیروانشان به صورت گسترده، آزاد گذاشته بود. این طرق به طور فراگیر در آسیای صغیر نشر یافت و به بیش‌ترِ سرزمین‌های عثمانی رسید. مهم‌ترین آن‌ها طریقهٔ نقشبندیه، مولویه، بکتاشیه، رفاعیه، و احمدیه بودند.[۲]

اما نظام ملل به این معنا بود که هر گروهِ دینی تابع ضوابط خاص میان خود بود. عثمانی‌ها تقسیم‌بندیِ دینی را مبنای نوعی تقسیم‌بندی اداری کرده بودند و هر گروه دینی را ملت می‌نامیدند. بزرگ‌ترین آن‌ها ملت اسلام و ملت روم ـ ارتدوکس‌ها ـ بودند. بعد از آن‌ها ارامنه و یهود نیز به عنوان ملت شناخته می‌شدند. همه ملل غیر اسلامی تقسیم شده بودند و هر کدام از آنان رئیسی از طایفهٔ خود داشتند که به حل مسائل شخصیِ پیروان خود مطابق قوانین خودشان و بدون مداخله دولت می‌پرداختند. بدین ترتیب نظام ملل، به رعایای غیر مسلمان هویت مستقل خاصی بخشیده بود.[۳]

نظام ارتش

ارتش و سپاه عثمانی موقعیت بسیار بالا و با اهمیتی در تاریخ دولت عثمانی داشته و ابزاری برای حکومت و جنگ بوده است؛ زیرا حکومت عثمانی پیش از هر چیز، سپاهی بود و بزرگ‌ترین کارمندان دولت، همزمان، فرماندهان سپاه نیز بودند. از این رو این سخن شهرت یافته است که حکومت عثمانی و سپاه عثمانی دو روی یک سکه‌اند. پایهٔ سپاه عثمانی نیز بر سوارکاران بود که قدیمی‌ترین نوع سپاهی در این دولت بودند. آن‌ها در داخل سنجق یا رایتِ خاص، وظیفه حفاظت از آن را عهده‌دار بودند؛ جایی که معمولاً زمین‌های اقطاعی آنان قرار داشت. در واقع سوارکاران موجود در یک سنجق، از نوعی تشکل نظامی به عنوان سواره نظام عثمانی برخوردار بودند که با آغاز جنگ، به صورت

۱. همان. ۲. السید رجب حراز؛ همان؛ ص ۴۹.
۳. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۳۰ ـ ۱۳۱.

یک گروهان یا گردان متحد تحت فرماندهی سنجق بیک -که متولی اقطاعات آن ناحیه بود به امور سوارکاران رسیدگی می‌کرد- به میدان جنگ می‌رفتند.[۱]

به مرور که سوارکاران، بیش از توجه به میدان جنگ، به زمین‌هایشان مشغول شدند و به جای خدمت نظامی حاضر به پرداخت پول گشتند، توجه دولت به سمت ینی‌چریان منعطف گردید. اینها نیرویی پیاده نظام از پیشه‌وران بودند که امتیازات خاصی داشتند و در اواخر قرن چهاردهم تشکیل شدند. بچه‌های مسیحی اسرا نیز در میان صفوف همین سپاه جای داده شده، به خوبی آموزش دیدند تا در شمار سپاه مسلمانان درآیند و با تعصب و حمیت به سلطان خدمت کنند. رهبری این گروه را آغاانکشاریه در استانبول عهده‌دار بود که در هر ایالت یک آغا حامیهٔ انکشاریه تعیین می‌کرد. وی به طور معمول در قلعه زندگی می‌کرد و حراست از در و دیوار شهر بر عهدهٔ او بود. در برخی از موارد، در هجوم‌های والی محلی به دشمنان یا جنگ‌های سلطان در جبهه‌های اصلی مشارکت داشت. آغا حامیه انکشاریه در هر ولایت مستقل از والی عمل می‌کرد در برابر استانبول مسئول بود.[۲]

آغاز فساد در میان ینی‌چریان یا انکشاریه، از زمانی بود که نوعی درآمیختگی میان ینی‌چریان با اهالی منطقه از طریق ازدواج یا به دلیل انتساب ینی‌چریان به پیشه‌وران به وجود آمد. همزمان با فزونیِ شمار ساکنان بومی در میان ینی‌چریان در هر ولایت که به قصد استفاده از امتیازات وارد آن سپاه می‌شدند، صبغهٔ محلی‌گری بر ینی‌چریان بیش‌تر می‌گردید تا آن که اینان را به عنوان بالیرلیه می‌شناختند.[۳]

در کنار نیروهای سوارکار و ینی‌چری، نیروهای ویژه یا حقوق‌بگیر قرار داشتند که حاکمان‌ولایات به‌طور خاص آنان را استخدام کرده بودند و حقوق‌شان را از درآمد ولایت می‌پرداختند. زمانی که بحران در دولت عثمانی بالا گرفت و نیروهای سواره و ینی‌چریان نظامشان را از دست دادند، به خصوص در قرن هیجدهم، اعتماد والیان بر نیروهای ویژه افزوده شد. البته تنها والیان نبودند که به استخدام سپاه حقوق بگیر می‌پرداختند، بلکه برخی از امرای محلی نیز از این نیروها برای استوار ساختن قدرت خود بر ضد دشمنانشان، به ویژه بر ضد حکام ولایات تابعهٔ خود، استخدام و استفاده می‌کردند.[۴]

---

۱. علی حسون؛ همان؛ ص ۳۲۳.

۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۶۵ ـ ۴۶۷.

۳. السید رجب حراز؛ همان؛ ص ۴۷.

۴. علی حسون؛ همان؛ ص ۳۲۴.

ینی‌چریان در جنگ، در خط مقدم بودند؛ پس از آنان، آغاوات سپس قاضی عسکرها و حسابرسان و در نهایت موکب سلطان که محافظان خود را داشت، همراه با حاجب با پرچم امپراطوری، و آنگاه پرچم‌های شش گانه که هر یک متعلق به سپاهیان مختلف بود، به علاوه نیروهای برجستهٔ سوارهٔ حقوق بگیر، حرکت می‌کردند. صدر اعظم و وزرا در قلب، پشت سر او پاشای روم ایلی، پاشای آناتولی و شمار زیادی از سوارکاران اقطاعی قرار داشتند.[۱]

در وقت جنگ، پاشای روم ایلی و آناتولی در ابتدای صفوف جنگ قرار می‌گرفتند. جناح چپ نیز در موقعیت بالاتری قرار داشت؛ هر کدام از جناح چپ و راست با توپخانه و دسته‌ای از پیشتازان اسب سوار حمایت می‌شدند. در وقت جنگ، ینی‌چریان در انتهای قلب لشکر قرار داشتند و سلطان پشت سر آن‌ها قرار می‌گرفت. پرچم سلطان نیز در کنار او و اطرافیانش بود.[۲]

بدین ترتیب می‌توان دریافت که وظیفهٔ اصلی سپاه دفاع از منابع ثروت، افزودن بر آن و حمایت از حاکم و دولت بوده است. عثمانی‌ها از همان آغاز به توپخانه توجه ویژه‌ای داشتند و گروهی خاص را به عنوان توپچی انتخاب کردند که شمار آنان در روزگار بایزید دوم (۸۸۶ ـ ۹۱۸) به هزار نفر می‌رسید. در دورهٔ سلیمان قانونی (۹۲۶ ـ ۹۷۴ / ۱۵۲۰ ـ ۱۵۶۶) گروه دیگری برای توپخانه سنگین شکل گرفت. همچنان که عثمانی‌ها پس از توسعهٔ دولت خود به ایجاد ناوگان‌های دریایی دست زدند، تا آن‌جا که توانست در برابر ناوگان ونیزی‌ها بایستد. شمار کشتی‌های عثمانی در دورهٔ سلیمان قانونی به سیصد عدد می‌رسید و خیرالدین بارباروسا فرمانده نیروی دریاییِ وی توانست در دل اروپایی‌ها رعب و وحشت بیفکند.[۳]

---

۱. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۶۷. ۲. همان، ص ۴۶۸

۳. علی حسون؛ همان؛ ص ۳۲۸. مترجم: بخشی از این متن را در روزهایی که در مسجد النبی یا مسجد الحرام نشسته و جمال زیبای کعبه را می‌نگریستم، ترجمه کردم. از جمله عصر روز پنج شنبه سیزدهم شعبان ۱۴۲۱ که نماز مغرب را در مسجد الحرام خواندم. پس از آن، باران به آرامی شروع به باریدن کرد. من هم شروع به طواف کردم که باران شدت گرفت. تمام مدت طواف را در باران بودم و نماز را در حالی خواندم که لباسم کاملا خیس شده بود و وقتی سر بر سجده می‌نهادم، صورتم در آب قرار می‌گرفت. نماز طواف را هم پشت مقام ابراهیم خواندم. این لحظات، از خاطرانگیزه‌ترین لحظاتی بود که در طول این سفر عمره داشتم.

فصل پنجم

عثمانی‌ها در دورهٔ انحطاط

دوران شکوه دولت عثمانی که شامل دورهٔ سلیم اول و سلیمان قانونی بود، بیش از نیم قرن به درازا نکشید. پس از آن ضعف دولت عثمانی آغاز شد و خط انحطاط به طور مستمر ادامه یافت. گرچه گاه و بیگاه توقفی در این انحطاط رخ می‌داد و عاملش روی کار آمدن برخی از خلفای قدرتمند یا تلاش اطرافیان آنان از جمله صدراعظم‌ها بود.[1]

زمینه‌های ضعف دولت عثمانی از همان دورهٔ سلیمان فراهم آمد؛ چرا که سلطان تحت تأثیر همسرش روکسلانا [خرم سلطان] قرار داشت که بر ضد امیرمصطفی توطئه کرده، تلاش داشت تا فرزند خودش سلیم دوم را به جانشینی سلیمان بگمارد. مصطفی فرمانده بسیار خوبی بود و محبوبیت فراوانی نزد افسران داشت. رفتار بد با مصطفی سبب خشم ینی‌چریان و شورش بزرگی بر ضد سلطان شد که البته سلیمان آن را سرکوب کرد. در این ماجرا مصطفی و فرزند شیرخوارش کشته شدند. هم چنین سلطان فرزند دیگرش بایزید و چهار فرزند او را با توطئهٔ یکی از وزرا به قتل رساند،[2] و بدین ترتیب زمینهٔ برای روی کار آمدن سلیم دوم فراهم شد.

یکی دیگر از مظاهر ضعف دولت سلیمان قانونی، شرکت نکردن وی در جلسات دیوان و فاصله گرفتن او از مشکلات اقتصادی ـ اجتماعی بود که دشواری‌های ناشی از آن سبب برآشفتن مردمانی در بخش‌های اروپایی و آسیایی شد.

عوامل ضعف دولت عثمانی

۱. **رفاه گرایی:** رفاه گرایی سبب شد تا سلاطین عثمانی در گرداب فسق و فجور و

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۱۱.

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۰۲.

لهو و لعب فرو رفته، اوقات خود را در بهره‌گیری از لذات صرف کرده، در داخل حرم به سر برند. در این موقعیت، طبعا از امور حکومتی فاصله گرفته، کارها به صدر اعظم و حرمسرا واگذار می‌شد. بازتاب این رفتار در ضعف سلاطین عثمانی ظاهر شد و قدرت آنان را در ادارهٔ امور و فرماندهی لشکر از میان برد، چیزی که در نهایت بر اوضاع کلی دولتی تأثیر گذاشت.

۲. **سیطرهٔ تفکر نظامی‌گری:** بر اساس این نگره، مشکلات را تنها و تنها باید با شمشیر حل و فصل کرد. طبعا از کارهای پژوهشی و گفت و گو و بحث خودداری می‌شد. سیطرهٔ اندیشهٔ نظامی‌گری تنها اختصاص به خلفای عثمانی نداشت؛ بلکه فرزندان آنان، افسران ینی‌چری و والیان نیز چنین بودند. سلاطین یا خلفای عثمانی، از ابتدا تربیت نظامی ـ اسلامی می‌دیدند. در آغاز ایمان‌نقش‌اول را داشت و محرک آنان بود؛ اما به تدریج شمشیر جای ایمان را گرفت؛ به طوری که سلطان نزدیک‌ترین افراد به خود را کشت و خاندان حکومت تضعیف گردیده، انسجام و عصبیت خود را به دلیل وجود تردید که به حد کشتارهای گستردهٔ خانوادگی رسیده بود، از دست داد. دلیل آن نیز این بود که هر یک از همسران سلطان در پی آن بودند تا فرزند خود را به ولایت عهدی سلطان تعیین کنند.

از آن جا که ینی‌چریان نیروهای اصلی حکومت بودند، پیروزی‌های زیادی به دست آوردند و امتیازات فراوانی از جمله اقطاعات بزرگی را تصاحب کردند. این امر آنان را به راحت‌طلبی کشاند و بدین ترتیب ضعف در سپاه عثمانی آغاز شد. زمانی که سلطان همراه سپاه حرکت می‌کرد، حضورش سبب تقویت نیروی معنوی سربازان می‌شد؛ اما زمانی که قدرت ینی‌چریان فزونی فافت، جز در وقتی که خود سلطان حاضر می‌شد، سربازان حاضر به نبرد جدی نبودند و این آغاز رسوخ شکست در میان سپاه بود. در دورهٔ سلیمان، بالاترین افسر، فرماندهی کل سپاه را به دست آورد که خود سبب بالا رفتن شأن و مرتبهٔ افسران بود؛ اما این خود عاملی شد تا افسران خواست‌ها و توقعاتی داشته باشند که منشأ فساد می‌گردید. به علاوه، ینی‌چریان در کارهای سلطانی نیز مداخله می‌کردند. همین امر بدانجا رسید که ینی‌چریان، در زمان توقف جنگ، به عاملی بحران‌زا تبدیل شوند. در این دوره، کار آنان تنها تمرد و سرکشی و تجاوز به جان و ناموس مردم بود و به حدی اوضاع بد می‌شد که سپاه ینی‌چری در امور سیاسی نیز مداخله می‌کرد.[۱]

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۱۱ـ۱۱۳.

سیطرهٔ روحیهٔ نظامی‌گری، دولت را تضعیف کرد؛ چرا که دولت را به سلطه‌گری متمایل ساخت، به طوری که نه با عقل بلکه با شمشیر می‌اندیشید. دادن امتیازات به نظامی‌ها، و راضی نگاه داشتن آنان، آن‌ها را به این فکر وا می‌داشت تا از نیروی خود برای تحقق خواسته‌هایشان بهره گیرند و این منشأ دشواری‌های دولت بود. چارهٔ کار آن بود که نظامی‌ها در پادگان‌ها بمانند، حقوقی به آنان پرداخت شود؛ به موقع وظائف خود را انجام دهند و جز در موارد ضروری، در کارهای سیاسی و عمومی شهرها دخالت نکنند.[1]

۳. فساد اداری: سلطان عثمانی کارهای دولت را به دست کارمندان عالی رتبه‌ای سپرده بود که غرق در فساد بودند. همین امر سبب بالاگرفتن رشوه‌خواری، حق حساب، اختلاس و فروش مناصب شده، باعث می‌شد تا والیان شهرها، دست به کارهای خودسرانه و مستقل از دولت در شهرهای تحت سلطهٔ خود بزنند.

۴. اعطای امتیاز به بیگانه یا کاپیتولاسیون: بر اساس برخی از معاهدات دولت عثمانی با دولت‌هایی اروپایی، امتیازات و حقوقی به آنان داده شد که سبب دخالت آن‌ها در کارهای دولت می‌شد. این کار غالبا از طریق شهروندان نصرانی موجود در بلاد عثمانی انجام می‌گرفت. اجرای معاهدات یاد شده، الزامی بود و سبب شد تا رعایای خارجی از سیطرهٔ اوامر دولت خارج شوند؛ مسئله‌ای که خود باعث ضعف دولت و ایجاد برخی از حرکت‌های شورشی می‌شد.[2]

۵. برخی دلایل دیگر: نظام بد مالیاتی، گسترش حوزهٔ جغرافیایی دولت در میان ملل و قومیت‌های مختلف و بی‌انسجامی میان آنان، ازدواج با بیگانگان، نبودن استراتژی روشن از سوی دولت عثمانی پس از فتوحات گسترده، دشمنی دولت‌های اروپایی با دولت عثمانی، گسترش گروه‌ها و سازمان‌های سری، فراوانی کنیزکان و اسباب لذّت میان خلفا و اعیان و تمایل به برگرفتن مظاهر تمدن غربی را می‌توان از دیگر عوامل ضعف دولت عثمانی یاد شمرد.

۶. یکی از مهم‌ترین عوامل سقوط دولت عثمانی، فاصله گرفتن آن از راه و رسم دینی و الهی بود. دولت عثمانی از زمان تأسیس خود، دارای روح اسلام‌گرایی نیرومندی بود. تا وقتی که تعلیم و تربیت اسلامی و آموزش‌های دینی صحیح برای سپاهیان جدید در

---

۱. همان.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۰۸ ـ ۱۰۹؛ احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۹۸.

کار بود، دولت عثمانی نیز نیرومند بود و فتوحات ادامه داشت؛ اما از زمانی که تعلیم و تربیت اسلامی ضعیف شد، غارتگری و فسق و فجور فزونی گرفت و انحراف ادامه یافت تا آن که شورش‌ها آغاز شد و دولت عثمانی هیبت خویش را به سبب روی آوردن سلاطین عثمانی به لذات دنیوی از دست داد.[۱]

اما دلایل خارجی: ۱. رویارویی دولت اتریش و روسیه با دولت عثمانی به قصد حضور بیش‌تر آنان در منطقهٔ بالکان؛ ۲. نهضت اروپا در پیشی گرفتن در دانش و تمدن که سبب فزونی نیروی اروپا از هر جهت شد.

درست زمانی که دولت عثمانی سستی ورزید و از کار علمی و بحث و تحقیق و تکامل علمی و آثار آن در زمینهٔ ابتکار و خلاقیت و اختراع فاصله گرفت ـ موضوعی که می‌توانست اسباب تقویت دولت شود و دشمنان را آرام کرده، حتی بر آنان غلبه کند ـ اروپا نهضت علمی خود را آغاز کرد و به سوی توانمندی پیش رفت.[۲]

در این دوره، پانزده خلیفه به سلطنت رسیدند که بیش‌ترشان، قابل اعتنا نیستند؛ مگر آنان که حادثهٔ مهمی در روزگارشان رخ داده و نام و شهرتی برای آنان فراهم کرده است. نمونهٔ آن سلیم دوم است که شهرت پدرش را یدك می‌کشید و در واقع نخستین خلیفه از خلفای ضعیف این سلسله به حساب می‌آید. از این زمان به بعد، دولت به آرامی سرزمین‌های خود را از دست داد تا آن جا که تنها اندکی از آن برای عثمانی باقی ماند و بعد از آن هم از میان رفت. البته این دوره دو قرن به درازا کشید (۹۷۴ ـ ۱۱۷۱ / ۱۵۶۶ ـ ۱۷۵۷). این طولانی شدن در زوال، به سبب هیبت گذشته دولت عثمانی و وسعت سرزمین‌های آن، روحیهٔ اسلامیت و نیز اختلاف دولت‌های اروپایی بر سر اراضی اخذ شده از دولت عثمانی بود.[۳]

سلطان سلیم دوم (۹۷۴ ـ ۹۸۲ / ۱۵۶۶ ـ ۱۵۷۴)

سلیم دوم در ۹ ربیع الاول سال ۹۷۴ حکومت را در دست گرفت و ابوالسعود افندی شیخ الاسلام[۴] (۸۹۶ ـ ۹۸۲ / ۱۴۹۰ ـ ۱۵۷۴) و سایر علما و وزرا و امرا با او بیعت کردند. وی

---

۱. عبدالکریم غرایبه؛ تاریخ العرب الحدیث؛ دمشق، ۱۹۶۲، ص ۲۷۵.

۲. احمد عبدالکریم مصطفی؛ همان: ۱۰۴.

۳. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۲۴ ـ ۱۲۵.

۴. وی یکی از معروف‌ترین شیخ الاسلام‌های عثمانی است که در تدوین قوانین در دولت عثمانی نقش اساسی داشته و قانون نامهٔ آل عثمان را تدوین کرد. در بارهٔ وی بنگرید: استانفورد، جی شاو؛ تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیهٔ جدید؛ ج ۱، ص ۱۸۸ ـ ۱۸۹ (مترجم).

کارش را با زیارت قبور اجدادش آغاز کرد و صوقللی محمد پاشا را به صدر اعظمی برگزید.

سلیم دوم به شهامت و شجاعت و تقوا و پرهیزکاری و انجام دادن کارهای خیر شهرت داشت و هزینهٔ حرمین شریفین را برای تأمین حقوق خدام و کمک به ساکنان آن‌ها را دو برابر کرد.[۱] وی مسجد بزرگی در ادرنه ساخت. هم چنین پلی در استانبول بنا کرده، جامع ایاصوفیه را که بر اثر زلزله آسیب فراوان دیده بود، تعمیر اساسی کرد. وی کوشید تا رود دن را به ولگا متصل کند تا دریای سیاه را به دریای خزر متصل سازد. مردم قازان از ترس سلطهٔ روس ها از وی خواستند تا راه کشتی‌ها و سپاه آنان را اصلاح کند. این طرح به دلیل برخی رخدادها و شورش‌ها به جایی نرسید. به طور قطع، اگر وجود صدراعظم صوقللی محمد پاشا و شهرت سیاسی او نبود، رشتهٔ کارها از هم گسسته می‌شد؛ اما به سبب وجود او آشفتگی‌ها و پریشانی‌ها به آرامش تبدیل شد.[۲]

اتریش رسمیت سلیم دوم را پذیرفت و هیئتی برای تبریك و بستن قرارداد به استانبول فرستاد. قرار بر آن بود تا اتریش جزیهٔ سالانه را بپردازد و روابط پیشین حفظ شود. هم چنین پادشاه اتریش تابعیت امرای اتریش را در ترانسیلوانیا و بلغارستان از دولت عثمانی پذیرفت. شاه طهماسب، امرای بلغارستان، رومانی و سفرای فرانسه و ونیز نیز هیئت‌هایی را برای تبریك فرستادند.[۳]

بدین ترتیب سلطان سلیم در سال ۱۵۶۸/۹۷۶ معاهده‌ای با اتریش امضا کرد. عثمانی در این معاهده ملکیت اراضی متعلق به اتریش را در مجارستان پذیرفت. هم چنین در سال ۱۵۶۹/۹۷۷ معاهده‌ای با فرانسه بسته شد و در آن بر روابط فرانسه با دولت عثمانی تأکید شد؛ نیز امتیازاتی که پیش از این، از آن به عنوان یکی از عوامل ضعف دولت عثمانی یاد شد و اسباب مداخله اروپایی‌ها را در این کشور فراهم کرد، در این معاهده مورد تأکید قرار گرفت.

---

۱. به نوشتهٔ برخی از منابع، سلیم دوم در قلمرو عثمانی به سلیم زرد (ساری سلیم) و سلیم دائم الخمر (سرخوش سلیم) و در غرب به نام سلیم میگسار شهرت داشت. بنگرید: شاو؛ تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید؛ ج ۱، ص ۳۰۳. سلیم در عین حال که به این القاب شهرت داشت، فردی آگاه و مطلع بود و با تخلص سلیمی شعر می‌سرود. از این زمان به بعد بود که سلطنت زنان در عثمانی به راه افتاده و به علاوه، جانشینان سلطان، عوض آن که در ولایات مختلف امارت کرده، تجربه بیاموزند، تمام عمر را در حرمسرا نزد زنان به سر می‌بردند. همان؛ ص ۳۰۹ (مترجم).

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۰۹ـ ۱۱۰.

۳. همان.

در این دوره، عثمانی توانست شورشی را که در بصره برپا شده و شخصی با نام ابن علیان مسبب آن بود، آرام کند و مالیاتی سالانه برابر با ۱۵۰۰ لیرهٔ طلا از وی بستاند. فتح یمن و سرکوب شورش آن ناحیه به رهبری مطهّر بن شرف الدین در سال ۱۵۶۸/۹۷۶ و فتح قبرس در سال ۱۵۷۰/۹۷۸ به انجام رسید. هم چنین شورشی در امارت بغدان [رومانی] در سال ۱۵۷۳/۹۸۱ پدید آمد که با شکست رو به رو شد. سلطان سلیم در سال ۱۵۷۴/۹۸۲ پس از هشت سال حکومت درگذشت.[۱]

عثمانی‌ها در کار ساخت کشتی‌های جنگی جدّیت کرده، ناوگان آنان به قبرس وکرت حمله برد و از آن‌جا به سوی آلبانی رفت. عثمانی‌ها توانستند دو جزیره کوفو و کتالونیا را تصرف کرده، نفوذ خود را در سال ۱۵۷۱/۹۷۸ در آن نواحی استوار سازند. اندکی بعد ناوگان اسپانیا به کمک ونیزی‌ها آمد. ناوگانی هم از سوی صقلیه، پاپ، ناپل و مالت به فرماندهی امیرال اسپانیایی دون جوان از راه رسید. به دنبال آن جنگ سختی میان دو ناوگان صورت گرفت که عثمانی‌ها شکست خورده، دویست کشتی خود را از دست دادند. چنان که بیست هزار نفر از نیروهای آنان نیز کشته شد؛ در حالی که صلیبی‌ها هشت هزار نفر و شماری کشتی از دست دادند.

نتایج این پیروزی برای اروپا به حدی مهم بود که کلیساهای چندی به یاد این پیروزی در نقاط مختلف ساخته شد. در این سوی، عثمانی‌ها شروع به ساخت کشتی و تقویت ناوگان دریایی خود کردند؛ به طوری که نیرومندتر از گذشته شدند.[۲]

ناوگان عثمانی پیروزی‌هایی را در موره (آب‌های نفارین) به دست آورد؛ به طوری که ونیزی‌ها از آن ناحیه گریختند. هم‌چنین ناوگان عثمانی به جنگ ایتالیا و سواحل ونیز رفت. عثمانی‌ها توانستند ناوگان اسپانیا را که بر تونس مسلط شده بود، از میان ببرند و این سرزمین را به حوزهٔ قدرت خود باز گردانند. بدین ترتیب دریای مدیترانه بار دیگر در اختیار عثمانی‌ها درآمد.[۳]

یک سال از تسلط عثمانی‌ها بر تونس نگذشته بود که سلیم دوم بیمار شد و یک سال بعد درگذشت. وی فردی کریم و مهربان و دوستدار علم و عالمان و اهل خیر بوده، دستور تجدید بنای مسجد الحرام را داد. هم‌چنین بناهای دیگری را ساخت؛ چنان که در

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۲۶.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۱۱ ـ ۱۱۲.

۳. همان.

کارهای نیک و احسان جدیت فراوان داشته، صدقات ساکنان حرمین شریفین را دو برابر کرد.[۱]

سلطان مراد سوم (۹۸۲ ـ ۱۰۰۳ / ۱۵۷۴ ـ ۱۵۹۴)

وی پس از درگذشت پدرش حکومت را به دست گرفت. مراد سوم در کار علم و دانش اندوزی جدیت داشته، به عربی، فارسی و ترکی شعر می‌سرود. او هم‌چنین تمایلات صوفیانه داشت و دوستدار عالمان پرهیزکار بود. مراد سوم پولی را که می‌بایست صرف هزینهٔ تخت نشینی خود می‌کرد و مبلغ آن ۱۱۰۰۰۰ هزار لیره طلا بود، میان سپاهیان تقسیم کرده، مانع از برپایی بلوا و شورش آنان شد که به طور طبیعی به علت تأخیر در پرداخت حقوق آنان پیش می‌آمد.[۲]

مراد کارها و سیاست‌های پدرش را دنبال می‌کرد. در روزگار وی، جنگ های فراوانی در مناطق مختلف روی داد. در سال ۹۸۲ پادشاه بولونیا (لهستان)[۳]، هانری دی والوا گریخت و به فرانسه رفت.[۴] خلیفه عثمانی به اعیان بولونیا توصیه کرد تا امیرِ ترانسیلوانیا [استفان باتوری] را به عنوان شاهی برگزینند و آنان چنین کردند. لهستان (بولندا) در سال ۱۵۷۵/۹۸۳ تحت الحمایه دولت عثمانی درآمد و اتریش نیز در معاهده‌ای که در سال بعد برای مدت هشت سال بسته شد، آن را پذیرفت. تاتارها در سال ۱۵۷۶/۹۸۴ به غارت مرزهای لهستان پرداختند؛ این دولت از عثمانی کمک خواست، دولت عثمانی در معاهده‌ای رسمی، حمایت خود را از آن منطقه اعلام کرد.[۵]

در سال ۱۵۷۷/۹۸۵ انقلابی در مراکش پدید آمده، شریف محمد متوکل رهبر انقلاب از پرتغالی‌ها کمک خواست. عبدالملک، سلطان مراکش از مراد سوم درخواست کمک کرد که وی به یاری او شتافت و نیرویی از طرابلس به مراکش فرستاد. این نیرو در قصر کبیر در جنوب طنجه با نیروی پرتغالی‌ها درگیر شده، عثمانی‌ها و هوادارانشان بر نیروی نظامی پرتغال پیروز شدند. عبدالملک به سلطنت خود بازگشت و از سلطان عثمانی تشکر کرده، برای پیروزی او دعا کرد.[۶]

---

۱. النهروالی؛ همان؛ ص ۲۵۰.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۲۲، ۱۲۸.

۳. نام بین المللی لهستان، پولند POLAND می‌باشد (مترجم).

۴. در آن‌جا با نام هانری سوم به تخت شاهی فرانسه نشست (مترجم).

۵. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۰۴.

۶. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۲۴.

در سال ۱۵۷۷/۹۸۵ در پی شورش‌هایی که در فارس، پس از درگذشت طهماسب روی داد، عثمانی‌ها، نیرویی را به آن سوی اعزام کردند که پس از عبور از قفقاز و گشودن تفلیس و گرجستان، در سال ۱۵۸۵/۹۹۳ وارد تبریز شد. نبردهای سلطان مراد در ایران تا سال ۱۵۸۱/۹۸۹ ادامه یافت و سپاه عثمانی توانست بر آذربایجان، شروان، و گرجستان تسلط یابد. زمانی که شاه عباس بزرگ به پادشاه ایران شد، کوشید تا قرارداد صلحی با عثمانی‌ها امضا کند. وی در این قرارداد، ملکیت ممالک تصرف شده توسط عثمانی را از سوی این دولت پذیرفت. هم‌چنین تعهد کرد تا در بلاد ایران، سبّ به خلفای نخست صورت نگیرد. وی عموزادهٔ خود حیدر میرزا را به عنوان گروگان به استانبول فرستاد تا تعهدات خود را عملی کند.[۱]

سلطان مراد سوم، امتیازات قنسولی را با فرانسه و ونیز تجدید کرد و صوقللی پاشا صدراعظم را مأمور اجرای آن ساخت. وی بر بندهای معاهدهٔ دولت خود با فرانسه و ونیز مسائلی را افزود. از جمله آن که سفیر فرانسه در مراسم مختلف، مقدم بر دیگران است. هم‌چنین کشتی‌های اروپایی ـ به استثنای ونیز ـ اجازه یافتند تا زیر پرچم فرانسه به سواحل عثمانی وارد شوند. مدتی بعد انگلیس نیز تمام امتیازات تجاری فرانسه را به دست آورد.[۲]

حرکت‌های شورشی چندی، در ایام توقف نبردها، در ولایات عثمانی از سوی ینی‌چریان صورت گرفت و به دنبال آن بود که سلطان، آنان را مأمور به جنگ با مجارستان کرد؛ اما در برابر اتریش که به دفاع از مجارستان آمده بود، شکست خوردند. در این رخداد، برخی از قلعه‌های استوار تصرف شد که بعدها سنان پاشا آن‌ها را بازپس گرفت. امرای بلغارستان و رومانی و ترانسیلوانیا اعلام تمرد کرده، برای جنگ با عثمانی به اتریش پیوستند. سنان پاشا در سال ۱۵۹۴/۱۰۰۳ به نبرد با آنان رفت که پیروز نشد و شهرهای چندی خسارت دیدند.[۳]

و نیز به سبب جنگ های دریایی فراوانش ضعیف شد و در اندیشهٔ صلح با عثمانی افتاد. اسپانیا نیز پس از شکست فاحش ناوگانش در جنگ ارمادا ضعیف شده و دست از دشمنی با عثمانی در مدیترانه برداشته بود. ایتالیا و پاپ نیز مشغول جنگ داخلی بودند. بدین ترتیب ناوگان عثمانی در مدیترانه یکه تاز شده، سروری کامل داشت؛ در حالی که

---

۱. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۰۳ ـ ۵۰۴.

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۳۵؛ بنگرید: محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۲۷.

۳. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۲۷ ـ ۱۲۸.

نیروهای بیگانه از این دریا دور شده بودند.

در دورهٔ مراد سوم، صدر اعظم صوقللی پاشا در سال ۱۵۸۹/۹۸۶ ترور شد و سنان پاشا جای وی را گرفت. صوقللی پاشا با تخصص نظامی خود توانست هیبت و قوت و نفوذ دولت عثمانی را حفظ، و ناوگان دولت عثمانی را تقویت کند و با کفایت و درایت خود آنچنان امور را اصلاح سازد که هیبت و عظمت دولت عثمانی از هر طرف تقویت شود. وی با برخی از دولت‌های اروپایی که دشمنی با عثمانی داشتند، صلح کرد. اما پس از درگذشت او دولت ضعیف شد و درگیری میان صدور آغاز گردید. به دنبال آن، اوضاع شهرها در هم ریخت و برخی از سپاهیان سر به شورش برداشتند که دولت نتوانست در برابر آن‌ها بایستد. به دنبال آن، عزل صدراعظم‌ها پی در پی صورت گرفته، ینی‌چریان نیز شوریدند. آشفتگی اوضاع سبب شد تا لهستان خود را از تابعیت عثمانی خارج کرده، اعلان جنگ دهد.[۱]

سلطان محمد سوم (۱۰۰۳ ـ ۱۰۱۲ / ۱۵۹۴ ـ ۱۶۰۳)

محمد سوم در حالی به سلطنت رسید که ۲۹ سال داشت و پیش از آن والی مغنیسیا بود. وی تمام برادرانش را که نوزده نفر بودند، کشت.[۲] کاری که بر خلاف تمامی احکام شریعت بود. وی کارکنان سرای سلطانی را نیز از میان برد. محمد سوم، فرهاد پاشا را به فرماندهی نیروی دریایی برگزید و همو را به جای سنان پاشا، به صدر اعظمی منصوب کرد. این سلطان را متقی! و دوستدار عدل و انصاف شمرده‌اند، و گفته شده است که فردی عالم دوست و مصلحت‌گرا و علاقه‌مند به دانش و فن بوده است. با این حال، طولانی شدن برخی از جنگ ها در روزگار وی، او را از انجام دادن هر کاری باز داشت.[۳]

کارهای نظامی محمد سوم و جنگ با اتریش

سلطان عثمانی پیش از عهده‌دار شدن سلطنت، به جنگ با دولت اتریش و مجارستان

---

۱. همان؛ ص ۱۲۹ ـ ۱۳۰.

۲. گفته می‌شود که سلطان محمد فاتح قانونی وضع کرده بود که ضمن آن‌جانشینان خود را سوگند داده بود تا در آغاز سلطنت خود همهٔ برادران را بکشند. بنگرید: احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۱۰ به نقل از: جب وبوون؛ المجتمع الاسلامی و الغرب؛ ترجمهٔ عبدالرحیم مصطفی، ج ۱، ص ۴.

۳. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۲۹ ـ ۱۳۰.

روبه‌رو شده بود؛ همان گونه که نظاره‌گر شورش امیر بلغارستان ملک اردل و دیگر فعالیت‌های دولت اتریش بود. دولت عثمانی توانست مانع از هجوم اتریشی‌ها برای اشغال مجارستان شود؛ با این حال، دشمن توانست دو قلعهٔ بکرش و ترغوشته را پس از کشتن امیران این دو قلعه، تصرف کند. عثمانی‌ها تلاش زیادی برای استوار کردن آن قلعه انجام داده بودند؛ جز آن که در نگهداری آن سستی کردند و سپاه عثمانی شکست خورد. شیخ الاسلام و وزرا، سلطان عثمانی را به روبه‌رو شدن با اتریش تحریک کردند؛ به دنبال آن سپاه عثمانی به بلگراد حمله برد و در سال ۱۵۹۶/۱۰۰۵ آن را تصرف کرد. پس از آن نبرد سهمگینی میان دو دولت روی داد که عثمانی‌ها شکست خوردند؛ اما توانستند این شکست را با ایمان راسخ و تشجیع شیخ الاسلام سعدالدین افندی که در میان سربازان بود، به پیروزی تبدیل کنند. در این نبرد، صد هزار فرنگی کشته شد و غنایم زیادی به دست آمد. این پیروزی هیبت دولت عثمانی را که پس از سلیمان قانونی خدشه‌دار شده بود، بار دیگر زنده کرد.

ابراهیم پاشا، پس از درگذشت سنان پاشا به صدارت اعظمی رسید و فرماندهی سپاه عثمانی در جنگ با سپاهیان بیگانه، به سستی گرایید. سلطان محمد سوم، ساطورچی پاشا، فرمانده نیروهای عثمانی در حمله به مجارستان را اعدام کرد و سپس خود ابراهیم پاشا را به فرماندهی برگزید. وی قلعهٔ فنیژه را، که مشهورترین قلعهٔ اتریش بود، تصرف کرد و سپاه میخائیل‌بك را پس از سرکشی او بر دولت عثمانی شکست داد. اتریش برای بازپس‌گیری قلعه کوشید به اقدام زد؛ اما دولت عثمانی توانست با فرماندهی حسن پاشا آن را نگاه داشته، سپاه اتریش را که پنجاه هزار نفر نیرو با امکانات فراوان و توپخانه بود، شکست دهد که سلطان، پاداش این پیروزی را به او داد.[1] پس از درگذشت ابراهیم پاشا، یمشچی حسن پاشا به صدارت اعظمی برگزیده شد.

عثمانی‌ها و ایران

شاه عباس با استفاده از موقعیتی که به سبب درگیر شدن عثمانی در اتریش پیش آمده بود، صلح با دولت عثمانی را نقض کرد و آذربایجان و شروان و تبریز و وان را از تصرف دولت عثمانی درآورد.[2] سلطان محمد هم‌چنین توانست شورش لشکریان و سوارکاران را در

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۳۱ ـ ۱۳۲.

۲. همان؛ ص ۱۳۲.

آناتولی و استانبول آرام کند که در جریان آن از ینی‌چریان بهره برد. وی در سال ۱۶۰۳/۱۰۱۲ در حالی که تنها ۳۷ سال داشت، درگذشت.

سلطان احمد اول (۱۰۱۲ ـ ۱۰۲۷ / ۱۶۰۳ ـ ۱۶۱۷)

وی در حالی که تنها چهارده سال داشت، بر تخت سلطنت عثمانی تکیه زد. تا این زمان هیچ کس از خاندان عثمانی، با این سن اندك به سلطنت نرسیده بود. در این هنگام، اوضاع دولت درهم ریخته بود؛ چرا که از یک سو جنگ با اتریش در جریان بود و از سوی دیگر نبرد با ایران؛ هم‌چنین شورش‌های چندی در بخش آسیایی دولت برپا شده بود. وی کارهای پدرش را در ادامهٔ جنگ دنبال کرد.[۱] سلطان احمد به انجام دادن کارهای خیر شهرت داشت و در آب‌رسانی حرمین شریفین تلاش کرد، و در زمینهٔ پردهٔ کعبه و حجرهٔ نبوی در مدینه اقداماتی صورت داد. وی روستاهایی را وقف خادمان حرمین شریفین کرد و کارهای خیر فراوانی در مکه انجام داد.

جنگ با اتریش در سال ۱۶۰۹/۱۰۱۵

سلطان احمد، لالامحمد پاشا را به جای یمشچی حسن پاشا به صدراعظمی برگزید. وی فرمانده کل نیروهایی بود که با اتریش در جنگ بودند و خود از بهترین فرماندهان به شمار می‌رفت. لالامحمد سپاه عثمانی را تقویت کرد و قلعهٔ استراگون را محاصره و به اشغال درآورد. وی هم‌چنین با امارات بلغارستان، رومانی و اردل جنگیده، صلحی را با آنان امضا کرد. وقتی لالامحمد درگذشت، قوبچی مراد به صدر اعظمی رسید. وی نیز یکی از فرماندهان سپاه عثمانی بود. سپاه عثمانی در نبرد با اتریش به پیروزی رسیده، توانست برخی از قلعه‌های استوار را در منطقهٔ یانق، استراگون، بلگراد و مناطق دیگر تصرف کند. سپاه عثمانی در مجارستان نیز به پیروزی‌هایی دست یافته، نیروهای اتریش را در آن ناحیه به شکست کشاند. نتیجهٔ این پیروزی‌ها آن بود که دولت اتریش صلح را پذیرفت و قبول کرد تا سالانه مبلغی معادل دویست هزار دوکات طلا به عنوان جزیه بپردازد. مجارستان نیز طبق همین معاهده در تابعیت دولت عثمانی ماند.[۲]

جنگ های دریاییِ چندی نیز میان کشتی‌های عثمانی و اسپانیا و شوالیه‌های ساکن

---

۱. همان؛ ص ۱۳۳. ۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۱۱.

جزیرهٔ مالت و برخی امارات ایتالیا پیش آمد که پیروزی میان دو طرف دست بـه دست می‌گشت. هم‌چنین دولت، امتیازات داده شده به فرانسه و انگلیس را تجدید کرده، همان امتیازها را به هلند نیز داد. معاهدهٔ جدیدی نیز با لهستان منعقد و قرار شد تا دولت عثمانی جلوی حملات تاتارهای قرم (کریمه) را به این ناحیه بگیرد و لهستان نیز از حملات قازان در هجوم به خاك عثمانی جلوگیری کند.[۱]

جنگ با ایران

چنان که گذشت، شاه عباس با استفاده از این جنگ ها و شورش‌های داخلی، شمال عراق وشهرهای تبریز و وان را تصرف کرده، سپاه عثمانی در این ناحیه، از مقاومت در برابر وی عاجز گردید. دولت عثمانی بـه اجبار در سال ۱۶۱۲/۱۰۲۱ تـن بـه صلح داده، تمام سرزمین‌هایی را که سلیمان قانونی در این بخش ضمیمهٔ قلمرو عثمانی کرده بود، و شامل بغداد نیز می‌شد، به ایران واگذار کرد. این نخستین عقب نشینیِ دولت عثمانی بود.[۲]

در جریان درگیر شدن دولت در جنگ بـا اتـریش و هـم‌پیمانان او، بـحران‌هـا و شورش‌های داخلی [معروف به شورش‌های جلالی‌ها] فزونی یافت. از جـمله شـورش جان پولاد کردی در آناتولی و قلندر اوغلی والی آنکارا بود. فخرالدین معنی هم در لبنان شورید؛ اما دولت عثمانی توانست این شورش‌ها را سرکوب کند.[۳]

سلطان احمد در سال ۱۶۱۷/۱۰۲۶ در سن ۲۸ سالگی درگذشت. وی نیمی از عمر کوتاه خویش را سلطنت کرد. پس از آن برادرش مصطفی ادارهٔ امور را در دست گرفت؛ چرا که فرزندش عثمان هنوز کوچک بود. مصطفی نیز اسیر دست کنیزکان و اهل حرم بود و زمانی که به سلطنت رسید، چیزی در بارهٔ امور حکومت نمی‌دانست. وی پس از سه ماه عزل شد و عثمان فرزند کوچک سلطان، به‌رغم سن اندکش، به سلطنت رسید.

سلطان عثمان دوم (۱۰۲۶ ـ ۱۰۳۱ / ۱۶۱۷ ـ ۱۶۲۱)

عثمان دوم پس از عزل عمویش مصطفای اول، به سلطنت رسید. وی در آن وقت تـنها سیزده سال داشت. وبلافاصله به لهستان اعلام جنگ داد که دلیلش دخالت آن دولت در

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۳۱.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۳۶.

۳. محمد فرید بک؛ همان؛ ص ۲۷۳.

امور امارت رومانی بود. در سال ۱۶۲۰/۱۰۲۹ به درخواست لهستان، میان دو طرف صلح برقرار شد. ینی‌چریان خواستار ادامهٔ جنگ بودند که مورد خشم سلطان واقع شدند. سلطان در پی توطئه بر ضد آنان بود که از این امر آگاهی یافته، بر وی شوریدند. ینی‌چریان، عثمان دوم را به قتل رسانده، بار دیگر مصطفای اول را در سال ۱۶۲۱/۱۰۳۱ بر تخت نشاندند.

سلطان مصطفی برای بار دوم به دنبال فتنهٔ ینی‌چریان به سال ۱۰۳۱ عهده‌دار سلطنت شد؛ اما در سیاست، برای انتخاب صدر اعظم به جایی نرسید؛ به طوری که در یک سال و چهار ماه، هفت صدراعظم عوض شد و اختلاف میان امرای آناتولی با سوارکاران به جهت صدراعظم‌ها بالا گرفت. این در حالی بود که مدت صدارت برخی از صدراعظم‌ها کم تر از یک ماه بود. از آن‌جا که سلطان ضعیف و در ادارهٔ امور عاجز بود، از سلطنت عزل شد و مراد چهارم فرزند سلطان احمد اول به سلطنت رسید. مدت سلطنت مصطفای اول یک سال و هفت ماه بود.[1]

سلطان مراد چهارم (۱۰۳۲ - ۱۰۴۹ / ۱۶۲۲ - ۱۶۳۹)

وی پس از عمویش مصطفی در سال ۱۰۳۲ به سلطنت رسید؛ پیش از وی برادرش عثمان مدتی عهده‌دار مقام سلطنت بود. از آن‌جا که مراد چهارم کودك بود، ینی‌چریان بر وی سیطره یافتند و کار دولت در نهایتِ بدی و خرابی می‌گذشت. وی ابتدا می‌بایست به اصلاح اوضاع داخلی بپردازد تا پس از آن با آرامش بتواند به مسائل خارجی بپردازد. به همین دلیل، از قلع و قمع سپاهیان شورشی که برادرش عثمانِ دوم را کشته بودند، آغاز کرد. پس از آن به تعقیب ینی‌چریان پرداخت تا آن که رهبران آن را از بین برده، از شمار ینی‌چریان کاست. وی سپاه جدیدی تشکیل داد تا بتواند بر آن اعتماد کند.[2]

امیرفخرالدین معنی دروزی در زمان احمدِ اول در لبنان دست به انقلاب زد؛ اما دولت به وی توجهی نکرده، در برابر پرداخت جزیه توسط او، حکومت آن نواحی را به وی سپرد. فخرالدین معنی برای بار دوم در لبنان دست به شورش زده با دوق تسکانیا، پاپ و اسپانیا ارتباط پیدا کرده و برای گشودن فلسطین با آنان متحد گردید. فخرالدین

---

۱. محمدبن فضل الله محبی؛ خلاصة الاثر؛ قاهره، ج ۴، ص ۳۳۷.

۲. همان.

برای تصرف بلاد شام اقدام کرده، اما پس از آن که دولت عثمانی در برابرش ایستاد، به فلورانس گریخت. پسرش جنگ بر ضد دولت عثمانی را که همان زمان درگیر جنگ با ایران بود، بر عهده گرفت. دولت یک نیروی دریایی به سوی سواحل سوریه فرستاد و نیروهای زمینی خود را نیز برای سرکوبی این شورش اعزام کرد. آنان موفق به دستگیری علی فرزند فخرالدین و نیز پدرش شده، آنان را به استانبول فرستادند و در سال ۱۶۳۵/۱۰۴۵ در آن‌جا کشتند.[۱]

اما در عراق، جنگ با ایران از نو در سال ۱۶۳۴/۱۰۴۴ از سرگرفته شده، سلطان مراد با فرماندهی خود به سوی بغداد حرکت کرد. شاه عباس بر بغداد مستولی شد و والیِ عثمانیِ آن را کشت. مراد، بغداد را محاصره کرده، بخش عمده‌ای از دیوار آن را نابود کرد. وی در سال ۱۰۴۹ وارد آن شد و بیست هزار از نیروهای ایرانی را کشت. پس از آن مدتی در آن‌جا مانده، به بازسازی شهر مشغول شد و سپس با تعیین وزیری برای آن‌جا به استانبول برگشت و مرد.[۲]

سلطان ابراهیم بن احمد (۱۰۴۹ ـ ۱۰۵۸ / ۱۶۳۹ ـ ۱۶۴۸)

وی پس از درگذشت برادرش مراد به سلطنت رسید. اوضاع داخلی به دلیل محدود شدن قدرت ینی‌چریان و تشکیل سپاه جدید به طور نسبی آرام بود. وی متوجه مسائل اقتصادی از قبیل پرداخت حقوق سپاهیان، رسیدگی به ناوگان دریایی، اصلاح وضع پولی و ایجاد نظام مالیاتی جدید شد.[۳]

قره‌مصطفی پاشا صدر اعظم وقت، توانست از دخالت زن‌ها در سیاست جلوگیری کند و مانع از تلاش افراد وابسته به خاندان سلطنتی برای ایجاد فساد در کار دولت شود. وی هم‌چنین ولگردان و راهزنان و مفسدان را در بسیاری از ولایات از میان برد.[۴]

جنگ با ونیزی‌ها

ونیزی‌ها همچنان بر جزیرهٔ کرت تسلط داشته، به کار تجاری در دریای اژه مشغول بودند و از صلح با دولت عثمانی بهره می‌بردند. عثمانی‌ها کوشیدند تا نفوذ آنان را در شرق از

۱. محمد فرید بک؛ همان؛ ص ۲۸۳.
۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۱۴.
۳. محبی؛ همان؛ ج ۲، ص ۳۴۰.
۴. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۵۰.

میان ببرند. به همین دلیل سلطان، سپاه و ناوگان خویش را آماده کرد و بر ضد ونیزی‌ها اعلان جنگ داد. هم‌چنین به دستگیری تمامی ونیزی‌ها در مناطق مختلف و مصادرهٔ اموال و املاك آنان پرداخت. پس از آن در سال ۱۶۴۵/۱۰۵۵ به جزیرهٔ کرت یورش برده، بر بخشی از آن مسلط شد تا این که بعدها در زمان سلطان محمد چهارم فتح شد. اندکی بعد مخالفان بر ضد ابراهیم شوریده، او را به سال ۱۶۴۸/۱۰۵۸ از سلطنت خلع کردند و فرزندش محمد چهارم را به سلطنت رساندند. ابراهیم نیز کشته شد تا به سلطنت بازگردانده نشود. او موفق شد شهر ازوف را از قازان باز پس گیرد.

سلطان محمد چهارم (۱۰۵۸ ـ ۱۰۹۹ / ۱۶۴۸ ـ ۱۶۸۷)

وی در حالی عهده‌دار سلطنت شد که جنگ همچنان با ونیزی‌ها ادامه داشت و آنان در برابر حملات عثمانی مقاومت می‌کردند تا آن که موفق شدند هجوم عثمانی‌ها را در نزدیك قندیه متوقف کنند؛ آن هم درست زمانی که همین ونیزی‌ها در تلاش بودند تا جامعهٔ اروپایی و دولت‌های آن را به نفع خود بر ضد عثمانی به صحنه بکشانند تا بتوانند مراکز قدرت و نفوذ خود را در شرق حفظ کنند. علاوه بر آن، جنگ با مجارستان نیز از سر گرفته شده بود.[۱]

هنوز سه سال از سلطنت محمد چهارم نگذشته بود که ونیزی‌ها با کمک نیروهای شوالیه‌های ساکن مالت توانستند در آب‌های باروس در سال ۱۶۵۱/۱۰۶۱ شکست سنگینی بر ناوگان عثمانی وارد کرده، دو جزیرهٔ واقع در مدخل داردانل را تصرف، و بر آن‌جا حکمرانی کنند. این دو جزیره تنیدوس و لمنوس نام داشت و بدین ترتیب ونیزی‌ها بر تنگهٔ یاد شده تسلط یافتند. آنان مانع از رسیدن مواد غذایی به استانبول شدند که این امر سبب بالارفتن قیمت‌ها در شهر شد.[۲]

در این زمان شورشی هم در آناتولی به رهبری دو نفر با نام‌های قاطرچی اوغلی و دعمه کورجی صورت گرفت که بر احمد پاشا والی آناتولی غلبه، و سپس به سوی استانبول حرکت کردند؛ اما در راه آمدن، با یکدیگر اختلاف کرده، شورش آنان شکست خورد و سلطان عثمانی آنان را از میان برد.[۳]

---

۱. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۱۶.

۲. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۳۷.

۳. همان.

در سال ۱۶۵۷/۱۰۶۷ محمد کوبریلی به صدارت عظمی رسید. وی چندان از نیروهای ینی‌چری کشت تا آنان تسلیم شدند. پس از آن دست به اصلاحات داخلی و مالی زده، روح جدیدی در کالبد دولت عثمانی دمید و نزد همسایگان شمالی به زیرکی و قدرت شهرت یافت. زمانی که جورج راکوچی امیر ترانسیلوانیا حاضر به اجرای تعهدات مالی خود در برابر سلطان عثمانی نشد، محمد چهارم او را عزل کرد و میخائیل اپافی را به جای او گماشت [(۱۶۶۱/۱۰۷۲) که بیست سال پس از آن نیز امیر ترانسیلوانیا بود.] این امر سبب شورش مجارها شد و نیروهای اروپایی (در چارچوب اتحاد الرین) به آن پیوستند و بدین ترتیب جنگ صلیبی جدیدی بر ضد عثمانی در اروپا از سر گرفته شد. عثمانی‌ها هیچ راهی جز دفاع از کیان خود در اروپا نداشتند؛ از این رو سپاه آنان در سال ۱۶۶۳/۱۰۷۳ از مجارستان گذشت و به سوی وین تاخت. در آن‌جا سپاه صلیبی اجتماع کرده بودند. سپاه عثمانی وارد میدان نبرد شد و در نزدیک روستای سن گوتهارد، که بر وین مشرف بود، در کنار رودخانه راب در سال ۱۶۶۵/۱۰۷۵ توانست برتری خود را حفظ کند؛ [گرچه کاری از پیش نبرد]. سلطان محمد درخواست صلح کرد که پذیرفته شد. هدف سلطان آن بود تا بتواند در برابر سیاست خصمانهٔ فرانسه که دشمنی خود را تحت حمایت پاپ و رجال کلیسا آغاز کرده بود، بایستد.[۱]

زمانی که احمد پاشا جای پدرش محمد کوبریلی را در صدر عظمی گرفت، خود فرماندهی سپاه عثمانی را در دست گرفته، توانست پیروزی بزرگی را در جنگ ایوار در سال ۱۶۶۴/۱۰۷۴ به ارمغان آورد و قلعه و دیوارها را تخریب کند. احمد پاشا به سوی حصار قندیه آخرین پایگاه ونیزی‌ها در جزیرهٔ کرت رفته، به محاصرهٔ آن پرداخت تا آن که در سال ۱۶۷۰/۱۰۸۰ آن را گشود.[۲]

عثمانی‌ها برای گرفتن جزیرهٔ کرت از ونیزی‌ها خود را در یک نبرد بیست و پنج ساله (۱۰۵۵ ـ ۱۰۸۰) درگیر کردند،[۳] و به‌رغم کمک‌های فرانسه با ناوگان بزرگش به آنان و همین طور کمک‌های امپراطوری آلمان و برخی از دوقیات اروپایی، در طول این مدت، کرت به دست عثمانی‌ها سقوط کرد. ونیزی‌ها که در این مدت طولانی از آن دفاع کرده و در آن‌جا متحصن شده بودند، از آن‌جا رانده شدند.[۴] بدین ترتیب، عثمانی‌ها پس از بیرون

---

۱. محمد فرید بک؛ همان؛ ص ۲۹۵.
۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۱۷.
۳. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۸۷۵.
۴. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۱۸ـ۵۱۹.

راندن ونیزی‌ها از مراکزشان در کرت، به طور کامل بر شرق دریای مدیترانه مسلّط شدند.

در این زمان، جنگ بین سوئد و لهستان درگرفته، دولت سوئد از عثمانی بر ضد لهستان ـ که خود تحت الحمایه دولت عثمانی بود ـ کمک خواست. دولت عثمانی برای آرام کردن اوضاع به لهستان حمله برد و در آن‌جا به سال ۱۶۷۲/۱۰۸۲ درگیر نبردهای سنگینی‌شد. در این نبرد، لهستانی‌ها قلعهٔ فامنچ را که در مرز مشترک میان دو دولت بود، پس از مدت کوتاهی، از دست دادند و میخائیل پادشاه، تن به صلحی داد که بر اساس آن می‌بایست از بخش‌هایی از پودولیا و اوکراین خارج شود. اما جنگ، همچنان میان آن دو شعله‌ور بود تا زمانی که یوحنای سوم [John Sobieski] به جای یان کازیمیر [John Casimir] بر تخت حکومت لهستان نشست. وی شخصا فرماندهی جنگ بر ضد عثمانی را عهده‌دار شد؛ اما به طور پیاپی شکست خورده، بار دیگر تن به صلحی داد که مجبور شد باقی ماندهٔ پودولیا و اکراین را به عثمانی واگذار کند.[1]

احمد کوبریلی در سال ۱۶۷۷/۱۰۸۷ درگذشت و داماد او قره مصطفی به جای وی به منصب صدارت رسید. وی در خبرویت و قدرت ادارهٔ امور شهرها، به مانند احمد نبود و رفتارش سبب شورش قازانی‌ها بر ضد دولت عثمانی شد. روسیه به کمک آنان شتافت و جنگ متوقف گردید. توضیح آن که روس ها در پی گسترش نفوذ خود در قفقاز بودند و دو طرف خسارت‌های سنگینی را متحمل شدند. روس‌ها بر کییف و مناطق اطراف آن مسلط شدند و بر همین اساس در سال ۱۶۸۱/۱۰۹۲ صلحی میان آنان منعقد گردید. پس از آن نیروهای عثمانی به هدف تسلیم کردن مجارها، به آن سوی شتافتند.[2]

قره مصطفی پاشا صدر اعظم وقت در سال ۱۶۸۱/۱۰۹۲ به هدف جنگ با اتریش حرکت کرده، در چندین نبرد پیروز شد. پس از آن به سوی وین شتافت و برای دو ماه به محاصرهٔ آن پرداخت. اگر دولت‌های اروپایی با توصیه پاپ به کمک اتریش نشتافته بودند، به یقین وین سقوط کرده بود.[3] با ندای پاپ بود که روحیهٔ صلیبی‌گری تحریک شده، نیروهای شاه لهستان، امرای صوفیه، و امرای آلمان به پایتخت اتریش رسیدند و توانستند در برابر عثمانی ایستاده، نیروهای آن را مجبور به دست برداشتن از محاصرهٔ وین کنند. کار به همین جا خاتمه نیافت، بلکه با دخالت پاپ، پیمانی میان آلمان، ونیز، روسیه، و لهستان

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۳۸.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۷۴ ـ ۱۷۵.

۳. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۵۵.

برای بیرون کردن عثمانی از مجارستان امضا شد. همهٔ دولت ها، هر کدام از یک سو به دشمنی با عثمانی برخاستند تا نیروی خود در جهات مختلف در برابر عثمانی به کار گرفته باشند و او را در جبهه‌های مختلف سرگرم کنند.[۱]

آلمان در سال ۱۶۸۶/۱۰۹۶ توانست بر بوداپست غلبه کند. ونیزی‌ها در سال ۱۶۸۷/۱۰۹۷ بر اثینا غلبه کرد که یک سال بعد، به اجبار آن منطقه را تخلیه کرد. لهستانی‌ها نتوانستند هیچ گونه پیشروی در مواضع عثمانی به دست آورند. هم‌چنین تلاش روس‌ها در شبه جزیرهٔ قرم (کریمه) با شکست روبه‌رو شد.[۲]

به دلیل برخی از شکست‌ها بود که سلطان دستور قتل قره مصطفی را داده، منصب صدارت را در سال ۱۶۸۵/۱۰۹۵ به ابراهیم پاشا سپرد. بدین ترتیب جهت‌گیری اصلی پیمان صلیبی، درگیر کردن نیروهای عثمانی در جبهه‌های مختلف بود؛ به طوری که نیروهای این دولت، تنها مشغول دفاع از خود شده، دست از تهاجم بردارند. اندکی بعد شورشی در استانبول بر ضد صدراعظم آغاز شد که منجر به عزل و سپس تبعید او به رودوس شد. کم‌کم شورش یاد شده، دامن سلطان را نیز گرفته، به خلع وی و نصب برادرش سلیمان دوم در سال ۱۶۸۶/۱۰۹۹ منجر شد.[۳]

دولت عثمانی همچنان سیر نزولی و ضعف خود را در برابر نیروهای صلیبی طی می‌کرد و نفوذش از بسیاری از متصرفاتش کاهش می‌یافت تا آن که به موضع دفاعی از خود و اسلام در برابر نیروهای صلیبی که از هر طرف او را در محاصره داشتند، افتاد. در طول یک قرن و نیم، جنگ‌های تقریبا به هم پیوسته، سبب شد تا عثمانی‌ها سرزمین وسیعی را به‌رغم تلاش‌های مستمر خود برای اصلاح، از دست بدهند. در سال ۱۶۸۱/۱۰۹۲ روس‌ها اکراین را از تصرف عثمانی خارج کردند. در سال ۱۶۸۲/۱۰۹۲ نبردی طولانی با اتریش و هم‌پیمانان آن شامل ونیز، لهستان و روسیه صورت گرفت که عثمانی‌ها در برابر وین شکست خوردند و به دنبال آن از دشت‌های مجارستان نیز عقب نشستند. در خلال همین سال ها پطر کبیر شهر ازوف در شرق دریای سیاه را تصرف کرد.[۴]

---

۱. محمد فرید بک؛ همان؛ ص ۵۲۰.
۲. بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۲۰.
۳. همان.
۴. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۵۵.

سلطان سلیمان دوم (۱۰۹۹ ـ ۱۱۰۲ / ۱۶۸۷ ـ ۱۶۹۰

وی پس از برادرش محمد چهارم در سال ۱۰۹۹ به قدرت رسید. سلیمان دوم طبق معمول زمان روی کار آمدن هر سلطان، حقوق لشکریانش را چند برابر کرده، آنان را به دلیل برخورد بدشان با برادرش، مؤاخذه نکرد و کوشید تا آنان را آرام کند. وضعیت دولت نیز به دلیل فراوانی جنگ های خارجی، انقلابات داخلی و به ویژه وضعیت ینی‌چریان که بر برادرش شوریده، برخی فرماندهان از جمله سیاوش پاشای صدراعظم را کشته و زنانش را اسیر کرده بودند، بحرانی‌تر شده بود. خلیفهٔ جدید، مصطفی پاشا را به صدر اعظمی برگزید.[۱]

دشمن از آشفتگی وضع داخلی و انقلابات استفاده کرده، مرتب بر سرزمین عثمانی حمله می‌کرد. اتریش در سال ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ / ۱۶۸۷ و ۱۶۸۸ بلگراد را تصرف کرد؛ چنان که ونیز بر سواحل شرقی دریای آدریاتیک (دالماسی) و مناطقی از یونان مسلط شد. شکست‌های دولت عثمانی پیاپی بود. سلطان، صدر اعظم را عزل کرده، مصطفی پاشا فرزند محمد کوبریلی معروف را به جای وی گذاشت. وی به مانند پدر و برادرش از شهروندان در برابر زورگویی سپاه دفاع کرده، تنها به دادن حق سپاه بسنده کرد. مردم مسلمان و حتی نصارا وی را دوست می‌داشتند؛ چرا که به آنان اجازه داده بود تا کلیساهای منهدم شده خود را بنا کنند. وی توانست برخی از مواضع اشغال شده توسط اتریش از جمله بلگراد را در سال ۱۶۸۹/۱۱۰۱ بازپس گیرد. چنان که سلیم گرای خان قرم [کریمه] اظهار اطاعت کرد. در همین زمان، ثیکلی مجاری، سرزمین ترانسیلوانیا را به دولت عثمانی بازگرداند.[۲] سلطان سلیمان در سال ۱۶۹۰/۱۱۰۲ در اثری بیماری درگذشت. بدین ترتیب بار دیگر هیبت دولت عثمانی، پس از یک دوره انحطاط ـ که ناشی از ناآگاهی وزرا از مسائل سیاسی و اداری بود ـ در چشم اروپایی‌ها زنده شد.

سلطان احمد دوم (۱۱۰۲ ـ ۱۱۰۶ / ۱۶۹۰ ـ ۱۶۹۴)

وی در سال ۱۱۰۲ به دنبال درگذشت برادرش سلیمان دوم، بر تخت شاهی نشست. این زمان مصطفی کوبریلی زنده نبود؛ چرا که در میدان نبرد با اتریش کشته شده بود. جای وی علی پاشای عربچی که فرد ضعیفی بود، به منصب صدارت عظمی منصوب شده بود.

۱. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۸۴ ـ ۱۸۵.
۲. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۴۱.

ونیزی‌ها برخی از جزایر دریای اژه را تصرف کردند. روزگار این سلطان چندان به درازا نکشید و به سال ۱۶۹۴/۱۱۰۶ درگذشت. جنگ در زمان وی محدود بود. پس از درگذشت او، فرزند برادرش مصطفای دوم پسر محمد چهارم قدرت را به دست گرفت.[۱]

سلطان مصطفای دوم (۱۱۰۶ـ۱۱۱۵ / ۱۶۹۴ـ۱۷۰۳)

وی پس از درگذشت عمویش احمد دوم، در سال ۱۱۰۶ عهده‌دار سلطنت شد. مصطفای دوم فرد شجاعی بود که خود فرماندهی سپاه را عهده‌دار شده، به لهستان رفت و در چندین نبرد با کمک قازانی‌ها پیروز شد. پس از آن به شهر ازوف رفت که در محاصرهٔ پطرکبیر امپراطور روسیه قرار داشت و به سال ۱۶۹۵/۱۱۰۷ او را مجبور کرد تا دست از محاصره بردارد. پطر کبیر چندی بعد بازگشته و اواخر همان سال، آن شهر را دوباره اشغال کرد. پس از آن سلطان عثمانی به مجارستان رفته، مجارها را شکست داد؛ اما خود از فرمانده نیروهای اتریشی اوجین دی ساووا شکست خورده، محمدپاشا صدر اعظم او کشته شد و شماری از نیروهای عثمانی در رود تیسا غرق شدند. به دنبال آن فرمانده اتریشی وارد بوسنی شد.[۲]

پس از محمد پاشا، حسین کوبریلی به صدارت عظمی رسیده، با سپاهی راهی اتریش شد و نیروهای آنان را شکست داده، مجبورشان کرد تا به آن سوی رود ساوا بروند. در همین وقت ناوگان عثمانی بر ونیز غلبه کرده، جزایری را که آنان در دریای اژه تصرف کرده بودند، بازپس گرفت. پس از آن با میانجیگری فرانسه، پیمانی میان عثمانی، اتریش، ونیز، روسیه و لهستان امضا شد که به کارلویتز معروف شد.[۳]

بر اساس این معاهده، دولت عثمانی شهر ازوف را به روسیه واگذار کرد. هم‌چنین پودولیا و اکراین را به لهستان سپرد. مجارستان و ترانسیلوانیا را به اتریش داد و موره را به ونیز واگذار کرد. مدت این معاهده بیست و پنج سال بود و هیچ گونه تعهد پرداخت جزیه‌ای از سوی آن دولت‌ها به عثمانی در آن منظور نشده بود.[۴]

بدین ترتیب همهٔ دولت‌های مسیحی، به طور متحد در برابر عثمانی ایستاده، مانع از پیشرفت این دولت شدند. هدف اصلی آنان، جلوگیری از انتشار اسلام در اروپا بود.[۵]

---

۱. همان؛ ص ۱۴۲.
۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۱۸۵ ـ ۱۸۸.
۳. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۴۲
۴. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۴۶.
۵. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۴۲.

واگذاری سرزمین هایی که زمانی جزء لاینفک عثمانی به حساب می‌آمد، مقدمهٔ عقب نشینی عثمانی از اروپا بود؛ همچنان که مقدمه‌ای برای دورهٔ تفکیك واضمحلال سریع این دولت به حساب می‌آمد. در این قرارداد به طور ضمنی از سوی سلطان عثمانی و قیصر روسیه، به اصل دخالت دولت‌های اروپایی در درگیری‌های آن‌ها به خاطر مصالح اروپا اشاره شده بود.[1] به دنبال دخالت ینی‌چریان و درخواست عزل صدر و رد پیشنهاد آنان توسط سلطان، کار به عزل خود سلطان انجامید.

سلطان احمد سوم (۱۱۱۵ ـ ۱۱۴۳ / ۱۷۰۳ ـ ۱۷۳۰)

احمد سوم در سال ۱۱۱۵ به سلطنت رسید. وی با ینی‌چریان مصالحه، و مبالغ زیادی پول میان آنان تقسیم کرد. هم‌چنین با درخواست آنان مبنی بر کشتن مفتی فیض الله موافق کرد تا بعدها در صورت توانایی بتواند قصاص کند. وی هم‌چنین نشانچی احمد صدر اعظم را که آنان انتخاب کرده بودند، عزل کرده، داماد او حسن پاشا را به صدارت برگزید. چندی بعد او نیز عزل شد که پس از آن عزل و نصب‌های پیاپی صورت گرفت و مردم با این مسئله سرگرم شدند؛ و در برابر، دشمن برای تقویت خود و جنگ با عثمانی برنامه‌ریزی کرد. پیش از همه پطرکبیر امپراطور روسیه بود که بر سوئد غلبه کرده، دولت نیرومندی داشت. نعمان کوبریلی صدر اعظم، با حمایت از سوئد در برابر روسیه موافق نبود؛ با این حال، فرماندهی سپاه را عهده‌دار شد و با روسیه اعلان جنگ داده و به محاصره پطر کبیر پرداخت. چیزی به کشتن وی نمانده بود که قراردادی میان آنان امضا گردید. قرار بر این شد تا امپراطور روسیه در امور قازان مداخله نکرده، از سواحل آزوف خارج شود. پس از آن صدراعظم عثمانی معزول و یوسف پاشا به جای وی منصوب گردید. وی قراردادی بیست و پنج ساله با روسیه منعقد کرد؛ اما به دلیل بی‌توجهی امپراطور روسیه به برخی از شروط، بار دیگر جنگ میان آنان آغاز شد. با مداخلهٔ سایر دولت‌ها، معاهده‌ای به سال ۱۱۲۵ در ادرنه میان آنان منعقد شد. ضمن این معاهده، روسیه پذیرفت تا آنچه را در سواحل دریای سیاه تصرف کرده، تخلیه کند؛ اما همان وقت از آنچه به حکام قرم (کریمه) می‌پرداخت سرباز زد.[2]

---

1. Creasy, Edwards., Op.cit, P. 319.

۲. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۴۳.

اما در غرب، عثمانی‌ها بر ونیزی‌ها غلبه کردند و بر کرت و برخی جزایر دیگر تسلط یافتند. ونیزی‌ها از اتریش استمداد کردند و امپراطور اتریش از عثمانی خواست تا زمین‌های گرفته شده از ونیزیان را به آنان باز گرداند. این درخواست مورد موافقت عثمانی قرار نگرفت. بنابر این جنگ میان آنان آغاز شده، اتریش بر عثمانی غلبه کرد و بلگراد در سال ۱۷۱۷/۱۱۲۹ سقوط کرد. پس از آن با میانجیگری انگلیس و لهستان صلحی میان آنان به سال ۱۱۳۰ منعقد شد. این صلح در ساروتز امضا شد و بر اساس آن اتریشی‌ها بلگراد و بیش‌تر بلاد صربستان و بخشی از بلغارستان را تصرف کردند. سواحل دالماسی در شرق دریای آدریاتیك برای ونیزیان باقی ماند. بلاد موره نیز به عثمانی واگذار شد. این صلح به کشیش‌های کاتولیك اجازه داد تا مزایای پیشین خود را در سرزمین عثمانی داشته باشند. این بند از قرارداد، به اتریشی‌ها فرصت مداخله در امور داخلی عثمانی را، به اسم حمایت از کشیش‌های کاتولیك داد. قرارداد دیگری نیز در بارهٔ آزادی تجارت میان دولت‌های طرف معاهده به امضا رسید. بدین ترتیب اتریشی‌ها، حق حمایت از تجارت خارجی در داخل سرزمین‌های عثمانی را نیز به دست آوردند.[1]

زمانی که روس‌ها ضعف دولت عثمانی را دریافتند، درخواست کردند تا به تجّار و زوّار بیت المقدس که از روسیه عازم سرزمین عثمانی هستند، اجازه داده شود تا بدون گرفتن هر نوع پرداخت رسم و رسومی رفت و آمد کنند. این درخواست مورد موافقت عثمانی قرار گرفت. عثمانی‌ها ارمنستان و بلاد گرجستان را نیز اشغال کردند؛ همچنان که پطرکبیر داغستان و سواحل دریای خزر را بنا به ضعف دولت صفوی [که این زمان افاغنه به جای آنان در اصفهان حکومت می‌کردند] تصرف کرد. چیزی نمانده بود که جنگ میان روسیه ـ عثمانی آغاز شود که با دخالت فرانسه قرار شد تا هر کدام در مناطقی که در تصرف دارند، بمانند. صفوی‌ها به نبرد با عثمانی پرداختند که شکست خورده، تبریز و همدان و برخی از قلعه‌های آن نواحی را از دست دادند. پس از آن در سال ۱۷۲۸/۱۱۴۰ صلحی میان آنان صورت گرفت. در خلال این سال ها، ینی‌چریان شوریدند و پس از عزل خلیفهٔ عثمانی، فرزند برادرش را به جای او نصب کردند.[2]

شمار اندکی از عثمانی‌ها در پی اصلاح اوضاع بوده، خواستار دست‌یابی به

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۲۰۷ ـ ۲۰۸.

ابزارهایی شدند که اروپا به کمک آن‌ها نیروی نظامی و آلات جنگی خود را تقویت کرده بود. داماد ابراهیم پاشا که در روزگار احمد سوم صدارت را عهده‌دار بود، نخستین مسئول عثمانی بود که بحث شناخت اروپا را مطرح کرد؛ به همین دلیل ارتباط‌های منظمی با سفرای دول اروپاییِ مقیمِ استانبول برقرار کرده، سفرای عثمانی را به پایتخت‌های اروپایی، به ویژه وین و فرانسه ـ آن هم برای نخستین بار ـ فرستاد. وظیفهٔ این سفیران، به امضای معاهدات تجاری و دیپلماتیك که قبلا پذیرفته شده بود، محدود نبود؛ بلکه صدر اعظم از آنان خواست تا در بارهٔ دیپلماسی اروپا و نیروی نظامی آن اطلاعاتی کسب کنند. معنای این سخن آن بود که حصار آهنین عثمانی شکاف خورده و به طور خاص، عثمانی‌ها نمی‌توانند نسبت به تحولات داخلی اروپا غفلت ورزند.[۱]

تأثیر پذیری عثمانی‌ها از اروپا در زمینهٔ بنای قصرها و اسراف و تبذیر و زیاده روی و کِبْرگرایی آغاز شد؛ چیزی که سلطان احمد خود سهم زیادی در آن داشت و رویه‌اش، ثروتمندان و طبقات بالای عثمانی را به اقتباس آداب و عادات اروپایی به ویژه در ترتیب اثاث البیت و تزیین آن و نیز بنای کاخ‌ها و ایجاد باغ‌ها ترغیب می‌کرد. هم‌چنین این دوره، آغاز بیدارگری عثمانی است که جنبش ترجمه به ترکی یکی از علایم آن بود. به علاوه، سلطان احمد کسانی را به فرانسه فرستاد تا از کارخانجات و تمدن فرانسوی اطلاعاتی به دست آوردند. چاپخانه‌ای نیز در استانبول دایر گردید.[۲]

سلطان محمود اول (۱۱۴۳ ـ ۱۱۶۸ / ۱۷۳۰ ـ ۱۷۵۸)

وی پس از آرام شدن شورش‌های ینی‌چریان، حکومت را به دست گرفت. محمود اول یک مستشار فرانسوی با نام الکساندر کنت دی بونوال را ـ که مسلمان شده و نام احمد را برای خود برگزیده بود ـ برای اصلاح وضعیت نظامی عثمانی به‌کار گرفت و از وی خواست تا توپخانهٔ نیرومندی به وجود آورد. وی بر اساس نظام فرانسوی و اتریشی سازمان‌های جدیدی برای امور نظامی ایجاد کرد تا بتواند کار نظامی‌گری را به صورت یک حرفهٔ درست درآورد. او این کار را با پرداخت حقوق و کمک‌های مالی آغاز کرده، پیشنهاد تقسیم سپاه ینی چری را به دسته‌های کوچکی تحت سرپرستی افسران جوان ارائه داد؛ اما ینی‌چریان در برابر این طرح ایستاده، آن را متوقف کردند. پس از آن بونوال کار

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۵۹.

۲. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۲۲.

خود را بر اصلاح توپخانه متمرکز کرد و در ساخت توپ، باروت و گلوله و فشنگ و عرابه‌های حامل توپ بسیار کوشید. وی یک مدرسهٔ مهندسی نظامی نیز به وجود آورد؛ اما همهٔ این اقدام‌ها با مخالفت ینی‌چریان روبه‌رو شد. همو کارخانه‌ای نیز برای تولید کاغذ درست کرد؛ اما به دلیل مخالفت‌ها و عدم پیگیری کار این اصلاحات به جایی نرسید.

دولت عثمانی برای جنگ با دولت صفوی عازم شده، بر طهماسب دوم که در سال ۱۱۴۴/۱۷۳۱ درخواست صلح کرده بود، غلبه کرد. به دنبال آن، طهماسب از تبریز، همدان و لرستان عقب نشست؛ اما نادرشاه که آن زمان در خراسان بود، این معاهده را نپذیرفته، به اصفهان آمد و پس از عزل طهماسب و نصب فرزندش عباس سوم، به جنگ با عثمانی‌ها شتافت و بر آنان غلبه کرد. وی بغداد را محاصره کرده، درخواست صلح نمود و قراردادی در سال ۱۱۴۹/۱۷۳۶ در تفلیس امضا کرد. نادرشاه خود را شاه ایران نامیده، قرار بر آن شد تا هرآنچه را عثمانی از سرزمین ایران تصرف کرده، بازپس دهد.[۱]

دولت‌ها در بارهٔ وضعیت لهستان با یکدیگر اختلاف نظر داشتند: روسیه و اتریش با لهستان وارد جنگ شدند و روس‌ها به اشغال آن سرزمین پرداختند. فرانسه در پی اتحاد با عثمانی بود تا لهستان را از دست روس‌ها و اتریشی‌ها نجات دهد؛ اما اتریش فرانسه را با معاهدهٔ وین راضی کرده، بار دیگر برای نبرد با دولت عثمانی متحد شدند. روسیه جنگ را آغاز کرد؛ اما نیروهای عثمانی، روس‌ها را در رومانی متوقف کردند. هم‌چنین اتریش در بوسنی و صربستان و بلغارستان متوقف شد و عثمانی‌ها بر صربستان و نیروهای اتریشی که از میدان جنگ عقب نشینی کردند، غلبه کرد. اتریشی‌ها با وساطت فرانسه، درخواست صلح کردند که به سال ۱۱۵۲/۱۷۳۹ در بلگراد صلحی امضا شد. اتریش دست از بلگراد و صربستان و بلغارستان کشید و روسیه متعهد شد تا از کشتی‌رانی در دریای سیاه خودداری کند وقلعه‌های ساحلی آزوف را تخریب نماید. هم‌چنین دولت عثمانی با سوئد بر ضد روسیه متحد شد.[۲]

سلطان عثمان سوم (۱۱۶۸ ـ ۱۱۷۱ / ۱۷۵۸ ـ ۱۷۶۱)

وی در حالی که ۵۸ سال از عمرش گذشته بود، به سلطنت رسید و در جامع ابوایوب

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۴۵.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۲۰۸ ـ ۲۱۲.

انصاری با وی بیعت شد. سفرای اروپایی سلطنتش را تبریك گفتند؛ اما تنها سه سال سلطنت کرد که طی آن جنگی هم صورت نگرفت. وی به اصلاح وضعیت داخلی پرداخته، دستور داد تا از مسائل غیر شرعی جلوگیری شود. او هم‌چنین سعید پاشا را به صدارت عظمی برگزید و پس از بازگشت از پاریس، چاپخانه‌ای در استانبول ساخت. عثمان سوم، هم‌چنین برخی از شورش‌هایی را که در اطراف سرزمین عثمانی توسط اکراد برپا شده بود، آرام کرد.[۱]

سلطان مصطفای سوم (۱۱۷۱ ـ ۱۱۸۷ / ۱۷۵۷ ـ ۱۷۷۳)

این سلطان در سن ۴۲ سالگی به سلطنت رسید و با درایت، به ادارهٔ امور دولت مشغول شد. وی قوجه راغب را که دارای اطلاعات وسیعی در بارهٔ سرزمین‌های مختلف بود، به صدراعظمی برگزید. محمد راغب پاشا توانست شورش بزرگی را که توسط اعرابِ شام در حمله به کاروان‌های حجاج صورت گرفته بود، سرکوب کند.

سلطان نیروهای خود را برای جنگ با روسیه فراهم کرده، ابتدا برای ایجاد نظمی استوار در سپاه عثمانی تلاش کرد تا بتواند در برابر سپاه اروپا بایستد؛ به همین دلیل صدراعظم توانست قراردادی با حکومت آلمان امضا کند تا در وقت نیاز در جنگ با روسیه و اتریش، به عثمانی کمک کند. همین طور در گسترش دامنهٔ تجارت دریایی و خشکی کوشید و طرحی را برای رساندن آب دجله به استانبول و ایجاد نهرهای طبیعی برای تسهیل انتقال غلات به استانبول و نیز گسترش تجارت آغاز کرد؛ اما اجل به وی مهلت نداده، پیش از شروع طرحش در سال ۱۷۶۲/۱۱۷۶ درگذشت. پس از وی حامد حمزه پاشا و سپس مصطفی باهر پاشا در سال ۱۷۶۳/۱۱۷۷ به صدارت رسید. یک سال بعد محسن زاده محمد پاشا در سال ۱۷۶۴/۱۱۷۸ صدر اعظم شد.[۲]

دولت عثمانی به دلیل تعدیات قازانی‌ها در نواحی مرزی، عازم جنگ با روسیه شد. خان قرم [کریمه] توانست در غارت آن نواحی موفق شده، شماری از روستاها را به سال ۱۷۶۸/۱۱۸۲ ویران کند. صدر اعظم به محاصرهٔ برخی از مواضع اشغال شده توسط روس‌ها پرداخت که توفیقی به دست نیاورد و اعدام شد. صدراعظم بعدی نیز شکست خورد و روسیه منطقه بلغارستان و رومانی را تصرف کرد. هم‌چنین روس‌ها به تحریک

---

۱. علی حسون؛ همان؛ ص ۱۱۰ ـ ۱۱۲.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۲۱۶.

مسیحیانِ ارتدوکسِ سرزمین عثمانی به شورش بر ضد دولت عثمانی، پرداختند. ارتدوکس‌های جزیرهٔ موره دست به قیام زدند؛ اما سرکوب شدند. هم‌چنین روسیه به طرابوزان حمله کرد که شکست خورد؛ با این حال، وارد سرزمین قرم شد و در سال ۱۷۷۱/۱۱۸۵ بر آن تسلط یافت. پس از آن گفت‌وگوهای صلحی انجام شد که به دلیل روش‌های ظالمانهٔ روسیه به جایی نرسید و بار دیگر جنگ آغاز شد. در این نبرد عثمانی‌ها پیروز شدند.[۱]

هم‌چنین روسیه کوشید تا برخی از والیان عثمانی از جمله علی بیک بزرگ والی مصر را بر ضد عثمانی بشوراند. روسیه از او خواست تا نفوذش را در شامات گسترش دهد تا او نیز به وی سلاح و کمک برساند. این اقدام، به هدف ایجاد ناامنی و بحران در داخل سرزمین عثمانی، ضربه زدن از پشت و طبعا کاهش نیروهای عثمانی در مرزهای روسیه انجام گرفت. علی بیک از مصر راهی شام شد و پس از تصرف آن نواحی به سوی آناتولی حرکت کرد تا در برابر نیروهای عثمانی[۲] که از شمال آمده بودند، بجنگد؛[۳] اما با شورش محمد ابوالذهب نایبش در مصر، مجبور به بازگشت به مصر گردید. در آن‌جا به جنگ با ابوالذهب پرداخت که شکست خورد و به ظاهر العمر والی صفد پناه برده، به اتفاق تصمیم به جنگ با عثمانی گرفتند. روسیه نیز به حمایت از آن‌ها برخاسته، آنان توانستند با کمک ناوگان روسیه، بیروت را تخریب کنند و به جنگ با عثمانی بپردازند. پس از آن برای از میان بردن محمد ابوالذهب به مصر بازگشتند؛ اما در آن‌جا علی بیک به اسارت درآمده، خود و یارانش کشته شدند.[۴] خلیفه در سال ۱۱۸۷ درگذشت و برادرش عبدالحمید اول به جای او بر تخت سلطنت نشست.

سلطان عبدالحمید اول (۱۱۸۷ ـ ۱۲۰۳ / ۱۷۷۳ ـ ۱۷۸۸)

وی که در تمام مدت سلطنت برادرش اجازهٔ خروج از قصر را نداشت، در سال ۱۱۸۷ پس از درگذشت برادر، به سلطنت رسید. در همین سال، روسیه نیروی زیادی را به سمت شهر فارنا در بلغارستان به سوی دریای سیاه فرستاد که بر عثمانی‌ها غلبه کرد. صدر اعظم درخواست صلح و گفت‌وگو کرده، کار صلح در شهر قینارجه در بلغارستان به سال

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۲۲.

۲. در متن نیروهای روس آمده است!

۳. رأفت الشیخ؛ تاریخ العرب الحدیث؛ ص ۱۴۷ ـ ۱۵۴.

۴. احمد عزت عبدالکریم؛ دراسات فی النهضة العربیة الحدیثة؛ بیروت، ۱۹۷۰، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۶.

۱۷۷۴/۱۱۸۷ تمام شده، دولت عثمانی پذیرفت تا تاتارستان قرم، بسارابی ـ منطقه‌ای در رومانی ـ و منطقهٔ قوبان در قفقاز مستقل باشند؛ مشروط بر آن که دولت عثمانی مرجعیت امور دینی آن نواحی را داشته باشد. هم‌چنین اجازهٔ کشتی‌رانی به ملاحان روسی در دریای سیاه داده شده و بر اساس همان معاهده، قرار شد تا عثمانی‌ها به روسیه غرامت جنگی بپردازند. در برابر، روسیه نیز حق حمایت از ارتدوکس‌ها را داشته باشد.[۱]

این معاهده که در کوجوک قینارجه در ۲۱ فوریه ۱۷۷۴ (۱۱۸۸) امضا شد، یکی از زیانبارترین سندهای تاریخ عثمانی و پایهٔ معاهداتی است که بعدها عثمانی با روسیه منعقد کرد. در این معاهده، موقعیت سلطان عثمانی به لحاظ دینی برای مسلمانان پذیرفته شده است؛ موقعیتی شبیه به آنچه پاپ برای کاتولیک‌ها دارد.[۲] در برابر روسیه نیز اجازهٔ دخالت در شئون داخلیِ دولت عثمانی را در طول قرن نوزدهم به دست آورد. به علاوه، دریای سیاه به صورت دریاچه‌ای برای عثمانی در آمد، و روسیه توانست حق تجارت آزاد را در سواحل اسلامی به دست آورد.[۳]

در این قرارداد، روسیه به اهدافش رسید؛ اما باز در پی دست‌یابی به اهداف و نتایج بالاتری برای خود بوده، همچنان به ایجاد فتنه و آشوب در بالکان بر ضد عثمانی مشغول بود. همچنان که فتنه‌ای در قرم [کریمه] بر پا کرده، هر لحظه مترصد آن بود تا ضربه‌ای بر عثمانی وارد کند. به همین جهت جاسوسان فراوانی را به نقاط مختلف سرزمین‌های عثمانی می‌فرستاد. این مسئله سبب شد تا عثمانی در سال ۱۷۸۵/۱۲۰۰ به روسیه اعلان جنگ دهد. اتریش و روسیه متحد شدند؛ اما هر دو در برابر عثمانی شکست خوردند.[۴] زمانی که ناپلئون به مصر حمله کرد، ضعف دولت عثمانی بیش از پیش آشکار شد.

به هر روی، شکست‌های عثمانی، از هیبت و نفوذ آن دولت کاست و روز به روز، ترس اروپایی‌ها از دولت عثمانی کم‌تر شد. از زمانی که عثمانی‌ها وین را رها ساختند، تا وقتی که در قینارجه با روسیه صلح کردند، همه تحولات به صراحت نشان از آن داشت که عثمانی‌ها انسجام خود را به عنوان دولتی بزرگ، از دست داده‌اند. این مطلب در صلح یاسی بیش از پیش آشکار شد.[۵]

---

۱. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۲۵؛ عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ج ۱، ص ۱۲۹.
۲. توماس ارنولد؛ همان؛ ص ۷۲.
3. Marriot, Op.cit., P. 151
۴. محود شاکر؛ همان؛ ص ۱۵۴.
۵. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۶۹.

سلطان سلیم سوم (۱۲۰۳ ـ ۱۲۲۲ / ۱۷۸۸ ـ ۱۸۰۷)

وی پس از درگذشت عمویش عبدالحمید اول در سال ۱۲۰۳ عهده‌دار سلطنت شده، به اصلاح وضع داخلی و تقویت ناوگان نظامی پرداخت. این زمان، اوضاع سیاسی سخت آشفته بوده و جنگ میان عثمانی و روسیه ادامه داشت و او وقت و تلاش خود را صرف جنگ کرد؛ اما ضعف معنوی سپاه عثمانی از یک سو و اتحاد روسیه و اتریش بر ضد عثمانی از سوی دیگر به این دو دولت فرصت داد تا بر برخی از سرزمین‌های عثمانی تسلط یابند. روسیه، بلغارستان، رومانی و بسارابی را تصرف کرد و اتریش نیز صربستان را گرفت و بلگراد را اشغال کرد؛ جز آن که انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ پیمان روسیه ـ اتریش را بر هم زد و اتریش اتحادش با فرانسه را رها کرده، با عثمانی متحد گردید و طبعاً صربستان و بلگراد به عثمانی بازگردانده شد.[۱]

اما روسیه به جنگ ادامه داده و بر برخی از شهرها دست یافت. در نهایت با میانجیگری انگلیس، هلند و آلمان صلحی منعقد شد که آن را معاهدهٔ یاسی نامیدند. به موجب این قرارداد که در سال ۱۲۰۶ به امضا رسید، روسیه، سرزمین قرم [کریمه] و بسارابی و بخشی از بلاد چراکسه را متصرف شد و رودخانهٔ دنیستر حد فاصل مرزی دو دولت تعیین شد.[۲]

پس از پایان جنگ، سلیم سوم به سراغ اصلاح وضع داخلی شتافت و کار را از سپاه آغاز کرد تا از ینی‌چریان که منشأ فتنه و فساد بودند، آسوده شود. وی به تقلید از اروپا روی آورد که احساس می‌شد به مقدار زیادی از عثمانی پیشی گرفته است. از این رو به ساخت کشتی و اسلحه، به ویژه توپخانه به سبك فرانسوی مشغول شد. دورهٔ وی شاهد نخستین دورهٔ تعلیم نظامی به سبک غربی بود. هم‌چنین در روزگار وی، انقلاب فرانسه رخ داده، تغییراتی در نقشهٔ اروپا پدید آمد؛ تعدیلاتی که دامن دولت عثمانی را نیز گرفت و آن تصرف مصر توسط نیروهای ناپلئون بناپارت بود.[۳]

پس از حملهٔ ناپلئون به مصر و تصرف آن، دولت عثمانی در برابر این حمله ایستاد و از حمایت انگلیس نیز برخوردار شد. نیروهای عثمانی در عکانیز حملهٔ فرانسوی‌ها را به شکست کشاندند. فرانسوی‌ها پس از قرارداد عریش در سال ۱۸۰۲/۱۲۱۶ مجبور به

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۵۶.

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۷۴.

۳. همان؛ ص ۱۷۵.

تخلیهٔ مصر شدند. با وجود دشمنی فرانسه بر ضد دولت عثمانی، فرانسه توانست امتیازات قدیمی خود را حفظ کند. فرانسه و انگلیس در معاهده‌ای میان خود در سال ۱۸۰۲/۱۲۱۷ با یکدیگر توافق کردند تا انگلیس از مصر خارج شود و فرانسه حق کشتی‌رانی در دریای سیاه را داشته باشد. در یونان نیز جمهوری مستقلی سر کار آید؛ اما تحت الحمایه دولت عثمانی باشد.[۱]

انگلیس کوشید تا با استفاده از اختلاف روسیه ـ عثمانی، برای رسیدن به خواست خود در سیطره بر تنگه داردانل بهره برد. دولت عثمانی درخواست‌های انگلیس را رد کرد؛ پس از حمایت فرانسه از دولت عثمانی، انگلیس مجبور به خروج از تنگه داردانل شد. این شکست سبب شد تا نیروهای انگلیسی به فرماندهی فریزر در سال ۱۸۰۷/۱۲۲۲ به مصر حمله کنند. این هجوم، با شکست روبه‌رو شد و انگلیس با مقاومت و جهاد مصری‌ها و کمک عثمانی در حمایت از مصریان، از این کشور خارج شد. محمدعلی در دفاع از مصر، اخراج فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها نقش مهمی داشت و با حمایت مردمی، توانست حکومت مصر را به دست آورد.[۲]

با توجه به تلاش‌های سلیم سوم برای اصلاحات و ایجاد سپاه جدید، سپاهیان پیشین و ینی‌چری شورش کرده، با حمایت اعیان بر ضد نظام جدید برآشفتند. به‌رغم این که سلطان دستوری در لغو ارتش جدید صادر کرد، شورشیان خواستار عزل وی و خلع او از سلطنت شدند.[۳]

پس از وی پسر عمویش مصطفای چهارم به حکومت رسید که البته آلت دست کسانی شد که وی را به قدرت رسانده بودند. مدتی نگذشت که فرامینی دایر بر لغو ارتش جدید، مدارس و مؤسسات و اصلاحات مربوط به آن صادر کرد؛ اما بحران‌ها خاتمه نیافت تا آن که دامن خود او را نیز گرفته و از سلطنت برکنار شد.[۴]

سلطان محمود دوم (۱۲۲۳ ـ ۱۲۵۵ / ۱۸۰۸ ـ ۱۸۳۹)

وی در حالی که بیست و چهار سال داشت، به سلطنت رسید. همنشینی وی با سلیم سوم،

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۲۴۴ ـ ۲۴۵..

۲. محمد انیس و السید رجب حراز؛ الشرق العربی فی التاریخ الحدیث و المعاصر؛ ص ۹۱.

۳. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۶۰.

۴. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۸۶.

سبب شد تا با اصلاحات آشنا شود؛ جز آن که سلطان جدید نیز در آغاز مجبور شد تا در برابر تمایلات ینی‌چریان سر تسلیم فرود آورد؛ به همین دلیل، دستور لغو اصلاحات را صادر کرد تا آنان را راضی کند و سر فرصت بتواند حرکت اصلاح‌گرایانهٔ خود را ادامه دهد. محمود دوم همچنان صبوری می‌ورزید تا لحظه‌ای فرا رسد تا از دست ینی‌چریان که اساس دولت عثمانی را تهدید می‌کردند، خلاص شود؛ اما این فرصت در چند سال نخست دست نداد؛ به ویژه که روزگار او نیز از جنگ‌ها و تحولات مهمی که بیش‌ترِ تلاش و امکانات وی را در اختیار گرفت، پر بود.

سلطان محمود مصطفی پاشای بیرق‌دار را به صدر اعظمی انتخاب کرد که وی کشته شد. سپس یوسف پاشا و پس از آن احمدپاشا را به دلیل بحران‌های داخلی به این سمت گماشت. البته جنگ‌هایی که دولت با آنان رو به رو شد، همّت بالاتری را می‌طلبید.

جنگ با روسیه

سلطان محمود در سال ۱۸۰۹/۱۲۲۴ صلحی با انگلیس منعقد کرده، کوشید تا قرارداد مشابهی را با روسیه امضا کند؛ اما این تلاش به جایی نرسید و جنگ میان آن دو آغاز شد. عثمانی‌ها در جنگ با روسیه شکست خوردند و روس‌ها بر برخی از مواضع جدید مسلط شدند. به دنبال این شکست، ضیاء یوسف پاشا عزل شده، احمد پاشا جای او را گرفت. وی روس‌ها را شکست داد و آنان را از مواضعی که تصرف کرده بودند، بیرون راند. روابط فرانسه و روسیه نیز تیره شد و نزدیک بود که جنگ میان آنان شعله‌ور شود. روسیه از عثمانی درخواست صلح کرد که در سال۱۸۱۲/۱۲۲۷ معاهده‌ای میان آنان امضا شد و بر اساس آن قرار شد بلغارستان، رومانی و صربستان در اختیار عثمانی باقی ماند. این صلح فرصتی را در اختیار سلطان محمود گذاشت تا به برخی از اصلاحات بپردازد و شورش‌های داخلی را آرام کند.[1]

زمانی که صرب‌ها از معاهدهٔ بخارست آگاه شدند و خود را بار دیگر تحت سلطهٔ عثمانی دیدند، قیام کردند، اما نیروهای عثمانی شورش آنان را فرو نشاندند و رهبران شورشی توانستند به اتریش بگریزند؛ جز یکی از آنان که با دولت عثمانی همکاری و اعلام وفاداری کرد و امتیازات ویژه‌ای از این دولت به دست آورد.

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۲۶۶ ـ ۲۶۸.

شورش یونان

مردم یونان که بیش‌ترشان مسیحیان ارتدوکس بودند، دست به تحریک روسیه و اتریش و برخی از گروه‌های مخفی زدند تا بر ضد دولت عثمانی شورش کنند. سلطان محمود، محمدعلی پاشا والی مصر را برای آرام کردن اوضاع یونان به آن نقطه گسیل کرده، وی را حاکم جزیرهٔ موره از سرزمین یونان و نیز جزیرهٔ کرت، دو منطقهٔ شورشی، کرد.[۱]

سپاه محمدعلی پاشا از طریق دریا، از اسکندریه، به فرماندهی پسرش ابراهیم پاشا به سمت شبه جزیرهٔ موره حرکت کرده، بر آن تسلط یافت. ابراهیم پاشا توانست به پیروزی دست یابد و شهر نافارین را در سال ۱۸۲۴/۱۲۴۰ تصرف کند. هم‌چنین نیروهای عثمانی در سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ وارد اثینا شدند. در این وقت، دولت‌های اروپایی به حمایت از یونان، به صورتی آشکار، و با کینه‌ای صلیبی دست به مداخله زدند. به دنبال آن، با دولت عثمانی در سال ۱۸۲۶/۱۲۴۲ صلح منعقد شد، اما چیزی نگذشت که بار دیگر جنگ آغاز شد؛ چرا که دولت عثمانی، دخالت این دولت‌ها را در امور داخلی خود رد کرد. دولت‌های اروپایی از ابراهیم پاشا خواستند تا جنگ را متوقف کند؛ اما او نیز درخواست آنان را رد کرد. به دنبال آن تمام ناوگان دریایی اروپایی‌ها در ساحل نافارین اجتماع کرده، ناوگان عثمانی و مصری را از بین بردند و بیش از سی هزار مصری را کشتند. محمدعلی از فرزندش خواست تا همراه سپاهش به مصر عقب نشینی کند. دولت عثمانی همهٔ معاهدات با دولت‌های خارجی به ویژه اعطای استقلال کامل به یونان را رد کرد.[۲]

در این وقت، دولت عثمانی با آمادگی گستردهٔ دولت‌های اروپایی برای جنگ روبه‌رو شد. در این میان روسیه اعلان جنگ داد و رومانی و بلغارستان را تصرف کرده، برای آن دو منطقه، حاکم تعیین کرد. پس از آن فارنا در بلغارستان را اشغال کرده، سپس، قارص و ادرنه را در آناتولی تصرف کرد. دولت‌های اروپایی از ترس اشغال استانبول توسط روسیه، در برابر این دولت ایستادند و معاهدهٔ ادرنه را در سال ۱۸۲۹/۱۲۴۵ منعقد کردند. مهم‌ترین مواد آن بازگرداندن بلغارستان، رومانی، بلغار، بالکان، قارص و ارزروم به دولت عثمانی بود. رودخانهٔ بروث نیز حدفاصل مرزی دو دولت تعیین شد و کشتی‌رانی در رودخانه دانوب برای دو طرف رسمیت یافت. هم‌چنین کشتی‌رانی در دریای سیاه آزاد گشت و روسیه امتیازات قنسولی پیشین خود را به دست آورد.[۳]

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۶۶.

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۸۸.

۳. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۲۷۵ ـ ۲۸۰.

سلطان محمود با حرکت‌های تجزیه طلبانه و استقلال گرایانه چندی در داخل سرزمین‌های عثمانی روبه‌رو شد. جنبش علی پاشا والی یازما، جنبش باسفان اوغلو در آناتولی، ممالیك در عراق، قرمنلیه در لیبی، و عصبیت‌گرایی رؤسای قبایل در عراق، از این دست بود. سلطان توانست همهٔ این جنبش‌ها را سرکوب کرده، شخصیت‌ها و اعیانی که از زمین و خانه هایشان در مناطق بیرون رانده شده و در شهرها اقامت کرده بودند، به مناطقشان باز گرداند. هم‌چنین سلطان محمود توانست نظام ینی‌چری را لغو کرده، شورش آنان را سرکوب کند.[1]

در بارهٔ بخش‌های افریقایی دولت عثمانی باید گفت، فرانسه در سال ۱۸۳۰/۱۲۴۶ الجزایر را اشغال کرده، در آن‌جا یک امپراطوری افریقایی ایجاد کرد.[2]

در دورهٔ سلطنت سلطان محمود، محمدعلی پاشا، فرزندش ابراهیم پاشا را برای تصرف شام گسیل کرد و سلطان نیز نتوانست کاری انجام دهد. ابراهیم پاشا بر نیروهای عثمانی در شام پیروز شد و از آن‌جا به سوی آناتولی حرکت کرد. وی کوه‌های توروس و اضنه را تصرف کرده، داخل سرزمین ترکیه شد و بدین ترتیب وی در آستانهٔ ورود به استانبول بود. دولت‌های اروپایی، به‌ویژه روسیه از توسعهٔ‌طلبی محمدعلی پاشا به هراس افتادند و به دولت عثمانی پیشنهاد کمک دادند و پانزده هزار سپاهی به حمایت از استانبول اعزام کردند. هم‌چنین انگلیس و فرانسه از سلطان عثمانی درخواست کردند تا با محمدعلی پاشا به تفاهم برسد. دولت عثمانی و محمدعلی پاشا در سال ۱۸۳۳/۱۲۴۸ معاهده‌ای را در کوتاهیه امضا کردند. بر اساس این قرارداد، محمدعلی پاشا می‌بایست از آناتولی خارج شود. دولت عثمانی نیز حکومت وی را تا پایان عمر بر مصر می‌پذیرد. هم‌چنین محمدعلی پاشا برای جزیرهٔ کرت و شام والی معین کرد و فرزندش ابراهیم پاشا نیز به عنوان والی اضنه ـ مشهور به اخشابه ـ معین شد.[3]

---

۱. محمد عبداللطیف البحراوی؛ حرکة الاصلاح العثمانی فی عصر السلطان محمود العثمانی؛ ۱۸۰۸ ـ ۱۸۳۹، قاهره، ۱۹۷۸، ص ۱۸۲. در این ماجرا، سه هزار ینی‌چری در پایتخت کشته شدند. در روزهای بعد ۷۰۰۰ هزار تن دیگر کشته شده و بیست هزار نفر از آنان از پایتخت بیرون رانده شدند.

۲. فرانسه از محمدعلی پاشا خواست تا الجزایر را تصرف کند؛ اما وی برای آن که سبب خشم عامهٔ مسلمانان و نیز دولت انگلیس را فراهم نکند، نپذیرفت؛ به ویژه که وی به شرق مصر نظر داشت نه غرب افریقا. بنگرید: احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۸۹.

۳. چعبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ج ۱، ص ۲۱۹ ـ ۲۲۰.

قرارداد کوتاهیه اقدامی موقتی و ناشی از ترس عثمانی از دخالت دولت‌های اروپایی بود. معاهده‌ای نیز با روسیه بسته شد که آن کشور تعهد کرده بود تا از دولت عثمانی دفاع کند؛ نام این معاهده قرارداد خواندگار ـ اسکلاسی بود. شورش‌هایی در شام بر ضد ابراهیم پاشا به وجود آمد که وی آن‌ها را سرکوب کرد. محمد علی پاشا تمایل داشت تا حکومت مصر، شام و جزیرهٔ العرب برای او و فرزندانش باشد؛ اما در مذاکرات، نمایندهٔ سلطان تنها موافقت کرد که حکومت با مصر و جزیرة العرب به صورت موروثی از آنِ محمدعلی و فرزندانش باشد؛ اما شامات، فقط در زمان حیات محمدعلی از آنِ او باشد. وقتی خبر این مسئله به سلطان رسید، وی روی موافقت نشان نداده، بار دیگر جنگ میان عثمانی‌ها و مصری‌ها درگرفت. نیروهای عثمانی در جنگ نزیب در سال ۱۸۳۹/۱۲۵۵ شکست خوردند و محمود دوم پیش از آن که اخبار جنگ را بشنود، درگذشت.[۱]

سلطان محمود دوم تلاش‌هایی را برای اصلاحات انجام داد. وی مرکزی برای ترجمه به وجود آورد و سفارت‌خانه‌های عثمانی را در اروپا افتتاح کرد. هم‌چنین کوشید تا تشکیلات دولت مرکزی را تجهیز کند؛ اوقاف را نیز تحت اشراف خود درآورد و ضربهٔ شدیدی به عالمان دین بزند. وی مجلسی نیز برای احکام عدلیه به وجود آورد و در پوشیدن لباس و تراشیدن ریش و استفاده از کلاه فینه و شلوار از اروپایی‌ها تقلید کرد.[۲]

سلطان عبدالمجید اول (۱۲۵۵ ـ ۱۲۷۷ / ۱۸۳۹ ـ ۱۸۶۰)

وی پس از درگذشت پدرش به قدرت رسید و اولین دشواریش شکست نیروهای عثمانی در جنگ نزیب (نصیبین) و دخالت اروپاییها در مورد توسعه‌طلبی محمدعلی و بازگرداندن وی به مصر بود. قراردادی میان انگلیس، روسیه، آلمان واتریش در لندن به سال ۱۸۴۰/۱۲۵۶ امضا شده و قرار شد تا محمدعلی نیروهای خود را از سرزمین‌هایی که تصرف کرده، خارج سازد و آن‌ها را به دولت عثمانی بازپس دهد. در برابر، دولت عثمانی، مصر را به صورت موروثی در اختیار او و فرزندانش قرار دهد. محمدعلی به اجبار این قرارداد را پذیرفت.[۳]

---

۱. همان.

2. Shaw, Sranforad, Op.cit P.61

3. Hurewitz, J.C, Diplomacy in the Near and Middle Easr, 2 vol. Newyork, 1956, vol 1, 116 - 117

در روزگار عبدالمجید قرارداد خواندگار ـ اسکلاسی که در سال ۱۸۳۳ با روسیه منعقد شده بود، لغو گردید و معاهدهٔ تنگه‌ها در سال ۱۸۴۱/۱۲۵۷ بسته شد. در این قرارداد آمده بود که تنگه‌های بوسفور و داردانل به روی همه دولت ها، بدون استثنا، بسته بماند.[1]

در سال های حکومت سلطان عبدالمجید، یک جنگ طائفه‌ای میان دروزی‌ها و مارونی‌ها در لبنان رخ داد. انگلیس به کمک دروزی‌ها شتافت، در حالی که فرانسه مدافع مارونی‌ها بود. دروزی‌ها در سال ۱۸۴۱/۱۲۵۷ به مارونی‌ها حمله کرده، شمار زیادی از آنان را کشتند و به این ترتیب در این باره که منطقهٔ جبل لبنان در اختیار چه گروهی باشد، اختلاف پدید آمد. دروزی‌ها معتقد بودند که می‌باید بر مارونی‌ها حکومت کنند. مارونی‌ها نیز سلطهٔ دروزی‌ها را بر خود نمی‌پذیرفتند. در این وقت، دولت عثمانی منطقهٔ جبل لبنان را اشغال کرده، مجلسی از هر دو گروه برای ادارهٔ امور معین کرد؛ با این حال دشمنی‌ها تا سال ۱۸۶۱/۱۲۷۷ ادامه داشت تا آن که فرانسه با مداخله. در لبنان، سلطان را به تعیین یک قائم مقام مارونی مجبور کرد.

ساکنان بلغارستان و رومانی به هدف تشکیل دولتی واحد شوریدند. دولت عثمانی برای آرام کردن اوضاع، سپاهی به آن ناحیه فرستاد؛ اما روسیه مداخله ، ودو منطقهٔ یاد شده را اشغال کرد. نزدیک بود جنگی میان روسیه با عثمانی رخ دهد؛ اما کار با قراردادی که در منطقهٔ بلطه لیمان در نزدیکی استانبول بسته شد، خاتمه یافت. در این قرارداد آمده بود که حق تعیین امیر برای دو منطقهٔ یاد شده، از آنِ دولت عثمانی است؛ اما برای مدت هفت سال، سپاهی مرکب از نیروهای عثمانی ـ روسی در آن‌جا خواهد ماند تا اوضاع آرام شود.[2]

جنگ کریمه

فرانسه به دلیل داشتن امتیازات قنسولی، بر کلیساهای قدس اشراف داشت؛ روسیه نیز این امتیازات را در جریان جنگ ناپلئون به دست آورد. پس از جنگ، فرانسه قصد بازگشت به وضعیت پیش از جنگ و به دست آوردن حق اشراف بر کلیساها را داشت. اختلاف، به میان کاتولیک‌ها و ارتدوکس‌ها کشیده شد و دولت عثمانی، هیئتی از اصحاب کلیساهای

---

۱. همان؛ ص ۱۲۳.

۲. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۷۶ ـ ۱۷۷.

مختلف را برای بررسی مسئله نظارت تشکیل داد. این هیئت حق یاد شده را برای فرانسه شناخت. در برابر، روسیه تهدید به جنگ کرد، خواستار احیای قرارداد خواندگار ـ اسکلاسی شد که سلطان عثمانی با آن موافقت نکرد. روسیه از انگلیس و فرانسه کمک خواست، اما آنان با این درخواست موافقت نکردند. سلطان عثمانی نیز حق حمایت روسیه از نصارای مقیم سرزمین عثمانی را رد کرد. هم‌چنین سلطان، رشید پاشا را، که از دشمنان روسیه بود، به صدر اعظمی گماشت.[1]

روسیه نسبت به اشغال بلغارستان و رومانی تهدید کرد و سپاه روس حرکت کرده، دو منطقهٔ یاد شده را به اشغال خود درآورد. در این وقت، دولت‌های اروپایی شامل اتریش، آلمان، انگلیس و فرانسه مداخله کردند؛ اما وساطت آنان به جایی نرسید. جنگ میان روسیه و عثمانی ادامه یافت و تلاش‌های صلح بی ثمر ماند. مواضع فرانسه و انگلیس در برابر روسیه، به سبب مصالحشان بود، نه به قصد دفاع از مسلمانان. به همین دلیل دو کشور یاد شده توافق نامه همکاری و کمک به دولت عثمانی را در ضدیت با روسیه، با دولت عثمانی امضا کرده، راضی به ضمیمه شدن هیچ بخشی از سرزمین عثمانی به روسیه نشدند. این جنگ [که در تاریخ با نام جنگ کریمه شهرت دارد] ادامه یافت و کمک‌هایی که از ناحیهٔ متحدین به عثمانی می‌رسید، روسیه را مجبور کرد تا از مناطقی که اشغال کرده بود، خارج شود و در برابر، متحدان وارد بخشی از خاك روسیه شوند. کار با معاهدهٔ پاریس در سال ۱۸۵۶/۱۲۷۳ خاتمه یافت. در این معاهده آمده بود:

۱ . همه مناطقی که از سوی دو طرف اشغال شده است، تخلیه شود. اسرا آزاد شوند و فرمان عفو عمومیِ همهٔ کسانی که به یکی از دو دولت کمک کرده‌اند، صادر شود.

۲ . کشتی‌رانی در دریای سیاه برای همهٔ دولت‌ها آزاد باشد و هیچ گونه قوانین دریایی برای این دریا وضع و اجرا نشود.

۳ . کشتی‌رانی در رودخانهٔ دانوب آزاد باشد.

۴ . بلغارستان و رومانی تحت الحمایه دولت عثمانی باقی بمانند.

۵ . صربستان تابعیت دولت عثمانی را داشته باشد و مستقل نباشد.

به مرور، دولت‌های اروپایی مشکلاتی را در صربستان، جبل اسود، و بوسنی هرزگوین به وجود آوردند تا این مناطق از عثمانی جدا شوند. از یک سو، این شورش ها با

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۳۲۶ ـ ۳۲۷.

حمایت دولت‌های اروپایی آغاز می‌شد و از سوی دیگر، مانع از اقدام دولت عثمانی برای سرکوب شورشی‌ها می‌شدند.[۱]

در اواخر سلطنت سلطان عبدالحمید، دروزی‌ها به مارونی‌ها حمله کردند؛ از طرف دیگر فتنه‌های طایفه‌ای در شام شدت یافت. در جریان جنگ داخلی لبنان شمار زیادی از مارونی‌ها کشته شدند. این احتمال وجود داشت که شورش‌های یاد شده به تحریك اروپایی‌ها بوده باشد. دولت عثمانی توانست فتنه را آرام سازد؛ جز آن که دولت‌های بزرگ، به ویژه فرانسه، با ارسال نیرو بیروت را اشغال کرده، دولت عثمانی را مجبور کردند تا به جبل لبنان خود مختاری بدهد؛ به طوری که در رأس آن یک نصرانی برای سه سال انتخاب شود و دولت عثمانی جز با اجازهٔ دولت‌های اروپایی حق عزل او را نداشته باشد.[۲]

در دوران سلطان عبدالمجیدِ اول، فرمان گلخانه در سال ۱۸۳۹ صادر شد؛ هم چنین دستور ایجاد تغییراتی در ساختار دولت به هدف اصلاحات ضروری، صادر شد. مهم‌ترین نکات این فرمان عبارت بود از:

۱ . ضرورت تأمین امنیت برای تمامی رعایای دولت از نظر زندگی، حیثیت و دارایی؛

۲ . ضرورت فراهم آوردن نظامی ثابت برای سپاهیان به طوری که فرد سپاهی در تمام عمر سپاهی نماند و تنها برای چهار تا پنج سال در این شغل بماند.

در این فرمان برای نخستین بار بر مفهوم مساوات میان همهٔ رعایای دولت در برابر قانون تأکید شده بود.[۳] همین امر سبب مخالفت مسلمانان و محافظه کاران شد.

جنگ قرم [کریمه] با فرمان معروف به فرمان همایونی در سال ۱۸۵۶ پس از بحران قرم، خاتمه یافت؛ فرمانی که ضمن آن تعهدات قبلی تکرار شد و در آن، حکم اعدام افراد مرتد از اسلام و مساوات تمامی رعایا در حقوق و وظایف، افزوده شده بود.[۴]

در این دو سند (خط شریف گلخانه ۱۸۳۹ و خط همایونی در سال ۱۸۵۶) که از سوی عبدالمجید اول صادر شد آمده بود: دولتی که به احکام شرعی عمل کند، به بالاترین

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ج ۱، ص ۲۲۸.

۲. محمد انیس، السید رجب حراز؛ الشرق العربی فی التاریخ الحدیث و المعاصر؛ ص ۱۶۶.

3. Marriot, Op.cit. P.251

4. Miller, wilham, The ottoman Empire and its Successons 1800-1927, 1966, P.204-207

نقطهٔ عظمت خواهد رسید؛ اما طی یک صد و پنجاه سال، اجرای احکام شرعی سست شده و عامل آن نیز رخدادها و پیشامدهای این دوره بوده است. به همین دلیل دولت نیرومند عثمانی، تبدیل به دولتی ضعیف شده و هر دولتی که به حفظ احکام شرعی توجه نکند، مضمحل خواهد شد. از این نکته چنین به دست می‌آید که عظمت پیشین دولت عثمانی به دلیل التزام این دولت به مبانی شریعت اسلامی بوده و ضعف و اضمحلالی که در این زمان بر وی عارض گشته، به علت بی‌توجهی به اجرای احکام شریعت بوده است.[۱]

عبدالمجید اول در ۱۷ ذی حجهٔ ۱۸۶۱/۱۲۷۷ درگذشت و برادرش عبدالعزیز در آخرین روزهای سال یاد شده بر تخت خلافت نشست.

سلطان عبدالعزیز (۱۲۷۷ ـ ۱۲۹۳ / ۱۸۶۱ ـ ۱۸۷۶)

وی پس از برادرش به سلطنت رسید. در روزگار وی به سال ۱۹۶۳/۱۲۸۳ شورشی در جزیرهٔ کرت رخ داد که سرکوب شد. فتح کانال سوئز در سال ۱۸۶۹/۱۲۸۵ به انجام رسید و مجلهٔ احکام عدلیه و قانون تجارت دریایی در اوائل روزگار وی اعلام گردید. وی از اروپا دیدار کرد و در اندیشهٔ بهره‌گیری از اختلاف میان دولت‌های اروپایی افتاد؛ اما به زودی دریافت که آنان در برابر یک دولت اسلامی، همگی متفق و متحد هستند. اروپایی‌ها نمی‌توانستند کینه‌های صلیبی را که در عمق وجودشان بود، فراموش کنند؛ جز آن که بر اساس منافع شخصی خود، گاه با یکدیگر اختلاف می‌کردند. سلطان متهم به اسراف و تبذیر شده، در سال ۱۸۷۶/۱۲۹۳ عزل و سپس کشته شد. بعد از وی خلافت در اختیار مراد پنجم فرزند برادرش عبدالمجید افتاد که تنها سه ماه حکومت کرده و به سبب اختلال حواس ـ که آن زمان بدان شهرت یافت ـ معزول شد. پس از آن، با برادرش عبدالحمید دوم بیعت شد. فصل ویژه‌ای را به سلطان عبدالحمید و مسائل روزگار وی و دشواری‌ها و دشمنی‌هایی که با آن مواجه بود، اختصاص داده‌ایم.[۲]

---

۱. عبدالکریم غرایبه؛ سوریا فی القرن التاسع عشر؛ قاهره، ۱۹۶۱، ص ۲۷ ـ ۳۱.
۲. بنگرید: اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۳۳۰ ـ ۳۵۰.

فصل ششم

دولت عثمانی و مشکل شرقی

آغاز زوال دولت عثمانی

مورخان بر این نکته متفق‌اند که عظمت دولت عثمانی با درگذشت سلطان سلیمان قانونی (م ۹۷۴ / ۱۵۶۶) پایان یافت. پس از وی، چندین سلطان ضعیف بر تخت سلطنت تکیه زدند که راه را برای زوالی که آثار آن در قرن هیجدهم پدید آمد، هموار کردند.[۱] از زمان درگذشت سلطان سلیمان قانونی (م۹۴۷) تا روی کار آمدن سلیم سوم در سال ۱۲۰۲ / ۱۷۸۸ و آغاز عصر اصلاحات و اقتباس از فرانسه و توجه به رشد آموزش نیروهای نظامی، اصلاح روش‌ها، تنظیمات و توجه به سلاح‌های جنگی،[۲] هفده سلطان بر تخت نشستند که جز سه نفر، بقیه ناموفق بودند. این سه تن عبارت بودند از: محمد سوم (۱۰۰۵ ـ ۱۰۱۲ / ۱۵۹۶ ـ ۱۶۰۳) مراد چهارم (۱۰۳۳ ـ ۱۰۵۰ / ۱۶۲۳ ـ ۱۶۴۰) ومصطفای سوم (۱۱۷۱ ـ ۱۱۸۷ / ۱۷۵۷ ـ ۱۷۷۳).

واقع امر آن است که همه چیز حکایت از زوال این دولت داشت. سلاطینی که توفیقی در ادارهٔ کشور داشتند، به سرعت می‌مردند. افزون بر آن، شماری از سلاطین در کودکی به سلطنت دست یافتند. احمد اول (۱۰۱۲ ـ ۱۰۲۶ / ۱۶۰۳ ـ ۱۶۱۷) و عثمان دوم (۱۰۳۳ ـ ۱۰۵۰ / ۱۶۲۳ ـ ۱۶۴۰) در سن چهارده سالگی به سلطنت رسیدند؛ همچنان که مراد چهارم در دوازده سالگی و محمد چهارم (۱۰۵۸ ـ ۱۰۹۹ / ۱۶۴۸ ـ ۱۶۸۷) در هفت سالگی به سلطنت رسیدند. روزگار این افراد، روزگار تسلط زنان و اصولا حرم شاهانه بر

---

۱. ضعف دولت عثمانی را معلول چندین عامل می‌دانند: آلودگی سلاطین به رفاه و تجمل، بی‌کفایتی و عدم آگاهی آنان از ادارهٔ امور کشور، بی‌توجهی به امر فرماندهی سپاه، تسلط حرم سلطان و صدور بر امور دولت و نیز فساد ینی‌چری‌ها و نیز تعهد صلیبی دولت‌های نصرانی بر ضد دولت عثمانی. بنگرید: رجب حزار؛ همان؛ ص ۸۸ ـ ۸۹.

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۷۲.

امور کشوری بود؛ درست همان طور که سپاه، انضباط خویش را از دست داده بود.

برای نخستین بار در دولت عثمانی، سلطان، معزول و سپس کشته شد. زمانی که عثمان دوم، ینی‌چریان را با بخل و سنگدلیِ خود به خشم آورد، بر او یورش برده، زندانش کردند و به قتلش رساندند. پس از آن نیز شماری از سلاطین کشته شدند.

در این دوره، چهار سلطان عزل شدند که عبارت بودند از: مصطفای اول، ابراهیم اول، محمد چهارم و احمد سوم. قابل توجه آن که ابراهیمِ اول معزول و سپس کشته شد. مصطفای اول، نخستین سلطانی بود که با فتوا عزل شد. احمد سوم همو بود که دستور وارد شدن دستگاه چاپ را در کشور دارد، اما کسی جز دولت از آن استفاده نکرد، چرا که علمای ترک آن را بدعت می‌دانستند و تنها در زمان سلطان عبدالحمیدِ اول در سال ۱۱۱۹ / ۱۷۸۴ بود که چاپ در عثمانی وارد شد. با این حال، دولت عثمانی برای مدتی دوام آورد و سلاطین عثمانی با کمک صدراعظم‌های خود توانستند موقعیت‌ها وموفقیت‌هایی به دست آوردند.

مشکل شرقی

از زمانی که دولت عثمانی راه زوال را در پیش گرفت، یعنی از اواخر قرن هیجدهم میلادی، اذهان سیاستمداران اروپایی متوجه آثار این زوال، و تقسیم سرزمین‌های آن شد. از همان آغاز و در طول قرن نوزدهم، دولت‌هایی که بیش از همه در سرنوشت این دولت تأمل می‌کردند، عبارت بودند از:

۱. دولت انگلیس، که در اندیشهٔ تأمین راه‌های ارتباطی شرق دور، به ویژه هند و برقراری ارتباط تجاری با آن، خواه از طریق سوئز و دریای سرخ و خواه از راه خلیج فارس و رودهای دجله و فرات بود.

۲. امپراتوری روسیه، که در پی یافتن راهی از طریق دریای سیاه به آب‌های گرم دریای مدیترانه بود. این کار با تسلط بر استانبول و تنگه‌های بوسفور و داردانل امکان‌پذیر بود. این دولت هم‌چنین در فکر نفوذ در بالکان بود تا بتواند دولت اسلاوی بزرگی در آن ناحیه تأسیس کند.

۳. فرانسه، که از همان ابتدا گویی رسالت دفاع از رعایای نصرانی کاتولیک را به طور کلی در سرزمین شام و دفاع از مارونی‌های لبنان را به طور خاص بر عهده گرفته بود.

این دولت، هم‌چنین در پی تأمین مصالح خود در آن منطقه و نیز سلطه بر برخی از سرزمین‌های دولت عثمانی در مرزهای شمالی قارهٔ افریقا و به طور خاص در تونس و الجزایر بود.

۴ . بجز این سه دولت بزرگ، دولت‌های دیگری مانند اتریش و آلمان نیز به آیندهٔ دولت عثمانی می‌اندیشیدند؛ دولتی که زوال آن قریب الوقوع بود و به همین دلیل آن را مرد بیمار اروپا می‌نامیدند.[۱]

به طور کلی، توجه دولت‌های اروپایی به آیندهٔ دولت عثمانی، آن هم به طور مداوم، نگاهی هوشمندانه و از روی توجه به توازن نیروها بود؛ آنچنان که توازن قدرت در اروپا دچار تغییر و دگرگونی نشود. در واقع، تلاش برای حل مشکل آیندهٔ دولت عثمانی و سرزمین‌های آن در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم تا آن‌جا پیش رفت که تحت عنوان المسألة الشرقیه[۲] مطرح شده و عوامل چندی در پیدایش آن دخیل بود:

الف) روسیه با به دست آوردن موفقیت‌های چند، می‌توانست به آب‌های گرم دریای سیاه تا دریای مرمره و سپس دریای اژه و در نهایت مدیترانه راه یابد؛ این تنها با تسلط بر تنگهٔ داردانل و بوسفور امکان‌پذیر بود که در آن زمان، در حوزهٔ قدرت دولت عثمانی قرار داشت.

ب) دولت بزرگی که می‌توانست بر دریای سیاه تسلط یابد و این دو تنگه را به دست آورد، طبعا می‌توانست از قدرتی برخوردار باشد که بر سرزمین‌های شرقی حاشیهٔ مدیترانه و راه‌های ارتباطی آن به سمت هند و شرق تسلط یابد و راه را برای پیشرفت خود هموار سازد.

ج) دولتی که نفوذ خود را تا بالکان گسترش می‌داد، می‌توانست پس از حذف دولت عثمانی، بر ملت‌های بالکان مسلط شود و بدین ترتیب مرکز مهمی را که امکان تسلط بر استانبول (قسطنطنیه) را فراهم می‌کرد، در اختیار بگیرد؛ این تسلط توازن نیروها را در اروپا بر هم می‌زد.[۳]

در خلال ربع پایانیِ قرن نوزدهم، سیاست دولت‌ها، بجز روسیه و فرانسه، بر محور محافظت از اساس دولت عثمانی بود. علت اتخاذ این روش، مسائل چندی بود که

---

1. Marriot, Sir J.R, The Easern Question. Oxford, 1958, P. 189.

۲. همان.

۳. بنگرید: فصل دوم کتاب: الدولة العثمانیه، عبدالعزیز الشناوی؛ ج ۱، ص ۱۹۴ـ ۲۳۲.

به اختصار گذشت. انگلیس در رأس این سیاست قرار داشت و در اندیشهٔ حفظ و حراست از دولت عثمانی بود. در واقع، اساس این سیاست اروپایی، مربوط به دههٔ سوم قرن نوزدهم بود؛ زمانی که روسیه، دولت عثمانی و تنگه‌های بوسفور و داردانل را که تحت تسلطش بود، مورد تهدید قرار داد. این زمان روشن شد که دولت عثمانی قادر به جلوگیری از تجاوزات روسیه نیست. در همین زمان، فرانسه نیز بر این باور بود که می‌تواند مسئلهٔ قسطنطنیه و منع روسیه از دست‌یابی به اهدافش را با مسئلهٔ اسکندریه و حمایت از محمدعلی والی مصر برای جدا کردن آن از دولت عثمانی، جدا کند.[۱]

در این زمان، از شخصیت‌های سیاسی طراح سیاست دفاع از کیان دولت عثمانی، پالمرستون وزیر خارجهٔ انگلیس (۱۲۴۶ ـ ۱۲۵۷ / ۱۸۳۰ ـ ۱۸۴۱) و سفیر وقت انگلیس در استانبول لرد پون سون بی (۱۲۴۸ ـ ۱۲۵۸ / ۱۸۳۲ ـ ۱۸۴۲) بودند. آنان بر آن بودند تا سیاستی را در پیش گیرند که بر اساس آن، در برابر طرح‌های روسیه و فرانسه ـ که اساس دولت عثمانی را در دههٔ سوم قرن نوزدهم تهدید می‌کردند ـ آن را حفظ کنند. از همین جا بود که بحث استقلال دولت عثمانی و دفاع از اساس آن مطرح گردید.[۲]

پالمرستون بر این عقیده بود که تأمین منافع انگلیس، تعیین مرکزی در مدیترانه، تأمین امنیت راه‌های ارتباطی با هند و ایجاد موانع مناسب برای جلوگیری از دست‌یابی روسیه و فرانسه به اهدافشان، دقیقا در همین سیاست، یعنی سیاست دفاع از کیان دولت عثمانی محقق خواهد شد. به علاوه، از دیگر نتایج این سیاست، توقف درگیری‌های احتمالی بود که پس از فروپاشی دولت عثمانی و تقسیم سرزمین‌های آن میان دولت‌ها ذی نفع، به وجود می‌آمد. شدت علاقهٔ انگلیس در پرهیز از این قبیل درگیری‌ها سبب می‌شد این دولت، سیاست دفاع از کیان دولت عثمانی را مطرح کند؛ حتی زمانی که به این نتیجه رسیده بود که بهترین کار از میان رفتن این دولت یا امکان تفاهم با روسیه و فرانسه بر سر این مسئله است، باز سخن از سیاست حراست از دولت عثمانی می‌رفت.[۳]

این‌ها اساس طرح سیاست انگلیس برای نگهداری دولت عثمانی بود؛ طرحی که دولت انگلیس در قرن نوزدهم سخت از آن حمایت و آن را دنبال می‌کرد. برخی از

---

۱. محمد فؤاد شکری؛ الصراع بین البورجوازیه و الاقطاع؛ ۱۷۸۹ ـ ۱۸۴۸، ج ۲، ص ۴۵۱ ـ ۴۸۲؛ به نقل از: الدولة العثمانية و شبه الجزيرة العربية؛ رجب حراز، ص ۱۱.

2. Kedourie, E., Enfland the Middle East, London. 1956, P. 10.

3. Kedourie, E., OP. Cit., P. 10

دولت‌های دیگر نیز در مقاطعی خاص این مبنا و طبعا سیاست یاد شده را نسبت به دولت عثمانی و بخش بالکانی آن پذیرفتند. این وضعیت ادامه داشت تا آن که انگلیس و دیگر دولت‌ها، این سیاست را رها کردند و زمینه به گونه‌ای درآمد که امکان پر کردن خلاء ناشی از عدم حضور عثمانی در بالکان بدون برهم خوردن توازن بین المللی به وجود آمد. این زمان دولت عثمانی با بخشیدن استقلال به بیشتر دولت‌های عثمانی، خود را از مشکل یاد شده، خارج کرد. بعضی از دولت‌های مستقل بالکان تا پایان قرن نوزدهم عبارت بودند از: یونان، رومانی، بلغارستان و صربستان.[۱]

جنبش اصلاح‌گری و تجددطلبی در عثمانی

روشن بود که طرح سیاست دفاع از اساس دولت عثمانی توسط برخی از دول اروپایی، نمی‌توانست به معنای نجات و سلامت این دولت یا تضمین کنندهٔ بقا و حیات آن باشد. در واقع، مشکلی که سیاستمداران انگلیس در این باره با آن روبه‌رو بودند، مشکل سختی بود و آن این که دولت عثمانی، از درون، در دفاع از خود در برابر اروپا، عاجز بود؛ اروپایی که به دلیل رشد علوم و معارف در آن، به ویژه انقلاب صنعتی، هر روز نیرومندتر می‌شد. سیاستمداران انگلیسی بر این باور بودند که عجالهٔ این مشکل را می‌توان با ایجاد یک ارتشی نو به شیوهٔ اروپایی در عثمانی حل کرد. این باوری بود که اصلاح طلبان دولت عثمانی نیز، در آن با سیاستمداران اروپایی هم‌عقیده بودند.

بنابر این طبیعی بود که جهت‌گیری جنبش اصلاح‌گری در دولت عثمانی، ابتدا می‌بایست در ارتش آغاز می‌شد؛ چرا که دولت عثمانی در اساس، دولتی نظامی بود و ارتش، بطور یکجا ابزار حکومت کردن و جنگیدن، بوده است. در واقع، دولت عثمانی بیش از هرچیز، در گذشتهٔ خود، ارتش و نیروی نظامی بوده وصاحب منصبان دولتی، همزمان فرماندهان سپاه نیز بوده‌اند. همین نکته سبب شهرت این سخن شده است که حکومت و ارتش عثمانی، دو روی یک سکه هستند. افزون بر این، نشان عمدهٔ ضعف دولت عثمانی، در ارتش ظاهر شد. درست همان طور که تهدیدهایی که دولت را محاصره کرد و شکست‌های پیاپی بر آن وارد آورد، بیش از هر چیز، اصلاح ارتش را می‌طلبید.[۲]

---

1. Marriott. J.A., OP. Cit., PP. 341-345

۲. رجب حراز؛ الدولة العثمانية و شبه جزيرة العربية؛ قاهره، ۱۹۷۰، ص ۷۱۴ و بنگرید به:
Gibb M. and Bowen. H., Islamic Society and the west, vol. 1, oxford, 1953, PP. 56-103

اصلاح ارتش می‌بایست با اصلاح ینی‌چریان، نیروی نظامی دولت عثمانی، آغاز می‌شد. حقیقت آن است که این نیرو در دوران طلایی امپراطوری عثمانی که عصر تأسیس و توسعهٔ این دولت بود، نقش مهمی بر عهده نداشت؛ جز آن که در دوران نگهداری و حراست دولت، در زمان بروز دشواری‌ها و ضعف‌ها در قرن هیجدهم، نقش مناسبی را عهده‌دار بود. به همین دلیل بود که به مرور، بر شمار آنان افزوده شد تا آن که در آغاز قرن نوزدهم و به ویژه در روزگار محمود دوم (۱۲۲۳ ـ ۱۲۵۵ / ۱۸۰۸ ـ ۱۸۳۹) به صورت نیروی نظامی قابل توجهی در آمد.[۱]

درست زمانی که بر شمار آن‌ها افزوده می‌شد، فساد نیز میانشان رخنه می‌کرد. از جمله عوامل رسوخ فساد در میان آنان، این بود که دولت به ینی‌چریان اجازهٔ ازدواج می‌داد و این کمک کرد تا آنان صرف نظر از توجه‌شان به نظامی‌گری، به صورت جریانی موروثی درآیند. قدم بعدی آن بود که ینی‌چریان اجازهٔ تجارت یافتند و در نتیجه پیوند سپاهیان ینی‌چری با پادگان‌ها کم شد و تنها برای دریافت حقوق به آن‌جا مراجعه می‌کردند. دشواری بیش‌تر وقتی پدید آمد که ینی‌چریان، آموزش‌های نظامی جدید را نپذیرفتند و سودمندی آن را انکار می‌کردند؛ تنها به این دلیل که حاج ولی بکتاش، وقت تأسیس این نیروی نظامی، برای آنان طلب برکت کرده و پیروزی دائمی آنان را از خداوند خواستار شده است.[۲]

به هر روی، کار اصلاح ارتش به سبك اروپایی، در زمان مصطفای سوم (۱۱۷۱ ـ ۱۱۸۷ / ۱۷۵۷ ـ ۱۷۷۳) آغاز شد. با این حال، او از دست زدن به ترکیب سپاه ینی‌چری سرباز زد و تنها به کار تقویت نیروی دریایی و توپخانه پرداخت. وی در این زمینه، از شماری از متخصصان و افسران اروپایی به ویژه فرانسوی استفاده کرد. اصلاحات مصطفای سوم، نتیجهٔ مورد انتظار را نداشت؛ چرا که به کار اصلاح سپاه ینی‌چری که اساس نیروی نظامی عثمانی بودند، پرداخته نشد.[۳]

تلاش برای اصلاح ارتش در روزگار عبدالحمید اول (۱۱۸۷ ـ ۱۲۰۴ / ۱۷۷۳ ـ ۱۷۸۹) با کندی صورت می‌گرفت؛ اما چندی نگذشت که در دوران جانشین او سلطان سلیم سوم (۱۲۰۴ ـ ۱۲۲۲ / ۱۷۸۹ ـ ۱۸۰۷) که از جوانی در اندیشهٔ اصلاح ارتش به سبك

---

۱. محمد انیس؛ الدولة العثمانیة و الشرق العربی؛ قاهره، ۱۹۶۲، ص ۲۹ ـ ۳۰.

2. Marriott. J.A., OP. Cit., PP. 102-103

۳. ساطع الحصری؛ البلاد العربیة و الدولة العثمانیة؛ بیروت، ۱۹۶۰، ص ۷۶ ـ ۷۷.

اروپایی بود، کار اصلاح وارد مرحلهٔ جدیدی شد. وی به محض آن که بر تخت سلطنت نشست، کار خود را در این زمینه آغاز کرد؛ اما زمانی که دشواری کار اصلاح ینی‌چریان را دریافت، دست به ایجاد یک سپاه جدید از پیاده نظام، خارج از چهارچوب ینی‌چری زد و به ینی چریان نیز اجازه داد تا در صورت تمایل، به این سپاه جدید ملحق شوند.[1]

واقعیت آن است که سلیم سوم با تمام وجود به کار اصلاح ارتش جدید پرداخته، برای آن لباس اروپایی تدارك دید و قرارگاه مخصوصی ایجاد کرد و از افسران ومعلمان اروپایی برای آموزش آنان بهره جست. سلطان تنها به ایجاد ارتش جدید در پایتخت نپرداخت؛ بلکه کوشید تا در ولایات عربی نیز آن را دنبال کند. به گزارش مورخان، سلیمان پاشا والی بغداد، دنبالهٔ فکر سلطان را گرفت و با استخدام یک افسر ارشد انگلیسی از هند، او را به کار آموزش و ایجاد انضباط ارتش جدید گماشت و شروع به تأسیس پادگان ویژهٔ سپاه جدید کرد. احمد پاشای جزار والی عکا نیز دنبالهٔ این اندیشه را گرفت.[2]

اما چندی نگذشت که سلیم گرفتار دشواری‌های فراوانی در مناطق مختلف شد؛ آن هم زمانی که علمای دین، در موضع‌گیری بر ضد ارتش جدید، با ینی‌چریان همآوا شدند. علمای تُرك بر این اعتقاد بودند که هر آنچه از سوی نصارا به سرزمین‌های اسلامی وارد می‌شود، در تقابل با اسلام است. آنان در این باره به حدیث «كلُّ محدثة بدعة، و كلّ بدعة ضلالة و كلّ ضلالة فی النار» استناد و استدلال می‌کردند. اینان از یکی از اصول اساسی اسلامی را آن می‌دانستند که هر کسی که به کفّار تَشبُّه کند، از آن‌هاست.[3]

این قبیل اظهارات، بر افکار عمومی مردم تأثیر گذاشته، راه را برای دسیسه و توطئه از سوی رجال دولتی فراهم می‌کرد؛ آنچنان که در نهایت به شورش ینی‌چریان در سال ۱۲۲۱ / ۱۸۰۶ منجر شد. آنان قصر سلطان را محاصره کرده، وی را مجبور به الغای ارتش جدید کردند و حتی صاحب‌منصبان دولتی‌طرفدار ارتش جدید را کشتند. سران ینی‌چری، سپاه جدید را نیز وادار کردند تا به آسیای صغیر کوچ کنند. ینی‌چریان به این بسنده نکرده، بلکه فتوایی دایر بر عزل سلطان از شیخ الاسلام گرفته و در سال ۱۲۲۲ / ۱۸۰۷ او را از خلافت عزل کردند تا فرصتی برای تجدید کار تأسیس ارتش جدید نداشته باشد.[4]

طبیعی بود که در چنین شرایطی بحران بیش‌تری در ارتش، در روزگار مصطفای

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ فی اصول التاریخ العثمانی؛ ص ۱۷۳ ـ ۱۸۱.

۲. همان.   ۳. همان؛ ص ۷۸ ـ ۸۰.

۴. رجب حراز؛ همان؛ ص ۱۷.

چهارم (۱۲۲۲ ـ ۱۲۲۳ / ۱۸۰۷ ـ ۱۸۰۸) که ینی‌چریان او را به جای سلیم سوم مخلوع نصب کرده بودند، پیدا کند. درست همان طور که شکست‌های پیاپی بعدی برای دولت در برابر دشمنانش به صورت امری عادی درآمده بود. زمانی که محمود دوم در سال ۱۲۲۳ / ۱۸۰۸ به سلطنت رسید، دریافت که جز با حذف ینی‌چریان نمی‌تواند اصلاح ارتش را دنبال کند؛ اما وی در این راه صبوری ورزیده، خود را برای کارهای مهم آماده کرد؛ به ویژه که ینی‌چریان، با تکیه بر فرقهٔ بکتاشیه که بزرگ‌ترین فرقهٔ صوفی دنیای اسلام بود، نفوذ و سلطهٔ خود را بر بلاد دنبال می‌کردند.[1]

محمود دوم، ابتدا کوشید تا ینی‌چریان را وادار به پذیرش آموزش‌های نظامی مطابق با نظام اروپای و پیوستن آنان به ارتش جدیدی که ایجاد کرده بود، بکند. در عین حال، برای افرادی که خواستار نپیوستن به ارتش جدید بودند، حقوقی تعیین کرده بود. این اقدام سودی نبخشید تا آن که در فاصلهٔ سال‌های ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۲ / ۱۸۱۴ ـ ۱۸۱۶ زمینه‌ای فراهم شد که سلطان توانست از دست گروه‌های کوچکی از ینی‌چریان رهایی یابد. این زمان، فرصتی پدید آمد تا سلطان بتواند به مقدار زیادی از دست انکشاریه خلاصی یابد. ماجرا از این قرار بود که در یونان انقلابی بر ضد عثمانی پدید آمد و سلطان نیروهای زیادی از ینی‌چری را به فرماندهی خورشید پاشا برای سرکوب شورشیان به یونان فرستاد؛ اما این سپاه شکست خورد و سبب شد تا سلطان از محمدعلی والی مصر استمداد کند. محمد علی درخواست سلطان را پذیرفت و فرزندش ابراهیم را در رأس سپاهی به آن ناحیه اعزام کرد که توانستند شورش را سرکوب کنند.[2]

این رخداد سبب تحقیر نیروهای ینی‌چری در اذهان عمومی شد؛ چرا که آنان بی‌لیاقتی خود را در سرکوب شورش یونان نشان دادند. سلطان نیز از این فرصت برای زدن ضربه بر ینی‌چریان استفاده کرد و پادگان‌های آنان را محاصره و آن‌ها را به توپ بست. به دنبال آن، وی موفق شد تا بیش‌تر نیروهای آنان را آواره کند و جمعیت آنان را از هم بپاشد و این گروه را متلاشی کند. ترکها این رخداد را «واقعهٔ خیریه» نامیدند و به طور جدی، به آن تفأل نیك زدند.[3]

---

۱. محمد عبداللطیف البحراوی؛ حركة الاصلاح العثمانی فی عصر السلطان محمود الثانی: ۱۸۰۸ ـ ۱۸۳۹، قاهره، ۱۹۷۸، ص ۱۸۲.

۲. محمد عبداللطیف البحراوی؛ همان؛ ص ۱۸۲.

۳. در این ماجرا، در حدود چهارهزار نفر در قاهره کشته شدند. هفت هزار نفر از آنان به دار آویخته شدند و بیست هزار نفر آنان از پایتخت بیرون رانده شدند. بنگرید: محمد البحراوی؛ همان؛ ص ۱۸۲.

پس از سرکوبی ینی‌چری، سلطان محمودِ دوم با برنامه‌ای مشخص قدم در راه اصلاح ارتش نهاد. وی از افسران انگلیسی برای آموزش نیروی دریایی و از افسران آلمانی برای آموزش نیروهای زمینی استفاده کرد. در کنار آن، به تأسیس آکادمی علوم نظامی و نیز شماری مدرسهٔ عالی، متوسطه و ابتدایی نظامی پرداخت.[1]

اصلاحات محمود دوم تنها در بخش نظامی نبود، بلکه یک مدرسهٔ پزشکی در استانبول تأسیس کرد و گروه‌هایی را برای تحصیل به اروپا فرستاد؛ نظام تازه‌ای برای پست به وجود آورد؛ دایرهٔ نیروی انتظامی ملی را توسعه داد، و نشریات و مطبوعاتی را میان مردم توزیع کرد که محتوای آن‌ها شرح بیماری‌ها مِعْدَوی و راه‌های پیشگیری از آن‌ها بود. وی هم‌چنین دستور داد تا شیوه‌های کهنه‌ای که بر اساس آن‌ها برای حفظ خزانهٔ دولتی، مصادرهٔ اموال و املاك صاحب منصبان دولتی را تجویز می‌کرد، کنار گذاشته شود. به همین ترتیب کوشید تا دولت عثمانی را به صورت دولتی مدنی درآورد و لباس اروپایی را میان مردم رواج دهد. این اقدام سلطان، با مقابلهٔ سخت مردمی مواجه شد و وی جز در محدودهٔ کارگزاران دولتی، نتوانست آن را به اجرا درآورد. با این حال، پیروزی سلطان محمود بر ینی‌چریان و ایجاد ارتش جدید، به تنهایی برای اعتبار او به عنوان یک چهره‌ای اصلاح طلب در دولت عثمانی، کافی است.[2]

تنظیمات عثمانی

نکته‌ای که به سرعت روشن شد، این بود که اصلاح ارتش در دولتی که فاقد ادارات منظمی برای آماده کردن چنین ارتشی است، ناممکن است. هم‌چنین روشن شد که دفاع از این دولت و دور کردن خطر زوال از آن، تا وقتی که این دولت به ولایات خودمختار تقسیم شده باشد، ناممکن است؛ ولایتی که تنها به صورت سالانه، پولی به دولت مرکزی می‌پردازد و به وقت حادثه، نیرویی به مرکز اعزام می‌کند؛ اما به طور اصولی خارج از دسترس دولت است. بنابر این برای نجات این دولت، اصلاح ارتش کافی نبود، بلکه می‌بایست این اصلاح شامل حال تمامی ارکان دولت گردد و به صورت اصلاحاتی فراگیر و با سرعت به سبک اروپایی دنبال شود.[3]

---

1. Lewis, Bernard, The Emergence of modern Turley, osford, 1961, PP. 75-101

۲. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ج ۱، ص ۵۴۵ـ۵۵۸. و ساطع الحصری؛ همان؛ ص ۸۱.

۳. حسین مؤنس؛ الشرق الاسلامی فی العصر الحدیث؛ قاهره، ۱۹۳۸، ص ۲۵۱.

این عقیدهٔ ستراتفورد د رکلیف [Stratford de Rrdcliffe] سفیر انگلیس در استانبول بود؛ کسی که از طرف دولت انگلیس به وی گفته شده بود تا تمام تلاش خود را در تأیید اصلاحاتی که کاملا مورد بررسی قرار گرفته، انجام دهد و این سیاست را تا زمانی که حکومت سلطان عبدالمجید (۱۲۵۵ ـ ۱۲۷۸ / ۱۸۳۹ ـ ۱۸۶۱) به استقرار و ثبات برسد، دنبال کند.[۱]

معنای اصلاح مطلوب آن بود که حکومت رشد یافته‌ای کار ادارهٔ کشور را برعهده گیرد که به قانون احترام بگذارد و به رعایای خود با یک چشم بنگرد. به سخن دیگر، معنای اصلاح مورد نظر آن بود که امتیازاتی که سبب برتری برخی از رعایا نسبت به برخی دیگر می‌شود، برداشته شود و در نهایت یک دولت مسئولیت‌پذیر که همه اقوام مختلف در سراسر سرزمین‌های امپراطوری در آن مشارکت داشته باشند، بر سر کار باشد.[۲] به عبارت دیگر، هدف، اصلاح امر مساوات میان اهل ذمه و مسلمانان و اعطای حقوق به ذمّیان، برابر آن چیزی بود که به مسلمانان داده شده بود و این با شریعت اسلامی سازگار نبود.

دولت انگلیس از طریق سفیر خود در استانبول، بر ضرورت این اصلاحات اصرار داشت؛ اما روشن بود که این اصلاحات، در اساس، با نظام حکومتی و اداری که دولت عثمانی از ابتدای تأسیس و تکوین بر آن پایه شکل گرفته بود و امپراطوری عثمانی در طرح تسلط خویش بر ملت‌هایی که با زور شمشیر سلطهٔ آن را پذیرفته‌اند، بر آن اصول بنا گشته، معارض بود. در آن نظام، برای رعایای مسلمان آنچنان حقوق و امتیازاتی قرار داده شده بود که آنان را بر سایر ملت‌های غیرمسلمان یعنی ذمیان، برتری می‌داد.[۳]

فشار بر دولت عثمانی برای پذیرش اصلاحات به سبک اروپایی بر پایهٔ این باور اروپایی‌ها بود که دولت عثمانی، دولتی ضعیف و در حال زوال است و می‌بایست به دولتی نیرومند تبدیل شود. چنین هدفی وقتی قابل دسترسی بود که دولت عثمانی، مانند دولت‌های اروپایی شود؛ یعنی مرکزیت اداریِ نیرومندی داشته باشد که در ضمن، استبدادی نیز نباشد؛ بلکه مشارکت تمامی طوایف و گروه‌ها واقوام را در قدرت تضمین کند تا حکومت بتواند با عدالت، با تمامی اقوام، بدون اختلافات نژادی و زبانی و دینی، به طور یک‌سان رفتار کند.[۴]

---

1. Kedourie, E., England and the Middle East. P. 11

۲. رجب حراز؛ همان؛ ص ۲۱.
۳. ساطع الحصری؛ همان؛ ص ۸۶.
۴. ساطع الحصری؛ همان؛ ص ۸۶.

به هر روی، اصول اساسی جنبش اصلاح‌گری و تجددخواهی عثمانی بر روی سه نقطهٔ اساسی دور می‌زد:

۱. اقتباس از غرب در زمینهٔ اصلاح ارتش و ایجاد شرایطی هماهنگ برای آن در مجموعهٔ ساختار حکومت و ادارهٔ کشور

۲. سوق دادن دولت عثمانی به سوی لائیک.

۳. سوق دادن این کشور برای ایجاد مرکزیت نیرومندی در استانبول و سایر ولایات.[۱]

به طور کلی، حرکت اصلاح و تجددخواهی عثمانی یا حرکت تنظیمات، مستند به دو فرمان شاهانهٔ اساسی است که نقش مهمی داشت در نجات دولت عثمانی از مشکلاتی که با آن رو به رو شد؛ آن هم بعد از آن که ضعف گسترده‌ای بر ساختار این دولت مستولی شد و بسیاری، انتظاری نابودی و زوالش را داشتند. فرمان اول در سوم نوامبر سال ۱۲۵۵ / ۱۸۳۹ در ابتدای سلطنت سلطان عبدالمجید و فرمان دوم در هیجدهم فوریه سال ۱۲۷۳ / ۱۸۵۶ در سال‌های پایانی سلطنت عبدالمجید صادر گردید.

فرمان گلخانه

فرمان نخست که تحت عنوان خط شریف همایونی انتشار یافت، در یک محفل رسمی بزرگ در قصر گلخانه خوانده شد و به همین دلیل، به منشور گلخانه شهرت یافت. در این محفل سلطان، وزرا و رجال دینی و اداری و نظامی شرکت داشتند؛ همان گونه که برخی از رؤسای نصارا، خاخام یهودیان و رؤسای طوایف مختلف از صاحبان مشاغل و نمایندگان دول خارجی نیز حضور داشتند. سلطان در این محفل به صراحت اعلام کرد که امپراطوری عثمانی از حدود یک صد و پنجاه سال قبل در جهت جدا کردن مردم از تطبیق زندگی‌شان با احکام شرع حرکت کرده است. معنای این سخن آن بود که، همان طور که عبدالمجیدِ اول گفت، مجد و عظمتی که دولت عثمانی در عصر طلایی خود آن را به دست آورد، مربوط به پای بندی این دولت به احکام شرعی بوده و به دلیل دور شدن از تطبیق زندگی مردم با شرع، ضعف و زوال در این دولت راه یافته است.[۲]

واقع قضیه آن است که منشور گلخانه، نخستین قرارنامهٔ قانونی در تاریخ عثمانی است که به وضع قواعدی برای اصلاح به سبک غربی پرداخته است؛ چرا که دولت در این

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۱۹۲.

۲. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۶۹ـ ۷۰.

منشور، متعهد شده بود که حقوق معنوی، مالی و حیثیتی و آبرویی همهٔ ملت‌هایی که در این حوزهٔ این امپراطوری به سر می‌برند، صرف نظر از نژاد و دین، تأمین کند. به دنبال همین هدف، نظام مالیاتی جدیدی بر پایهٔ ثروت و سود اشخاص اعلام شد. همان گونه که شیوهٔ جدیدی برای خدمت سربازی و معین کردن آن در محدودهٔ پنج سال اعلام گردید. هم‌چنین تأسیس ادارهٔ مرکزی نیرومندی که اِشراف کاملی بر تمامی ادارات سرزمین‌های مختلف امپراطوری داشته باشد، مورد تأکید قرار گرفت.[۱]

بی تردید، تعهد دولت به اعطای حقوقی که تا این زمان اختصاص به مسلمانان داشت، به ذمّیان، انقلابی مهم به حساب می‌آمد؛ چرا که این نخستین بار بود که دولت عثمانی متعهد به رعایت حقوق مساوی برای مسلمانان و ذمّیان می‌شد. دولت عثمانی به طور کامل نتوانست این اصل را اجرا کند. از این رو، باز هم خدمت سربازی در محدودهٔ مسلمانان باقی ماند و مدت آن پنج سال معین گردید. در برابر، ذمّیان پولی به جای انجام خدمت سربازی می‌پرداختند. هم‌چنین وظایف عمومی دولتی، به ویژه وظائف اداری و قضایی، تقریبا در انحصار مسلمانان باقی ماند؛ گرچه این کار قانونی نبود.[۲]

از زاویهٔ دیگر، منشور گلخانه بهایی بود که دولت عثمانی بابت تلاش دولت انگلیس و سایر دول اروپایی برای حل اختلافات میان آن دولت با محمدعلی پاشا والی مصر پرداخت؛ مصری که در طی مناسبات و روابط خود میان ۱۲۵۵ ـ ۱۲۵۷ / ۱۸۳۹ ـ ۱۸۴۱ با دولت‌عثمانی در پی‌استقلال بود. به‌کوشش دولت‌های‌یاد شده‌بود که این اختلاف حل و فصل شد؛ حرکتی که خود آن نیز در راستای حفظ کیان دولت عثمانی انجام گرفت.[۳]

البته باید توجه داشت که تنها فشار دولت‌های اروپایی به طور عام و دولت انگلیس به طور خاص نبود که منشأ جنبش اصلاحی و تنظیمات قرن نوزدهم در عثمانی بود. در این جنبش عامل دیگری نیز مؤثر بود و آن توجه برخی از روشنفکران و غرب زدگان، از میان صاحب منصبان دولتی به ضرورت اصلاح ساختار دولت و بازسازی آن بر اساس اقتباس از روش‌های اروپایی و یا الهام گرفتن از آن‌ها بدون برخورد با احکام شریعت بود. یکی از این افراد مصطفی رشید پاشا (۱۲۱۵ ـ ۱۲۷۵ / ۱۸۰۰ ـ ۱۸۵۸) طراح و مهندس

---

1. Lewis, B, The Emergence of modern Turley, PP. 75-101

2. shaw, Stanford, History of the oHoman Empire and Modern Turky, lodon7 1977, P. 60

استانفورد شو ـ مورخ ـ می‌نویسد: خط شریف، مشتمل بر بسیاری از اصول عمومی اعلامیهٔ حقوق بشر فرانسوی صادر شده در سال ۱۷۸۹ بود. برخی از اروپایی‌ها، منشور گلخانه را عهد اعظم دولت عثمانی وصف کرده‌اند.

۳. السید رجب حراز؛ همان؛ ص ۲۵.

واقعی منشور گلخانه است که به گستردگی اطلاعات و تبحرش در زبان فرانسه شهرت دارد؛ کسی که مانند سفیران برای دولتش در پاریس کار کرد و پس از آن چندین بار مناصب دیپلماتیك را عهده‌دار شد. وی در سال ۱۲۵۵ / ۱۸۳۹ وزیر خارجه شد و سیاههٔ منشور گلخانه را تدوین کرد. این نخستین منشور اصلاح بزرگ است که در تاریخ عثمانی به اسم تنظیمات شناخته می‌شود.[۱]

خط شریف گلخانه، واکنش‌های تندی میان مسلمانان برانگیخت؛ چرا که آن را مخالف با قرآن و تساوی حقوق نصارا با مسلمانان را سبب ایجاد فتنه میان رعایای مسلمان و سلطان می‌دانستند. در این زمینه، شورش‌ها و مخالفت‌های پدید آمد که سلطان آن را خاموش کرد.[۲]

تنظیمات خیریه

فرمان دوم که جنبش تنظیمات عثمانی بر آن تکیه کرد، فرمانی بود که پس از جنگ قرم [کریمه] (۱۲۷۱ ـ ۱۲۷۳ / ۱۸۵۴ ـ ۱۸۵۶) صادر شد. این نبرد را روسیه به هدف از میان بردن دولت عثمانی به راه انداخت. انگلیس دریافت که حفظ امپراطوریش در هند، مشروط به حفظ دولت عثمانی است. به همین دلیل، جانب دولت عثمانی را گرفت. فرانسه نیز همراه انگلیس و در برابر روسیه قرار گرفت. پاداشی که انگلیس در حمایت از عثمانی، از این دولت گرفت، صدور همین فرمان بود که در ۱۸ فوریه ۱۸۵۶ (۱۲۷۳) صادر و منشور **تنظیمات الخیریه** نامیده شد.[۳]

سلطان در این فرمان، بر همان اصول اصلاحی که در منشور گلخانه در سال ۱۲۵۵ / ۱۸۳۹ آمده بوده، تأکید کرد؛ یعنی مجموعه‌ای از قوانین و روش‌هایی که بر اساس این منشور در جهت تأمین حقوق معنوی، مادی، و اجتماعی رعایا بدون در نظر گرفتن دین و نژاد آنان باشد، مورد پذیرش و تأکید قرار گرفت. اساس آن، برابری در مقابل قانون، احترام به حق مالکیت، مساوات، پرداخت مالیات و اصول و قواعد دیگری بود که از اروپا اقتباس شده بود؛ اصولی که متکفّل اصلاح امور دولتی بر پایهٔ روش‌های اروپایی بود. مهم‌ترین نوع اصلاح که در فرمان تنظیمات آمده بود، تأمین حضور نمایندهٔ طوایف غیر

---

۱. همان.

2. Miller, OP. Cit., P. 204 and P. 207

۳. همان.

مسلمان در مجالس محلی، شهرها و مناطق و نیز مجلس عالی قضایی بود. هم‌چنین تعهد شده بود که در جهت از بین بردن فساد اداری، رشوه و دیگر فسادهای موجود، تلاش جدی صورت گیرد.[1]

بر همین اساس بود که در معاهدهٔ پاریس (۱۲۷۳ / ۱۸۵۶) که با آن جنگ قرم پایان پذیرفت، اصل حفظ کیان دولت عثمانی، مورد پذیرش قرار گرفت. در این قرارداد آمده بود که دولت‌های اروپایی متشکل از فرانسه، اتریش، انگلیس، آلمان و روسیه به استقلال دولت عثمانی و حفظ سرزمین‌های آن احترام می‌گذارند.[2]

بدین ترتیب دولت انگلیس توانست دولت عثمانی را از خطراهایی که او را تهدید می‌کرد، نجات دهد؛ اما به همان قیاس، بر این دولت فشار می‌آورد تا اصلاحات به سبک اروپایی را بپذیرد؛ به ویژه در اموری که در ارتباط با وجود دولتی مسئول بود که همه اقوام مختلف سرزمین‌های امپراطوری در آن مشارکت داشته باشند. تردیدی وجود نداشت که ایجاد چنین دولتی، موقعیتی را در اختیار ذمّیان می‌گذاشت تا حکومت کردن را تمرین کنند. معنای این قبیل اصلاحات در عمل آن بود که:

اولاً: سلطهٔ دولت با گذاشتن قیدهایی بر آن، محدود و سپس تضعیف شود. این تضعیف در نظامی که اساس آن بر اطاعت کامل مردم از حاکمیت قرار داشت، و اکنون گرفتار این محدودیت می‌شد، به راحتی رخ می‌داد.

ثانیا: نتیجهٔ دیگر شیوع بحران و آشوب‌های سیاسی بود که از یک سو نتیجه تصادم و برخورد طوایف مختلف در داخل حکومت و پس از آن از سوی حکومت مرکزی در بابعالی بود. شیوع این حالت بحرانی و مطرح شدن اهداف قومی اقوام مختلف، بی‌تردید راه را برای زوال امپراطوری هموار می‌کرد.

نکتهٔ دیگر آن که اصلاح به سبک و سیاق اصول اروپایی ـ به دلیل ناسازگاری آن با اصول پذیرفته شده در این فرهنگ ـ خود از عوامل مهم در زوال امپراطوری عثمانی بود؛ حتی بیش از آن که رشوه و فساد و بد اداره کردن، عامل نابودی این دولت باشد. دلیل آن که، تمامی این‌قبیل اشکالات، حتی‌زمانی که امپراطوری‌عثمانی‌در اوج وسعت و گستردگی و مجد و عظمتش بود، وجود داشت؛ با این حال، امپراطوری سالم مانده بود. در واقع، به

1. Miller, W., The Ottoman Empire ang its Successors. 1801-1927, Cambridge. 1927, PP.298- 299

۲. محمد فریک بک المحامی؛ تاریخ الدولة العلیة؛ ص ۲۷۷ ـ ۲۷۸.

باور بسیاری از مورخان، سبب اصلی زوال این دولت، اقدام به اصلاحات به سبک اروپایی از یک جهت و طمع دولت‌های اروپایی که در پی تقسیم سرزمین عثمانی میان خود بودند، از طرف دیگر بود.[1] سلطان عبدالعزیز یکبار دیگر تأکید کرد که دوری دولت از احکام شرعی، سبب ضعف این دولت و از دست رفتن قدرت و عظمت آن شده است.

منشور تنظیمات نیز با واکنش‌هایی مواجه شد. شیخ الاسلام با خط همایونی برخورد کرد و مصطفی رشید پاشا و برخی از رجال دولت عثمانی از او به انتقاد پرداختند و این خود آشوب‌هایی را در پی داشت. مسلمانان نیز همگی به مقابله با این منشور پرداختند. حتی نصارا نیز به دلیل آن که مساوی با یهود شمرده شده بودند، با آن مخالفت کردند. روحانیون آیین نصرانی نیز از این که گفته شده بود حقوق ثابتی دریافت کنند و از رعایای خود چیزی نگیرند، برآشفتند. بحث مساوات مسلمانان و ذمّیان در برابر قانون نیز در زمان نامناسبی مطرح شد؛ چرا که خود سبب نشر افکار قوم‌گرایانه میان اقلیت‌های دینی شد. به تدریج آنان به خود و زبان محلی خود پرداختند و جدا شدن از عثمانی را بر پیوند خود با امپراطوری، ترجیح دادند.[2]

ناکامی تنظیمات

در روزگار سلطان عبدالعزیز (۱۲۷۸ ـ ۱۲۹۳ / ۱۸۶۱ ـ ۱۸۷۶) گام‌های مشخص دیگری در جهت پی‌گیری جریان اصلاح به سبک اروپایی برداشته شد. وی هنوز بر تخت سلطنت ننشسته بود که عزمش را برای دنبال کردن مسیر پدرش محمود دوم و برادرش عبدالمجید اعلام کرد. یکی از مهم‌ترین اصلاحاتی که در دورهٔ وی انجام گرفت، صدور قانون ولایات در سال ۱۲۸۱ / ۱۸۶۴ بود. به موجب این قانون، دولت عثمانی به ولایاتی تقسیم می‌شد. هر ولایت به چند سنجق یا الویة؛ هر سنجق یا الویه هم به چند اقضیه (جمع قضاء) و هر قضایی به مدیریات چندی تقسیم می‌گردید. والی بر ولایت حکم می‌راند و مستقیم زیر نظر بابعالی بود. سنجق یا لواء در اختیار متصرّف بود. قائم مقام بر قضاء حکومت می‌راند و در اصل نایب متصرف بود. مدیریت نیز توسط مدیر اداره می‌گردید.

در مرکز ولایت دو ادارهٔ اصلی بود: یکی ادارهٔ المدنیة که ریاست آن با والی بود و

1. Lewis, B, Op, Cit., P. 119

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۱۴.

دیگری ادارهٔ مرکزی قضایی که ریاست آن را قاضی القضاة یا رئیس شورای قضایی، داشت و در آن رئیس مالیه، رئیس دبیرخانه، رئیس شئون خارجی و چهار عضو دیگر فعالیت داشتند که دو نفرشان مسلمان بودند و دو نفر از غیر مسلمانان انتخاب می‌شدند و والی را در ادارهٔ ولایت یاری می‌رساندند.[۱]

در زمینهٔ ادارهٔ کشور، محکمهٔ عالی قضایی (دیوان احکام عدلیه) تأسیس شد؛ همان طور که در سال ۱۲۸۵ / ۱۸۶۸ مجلسی برای دولت، به قیاس آنچه در فرانسه بود، تشکیل گردید که نامش را شورای دولت گذاشتند. وظیفهٔ اصلی این شورا، تنظیم بودجه کشور بود.[۲]

در زمینهٔ کارهای آموزشی، دبیرستانی در سال ۱۲۸۵ / ۱۸۶۸ تأسیس شد که نامش مدرسهٔ غلطه سرای بود. برنامهٔ درسی این مدرسه، بهتر از سایر مدارس بود و تمامی موارد درسی آن بجز درس زبان ترکی، به زبان فرانسه تدریس می‌شد. هدف از ایجاد این مدرسه، تربیت شماری از جوانان بود تا بتوانند بار مناصب عمومی دولت را به دوش بکشند. این افراد از جوانان کشور عثمانی با ملیت‌ها و مذاهب مختلف و البته بیش‌ترشان از مسلمانان بودند: برخی یونانی، ارمنی و طبعا نصرانی؛ حتی شماری یهودی نیز در جمع آن‌ها حضور داشت. حقیقت آن است که دانش‌پژوهان زیادی به این مدرسه آمدند؛ به طوری که شمار آن‌ها در سال ۱۸۶۹ به ششصد دانش پژوه مسلمان، نصرانی و یهودی رسیده بود.[۳]

به‌رغم برداشته شدن این گام‌های اصلاحی که در روزگار سلطان عبدالعزیز صورت گرفت، دولت‌های اروپایی آن‌ها را کافی نمی‌دانستند و بر این اعتقاد بودند که اصلاحات انجام شده برای بهبود وضعیت رعایای نصرانی و نیز براندازی فساد موجود در ساختار حکومتی و اداری و مشکلات دیگری که هر کدام می‌توانست این دولت را از اساس نابود کند، کافی به نظر نمی‌رسد.[۴]

به مرور، بسیاری از انگلیسی‌ها و دیگران به این نتیجه رسیدند که زوال دولت عثمانی ضروری است؛ چرا که این دولت در کار اصلاح به سبک اروپایی توفیقی به دست نیاورده است. لرد کلارندن Clarendon وزیر خارجهٔ انگلیس در سال ۱۸۶۵ می‌گوید: تنها

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۲۵ ـ ۲۲۷.
۲. کار بروکلمان؛ همان؛ ص ۴۹۸۰ ـ ۴۹۲.
3. Lewis, B., The Emergence of Madern Turky, P. 119
۴. السید رجب حراز؛ همان؛ ص ۲۹.

راه اصلاح وضع عثمانی‌ها، از بین بردن آنان از روی زمین است.[۱] این نشان دهنده کینهٔ غرب نسبت به دولت عثمانی است که طبعا دولتی اسلامی بود و از زمان گشودن قسطنطنیه، اروپاییان را تحت فشار قرار داده بود.

به هر روی، پرسش اساسی این بود که چرا دولت عثمانی در اصلاحات به سبك اروپایی ناکام ماند؟ دلیل اصلی و اساسی آن، نبودن هرگونه پیوندی میان مبانی اروپاییِ مورد نظر در اصلاح، بامبانی عثمانی‌شرقی بود که‌در اصل دولت‌عثمانی بر آن پایه و اساس شکل گرفته بود. به علاوه، عوامل دیگری نیز به صورت جانبی در این کار دخیل بود:

۱ . نبودن نیروهای کارآمد در دولت که اصلاح طلبان بتوانند در بخش اجرا که مسئله‌ای اساسی در اصلاح بود، بر آنان اعتماد کنند؛ چرا که سلطان فرامین را صادر می‌کرد، اما در عمل، عامل کارآمدی وجود نداشت و ترک‌ها نه تنها در عمل همراهی نداشتند، بلکه با انواع واکنش‌ها در برابر دستوراهای حکومت می‌ایستادند؛ آنان تنظیمات را نوعی پلیدی نصرانی می‌دانستند که لازم بود از آن پرهیز شود.[۲]

۲ . فقر مالی و بی‌کفایتی دولت که بر تمام ارکان آن سایه افکنده بود؛ به طوری که به دلیل بی‌لیاقتی در اداره، قادر به جمع آوری ثروت برای طرح‌های اصلاحی نبود. علاوه بر آن که دولت در کار گرفتن مالیات و صرف آن در موارد مورد نیاز، هم‌چنین جمع آوری آن از عشایر و نیز مردمانِ سرزمین‌های مختلف، و نیز اعتماد به فرماندهان نظامی در امر جمع آوری مالیات و دشواری‌های دیگر، مشکل داشته، دشواری‌های مالی برای او دائمی شده و او را فقیر کرده بود. حتی در صورت به دست آوردن منبع مالی، صرف آن نیز چندان وضعیت روشنی نداشت. از جمله عوامل مساعد در ادامه این دشواری‌های مالی، فساد حاکم بر صاحب منصبان ترك، رشوه‌گیری و تمایل آنان به اختلاس اموال دولتی بود.[۳]

۳ . نکتهٔ سوم آن بود که دولت‌های اروپایی در مسئلهٔ اصلاح در عثمانی، چندان صادقانه عمل نمی‌کردند؛ چرا که مشاوران و متخصصان با کفایتی را در اختیار این دولت نگذاشتند. بی‌تردید، اجازهٔ آنان در بارهٔ انتشار اوراق بهادار، آن هم بدون پشتوانهٔ مالی، یکی از این نمونه‌هاست. همچنان که کوتاهی آنان در راهنمایی این دولت در امور مالی و تنظیم بودجه، نشان از فریبکاری آنان داشت؛ چرا که این قبیل کارها، از اوّلیات نظم مالی

---

1. Kedourie, E. England and the Middle East, P. 15.

۲. حسین مؤنس؛ الشرق الاسلامی فی العصر الحدیث؛ ص ۲۵۸.

۳. همان؛ ص ۲۵۹.

اروپایی بود که حتی افراد عادی از آن خبر داشتند، چه رسد به مشاوران ردهٔ بالا که کار اصلی آنان انتظام بخشی به امور دولتی بود.[1]

۴ . موضع‌گیری برخی از دولت‌های اروپایی در جلوگیری از جنبش اصلاح‌گری در دولت عثمانی، یکی دیگر از عوامل شکست این حرکت بود. مترنیخ، نخست وزیر اتریش این حرکت را نمی‌پذیرفت و تردیدی در رد و انکار آن و بازگرداندن ترکیه به همان وضع سابق نداشت. هم‌چنین روسیه به ایجاد دشواری و فشار بر ترکیه، دخالت در مسائل داخلی و موضع‌گیری در برابر رهبران اصلاح طلب و ایجاد نفاق میان آنان وسلطان مشغول بود. فیلکس والی مورخ در کتاب اروپا در آسیای صغیر بر این باور است که دخالت بی‌پروای اروپا از عوامل اصلی سست شدن جنبش تنظیمات عثمانی شده است. وی هم‌چنین می‌نویسد: روسیه زمانی که خود را در مسیر از بین بردن دولت عثمانی با زدن ضربه بر نیروی سیاسی اسلامی که در دولت عثمانی تبلور یافته بود، قرار داد، پس از کنفرانس پاریس در سال ۱۲۷۳ / ۱۸۵۶، ابزار تازه‌ای را جهت مرگ تاریخی دولت عثمانی تدارك دید؛ چیزی که خود آن را با تعبیر خودکشی از طریق قطع اعضای آن وصف می‌کرد. این کار با تحریک رعایای نصرانی در ولایات اروپاییِ دولت عثمانی آغاز و در ادامه سبب آشوب‌ها و انقلابات فراوانی بر ضد عثمانی در بالکان شد.[2]

۵ . در اینجا عامل یا عوامل دیگری نیز در شکست اصلاحات قابل توجه است که مربوط به عملکرد قشر روشنفکر و فرهنگی ترك می‌شود؛ کسانی که پرچمدار جنبش اصلاح‌گری در قرن نوزدهم بودند. دکتر اوریل هاید(Heyd) در کتاب أسس القومیّة الترکیة می‌نویسد: رهبران اصلاح طلب بر این باور بودند که نجات امپراطوری عثمانی از دست دشمنان خارجی آن، می‌بایست از اصلاح ارتش، نظام قضایی، ساختار مالی و نظام آموزشی آغاز شود؛ اما اینان تلاشی برای بازشناسی درست آنچه باید از غرب بگیرند و آنچه باید از آداب و رسوم ملی خود برگیرند، نکردند. در واقع، اشکال کار آنان در آن بود که فکر درست و کاملی از تمدن غربی نداشتند و بیش‌تر دانش خود را در بارهٔ این تمدن، از آمیزش با ساکنان محلهٔ لیفانت در استانبول به دست آورده بودند. به همین دلیل آن‌ها به طور اساسی، از مظاهر صوری و شکلی تمدن غربی آگاهی داشتند بی آن که مبانی فکری و

---

۱. همان؛ ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

2. Valyi, Felix, Europe in Asia Minor. PP. 21-22.

فلسفی و علمی این تمدن را بشناسند. هاید بر این باور است که رهبران جنبش تنظیمات با پذیرش افکار و ارزش‌های غربی، آن هم بدون توجه به وضعیت مردم ترک، در حل مشکل فرهنگی ترکیه شکست خوردند. در واقع طایفهٔ روشنفکر جدید ترک، در گروهی نخبه تبلور یافته بود؛ به گونه‌ای که درهٔ عمیقی میان آنان با توده‌های مردم و نیز با طبقهٔ علما و رجال دین، وجود داشت. در حالی که طایفهٔ علما بر اساس فرهنگ عربی ـ فارسی می‌اندیشیدند، و در حالی که مردم ترک بر اساس روش‌ها و ارزش‌های ترکی قدیم زندگی می‌کردند؛ در همین زمان، طبقهٔ روشنفکر و فرهنگی جدید ترکیه، یعنی همان طبقهٔ حاکمه که رهبری جریان اصلاح را در دست داشتند، بر اساس افکار و ارزش‌های محض اروپایی زندگی می‌کردند.[۱]

ناکامی در توافق در حل مشکل شرقی

در دههٔ شصتِ قرن نوزدهم، نزدیک بود اتفاقی میان سیاستمداران در بارهٔ بیماری دولت عثمانی و لزوم مرگ و حل نهایی آن، پیش آید. درست در همین وقت بود که مسأله‌ای با نام «المسألة الشرقية» مطرح شد. انگیزهٔ این راه حل، ناامیدی سیاستمداران اروپایی، به ویژه انگلیس، از امکان پیروزی حرکت اصلاحی در ترکیه بود.[۲]

از کسانی که سیاست تحمیل اصلاح به سبک اروپایی را بر دولت عثمانی مورد انتقاد قرار می‌داد، سفیر انگلیس در استانبول لرد بونسونبی بود که میان سال‌های ۱۲۴۸ تا ۱۲۵۸ (۱۸۳۲ ـ ۱۸۴۲) در این سمت منصوب بود. وی کار خود را بر توزیع سلطهٔ سیاسی در عثمانی متمرکز کرد؛ به طوری که رعایای نصرانی نیز در قدرت سهمی داشته باشند، و در ضمن نفوذ مسلمانان و سلطهٔ آنان کاسته شود.[۳]

به طور کلی، مناقشات و گفت‌وگوهای فراوانی در این باره، از زمان پدید آمدن دشواری روابط عثمانی ـ مصر (۱۲۵۵ ـ ۱۲۵۷ / ۱۸۳۹ ـ ۱۸۴۱) تا زمان انحلال این دولت در گیرودار جنگ جهانی اول، در بارهٔ لزوم یا عدم لزوم اصلاحات، در جریان بود. در انگلیس سالیسبوری و گلادستون بر این باور بودند که نتایج اصلاحات در ترکیه به ثمر ننشسته است. رهبران حزب محافظه‌کار بر این باور بودند که دولت عثمانی، با سرعت

---

۱. Heud, Urel, Foundations of Turkish Nationlism, london, 1950, PP.74-77 به‌نقل از حراز؛ همان؛ ص ۳۴.

2. Kedourie, E., op. Cit., pp. 15-16

۳. رجب حراز؛ همان؛ ص ۳۵.

زیادی رو به نابودی است و لازم است با استفاده از تمامی امکانات از نابودی آن جلوگیری شود؛ چرا که در غیر این صورت، درگیری‌های بین المللی پدید خواهد آمد. رهبران حزب آزادیخواه نیز بر حرکت اصلاحی و نگاهبانی از ادامهٔ حرکت این دولت و بقای آن تأکید داشتند.[۱]

بدین ترتیب روشن می‌شود که هر دو حزب، یک عقیده داشتند و آن این که دولت عثمانی که «مرد مریض اروپاست» نیاز به طبیبی دارد که تنها به شرح بیماری نپردازد، بلکه آن را درمان کند.

لرد سالیسبوری، وزیر خارجهٔ انگلیس در فاصلهٔ سال‌های ۱۲۹۳ ـ ۱۲۹۸ / ۱۸۷۶ ـ ۱۸۸۰ معتقد به نابود کردن دولت عثمانی و تقسیم سرزمین‌های آن میان دولت‌های ذی‌نفع و درگیر بود. این راه حلی بود که سالیسبوری برای حل مشکل شرقی مطرح می‌کرد؛ راه حلی که آن را در سال ۱۲۹۶ / ۱۸۷۸ در آغاز کنفرانس برلن که در آن سرزمین‌های عثمانی در بالکان تقسیم شد، عنوان کرد. این راه حل در ادامهٔ قتل ارامنه و شورش برخاسته در جزیرهٔ کرت بر ضد دولت عثمانی مطرح شد؛ رخدادهایی که به جنگ میان ترکیه و دولت یونان (۱۳۱۵ / ۱۸۹۷) انجامید.[۲]

پیشنهاد سالیسبوری، در آن زمان مورد توافق همگانی در اروپا قرار نگرفت؛ چرا که دولت آلمان با آن موافقتی نداشت و از عثمانی حمایت می‌کرد. این زمان نفوذ آلمان رو به گسترش بود و از سال ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ توسعهٔ بیش‌تری می‌یافت. آلمان، سیاست گسترش نفوذ آلمانی ـ عثمانی را بر خلیج فارس بسط داد و کرنای نابودی سلطهٔ انگلیس را بر این منطقه به صدا درآورد. به علاوه به تهدید راه‌های ارتباطی انگلیس در محدودهٔ کانال سوئز و دریای سرخ پرداخت. طبیعی بود که در این موقعیت، آلمان، دل به نابودی دولت عثمانی و تقسیم سرزمین‌های آن نمی‌داد.[۳]

به‌همین ترتیب، امکان اتحاد در بارهٔ حل‌مشکل شرقی، با نابود کردن دولت عثمانی و حذف کامل آن از طریق تقسیم سرزمین‌های آن بر اساس نقشهٔ انگلیس، تا پایان قرن نوزدهم‌پدید نیامد؛ چرا که منافع دولت‌های اروپایی در این زمینه مختلف بود و این، اتفاق و اتحاد آن‌ها را در این باره دشوار می‌کرد. این وضعیت تا جنگ جهانی اول ادامه یافت.[۴]

---

1. kedourie, E. op. Cit., P. 16

۲. همان؛ ص ۲۰ ـ ۲۱.

3. Miller, W. The Ottoman Empire and its Successors, PP. 427-438

4. Marreott, J.A., The Eastern Question, PP. 395-404

فصل هفتم

جنبش قوم‌گرایانهٔ ترکی و حرکت مشروطه‌خواهی

دولت عثمانی بر مبنای گرایش خالص اسلامی و سرشار از ایمان عمیق به وجود آمد؛ دولتی که جهت‌گیری آن از همان آغاز بر اساس اعتقادات روشنی بود که در ادامه با انگیزهٔ دینی بسیار شدید، خود را وارد نبردهای فراوانی با کفار کرد. «نبرد یا شهادت». شعار دولت عثمانی بود و یکی از نخستین القاب رهبران آن، الغازی به معنای مجاهد در راه خدا بود؛ لقبی که پیش از همهٔ لقب‌ها یاد می‌شد و زینت‌بخش نام تمامی سلاطین عثمانی بود. هدف اصلی آن در این نبردها، دفاع از اسلام و برپایی پرچم آن در میان مردم، در تمام آن دوران بود.[1]

بدین ترتیب دولت عثمانی با حضور مردم، سلطان، خلیفه، دولت، سپاه، قانون، فرهنگ، روش، و هدفمندی، همراه با رنگ اسلامی خالص، کارش را آغاز کرد و تا هفت قرن دوام آورد. اندیشهٔ اسلامی که به مثابهٔ وطن، ملت، نژاد و تاریخ برای این دولت بود و بنیان سیاسی امت و فرد را به صورتی زنده شکل می‌داد، در تمامی این دوره، زنده و پویا بود. سلاطین عثمانی جز به نسب اسلامی خویش افتخار نمی‌کردند و به ریشهٔ نژادی و قومی خود به عنوان ترك، هیچ حساسیتی نداشتند، بلکه تنها روی ویژگی فعال بودن ترکی تکیه می‌کردند. به طور کلی، ترک‌های عثمانی، تنها خود را به اسلام و میراث و تمدن اسلامی پیوند می‌دادند و به عنوان مسلمان، از قوم‌گرایی و شعوبی‌گری بدور بودند. آنان، نام تمام مسلمانان را بدون آن که از نژاد آنان سخنی به میان آورند، در دفاتر سجّلی ثبت می‌کردند. زبان خویش را نه ترکی بلکه عثمانی می‌نامیدند، زبانی که چندین زبان مانند عربی و فارسی و اردو و ترکی در آن سهیم بود و سهم زبان عربی در آن تا ۶۰٪ می‌رسید.

---

۱. محمود ثابت الشاذلی؛ المسألة الشرقیة؛ قاهره، ۱۹۸۹، ص ۵۴.

بر همین اساس بود که ترک‌ها پیوند خویش را با گذشتهٔ پیش از اسلامِ خود قطع کردند و تنها با اسلام پیوند خورده، به اسلام و تاریخ اسلام افتخار می‌کردند.[1]

دولت عثمانی آرزوهای زیادی را محقق کرد که از آن جمله برافراشته شدن پرچم اسلام بر بسیاری از قلعه‌های شهرهای بزرگ اروپا و وارد کردن اقوام فراوان در حوزهٔ اسلام و حکومت اسلامی بود. یکی از این آرزوها فتح قسطنطنیه بود که مسلمانان از همان قرن اول هجری به دنبال آن بودند و پس از هشت قرن و نیم، تنها عثمانی‌ها بودند که موفق به فتح آن شدند و نامش را به اسلامبول تغییر دادند. در این دوره بود که سایهٔ اسلام آن چنان گسترده شد که به نظر می‌آمد که به زودی در شرق و غرب اروپا سپاه مسلمانان بر تمام عالم سیطره خواهد یافت.

نکتهٔ قابل توجه آن است که دولت عثمانی، یکی از موانع عمده در برابر استعمار غربی شامل استعمار اسپانیایی، پرتغالی و غیر آن بود که در برابرشان مقاومت، و کمک کرد تا سرزمین‌های عربی به صورت عربی ـ اسلامی باقی بماند. صلیبی‌ها و یهودی‌ها دریافتند که تنها دولتی که می‌تواند نگاهبان دیار عرب از سلطهٔ بیگانگان باشد، دولت عثمانی است و بس. به همین دلیل، استعمارگران اروپایی با برپایی نبرد فکری توسط عوامل غربگرای داخلی، در راه انهدام دولت عثمانی از درون تلاش کردند.[2]

یکی از ابزارهای این جنگ فکری، طرح اندیشه‌های قوم‌گرایانه و ناسیونالیستی بود؛ چرا که عقیدهٔ اسلامی، عقیدهٔ جهادی بود. استعمارگران کوشیدند تا با نشر اندیشه‌های قومی، جنبش جهاد اسلامی را به جنبشی ملی تبدیل کنند؛ چرا که جنبش ملی تنها دشمن را استعمارگر می‌بیند نه کافر. آنان هم‌چنین کوشیدند تا حرکت‌های جهادی را به حرکت‌های سیاسی تبدیل کنند که این نیز با طرح گرایش‌های قومی ممکن می‌شد. نشر غربگرایی نیز در همین تغییر و تحول، یکی از اهداف مورد توجه آنان بود؛ چرا که ترویج غربگرایی و برپایی جنگ فکری، می‌توانست شخصیت اسلامیِ مسلمان و هویت اسلامی او را با تضعیف و نابودی آن، از میان ببرد؛ چرا که مسلمان، در این موقعیت اعتقادش را به خدا و دین از دست داده، دشمنش را با بزرگی و احترام می‌نگرد. و چه ضعفی بالاتر از آن می‌توانست باشد که مسلمان ایمان و اعتقادش را از دست بدهد؟

---

۱. محمود الشاذلی؛ همان؛ ص ۵۴.

۲. امین شاکر، سعید العریان، محمد عطا؛ ترکیا و السیاسة العربیة: قاهره، ۱۹۶۲، ص ۴۷.

کار ترویج غربگرایی به از دست دادن اعتقادات و اخلاقیات جامعه اسلامی منجر شد و در ادامه، آنچه سبب خسران و زیان بود از غرب گرفته شد و آنچه سبب سودمندی و پیشرفت بود، به کناری گذاشته شد. شاهد بودیم که غربگراها ابزار لهو و لعب و بی‌بند و باری را از غرب گرفتند؛ اما پیشرفت‌های علمی و قدرت بر برنامه ریزی در عمل و جز آن را انتقال ندادند. بالاتر آن، کارشان به جایی رسید که به بی‌دینی و موضع ضد ملی - اعتقادی ـ اخلاقیِ خود افتخار نیز می‌کردند. این دقیقا اجرای وصیت لوییِ نهم بود، زمانی که در زندان شهر منصوره حبس بود، به غربی‌ها توصیه کرد به جای جنگ نظامی با مسلمانان که کاری بی‌ثمر است، با آنان به جنگ فکری بپردازند.[1]

نکتهٔ قابل توجه آن که، حرکت‌های قومی و ملی در جهان، حرکت‌های لائیک است؛ چرا که ناسیونالیسم از اساس دین را به کناری گذاشته و وحدت را بر پایهٔ زمین و زبان قرار داده است. بجز اینها، آنچه از دین و اخلاق و فضیلت، معارض به آن گرایش است، همه را به کناری نهاده است. وقتی به آن‌ها گفته می‌شود که خداوند فرموده است که «ما بنی آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را قبایل و ملت‌هایی قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسند» و فرموده است که «ارزشمندترین آنان، با تقواترین آن‌ها و شریعتمدارترین آن‌ها است» و اسلام نژاد یک مسلمان است، مسلمانی که عقیده و روش خاص خود را دارد، پیش از آن که بردهٔ یک سرزمین و نژاد خاص باشد، مسلمان است؛ آری وقتی اینها را به یک ناسیونالیست بگویید، «صورتش را از شما بر می‌گرداند، استکبار می‌ورزد و آنچه را شما می‌گویید و بدان دعوت می‌کنید، انکار می‌کند. وقتی که او را از عذاب جهنم می‌ترسانید، باز بر همان موضع خود اصرار می‌ورزد».[2]

در نیمهٔ نخست قرن نوزدهم، برای شماری از ترک‌ها این فرصت پیش آمد تا برای کسب دانش به غرب بروند و با آن آشنا شوند. آنان گمشدهٔ خویش را در دانش و صنعت (مدارس و کارخانه‌های) غرب یافتند و از نهضت اروپا متأثر شدند. اصلاحات محمدعلی و محمود دوم و افراد بعدی بر همین مبنا آغاز شد و به هدف دست‌یابی به ثروت، قدرت و ایجاد ارتش مسلح نو، ادامه یافت. اما هنوز اصلاحات به سبک اروپایی به جایی نرسیده بود که بخش‌های دیگر فرهنگ اروپایی بر کشور عثمانی اثر نهاد؛ این

---

۱. محمد قطب؛ مذاهب فکرية معاصرة؛ قاهره، ۱۹۷۷، ص ۲۷۹ ـ ۲۸۰.

۲. صالح العبود؛ القومية العربية فی ضوء الاسلام؛ قاهره، ۱۹۷۳، ص ۲۵.

بخش، به ویژه مربوط به افکار، نظام حکومتی و روش خاص زندگی اروپایی بود. به دنبال آن، مفاهیمی مانند مفهوم ناسیونالیسم وارد حوزهٔ دانشی و فرهنگیِ عثمانی شد.[۱]

جنبش ترکان جوان

اروپای غربی، به رهبری انگلیس، بر آن بود تا دولت عثمانی را نابود و سرزمین‌های آن را تقسیم کند. به همین دلیل از ایجاد جنبشهای ناسیونالیستی، آن هم به دست ترکان روشنفکر و فرهنگی که در غرب تحصیل کرده و آموزش‌های لائیک دیده بودند، کار را آغاز کرد. جنبش قوم‌گرایانهٔ ترکی، جنبشی لائیک بود که در اصل بر پایهٔ آگاهی طبقهٔ متوسط، آن هم بخش فرهنگی آن بنا شده بود. این بخش، شامل گروهی می‌شد که از آراء و افکار لیبرالیِ غرب تأثیر پذیرفته و افرادی از آن به مرور، مناصب حکومتی و اداری را در امپراطوری عثمانی عهده‌دار شده بودند. این گروه، برای تحقق چهار هدف، حرکت خود را آغاز کردند: به دست آوردن آزادی فردی، ایجاد نظام مشروطه، از بین نظام فئودالی، و آزادی وطن از سلطهٔ اجنبی.[۲]

بدین ترتیب، طبقهٔ حاکم یاگروه نخبه از این طایفهٔ فرهنگی ترک، حرکت و جنبش خود را برای تحقق مشروطه و جلوگیری از استبداد سلاطین آغاز کردند. تردیدی وجود نداشت که جنبش اصلاحات به مقدار زیادی، به ایجاد جنبش جدید کمک کرد: نخست آن که نظام فئودالی کهنه را به مقدار زیادی از بین برد. دوم آن که روش‌های غربی را در تمامی ساختار اداری دولت عثمانی، به خصوص ارتش، مورد استفاده قرار داد. و سوم آن که برای تمرکز قدرت در خود ترکیه و نیز ولایاتی که تابع دولت عثمانی بود، تلاش چشمگیری صورت گرفت.[۳]

به‌رغم آن که جنبش ضد استبدادی ترکی از سال ۱۲۷۶ / ۱۸۵۹ آغاز شد ـ یعنی زمانی که توطئهٔ عزل و قتل سلطان عبدالحمید کشف و منجر به دستگیری رهبران آن و زندانی شدن‌شان شد ـ اما باید گفت افکار آزادیخواهانه و مشروطه‌گری از سال‌ها پیش از آن در عثمانی وجود داشت. این افکار در آثار صادق رفعت پاشا که تأثیر خاص خود را بر

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۲۴ ـ ۲۲۵.

۲. محمد انیس؛ الدولة العثمانی و الشرق العربی؛ ص ۲۴۶ ـ ۲۴۷.

۳. Ram saur, E,E, The Young Turks. Prelude to The Revolution of 1908, P. 4. برگرفته از کتاب الدولة العثمانیة و شبه جزیرة العربیة؛ ص ۴۲ ـ ۴۳.

اصلاحات زمان سلطان عبدالحمید و مصطفی رشید پاشا داشت، منعکس شده بود. همان گونه که محمدعلی پاشا، والی مصر، مجلس شورای عمومی را در سال ۱۲۴۰ / ۱۸۲۴ ایجاد کرد. این مجلس ۱۵۶ عضو از صاحب منصبان حکومتی، علما و اعیان داشت و هر سال یک بار برای مدت چند روز تشکیل جلسه می‌داد تا در کار ادارهٔ کشور، مسئلهٔ آموزش و کارهای عمومی دیگر به بحث و مشاوره بپردازد.[۱]

سلطان عبدالمجید نیز در سال ۱۸۴۵/۱۲۶۲ مجلسی را در استانبول ایجاد کرد که شخصیت‌هایی از مناطق مختلف ـ از هر ولایت دو نفر ـ در آن حضور داشتند. این اقدام برای شناخت بهتر ولایات و مقدار نیاز آن‌ها به اصلاحات صورت گرفت. در سال ۱۸۵۸/۱۲۷۵ بای تونس (محمدپاشا) فرمانی را صادر کرد که به نام عهد الامان شهرت یافت. در روزگار صادق بای و با تلاش وزیر خیرالدین پاشا، این قانون تعدیل شد و یک مجلس قانون گذاری با شصت عضو که قدرت زیادی داشت، تأسیس گردید. این مجلس حق داشت بای را در صورتی که بر خلافت قانون یاد شده عمل کند، از حکومت عزل نماید.[۲]

در سال ۱۸۶۶/۱۲۸۳ اسماعیل پاشا در مصر، نخستین تجربهٔ مجلس شورای منتخب را که شامل ۷۵ عضو بود، به مرحلهٔ عمل درآورد. قدرت این مجلس محدود و مصوبات آن تنها در چهارچوب ارائهٔ پیشنهادهایی به والی بود؛ در حالی که تصمیم آخر به عهدهٔ او بود.[۳]

به هر روی، در دههٔ شصتِ قرن نوزدهم، انتقاداتی نسبت به کارهای دولتی مطرح شد و برنامه‌هایی برای مشروطه ارائه گردید. این مطلب به صورت عمومی در میان ادیبان، شاعران، و روشنفکران ترک مطرح شد که به خصوص می‌توان برجسته‌ترین آن‌ها را نامق کمال، ضیاء پاشا، و ابراهیم‌شناسی معرفی کرد. این قبیل افکار در مطبوعات این دوره یافت می‌شود[۴] که از آن جمله باید به جریدة الحوادث، ترجمان الاحوال، مرآة، عین وطن و جز آن‌ها اشاره کرد.

در واقع، نامق کمال و دیگر روشنفکران ترک معاصر وی، در پشت سر حرکت

---

۱. رجب حراز؛ الدولة العثمانية و شبه جزيرة العربية؛ ص ۴۴.

۲. حبیب ثامر؛ هذه تونس؛ ۱۹۶۳، ص ۲۳؛ و بنگرید:

Lewis. B. The Emergece of Modern Turkey, PP. 110-111.

۳. احمد عزت عبدالکریم؛ دراسات تاریخیة فی النهضة العربیة الحدیثة؛ ص ۵۴۴ـ۵۴۵.

۴. رجب حراز؛ همان؛ ص ۴۵.

مشروطه خواهی در روزگار سلطان عبدالعزیز (۱۲۷۸ ـ ۱۸۶۱/۱۲۹۳ ـ ۱۸۷۶) قرار داشتند. سلطان عبدالعزیز نیز رنگ دولت عثمانی را به صورت لائیک درآورد و به اجرای برخی از طرح‌های سودمند عمومی دست زد؛ از جمله به اصلاح راه‌های ارتباطی پرداخت. وی هم‌چنین نظام آموزشی لائیک را که شامل تأسیس مدارس ابتدایی و متوسطه بود و همه نوع شاگرد با هر گرایش دینی می‌توانست در آن تحصیل کند، به مرحلهٔ عمل درآورد. افزون بر اینها، در سال ۱۸۶۸/۱۲۸۵ دیوان عالی قضایی را ایجاد کرد که از عده‌ای برابر، از مسلمانان و مسیحیان تشکیل شده بود. هم‌چنین در همان سال، به مانند فرانسه، مجلسی برای دولت تأسیس نمود که اختیارات قانون گذاری و اداری داشت و اعضای آن از مسلمانان و مسیحیان بودند.[۱]

با این حال، سلطان عبدالعزیز در کار اصلاحات چندان کوشا نبود و بیش‌تر در صدد قانع کردن دولت‌های اروپایی بود؛ آنچنان که چنین تصور شود که دولت عثمانی در حال اجرای اصلاحاتی بر پایهٔ روش‌های اروپایی است. نتیجهٔ آن می‌توانست قانع کردن دولت‌های اروپایی برای آن باشد که دولت عثمانی صلاحیت ادامهٔ حیات دارد و بدین ترتیب مانع مداخلهٔ آنان در این کشور به بهانهٔ بهبود بخشیدن به وضعیت رعایای اقوام تحت فشار از جمله نصرانی‌ها شود.[۲]

ساطع الحصری می‌نویسد: دولت عثمانی در دورهٔ تنظیمات، در محدودهٔ وسیعی بر پایهٔ تقلید از غرب دست به اصلاحات و تغییرات زد و به اقتباس از روش‌های غربی پرداخت؛ در حالی که این دولت، در ساختار بنیادی خود اسلامی باقی ماند.[۳] وی هم‌چنین می‌نویسد: همه چیز در دولت عثمانی، گاه با صفت عثمانی و گاه گونهٔ اسلامی، وصف می‌شد؛ اما به عنوان ترکی وصف نمی‌گردید. این زمان، اندیشه‌های ناسیونالیستیِ ترکی، به هیچ روی در اندیشهٔ دولت‌مردان، فرهنگیان جامعه و نیز اذهان عامهٔ مردم در مملکت وجود نداشت. از آنچه گذشت می‌توان دریافت که ترکان عثمانی پیوند عمیقی با اندیشهٔ ملی عثمانی اسلامی داشته و از گرایش قوم‌گرایانهٔ ترکی به دور بوده‌اند. این وضعیت تا سقوط سلطان عبدالحمید دوم (۱۳۲۷ / ۱۹۰۹) ادامه داشت.[۴]

به طور کلی، جنبش ناسیونالیستی ترکی و در ادامه حرکت مشروطه‌گری، با جریان

---

1. Marriott, Sir. J.A., The Eaatern Question, PP. 311-312

۲. محمد انیس؛ همان؛ ص ۲۱۲.

۳. ساطع الحصری؛ محاضرات فی نشوء الفکر القومیة؛ بیروت، ۱۹۶۲، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۲.

۴. ساطع الحصری؛ همان؛ ص ۱۳۲ ـ ۱۴۰.

و جنبش ترکان جوان (ترکان آزاد و لیبرال) پیوند می‌یابد. بانیان این جنبش، ابتدا جمعیتی سری ایجاد کردند تا برنامهٔ جنبش را تدوین کنند. در ژوئن سال ۱۸۶۵/۱۲۸۲ مجموعه‌ای کوچک از عناصر ملی‌گرای ترك با گرایش‌های لیبرالی تأسیس گردید که شمار آن‌ها به شش نفر می‌رسید. برجسته‌ترین آنان، نامق کمال و امیر مصطفی فاضل ـ از خاندان محمدعلی و برادر خدیو اسماعیل ـ بودند. اینان طی یک اجتماع پنهانی، **جمعیة الشباب العثمانیین** را ایجاد کردند. جالب توجه آن که جمعیت ترکان جوان یا جمعیة الشباب العثمانیین برنامه‌ای درست مطابق برنامهٔ کاربونای ایتالیا برای خود تنظیم کردند. این حرکت به سرعت رشد کرد و شمار اعضای آن در زمانی، تا ۲۴۵ عضو رسید.[۱]

نکتهٔ قابل توجه آن که قیام ترکان جوان به این معنا بود که طبقهٔ فرهیختهٔ ترک، این نیاز را احساس کرده که لازم است تا شماری از عناصر ملی، ضرورت اصلاحات را به دولت تفهیم و سپس تحمیل کنند؛ به طوری که حرکت اصلاح از دستور کار خارج نشود. همچنان که قیام ترکان جوان به آن اشاره داشت که طبقهٔ فرهنگیِ ترک، نیروی واقعی خویش را شناخته و نیاز به بازگویی آن را برای عامه، دریافته است.[۲]

اعضای این جنبش، در آغاز، اندیشه‌های اصلاحی خویش را در خلال آثار ادبی عرضه می‌کردند. از این زمان به بعد بود که در میان نوشته‌های نویسندگان ترک، تعبیرات و مفاهیم تازه‌ای در عرصه و حوزهٔ اندیشهٔ ترکی پدید آمد. تعبیرهایی مانند آزادی فردی، وطن، مشروطه، پارلمان و... از آن جمله بود. زمانی که کار از مرحلهٔ انتقاد گذشته، به انقلاب رسید و نیز با توجه به سیاست استبدادی سلطان عبدالعزیز و تنفر وی از تمامی گرایش‌های نو، اعضای جمعیت به خارج از کشور گریختند. شماری از آنان در پاریس و برخی نیز در لندن اقامت گزیدند.[۳]

مهاجرت رهبران ترکان جوان به اروپای غربی، همزمان با آغاز تحول در جنبش قومی ترکیه از صحنهٔ ادبیات به سیاست بود. در سال ۱۸۶۸/۱۲۸۵ برای نخستین بار در لندن، نشریه‌ای که اندیشهٔ اتحاد ترکان آزادیخواه (جریدة الحریة) را ارائه می‌کرد، پدید آمد. رئیس تحریریهٔ این جریده، رفعت بیک بود. شمارهٔ نخست این نشریه حاوی دو مقاله اساسی بود که هر دو به خامهٔ نامق کمال بود. یکی تحت عنوان الوطنیة و دیگری

---

۱. رجب حراز؛ همان؛ ص ۴۷.

2. Ramsaur, E - E. The Young Turks, P. 3.

۳. رجب حراز؛ همان؛ ص ۴۸.

الشوری. در مقالهٔ نخست بر اندیشهٔ ناسیونالیستی و ملی تأکید شده و تکیهٔ مقالهٔ دوم بر لزوم مسئول بودن دولت عثمانی در قبال مردم بود. در حالی که بیش‌تر مقالات این نشریه بر اندیشهٔ وطنی‌گری تکیه داشت و نویسندگان آن گرفتار تبعید و زندان شدند و تحت فشار قرار گرفتند.[۱] دلیل این فشارها آن بود که دولت احساس کرد که افکار این گروه مورد استقبال عمومی قرار گرفته و در محدودهٔ وسیعی بر اذهان افراد منتقد دولت، تأثیر گذاشته است.

عزل سلطان عبدالعزیز

مدحت پاشا در حالی به عنوان رهبر ترکان جوان در ترکیه مطرح گردید که ارتباطی با آنچه در لندن و پاریس می‌گذشت، نداشت. وی نمونه‌ای از طبقهٔ جدید فرهنگی بود که در دولت عثمانی مسئولیت‌های اداری و دولتی داشت و تا سرحد صدراعظمی بالا رفت. وی در بابعالی به سرعت مدارج ترقی را طی کرد و سفرهای متعددی به پایتخت‌های اروپایی انجام داد. پس از بازگشت، مشاغل دولتی چندی داشت و در سال ۱۸۶۵/۱۲۸۲ حاکم ولایت دانوب جدید شد. پس از آن در سال ۱۲۸۶ ـ ۱۸۶۹/۱۲۸۹ ـ ۱۸۷۲ به عنوان حاکم ولایت بغداد خدمت کرد. وی در تمام مناصبی که عهده‌دار بود، از خود، درایت، قدرت و کفایت نشان داد و همین سبب شهرت او گردید.[۲]

سلطان عبدالعزیز عثمانی، صدارت عظمی را به محمود ندیم پاشا واگذار کرد. وی از محافظه‌کاران بود و رابطهٔ عمیقی با سفیر روسیه داشت. در سال ۱۲۸۸ دو گرایش اساسی در دولت عثمانی به چشم می‌خورد که هر دو در بارهٔ اصلاحات و نظام حکومتی با یکدیگر درگیر بودند: نخست گرایش اصلاح‌طلبی و دوم جریان محافظه‌کار که به عدم برخورد با قدرت سلطان و عناصر اسلامی اعتقاد داشت؛ چرا که این اعتقاد سبب حفظ قدرت دولت می‌شد. محمود ندیم صدر اعظم دولت عثمانی، فرصتی را در اختیار سلطان نهاد تا با حمایت از محافظه‌کاران و تأکید بر عنوان خلافت، از موضع وی در برابر گروه اصلاح طلب و تنظیمات‌گرا حمایت کند.[۳]

---

1. Lewis, B, op. Cit., P. 151 - 152

۲. در بارهٔ زندگی مدحت پاشا به قلم فرزندش بنگرید به:

Medhat, Ali Haydar, The life of Midhat, London, 1930

۳. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۲۹.

به مرور برخی از گروه‌ها از برخوردهای مستبدانهٔ سلطان به خشم آمدند. به دنبال آن، دشواری‌های چندی، که محصول اوضاع نامناسب اقتصادی و اعلان ورشکستگی دولت عثمانی بود، پدید آمد. این وضع سبب ترویج افکار مشروطه خواهی و پارلمانی شد و افکاری که مدحت پاشا و دیگران در این زمینه ارائه می‌کردند، در روزنامه‌ها مورد توجه و مناقشه قرار گرفت. محافظه کاران دشواری‌های دولت را به بحث تنظیمات و رشد جریان لائیک و نفوذ بیگانگان و دخالت آنان در شؤون دولت و برابر دانستن مسلمان و غیر مسلمان منتسب می‌کردند. این استدلال‌ها سبب خشم جریان اسلام‌گرا در قبال جریان اصلاح طلب و در نتیجه سخت‌گیری بر آن‌ها و طرد معلمان و متخصصان خارجی و نیز سخت‌گیری بر مدارس خارجی گردید. به دنبال آن، حمله به خارجی‌ها در معابر عمومی، برای نخستین بار از زمان سلیم سوم آغاز شد و درخواست لغو امتیازات خارجی و از بین بردن موقعیت‌هایی که مطلوب اجانب بود، بالا گرفت. درست زمانی که حرکت تنظیمات درحال اضمحلال بود، رخدادهای بالکان سبب فروکش کردن حرکت اسلامی شد.[۱]

با آشفته شدن اوضاع در شهرها، سلطان در اگوست سال ۱۲۸۹ / ۱۸۷۲ محمود ندیم صدر اعظم را کنار گذاشت و مدحت پاشا را به این سمت برگزید. وی پس از دو ماه از سمت خود استعفا، و دلیل آن را اختلاف نظر خود با سلطان عنوان کرد. پس آن چندین وزارتخانه به مدحت پاشا واگذار شد که ریاست وی بر آن‌ها، به درازا نینجامید.[۲]

در این مدت، مدحت پاشا و دوستانش از ترکان آزادی خواه، مصمم بر اجرای اصلاحات اقتصادی و محدود کردن قدرت مطلقهٔ سلطان بودند و آن را نیز از طریق یک قانون اساسی که همزمان از قدرت سلطنت بکاهد و از آشفتگی و نابودی دولت جلوگیری کند، عملی می‌دانستند. به نظر می‌رسد کار تهیه قانون اساسی پس از آن که مدحت پاشا در سال ۱۲۹۳ / ۱۸۷۶ به دستگاه وزارتی رشید پاشا پیوست، به سرعت آغاز شد. این قانون مشابه قانون اساسی بلژیک بود که در سال ۱۲۴۷ / ۱۸۳۱ تصویب شده بود. مدحت پاشا و شماری دیگر از صاحب‌منصبان بزرگ و نیز شماری از افسران ارتش در ۳۰ مه ۱۸۷۶ (۱۲۹۳) با انقلاب سفید که از حمایت فتوای شیخ الاسلام همراه بود، سلطان عبدالعزیز را عزل کردند. پس از آن، انقلابیون، سلطان مراد پنجم را که روابط دوستانه‌ای با ترکان جوان

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۳۰.

۲. رجب حراز؛ الدولة العثمانیة و شبه جزیرة العرب؛ ص ۵۰.

داشت و متمایل به اعلان قانون اساسی جدید بود، به جای عبدالعزیز نشاندند.[1]

سلطان مراد پنجم، فردی زیرک، و از دانش ترکی و عربی خوبی برخوردار بود. وی به ادبیات، علوم و روش‌های اروپایی توجه ویژه‌ای داشت و، خود به اروپا رفت و با برخی از چهره‌های اروپایی دیدار و گفت‌وگو کرده، حتی در برخی از محافل ماسونی نیز حاضر شد. وی با نامق کمال، یکی از رهبران فکری ترکان جوان و نیز برخی دیگر از آنان، ارتباط داشت. چنین به نظر می‌رسد که وی به مشروطه، لیبرالیسم و اندیشه‌های لائیک تمایلاتی داشته است. برادرش عبدالحمید و نیز عمویش سلطان عبدالعزیز از این ارتباط‌ها آگاه بودند، به همین دلیل سلطان عبدالعزیز در این اواخر، به گونه‌ای خاص آزادی او را محدود کرده بود؛ به طوری که سبب روی آوری او به شرابخواری شده بود. در این میان، تأیید او در مساوی بودن مسلمانان و مسیحیان، سبب پرهیز محافظه کاران عثمانی از او شد.[2]

چنین به نظر می‌رسد که روی آوردن او به مشروب خواری، چندان بر وی اثر کرده بود که پس از به دست گرفتن قدرت، دچار اختلال فکری شد و به ویژه پس از خودکشی عمویش عبدالعزیز و کشته شدن شماری از امرا به دست امیر یوسف عزالدین پسر عبدالعزیز، دشواری او بیش‌تر گردید. به دلیل همین اختلال فکری بود که مدحت پاشا و دیگر وزرا، سلطان مراد را از سلطنت خلع کردند. این کار در ۳۱ اگوست انجام گرفت و پس از وی، برادرش عبدالحمید تحت عنوان عبدالحمید دوم به تخت نشست. این پس از آن بود که وی نظام مشروطه را پذیرفته بود.[3]

اعلان مشروطه

سلطان عبدالحمید دوم، مدحت پاشا را به عنوان صدراعظم تعیین کرد و در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ / ۱۲۹۳ قانون اساسی را که مشتمل بر آزادی‌های مدنی بود و نیز حکومت پارلمانی را به صراحت پذیرفت و آن را اعلان کرد. بر اساس قانون اساسی، پارلمان از دو مجلس تشکیل می‌شد: مجلس نمایندگان و مجلس اعیان و شیوخ.[4]

چندی نگذشت که عبدالحمید، مدحت پاشا را در ۵ فوریه سال ۱۸۷۷ (۱۲۹۴)

---

1. Lewis, B, op. Cit., P. 160

2. Lewis, B, op. Cit., P. 159

۳. همان.

4. Lenzowski, G., The Middle Eest in World, P. 26.

عزل و به بیرون از عثمانی تبعید کرد. سلطان این اقدام را مستند به قانون اساسی جدید کرد. این اقدام در زمانی انجام شد که محافظه کاران، مدحت پاشا را سخت تحت فشار گذاشته بودند. از سوی دیگر، ترکان آزادی‌خواه نیز که طرفدار قانون اساسی بودند، در این باره اعتراضی نکردند.[۱]

قانون اساسی، قوای موجود را به لحاظ صورت و نه محتوا، از یکدیگر تفکیک کرده بود. همان‌گونه که تغییراتی که در نظام حکومتی داده شده بود، بر همان اساس، تنها نوعی دگرگونی محدود بود. بنابر این هیچ کس در بارهٔ محدود شدن سلطان اندیشه نمی‌کرد. درست همان طور که قانون اساسی به صراحت، سلطان را غیر قابل انتقاد دانسته، او را در برابر هیچ کس مسئول نمی‌شناخت. در واقع قانون اساسی در دست شخص او بود.[۲] وی قادر به عزل و نصب وزرا بود؛ همان طور که در بستن قراردادها و نیز اعلان جنگ و صلح اختیار تام داشت. هم‌چنین سلطان، فرمانده نیروهای مسلح به شمار می‌رفت. نیز حق داشت قوانینی را بدون ارجاع به پارلمان صادر کند. بدین ترتیب سلطان عبدالحمید دوم (۱۲۹۳ ـ ۱۳۲۷ / ۱۸۷۶ ـ ۱۹۰۹)، درست مانند اسلاف خود، از قدرت خود به گونه‌ای که می‌خواست، استفاده می‌کرد؛ آن گونه خود مدحت پاشا نخستین قربانی او بود. در واقع، اختیارات گسترده‌ای که قانون اساسی به سلطان داده بود، قدرتِ وزیر را نیز محدود کرده بود؛ به طوری که او تنها می‌توانست نقش فرد دوم را در گردش کار دولت عهده‌دار باشد.[۳]

قانون اساسی آزادی طرح افکار و اعلام آن‌ها را به اعضای پارلمان داده بود: هم‌چنین در قانون آمده بود، تا وقتی آنان از قوانین مجلس عدول نکرده‌اند، حق محاکمهٔ آنان وجود ندارد. قانون اساسی ترکیه، زبان ترکی را زبان رسمی دولت ـ که با آن در جلسات گفت‌وگو می‌شد ـ معین و تصریح کرده بود که رأی دادن نمایندگان به لوایح، بر حسب شرایط می‌تواند مخفی یا علنی باشد. هم‌چنین بر طبق قانون، مجلس کارِ تنظیم بودجه را بدون دخالت سلطان تعیین می‌کرد؛ در حالی که نسبت به قوانین عادی چنین قدرتی نداشت.[۴]

در بارهٔ حقوق مردم، قانون اساسی مشی عثمانی را که سیاست رسمی دولت بود،

---

1. Miller, W. op. Cit., P. 368

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۳۴.
۳. همان.
۴. همان؛ ص ۲۳۵.

در محدودهٔ تساوی حقوق که قانون تنظیمات آن را مطرح کرده بود، پذیرفته بود. قانون اساسی همهٔ رعایای دولت را با صفت عثمانی می‌شناخت؛ اعم از آن که مسلمان باشند یا غیر مسلمان. اینان همه از آزادی‌ها و حقوق شخصی برخوردار و در اصل، تمام عثمانی‌ها در برابر قانون مساوی بودند. درست همان طور که از حقوق برابر برخوردار بودند، می‌بایست همهٔ آنان قوانین والزامات موجود را بپذیرند. هم‌چنین قانون اساسی استقلال قوهٔ قضائیه را پذیرفته و با حفظ دادگاه‌های شرع، دادگاه‌های ملل را نیز برای غیر مسلمانان پذیرفته بود تا در امور دینی خاص خود، به آن رجوع کنند.[1]

سلطان عبدالحمید دستور داد تا قانون اساسی اجرا و انتخابات برگزار شود؛ انتخاباتی که در نوع خود، نخستین انتخابات در تاریخ عثمانی بود. مردمان ولایات عربی نیز در این انتخابات شرکت کردند.

با توجه به دشواری‌های دولت در منطقهٔ بالکان، مدحت پاشا اعلام کرد که انتخابات در مناطق مختلف به صورت مستقیم برگزار نشود، بلکه انتخاب نمایندگان، توسط مجالس ولایات و استان‌ها صورت گیرد. هم‌چنین قرار شد تا بابعالی، عدهٔ نمایندگان هر ولایت را بر حسب جمعیت ساکن آن منطقه معین کرده، حاکم هر ولایت نسبت میان مسلمانان و غیر مسلمانان ولایت خود را گزارش کند. بر این اساس، تعداد کرسی‌های متعلق به مسلمانان ۷۱ و شمار کرسی‌های مسیحیان به ۴۴ و از یهودیان ۴ عدد معین گردید.[2]

نخستین پارلمان عثمانی در ۲۹ مارس ۱۲۹۴/۱۸۷۷ تشکیل شد و مجلس اعیان و شیوخ نیز با ۲۶ عضو که ۲۱ نفر آنان مسلمان بودند، در کنار مجلس نمایندگان که ۱۲۰ عضو داشت، آغاز به کار کرد. برخی از نمایندگان مناطق عربی، در خلال بحث‌ها، به تدریج موقعیت مهمی در مجلس به دست آوردند. این در حالی بود که مجلسِ نمایندگان چندان نپایید. پیش از آن که مجلس، دور دومِ خود را آغاز کند، نمایندگان در ۱۳ فوریه سال ۱۸۷۸ / ۱۲۹۶ خواهان آن شدند تا سه تن از وزرا در برابر مجلس، از اتهاماتی که به آنان وارد شده، دفاع کنند. عبدالحمید دستور تعطیلی مجلس را صادر کرد و از نمایندگان خواست تا به شهرهای خود باز گردند. هم‌چنین شماری از رهبران آن را تبعید کرد.[3]

بدین ترتیب عمر این مجلس در دورهٔ اول و دوم آن پنج ماه و ۲۵ روز بود و پس از

---

۱. ساطع الحصری؛ البلاد العربیة و الدولة العثمانیة، ص ۹۹.

۲. همان؛ ص ۱۰۰.

3. Lewis, W. op. Cit., PP. 164 - 165

آن، برای مدت سی سال مجلس تعطیل بود و درِ ساختمان آن، حتی یک بار نیز باز نشد.[۱]

شایسته توجه آن که رفتار برخی از دولت‌های اروپایی، به طور غیر مستقیم در قضیهٔ تعطیلی مجلس، بی‌تأثیر نبود. در ۲۴ آوریل سال ۱۲۹۵/۱۸۷۷ روسیه به عثمانی اعلان جنگ داد و نیروهای روس، همان روز وارد مرزهای اروپایی و آسیایی ترکیه شدند. به دنبال آن شکست‌های پیاپی بر نیروهای عثمانی وارد شد تا آن که به امضای معاهدهٔ سان استفانو در مارس سال ۱۲۹۶/۱۸۷۸ انجامید. پیش از امضای این قرارداد، سلطان مجلس نمایندگان را تعطیل و توقف اجرای قانون اساسی را اعلام کرده بود.[۲]

سلطان عبدالحمید، زمینه را چنان فراهم کرده بود تا بتواند به صورت حاکم مطلق، به مانند اسلاف خود، بر سرزمین عثمانی حکومت کند. وی نویسندگان و روزنامه‌نگاران را از پایتخت دور کرد و در برابرِ حرکت‌های آزادی‌خواهی در همهٔ ولایات ایستاد. وی در این جهت از جاسوسان فراوانش در هر نقطه بهره گرفت و از طریق طرح نظریهٔ جامعهٔ اسلامی و ایجاد جامعهٔ دینی که بر همهٔ قومیت‌ها غالب باشد، در برابر حرکت‌های یاد شده ایستاد. وی این کار را با توجه به اهتمام خاصش به مؤسسات دینی و علمی و صرف اموال فراوان بر اصلاح حرمین شریفین و تزیین مساجد، دنبال می‌کرد.[۳]

بدین ترتیب یک دورهٔ مهم، که دوران حکومت طولانی سلطان عبدالحمید است و غرب وی را به عنوان حاکمی مستبد می‌شناسد، آغاز شد. واقعیت آن است که آنچه او را وادار کرد تا دست به این اقدامات بزند، حذف جریان تنظیمات و بازگشت به نظام حکومتی پیشین بر اساس تعالیم اسلامی بود تا بدین وسیله بتواند در برابر مداخلهٔ اروپایی‌ها در امور داخلی کشور که سبب همهٔ دشواری‌های حکومتی شده بود، بایستد. حقیقت آن است که سلطان عبدالحمید تنها از روی اجبار در برخورد با دیپلماسی اروپایی، با مشروطه موافقت کرد؛ اما اندکی نگذشت که تصمیم گرفت جریان مجلس را با شریعت اسلامی سازگار کند. زمانی که از توطئه‌ای که بر ضدش ترتیب داده شده بود، آگاه شد، به تعقیب آزادی خواهان پرداخت و قانون اساسی را تعطیل کرد. از جملهٔ آنان، مدحت پاشا و نامق کمال و شماری دیگر بودند که همه آواره شدند.[۴]

---

۱. ساطع الحصری؛ همان؛ ص ۹۹ ـ ۱۰۰.

2. Miller, W. op. Cit., PP. 373-377

۳. ساطع الحصری؛ همان؛ ص ۱۰۰ ـ ۱۰۲.

4. Ramsaur, E.E., op. Cit., PP. 24-25

فصل هشتم

روزگار سلطان عبدالحمید
۱۲۹۳ـ۱۳۲۶ / ۱۸۷۶ـ۱۹۰۹

تولد و زندگی

سلطان عبدالحمید در روز چهارشنبه ۲۱ سپتامبر سال ۱۸۴۲ متولد شد. وی فرزند عبدالمجید (از همسر دوم او) است که در سن هفت سالگی مادرش را از دست داد. او دو زبان فارسی و عربی و بسیاری از کتاب‌های ادبی را نزد استادان فرا گرفت.

پس از عزل برادرش مراد، در روز پنج شنبه ۱۱ شعبان سال ۱۲۹۳ (۳۱ اگوست ۱۸۷۶) در حالی که سی و چهار سال داشت، با او به عنوان خلیفهٔ عثمانی بیعت شد. این مراسم که در آن وزرا، شخصیت‌ها و صاحب منصبان اداری و لشکری بزرگ شرکت داشتند، در کاخ توپقاپی برگزار شد. به دنبال آن، رؤسای مناطق مختلف، خلافت او را تهنیت گفتند و به همین مناسبت در نقاط مختلف، توپها شلیک کردند و در همهٔ نواحی استانبول برای سه روز جشن و سرور برگزار گردید. صدر اعظم عثمانی با ارسال تلگراف به رؤسای دولت‌ها، خبر خلافت وی را اعلام کرد. یک هفته بعد، در مسجد ابوایوب انصاری، طی مراسمی، نقیب اشراف در حضور شیخ الاسلام و وکلا، طبق رسم معهود، شمشیر او را بست و خلیفه همان طور که با موکبی باشکوه به جامع ایوب آمده بود، به قصرش بازگشت.[۱]

عبدالحمید زمانی به خلافت رسید که دولت عثمانی غرق در بدهی‌های خارجی بود؛ بدهی‌هایی که مبلغ آن به ۲/۵ میلیارد لیرهٔ عثمانی می‌رسید. هم‌چنین او می‌بایست در برابر تهدیدات دول خارجی دست به اقداماتی بزنند. به همین دلیل برای حل این دشواری‌ها، وی شماری از متخصصان مسائل مالی اروپایی را به کار گرفت.

---

۱. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۳۵۶.

عبدالحمید بزرگترین سلطان عثمانی در دورهٔ انحطاط این دولت است که بی تردید اقدامات مهمی در زمینه‌های مختلف برای جلوگیری از نابودی و انحلال این دولت انجام داد؛ جز آن که شرایط و توطئه‌های بین‌المللی و صهیونیستی وناسیونالیستی مانع تأثیر اقدامات او گردید.

اقدامات داخلی و اصلاحات

قرن نوزدهم را برای دولت عثمانی، قرن اصلاحات می‌دانند؛ آن گونه که دولت مزبور در جهت اصلاح نهادهای نظامی و مدنی خود بر اساس شیوه‌های اروپایی جدید بر آمد تا بتواند این دولت را حفظ کرد و از انحلال آن جلوگیری کند. هم‌چنین دولت عثمانی برای کسب رضایت خاطر دولت‌های اروپایی، گام‌هایی در راه اصلاح وضعیت مسیحیان برداشت تا مانع از دخالت آنان در امور داخلی کشور به بهانهٔ حمایت از مسیحیان شود.[۱]

در بیانیه‌های اصلاحی، به گروه‌های غیر مسلمان امتیازاتی داده شد؛ در برخورد با طوایف مختلف اعلان مساوات شد؛ کلمات و مفاهیمی که از ارزش و اعتبار اجتماعی اهل ذمّه می‌کاست حذف شد و آزادی دینی برای همه تضمین گردید. هم‌چنین زمینهٔ فعالیت برای همهٔ گروه‌ها در گرفتن مشاغل و کار در نهادهای آموزشی دولتی فراهم گردید. همان گونه که در قوانین جدید به دولت‌های خارجی این امکان داده شد تا به نوعی در کارهای مالی دولت عثمانی نظارت بیش‌تری داشته باشند.[۲]

به‌رغم ادامهٔ اصلاحات و تغییرات در دوران عبدالحمید، کارها از جهاتی با آنچه در گذشته رخ داده بود، متفاوت بود. این مسئله از جهتی نتیجهٔ تغییرات مداومی بود که در طول قرن نوزدهم رخ داده و از سوی دیگر واکنشی در برابر آن تحولات به حساب می‌آمد. در اصل، به‌رغم اصلاحات، روزگار عبدالحمید با دو ویژگیِ مبارزه با غرب و به‌کارگیری شیوهٔ استبدادی متمایز بود؛ استبدادی و نوعی تمرکزگرایی که از لوازم حراست و حفاظت از وحدت امپراطوری و بقای آن بود. در واقع، پس از شکست حرکت تنظیمات که قرار بود از قدرت استبداد بکاهد، وضعیت جدید در روزگار عبدالحمید از سوی دولت‌مردان مسلمان که در پی حراست از امپراطوری عثمانی و اسلام در برابر فشار

---

1. Miller, William, op. Cit., P. 298

۲. همان.

تهدیدهای اروپا بودند، مورد حمایت قرار داشت.[1]

سلطان عبدالحمید در ابتدای کار وعدهٔ ادامهٔ عمل به قانون اساسی را داده بود؛ اما شرایطی که در اطراف کار سلطنت پیش آمد و نیز عدم اطمینان او به درستکاری و کفایت سیاسی تشکیلات باب عالی و نیز الزامات داخلی و خارجی که برای دولت پدید آمد، او را به تدریج به تمرکز قدرت در دست خود کشاند و دولت را به صورت استبدادی معرفی کرد.[2]

عبدالحمید با اصلاحاتی که سلطنت او را تهدید نمی‌کرد، مخالف نبود. هم‌چنین او فردی نبود که دنباله‌رو تمدن غربی باشد؛ چراکه شرق را صاحب تمدن اسلامی ویژهٔ خود می‌دید. تنها چیزی که برای او اهمیت داشت، ترویج علوم جدید بود. به نظر او اسلام مخالف پیشرفت نبود؛ اما کارهای ارزشی می‌بایست وضعیت طبیعی خود را داشته و از داخل برآمده، متناسب با نیاز جامعه باشد؛ چراکه در صورت تحمیل از خارج، نمی‌توان به موفقیت آن امیدوار بود.[3]

سلطان عبدالحمید مسئلهٔ تمرکز اداری را در همهٔ ولایات دنبال کرد؛ آن گونه که والیِ هر منطقه از طرف شخص سلطان به کار گمارده شود و انتخاب او بر اساس شایستگی‌های نظامی و مالی وی باشد. ولایات به مناطق چندی تحت عنوان سنجقیات (متصرفیات) تقسیم شد. هر متصرفیه به چند اقضیه ـ جمع قضاء ـ و هر قضا به چند ناحیه تقسیم می‌گردید. ناحیه، یک واحد اداری کوچک بود. در هر ولایت، والی با کمک مجلس محلی، حکومت می‌کرد. در متصرفیه و قضاء مدیر یا قائم مقام و در ناحیه، مختار حاکم بود.[4]

در سال ۱۲۹۹ (۱۸۸۱) به دنبال اهمیت یافتن مسئله بیت المقدس، بابعالی دست به تشکیل یک سنجقیه ناپیوسته زد که سنجقیه بیت المقدس به طور مستقیم زیر نظر بابعالی اداره می‌شد.[5]

ساختار امور نظامی، به طور کلی جدای از ساختار اداری بود. خدمت نظام به صورت قرعه به افراد تعلق می‌گرفت. این در حالی بود که در برخی از مناطق، در هنگام

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۴۰ ـ ۲۴۱.
۲. همان؛ ص ۲۴۲.
۳. محمد حرب عبدالحمید؛ مقدمة مذکّرات السلطان عبدالحمید؛ ص ۱۰.
۴. یوسف الحکیم؛ سوریا و العهد العثمانی؛ (بیروت، ۱۹۶۴)، ص ۲۷.
۵. همان.

قرعه، مردم بر ضد حکومت شورش می‌کردند. از سوی دیگر عبدالحمید از صاحب منصبان آلمانی برای آموزش نیروهای نظامی عثمانی استفاده می‌کرد؛ همان طور که گروه‌هایی از نظامیان عثمانی را برای آموزش به آلمان فرستاد. مدارس نظامی جدیدی گشوده شد و سپاه عثمانی به سلاح‌های مدرن مجهز گردید. این قبیل اصلاحات می‌تواند اتهاماتی را که دشمنان عبدالحمید بر وی وارد کرده و او را شخصی واپسگرا و مخالف اصلاحات و تغییرات معرفی کرده‌اند، رد کند.

در نظام قضایی نیز اصلاحاتی صورت گرفت و این قوه، از قوهٔ اجرایی و نظامی تفکیک شد. بر اساس اصلاحیه‌ای که به موجب آن محاکم مدنی در سال ۱۷۸۹/۱۲۰۴ تأسیس شد، دادگاه‌ها دارای سه مرحله شدند: بدوی، استثنائیه، و دادگاه تمیز یا نقض که در پایتخت بود. در واقع نظام قضایی از قوانین فرانسوی گرفته شده و تنها احوال شخصی تابع قوانین شرع باقی مانده بود. همین طور نظام روحانی مربوط به سایر طوایف دینی نیز مورد توجه قرار گرفت. به این ترتیب ارتباط چند نیروی سیاسی، نظامی، قضایی و اجرایی کامل شد. این درست همان چیزی بود که حرکت اصلاحی در چهارچوب تمرکز اداری به دنبال آن بود. بدین ترتیب سلطان عبدالحمید با شیوهٔ خاص خود از غرب بهره می‌گرفت و بر اساس نیازهای دولت، آن گونه که خود می‌نگریست، دانشکده‌های علوم، ادبیات، حقوق، علوم سیاسی، آکادمی هنرهای زیبا، مدارس عالی تجارت، تجارت دریایی، آموزش عالی معلمان، مدارس متوسطه، ابتدایی و دبیرستان، مدرسهٔ هنرهای زنان، و همین طور مدارسی برای کر و لال‌ها تأسیس کرد. هم‌چنین در دمشق، بغداد، بیروت، سالونیک و قونیه و... مدارس عالی تأسیس کرد و گروه‌هایی را برای تحصیل به فرانسه و آلمان فرستاد.

در کنار آموزش عمومی، مؤسسه‌ای برای آب، و نیز مراکزی برای کشاورزی و صنعت و تجارت ایجاد کرد. وی هم‌چنین به تأسیس شهرداری‌ها پرداخته، خطوط برق را توسعه داد و ادارهٔ پست را ایجاد نمود. هم‌چنین خطوط و مراکز راه آهن را توسعه داد و قطار شهری را راه‌اندازی کرد، و پایگاه نظامی را در منطقهٔ داردانل تقویت کرد. نیز بیمارستانی برای پزشکان، خانهٔ سالمندان، دارالفنون، دارلنفوس العامه، کارگاه سفال و نیز خط آهن حجاز را از دمشق تا مدینه، تأسیس و راه اندازی کرد.[1]

---

۱. مذکرات السلطان عبدالحمید؛ ص ۱۴.

به‌رغم توسعهٔ فرهنگی که روزگار عبدالحمید شاهد آن بود، سلطان دست به تشکیل بخش نظارت در وزارت معارف زد که کار آن تطبیق قوانین روزنامه نگاری بر مدارس و مطبوعات دولتی بود. در این دوره، برنامه مدارس از دروس فقه اسلامی، آموزش‌های قدیمی، تفسیر قرآن و اخلاق آکنده بود؛ چرا که عبدالحمید بر این باور بود که مسلمانان حقیقی نمی‌توانند انقلابی‌های خطرناکی باشند. با این همه، مطبوعات زیادی خارج از محدودهٔ نظارت وارد بازار شدند و کتاب‌ها و نشریاتی که ممنوع می‌شدند، با اسم دیگری منتشر می‌گشتند. برخی از آن‌ها نیز در خارج از کشور به چاپ می‌رسید و به داخل فرستاده می‌شد. نتیجهٔ این وضعیت، هجوم سیل داستان‌ها، مقالات و کتاب‌هایی بود که به لحاظ تنوع می‌توان دورهٔ عبدالحمید را یکی از دوره‌های فرهنگی در تاریخ دولت عثمانی به حساب آورد.[۱]

شورش‌ها و انقلاب‌های بالکان

انقلاب در سال ۱۲۹۳ (۱۸۷۶) در منطقهٔ هرزگوین شعله‌ور گردید و این به تحریک ساکنان جبل اسود و صرب‌ها بود. این شورش سرکوب شد. به دنبال آن دولت برای جلوگیری از دخالت دول اروپایی، فرمانی برای تفکیک قوهٔ قضائیه از مجریه صادر و تعیین قضات را به انتخاب مردم واگذار کرد. هم‌چنین فرمانی در بارهٔ برابری مالیات‌های مسلمانان و نصارا صادر نمود. با این حال، ساکنان آن مناطق راضی نشدند و بار دیگر سر به شورش برداشتند که باز هم سرکوب شدند. دولت اتریش که پشت سر شورشی‌ها بود و بحث پیوستن بوسنی هرزگوین را به مملکت خود دنبال می‌کرد، به کار تحریک ساکنان بر ضد دولت عثمانی می‌پرداخت. دولت یاد شده، با روسیه، آلمان، فرانسه و انگلیس دست اتحاد داد و این‌ها به طور جمعی از دولت عثمانی خواستند تا دست به اصلاحات بزنند که سلطان با درخواست آنان موافقت کرد. با این حال، مسیحیان بوسنی هرزگوین به این اقدامات قانع نشدند. این نشان می‌داد که مسئله درخواست اصلاحات، چیزی جز بهانه‌ای واهی نیست و در اصل، آن‌ها به صورت مستقیم و غیر مستقیم، دخالت در امور داخلی دولت عثمانی را دارند و در پی تضعیف و ضربه زدن به آن هستند.[۲]

---

۱. مذاکرات عبدالحمیدالثانی؛ ص ۱۴.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۳۵۶.

همان زمان، شورشی هم در بلغارستان پدید آمد که عامل آن مسیحیان بوسنی هرزگوین بودند و محرک آنان دولت اتریش و سایر دول اروپایی به ویژه روسیه بود. گروه‌ها و جمعیت‌های زیادی در بلغارستان برای بسط نفوذ روسیه میان مسیحیان ارتدوکس به وجود آمد که از سوی روسیه تحریک و تجهیز می‌شدند. این گروه‌ها، در تحریک صرب‌ها و بوسنیایی‌هانقش خاصی داشتند و آنان را بر ضد دولت عثمانی می‌شوراندند. زمانی که دولت عثمانی شماری از اسیران چرکسی را در بلغار اسکان داد، بلغاری‌ها برآشفته شدند و با حمایت مالی و تسلیحاتی روسیه و اتریش شورش کردند. دولت عثمانی موفق به سرکوبی شورش شد؛ اما دولت‌های اروپایی در بارهٔ به اصطلاح جنایات عثمانی‌ها بر ضد مسیحیان شایعات زیادی منتشر کردند که صحیح نبود. بر اساس همین شایعات بود که افکار عمومی اروپا بر ضد عثمانی برانگیخته شده و دولت‌های اروپایی خواستار ایجاد محدودیت‌ها و سختگیری‌هایی بر ضد دولت عثمانی شدند و از آن جمله خواهان استقلال بلغارستان و تعیین حاکمی نصرانی برای آن شدند.[۱]

در ادامه، روسیه، اتریش و آلمان به تحریک صرب‌ها و ساکنان جبل اسود برای شورش بر ضد دولت عثمانی پرداختند؛ زیرا روسیه در پی بسط مرزهای خود در نواحی بلغارستان بود و اتریش هم در پی توسعهٔ مرزهای خود در ناحیهٔ بوسنی هرزگوین بود. اینان رهبر صرب‌ها را تحریك كردند و روسیه به تدریج نفوذ خود را در منطقهٔ صربستان گسترش داد. دولت عثمانی موفق به سرکوب شورش صرب‌ها و هم‌پیمانان آنان شد؛ اما دول اروپایی به بهانهٔ توسعهٔ احتمالی دایرهٔ جنگ، خواستار توقف نبردها شدند.[۲]

نمایندگان دول اروپایی در استانبول گرد آمدند و به دولت عثمانی پیشنهادهایی کردند که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار بود که سرزمین بلغارستان به دو ولایت تقسیم شود و حاکم آن دو ولایت نصرانی باشد. دیگر آن که سپاه عثمانی تنها در قلعه‌ها و برخی شهرهای بزرگ حضور داشته باشد. نیروی انتظامی هم از خودِ بلغاری‌هایِ نصرانی باشد و یک هیئت دولتی نیز برای اجرای این امور مسئولیت یابد. هم‌چنین امتیازاتی به منطقهٔ بوسنی هرزگوین داده شود و دولت برخی از نواحی صربستان و جبل اسود را تخلیه کند.

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۸۹.

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۴۲.

دولت عثمانی این پیشنهادها را نپذیرفت نشد و صلح مستقلی را با صرب‌ها منعقد کرد که در نتیجه ارتش عثمانی از صربستان بیرون رفت و پرچم عثمانی ـ صربی به عنوان دلیل سیادت عثمانی در آن‌جا باقی ماند.[۱]

جنگ روسیه و عثمانی

روسیه در پی تسلط بر منطقهٔ بلغارستان بود، جز آن که از مخالفت دول اروپایی در هراس بود. به همین دلیل ضمن پیمانی که با انگلیس منعقد کرد، درخواست‌هایی را بر اساس پیشنهادهای قبلیِ دول اروپایی که در سال ۱۲۹۴ (۱۸۷۷) مطرح شده بود، عنوان کرد. این پیشنهادهای مربوط به بهبود یافتن وضعیت مسیحیان ساکن دولت عثمانی بود؛ اما دولت عثمانی این درخواست‌ها را رد کرد.

در این حال، روسیه قراردادی را به طور پنهانی با رومانی منعقد کرد که به موجب آن رومانی با تمام امکانات در اختیار روسیه قرار می‌گرفت. پس از آن روسیه روابط خود را با دولت عثمانی قطع کرد و به دلیل آن که دولت عثمانی، درخواست‌های دول اروپایی را رد کرده بود، با این دولت اعلان جنگ داد. به دنبال آن دست به اشغال کامل رومانی زده، از رود دانوب گذشت و در چندین نبرد بر نیروهای عثمانی پیروز شد. پس از آن به دلیل مقاومت، جنگ متوقف شد و سپاه عثمانی از حالت تدافعی به حالت هجومی وارد گردید. با این حال، دولت روس موقعیت خود را تثبیت کرد و عثمان پاشا فرمانده نیروهای عثمانی به اجبار تن به مصالحه داد.[۲]

در شرق آناتولی نیز نبردهایی میان روس و عثمانی رخ داد که به‌رغم پیروزی‌های نخست دولت عثمانی، به دلیل تقویت نیروهای روسی، برخی از شهرها مانند قارص و... به دست روس‌ها افتاد. این پیروزی‌ها، صرب‌ها را در اعلان جنگ با دولت عثمانی تشجیع کرد. دولت روس موفق شد تا بر بلغارستان و ادرنه دست یابد و به سوی استانبول حرکت کند. به دنبال آن، نصرانی‌ها نیز در همه جا به کشتن مسلمانان پرداختند. به هر روی جنگ در آغاز سال ۱۲۹۵ (۱۸۷۸) متوقف شد.[۳]

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ج ۱، ص ۲۳۱.

۲. عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۴۵.

۳. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۹۲ ـ ۱۹۳.

در برابر این تحولات، انگلیس که از دسترسی روسیه به مدیترانه از طریق تنگه بوسفور و داردانل نگران بود، مانع از اشغال استانبول توسط روسیه شد. به دنبال آن، معاهدهٔ سان استفانو در سال ۱۲۹۵ میان روسیه و عثمانی امضا شد.[۱]

قرارداد سان‌استفانو ۱۵ فوریه ۱۸۷۸

نمایندگان دولت عثمانی و روسیه در شهری نزدیک استانبول کنار دریای مرمره با نام سان استفانوس، با یکدیگر به گفت‌وگو نشستند. این بعد از وقایعی بود که طی آن روس‌ها اندکی از خط آتش‌بس مورد توافق جلوتر آمده بودند و مرکز برخوردها از ادرنه به این قریه منتقل شده بود. نمایندهٔ روس شروط از پیش تعیین شده‌ای را طرح کرد و گفت این شروط یا باید امضا شود و گرنه سپاه روسیه وارد استانبول خواهد شد. عثمانی‌ها چاره‌ای جز پذیرش این قرارداد نداشتند. متن قرارداد به این صورت بود:

۱. تعیین حدود جبل اسود برای پایان درگیری‌ها و مستقل شدن این امیرنشین؛

۲. استقلال صربستان و ضمیمه شدن اراضی جدید به آن؛

۳. استقلال بلغارستان به لحاظ اداره و تنها پرداخت مبلغی محدود به دولت عثمانی به شرط آن که تمام کارکنان لشکری و کشوری مسیحی باشند. مرزها نیز از سوی دولت عثمانی و روس تعیین شود و اهالی برای خود حاکمی را برگزینند و عثمانی‌ها نیروهای خود را به طور کامل از این منطقه تخلیه کنند؛

۴. استقلال کامل سرزمین رومانی؛

۵. تعهد بابعالی به حمایت از مسیحیان ارمنی در برابر کردها و چرکس‌ها؛

۶. اقدام بابعالی به اصلاح وضعیت مسیحیان در جزیرهٔ کرت؛

۷. پرداخت غرامت جنگی از سوی دولت عثمانی به روس‌ها به مقدار ۲۴۵ میلیون لیره طلا و در ازای آن واگذاری اراضی اشغال شده توسط روس‌ها به دولت عثمانی؛

۸. باز بودن تنگه بوسفور و داردانل به‌روی کشتی‌های روسی در زمان جنگ و صلح؛

۹. امکان مهاجرت و اقامت مسلمانان بلغاری در هر نقطه‌ای از خاك عثمانی.[۲]

بدین ترتیب بخش اروپاییِ عثمانی از دست رفت؛ گرچه پدید آمدن دولت بلغار،

---

۱. کارل بروکلمان؛ همان؛ ص ۵۱۵.

2. Monroe, E.Britains Moment in the Middle East, pp, 14-15.

خشم سایر دولت‌های بالکان مانند اتریش، یونان و صربستان را به همراه داشت. چنان که انگلیس از نفوذ بیش از حد روسیه رد بالکان نگران و آمادهٔ نبرد با این دولت شد. انگلیس در نهایت توانست اجازهٔ اشغال جزیرهٔ قبرس را در سال ۱۸۷۸ از سوی دولت عثمانی به دست آورد؛ مشروط بر این که این سرزمین تابع دولت عثمانی باقی بماند. این اجازه در برابر تعهد انگلیس در دفاع از بخش آسیایی دولت عثمانی در مقابل تهدیدهای دولت روسیه بود. سلطان تعهد کرد تا اصلاحات لازم را با مشورت انگلیس در بخش آسیایی خود دنبال کند. هم‌چنین مقرر شد در صورت تخلیهٔ بخش‌هایی اشغال شده توسط روس‌ها در بخش آسیاییِ دولت عثمانی، انگلیس نیز از جزیرهٔ قبرس خارج شود.[۱]

این اقدامِ دولت انگلیس به انگیزهٔ رعایت مصالحی بود که دولت یاد شده در هند داشت و بر آن بود تا از مداخلهٔ دولت‌های اروپایی به ویژه روسیه در شبه قاره جلوگیری کند. افزون بر آن که انگلیس با نگرانی شاهد تحرک سایر دول اروپایی و طمع آنان بود. روسیه در پی اشغال بوسفور و داردانل و رسیدن به آب‌های گرمِ دریای مدیترانه بود؛ در حالی که دولت اتریش در خیال تسلط بر بوسنی و هرزگوین بود. در کنار آن‌ها، دولت آلمان و ایتالیا مصالح قابل ملاحظه‌ای نداشتند، چنان که دولت فرانسه نیز به همین دلیل، موضع بی‌طرف داشت.[۲]

کنفرانس برلن ۱۳۰۵ / ۱۸۸۷

دولت اتریش دول اروپایی را به شرکت در کنفرانسی در برلن فرا خواند که مورد قبول انگلیس، فرانسه، روسیه و آلمان قرار گرفت. بحث این کنفرانس تعدیل معاهدهٔ سان استفانو بود که میان دولت روسیه و عثمانی منعقد شده بود. انگیزهٔ این کنفرانس مخالفت دول یاد شده با آن معاهده بود؛ چرا که با منافع استراتژیک آنان سازگاری نداشت. کنفرانس دست به تعدیل قرارداد یاد شده زد و اصول زیر توافق کرد:

۱ . استقلال بلغارستان و تعدیل حدود آن؛ به طوری که در جنوب بالکان کشوری با نام روململی شرقی ایجاد شود که از نظر سیاسی و نظامی زیر نظر دولت عثمانی باشد؛ اما توسط یک مسیحی که برای پنج سال توسط دولت‌های متفق انتخاب می‌شود، اداره گردد. نیروهای روسی نیز تا مرز پنجاه هزار نفر در بلغارستان و روململی شرقی بمانند.

---

۱. همان.

۲. اسماعیل سرهنگ؛ همان؛ ص ۳۷۱.

۲. محدودهٔ یونان در بخش شمالی اندکی جلوتر برود. این در حالی بود که یونان از اساس در این نبردها حضوری نداشت و در قرارداد سان استفانو نیز از آن یادی نشده بود.

۳. بوسنی و هرزگوین به اتریش ضمیمه شود.

۴. بسارابی از رومانی جدا شده، به روسیه واگذار گردد و نیز منطقهٔ دوبرجیه و برخی از جزایر به رومانی سپرده شده، به این کشور استقلال کامل داده شود.

۵. صربستان و جبل اسود کاملا استقلال یابد.

۶. شهرهای قارص، ردهان و باطوم به روسیه واگذار شود.

۷. کنفرانس غرامت جنگی را به همان مقداری که در قرارداد آمده بود، تثبیت کند.

۸. بابعالی تعهد کند که گواهی تمامی رعایای خود را بدون تفاوت در دین در برابر دادگاه بپذیرد.

۹. هم‌چنین اصلاح وضعیت مسیحیان جزیرهٔ کرت مورد توافق قرار گرفت.[1]

در واقع بیسمارک عامل اصلی انعقاد این کنفرانس بود؛ چرا که ترس از شعله‌ور شدن جنگ میان انگلیس و روسیه و فراگیر شدن آن در اروپا را داشت که می‌توانست اتحاد آلمان را ـ که وی برای آن تلاش زیادی کرده بود ـ مورد تهدید قرار دهد. وی دولت‌های بزرگ را به برگزاری این کنفرانس فراخواند تا به تعدیل معاهدهٔ فان استفانو بپردازند و نتایج جنگ روس و عثمانی را در مجموع به صورت مساوی قسمت کنند. در طول این کنفرانس، بیسمارك طرح انحلال دولت عثمانی را در قربانگاه صلح اروپایی مطرح کرد. مصر برای انگلیس، تونس و شام برای فرانسه، بوسنی و هرزگوین برای اتریش، بوسفور و داردانل و دیگر نواحی عثمانی در آن حوالی از آن روسیه باشد. البته این مطالب در مصوبهٔ کنفرانس درج نشد.[2]

بدین ترتیب، کنفرانس برلن، از مظاهر بارز و آشکار انحلال دولت عثمانی بود که طی آن سرزمین‌های زیادی را از دست داد. و در حالی که قرار بود انگلیس و فرانسه این دولت را در نگهداری دیگر اراضی خود حمایت کنند؛ اما آنان نیز مقاصد استعماری خود را پی گرفتند.

---

۱. در بارهٔ قرارداد کنفرانس برلن بنگرید: احمد عبدالرحیم مصطفی، مصر و المسألة المصرية، ۱۸۷۶ ـ ۱۸۸۲، قاهره، ۱۹۷۲،. اسماعیل سرهنگ، همان، ص ۳۷۱.

۲. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۴۶.

فرانسه در سال ۱۲۹۹ (۱۸۸۱) تونس را به اشغال خود در آورد؛ همان طور که انگلیس قبرس را تصرف کرده بود. انگلیس در سال ۱۳۰۰ (۱۸۸۲) مصر را اشغال کرد، در حالی که اشغال آن را موقتی عنوان می‌نمود. و در سال ۱۲۹۹ (۱۸۸۱) یونان برخی از سرزمینهای عثمانی را در تسالیا اشغال کرد. هم‌چنین در سال ۱۳۰۳ (۱۸۸۵) بلغارستان منطقه روم‌للی شرقی را ضمیمه خود ساخت. عبدالحمید دریافت که به تنهایی نمی‌تواند در برابر این وضعیت مقاومت کند. به همین دلیل می‌کوشید تا از رقابت میان آنان سود ببرد. او در حالی که از دخالت دول اروپایی شدیداً بیمناك بود، می‌خواست تا سرزمین‌های باقی مانده را حفظ کند؛ سرزمین‌هایی که هر آن ممکن بود با شورش اقلیت‌های ساکن در آن‌ها که مورد حمایت دول اروپایی بودند،[1] آشفته شود. این وضعیت فرصتی برای دول اروپایی بود که به آسانی به مقاصد خویش برسند و نیز اعلان انحلال دولت عثمانی بود.

در برابرِ چنین وضعیت آشفته‌ای، عبدالحمید مجبور بود تا یک قدرت مطلقه داشته باشد و به همین جهت از عنوان خلافت برای مقابله با این تهدیدهای استفاده کند. وی کوشید تا با طرح جامعهٔ اسلامی، همهٔ مسلمانان را از داخل و خارج با یکدیگر متحد کند.[2]

بی تردید طرح جامعهٔ اسلامی مورد استقبال مسلمانانی قرار گرفت که معتقد بودند ضعف دولت عثمانی به دلیل ضعف شعور دینی مسلمانان است؛ چیزی که دشمنان اسلام را بر آن داشته بود تا به سرزمین‌های اسلامی حمله و سنگرهای موجود را قدم به قدم فتح کنند. این طرح می‌توانست مناطق خارج از سرزمین عثمانی را هم دربرگیرد. مسلمانان در انتظار آن بودند تا خلیفه فرمان جهاد بر ضد کفار را صادر کند تا آنان به نبرد برخیزند. ترک‌ها بر ضد روسیه، مسلمانان هند بر ضد دولت انگلیس، و اعراب بر ضد استعمارگران در تونس و شمال افریقا.

بدین ترتیب طرح جامعهٔ اسلامی، به صورت سلاحی در آمد برای مبارزه با استعمار غربی و نیز جنبش‌های مسیحی و ناسیونالیستی که امپراطوری عثمانی را تهدید می‌کرد. سلطان عبدالحمید با همین سیاست موفق شد نیروهای زیادی را در دنیای عرب در اطراف خود فراهم آورد. وی به امور مساجد در سرزمین‌های مقدس توجه بیش‌تری

---

۱. مذکرات السلطان عبدالحمید الثانی؛ ص ۶۵.

۲. همان؛ ص ۶۷.

کرد و برخی از شخصیت‌های عرب را به عنوان مشاور خود برگزید.[1] این سیاست در یک دورهٔ کوتاه توانست در برابر استعمار مقاومت کند.

سیاست مذهبی سلطان عبدالحمید دوم

سلطان عبدالحمید در دوران آغازینِ خلافت خود بر اساس سیاست اسلامی عمل می‌کرد. این نوع رفتار می‌توانست قدرت عبدالحمید را در داخل سرزمین‌های عثمانی و خارج از آن تقویت کند. دین می‌توانست ابزار مقاومت مناسبی برای مبارزه با مخالفان داخلی و هم‌چنین دشمنان خارجی باشد؛ به طوری که منصب وی رنگ و روی دینی داشته باشد؛ احیای خلافت اسلامی و تقویت آن، می‌توانست وی را به عنوان رهبر تمام مسلمانان مطرح کند. بدین ترتیب خودآگاهیِ جمعیِ میلیون‌ها مسلمان در سرزمین عثمانی مورد بهره‌برداری قرار گرفت و همراهی آنان را در رویارویی با روشنفکران و متأثرانِ از فرهنگ غرب در پی داشت.[2]

هم‌چنین این حرکت در کم رنگ کردن حرکت‌های ملی از نوعِ عربی، کردی و... و انحلال این جریان‌ها در مجموعِ دنیای اسلام و نیز سیاست خلافت گرایی و طرح جامعهٔ اسلامی ـ آن هم درست وقتی که دولت عثمانی در حال از دست دادنِ سرزمین‌های خود در بالکان بود ـ[3] تأثیر زیادی داشت.

از نظرِ خارجی، سیاست اسلام گرایانهٔ عبدالحمید، سلاحی برای تحت فشار گذاشتن دولت‌های بیگانه بود؛ چرا که به برانگیختن مسلمانان بر ضد فرانسه در شمال افریقا، مسلمانان هند بر ضد انگلیس و نیز تاتارهای تحت سلطهٔ روسیه منجر می‌شد. این سیاست هم‌چنین مورد حمایت امپراطور آلمان ویلهلم دوم بود که می‌کوشید تا از ترک‌ها در جنگ بر ضد متفقین استفاده کند.[4]

در اصل، از اوائل قرن هیجدهم میلادی، جنبش‌های دینی نیرومندی در دنیای

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۵۰ ـ ۲۵۲.

۲. محمد صالح منسی؛ حركة اليقظة فى الشرق العربى الاسيوى؛ قاهره، ۱۹۷۲، ص ۵۶.

۳. صربستان در سال ۱۸۱۳ مستقل شد، سپس یونان در سال ۱۸۳۲، رومانی در سال ۱۸۷۸ و جبل اسود در ۱۸۷۸. بنگرید: محمد أنيس؛ الشرق العربى فى التاريخ الحديث و المعاصر؛ ص ۷۶.

۴. مقصود از متفقین دو دولت فرانسه و روسیه هستند که طی سال‌های ۱۸۹۳ و ۱۸۹۴ متعهد شدند تا در برابر حملهٔ آلمان به هر یک از آن‌ها، به حمایت از دیگری برخیزند. بنگرید به:

Sowervell. D. C: Modern Europe 91871-1939, London 1945, PP. 50-51

اسلام پدید آمد که واکنشی در برابر جنبش غربگرایی در شرق و نوعی عکس العمل در برابر تجاوز دولت‌های اروپایی به بخش‌هایی از سرزمین‌های اسلامی بود. از جملهٔ این جنبش‌ها، جنبش سلفی‌گری در شبه جزیره[۱] و نیز حرکت سنوسی و جنبش مهدیه در سودان بود.

در ربع پایانی قرن نوزدهم میلادی، جهان اسلام شاهد جنبش اسلام گرای امت اسلامی بود که سید جمال‌الدین افغانی (۱۲۵۵ ـ ۱۳۱۴ / ۱۳۸۹ ـ ۱۸۹۷) آن را طرح کرد و برخی از متفکران، در ادامهٔ همان خط، کار او را پی گرفتند؛ کسانی چون عبدالرحمن کواکبی (۱۲۶۶ ـ ۱۳۲۱ / ۱۸۴۹ ـ ۱۹۰۳) محمد عبده (۱۲۶۶ ـ ۱۳۲۳ / ۱۸۴۹ ـ ۱۹۰۵) و رشید رضا (۱۲۸۲ ـ ۱۳۵۴ / ۱۸۶۵ ـ ۱۹۳۵) و شماری دیگر از متفکران. به‌رغم آن که این جنبش در ادامهٔ حرکت‌ها و جنبش‌های دینیِ گذشته بود، اما حرکت فکری نیرومندتری در جهت اصلاح مشکلات دینی و دنیویِ شرقِ اسلامی به حساب می‌آمد؛ جنبشی که همزمان در پی اصلاح وضعیت دینی و سیاسی بود.

آنچه سید جمال را به این حرکت واداشت، تهدید فراگیر دنیای اسلام از سوی استعمار غربی در آن دوره بود. وی به تقویت دولت‌های اسلامی و یکپارچگی آن‌ها در یک حکومت، همزمان با بهره‌گیری از افکار و نظامات غربی بود که سرّ برتری غرب بر دولت‌های اسلامی به شمار می‌آمد. وی مسلمانان را دعوت می‌کرد تا با استفاده از همان سلاح و پیشرفت‌های اجتماعی در برابر این تهدیدها بایستند و مبلغان غربگرا را که باورِ عدم تناسب دین اسلام با مقتضیات عصر جدید را تبلیغ می‌کردند، مورد انکار قرار دهند.[۲]

سید جمال تمامی مسلمانان را به خلافت اسلامی که در این زمان در خاندان عثمانی تبلور داشت، فرا می‌خواند.[۳] به همین دلیل، جنبش امت اسلامی از جنبش‌های دینیِ پیشین متفاوت بود؛ چرا که این جنبش به تقویت دولت عثمانی در برابر استعمار غربی فرا می‌خواند، درحالی که دیگر جنبش‌ها به دشمنی و معارضه بر ضد دولت عثمانی دعوت می‌کردند.[۴]

---

۱. برخلاف نظر مؤلف، جنبش سلفی‌گری در شبه جزیره، هیچ گونه موضع ضد غربگرایی نداشته و از اساس، نوعی برخورد مذهبی در داخل مجموعهٔ اسلامی بدون توجه به مسائل بیرونی بود. شاید به اعتبار برخورد این جنبش با کشفیات علمی جدید که در حد بسیار گسترده منفی بود، بتوان، به نوعی وجه مبارزهٔ منفی و خرابکارانه نیز برای آن فراهم کرد.

۲. محمد عوض حسن؛ جمال الدین الافغانی و اثره فی العالم الاسلامی الحدیث؛ رسالهٔ کارشناسی ارشد، چاپ نشده، دانشگاه اسکندریه، ۱۹۵۵، ص ۵۴ ـ ۵۷.

۳. محمد عمارة؛ الاعمال الکاملة لجمال الدین الافغانی؛ قاهره، ۱۹۶۸، ص ۵۲.

۴. محمد انیس؛ همان؛ ص ۲۳۹.

سید جمال توانست یک گروه پنهانی را تأسیس کند که جمعی از مسلمانان از میان دولت‌های اسلامی و غیر اسلامی در آن عضویت داشتند. نام آن جمعیة العروة الوثقی بود که مجله‌ای هم به همین نام در پاریس منتشر می‌کرد و از آن بجز هیجده شماره میان ۱۳ مارس ۱۸۸۴ (۱۳۰۲) تا ۱۷ اکتبر همان سال، منتشر نشد.[۱]

به نظر می‌رسد که سید جمال چند مرحلهٔ فکری را پشت سر نهاد: نخستین آن‌ها زمانی بود که وی هیچ گونه اعتباری برای اندیشه‌های قوم گرایانه قائل نبود و تنها به عقیده ارزش و اعتبار می‌نهاد.[۲] در این مرحله است که می‌توانیم این قبیل عبارات وی را در مجلهٔ عروة الوثقی بیابیم: «بی نیازی اسلام از قوم گرایی»، «مسلمانان هیچ نژادی بجز دین ندارند»، و نیز این که پیوند ملیِ مسلمانان، نیرومندتر از هر نوع پیوند نژادی یا زبانی است.[۳]

دومین مرحله در اندیشه‌های افغانی، زمانی بود که نوعی پیوند قومی را مورد توجه قرار می‌داد و زبان مشترك و پیوند دینی را دو عنصر اساسی برای اتحاد ملی مطرح می‌کرد. وی به زبان عربی به عنوان زبان اسلام و قرآن توجه خاصی پیدا کرد و از دولت عثمانی و شخص سلطان عبدالحمید خواست تا زبان عربی را زبان رسمی دولت قرار دهد. چنان که از ترک‌ها خواست تا عرب شده، قومیت واحدی از عرب و ترک که خصلت‌های مشترکی داشته باشند، به وجود آوردند. این، نوعی وحدت و پیوند زبانی ـ دینی بود.[۴]

زمانی که سید جمال دریافت تشکیل دولت واحد اسلامی دشوار است، شیوهٔ جدیدی را مطرح کرد که ایجاد حِلْف یا پیمان اسلامی بود. وی با این کار خود می‌خواست تا با ترقی‌خواهانِ داخل نوعی همراهی داشته باشد. به همین دلیل ایجاد پیمانی اسلامی را به رهبری بزرگترین و نیرومندترین دولت، یعنی دولت عثمانی، مطرح کرد. بنای وی بر آن بود تا امپراطوری عثمانی را به مملکة الممالیك تغییر دهد و آن را بر پایهٔ نوعی دولت غیر متمرکز درآورد؛ به طوری که سیستم ولایات به صورت خدیویات درآید؛ درست مانند آنچه در مورد خدیویه مصر وجود داشت. به سخن دیگر بر آن بود تا سیادت اسمی را برای دولت عثمانی نگاه دارد.[۵] به عقیدهٔ وی، وقتی این خدیویات نیرومند می‌شد، به

---

۱. محمد صالح منسی؛ همان؛ ص ۵۸.
۲. همان.
۳. قتیبه أمین شموط؛ همان؛ ص ۵۳.
۴. محمد عمارة؛ همان؛ ص ۷۱.
۵. مجلة المنار، ۲، ج ۲۲، سال ۱۸۹۸، ص ۳۳۸ ـ ۳۳۹.

سرعت، ایران، افغانستان و هند نیز به آن می‌پیوستند و اسلام دارای چنان قدرتی می‌شد که غرب از آن به وحشت افتاد، و از فشار بر دنیای اسلام می‌کاست.[۱]

سید جمال نظام مشروطه و قانون اساسی را می‌پسندید و بر آن بود که اتحاد اسلامی بر پایهٔ چنین نظامی باشد؛ یعنی ملت‌های مسلمان از مزایای نظام مشروطه آگاه باشند تا بتوانند حکّام خود را به اجرای قانون اساسی وادار کنند؛ نه آن‌که حکام آنان قانون اساسی و مشروطه را به مردم هدیه دهند. شرق، به هیچ دولت و امارتی زنده نمی‌شود، جز آن‌که مردی نیرومند و عادل، نه مستبد عادل، بر آن حکومت کند؛ چرا که استبداد با عدالت در تضاد است.[۲]

این اندیشه‌ها، مورد قبول سلطان عبدالحمید قرار نگرفت و اتحاد میان آن‌ها برای یکپارچه کردن مسلمانان با دشواری روبه‌رو شد. به نظر می‌رسد که سید جمال از مبانی فکری انقلاب فرانسه متأثر بود و آن‌ها را با افکار اسلامی درآمیخته بود.[۳] همین امر سبب تفاوت فکری و عملی عبدالحمید با وی در این زمینه‌ها بود.

با این حال، سلطان عبدالحمید از دعوت سید جمال برای اتحاد دنیای اسلام و خلافت عثمانی از یک جهت و نیز حج بیت الله الحرام از جهت دیگر استفاده کرد؛ چرا که دعوت سید جمال سه پایه داشت: ۱. پیوند اسلامی؛ ۲. پیوند حج؛ ۳. پیوند خلافت.[۴] در زمینهٔ خلافت، می‌توان گفت که عبدالحمید شخصاً، هیبت خلافت را تا اندازه‌ای به آن باز گرداند. به علاوه، در زندگی شخصی خود می‌کوشید تا ویژگی‌های اسلامی مانند تقوا و پرهیزگاری را حفظ کند و از بسیاری از اعمال منافی با دین ـ که اسلاف وی مرتکب می‌شدند ـ خود را دور نگاه دارد. همچنان که عالمان دین را در اطراف خود نگاه داشته، مسلمانان سراسر دنیای اسلام نیز از وی جانبداری می‌کردند. وی مدرسهٔ بزرگی هم برای آموزش وعظ به کسانی که آنان را برای نشر اندیشه‌های اسلامی خود می‌فرستاد، تأسیس کرد. همچنان که با دست و دلبازی تمام، به مدارس دینیِ داخل و خارج سرزمین‌های عثمانی کمک می‌کرد و حتی از روزنامه‌ها نیز در این زمینه بهره می‌برد.[۵]

رکن دیگر از ارکان سیاست اسلامی عبدالحمید، مسئله حج بود. وی شریفِ مکه

---

۱. محمد صالح منسی؛ همان؛ ص ۶۴.
۲. همان.
۳. رئیف خوری، الفکر العربی الحدیث، بیروت، ۱۹۴۳، ص ۱۰۳ـ۱۰۴.
۴. محمد حسن عوض؛ همان؛ ص ۶۰.
۵. محمد انیس؛ همان؛ ص ۲۴۱.

را برای نشر دعوت خود در میان حجاج برانگیخت و در جهت تسهیل آمد و شد حجاج، راه آهن دمشق ـ مدینه را تأسیس کرد. عبدالحمید در سال ۱۳۱۹ (۱۹۰۱) قرارداد تأسیس این خط را با متخصصان آلمانی امضا کرد که کار آن در سال ۱۳۲۶ تمام شد و جشن افتتاح آن به لحاظ رسیدن آن به مدینه برگزار گردید.[۱]

هدف عبدالحمید از راه‌اندازی این راه آهن دو چیز بود: نخست آن که در میان افکار عمومیِ عالم اسلامی نشان داده می‌شد که خلیفه شؤون اسلامی را مراعات کرده و طبعاً دل‌ها به سوی او جذب می‌شد؛ عبدالحمید در کسب توجه مسلمانان در تحقق این طرح موفق شد و بسیاری نیز به آن کمک کردند.[۲] دوم آن که نفوذ وی در بلاد شام و جزیرة العرب استوارتر می‌شد؛ چرا که امکان سریع انتقال نیروهای نظامی برای حمایت از آن ولایات فراهم می‌آمد.

در دایرهٔ سیاست اسلامیِ عبدالحمید دوم، توجه خاصی به عنصر عربی می‌شد؛ چرا که مهم‌ترین سرزمین‌های مقدس شامل مکه، مدینه و قدس، در داخل سرزمین‌های عربی قرار داشت. اینان صاحبان نخست این دین بودند و قرآن به زبان آنان نازل گشته بود.[۳] به همین دلیل، سلطان به تزیین و ترمیم و اصلاح مساجد در این سه شهر دست زده، و شخصیت‌های عرب را در اطراف خود نگاه می‌داشت؛ کسانی مانند ابوالهدی الصیادی، از اشراف حلب، عزّت پاشای عابد از دمشق که حکم مشاوران او را داشتند و همین طور دو برادر نجیب و سلیم ملحمة که مارونی و نزدیک‌ترین مردم به سلطان بودند.[۴]

سید جمال که نشست و برخاست زیادی با سلطان عبدالحمید داشت، در بارهٔ او می‌گفت: اگر سلطان را با چهار نفر از نوابغ این روزگار مقایسه کنیم در ذکاوت و زیرکی و سیاست، به ویژه تسخیر قلوبِ همنشینان خود، بر آنان برتری دارد. شگفت نیست که ببینیم در نشست با نمایندگان دول غربِ ساکن در سرزمینش، آنان را تحقیر می‌کند؛ اما دشمن وقتی در محضرش می‌نشیند راضی و قانع از کنار او بر می‌خیزد و در این باره میان شاه و امیر و وزیر و سفیر تفاوتی وجود ندارد.[۵]

---

۱. محمد رفعت؛ التوجیه السیاسی للفکرة العربیة الحدیثة؛ قاهره، ۱۹۶۴، ص ۹۰.
۲. محمد بدیع شریف؛ دراسات فی تاریخ النهضة العربیة الحدیثة؛ قاهره، ۱۹۶۳، ص ۳۷.
۳. زین نورالدین زین؛ نشوء القومیة العربیة؛ بیروت، ۱۹۶۸، ص ۵۷.
۴. سلیمان موسی؛ الحرکة العربیة؛ ۱۹۷۰، ص ۲۴.
۵. احمد امین؛ زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث؛ قاهره، ۱۹۷۱، ص ۱۲۵.

تحول در دولت در روزگار عبدالحمید

ترکان جوان که شیفتهٔ اروپا بودند، پس از روی کار آمدن مدحت پاشا و رسیدن وی به صدارت به اهداف خویش رسیدند. مدحت خود از شیفتگان غرب بود و امید اروپایی‌ها در فرنگی کردن تفکر عثمانی به حساب می‌آمد. جز آن که با عزل وی توسط سلطان و به تعلیق درآوردن قانون اساسی که سلطان در ابتدا خود آن را اعلام کرده بود، همهٔ آن امیدها بر باد رفت.

سلطان مجلس تشکیل نواب را نیز در سال ۱۲۹۵ (۱۸۷۸) برای مدت نامعلومی به تأخیر انداخت؛ چرا که می‌دید بیش‌تر حامیان قانون اساسی با سیاست اروپایی ارتباط دارند و مخالف قوانین اسلامی هستند. از آن پس، با هر کسی که فکر غربی داشت، مخالفت می‌کرد و همزمان به آموزش سپاه عثمانی پرداخته، خلافت را تقویت می‌کرد و اندیشهٔ امت اسلامی را انتشار می‌داد. از اینجا بود که خواب‌های شیفتگان غرب آشفته شد. آن‌ها که خود را «دستوریین» یا طرفداران قانون اساسی می‌نامیدند، در همه جا به نشر افکار خویش می‌پرداختند و جمعیت‌های سرّی میان مردم عادی و نظامیان تشکیل می‌دادند. جمعیت اتحاد و ترقی در سال ۱۳۱۶ (۱۸۹۹) در پاریس تشکیل شد. هم‌چنین جمعیت آزادی به سال ۱۳۲۳ (۱۹۰۵) در سالونیک تشکیل گردید که پس از مدتی در یکدیگر ادغام شدند. مرکز جمعیت عمومی اتحاد و ترقی در پاریس بود؛ اما کارهای اداری آن در سالونیك انجام می‌شد. قدیمی‌ترین این گروه‌ها جمعیة الشعبیة العثمانیة بود که در سال ۱۲۸۲ (۱۸۶۵) در خود استانبول تأسیس شد و علنی بود. اما جمعیت‌های نظامی، نخستین آن‌ها، سازمان نیازی بیك، سازمان انور بیك، سازمان رائف بیك و سازمان حسن بیك و سازمان صلاح الدین بیك بودند. این سازمان‌های نظامی به سرعت رشد می‌کردند؛ در حالی که دولت توجهش به تقویت ارتش و جلوگیری از خطر یهودیان بود که به شکل روشنی از طریق یهودیان دونمه یا ماسونی‌ها و یا از طریق یهودیان خارج از عثمانی در حال گسترش بودند و به این جعیت‌های سرّی کمك می‌کردند.[1]

عبدالحمید در برابر این کارها، از سیاست نظارت و نیروی پلیس و اطلاعات، و برای خاموش کردن مخالفان از تبعید استفاده می‌کرد. روزنامه‌ها را تعطیل کرده، مدارسِ مبلغان مسیحی را تحت کنترل درآورد و ورود مسلمانان را به آن مدارس. ممنوع اعلام

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۱۹۹ ـ ۲۰۰.

کرد. حتی مدارس عثمانی نیز تحت نظارت درآمدند. هم‌چنین اجتماعات عمومی و نیز تبعیدی‌ها توسط سفارتخانه‌های عثمانی در خارج، تحت نظر بودند.[1]

به‌رغم این اقدامات، افکار جدید در داخل سرزمین‌های عثمانی وارد شده و در حال نشر و توسعه بود. آگاهی مردم از غرب و افکار جدید، به ویژه در زمینهٔ علوم و ادبیات افزایش یافت و نوشته‌های ادبی، به ویژه ادبیات فرانسه، از طریق روزنامه‌ها به مردم می‌رسید. طبعاً تشکیل مدارس جدید نیز شمار خوانندگانِ مسلمانِ این قبیل آثار را زیادتر کرده بود. خود دولت در تأسیس مدارس نظامی، فنی و پزشکی برای تقویت ارتش سخت اهتمام داشت و از متخصصان آلمانی برای آموزش ارتش بهره می‌برد. درست همین مدارس که دانش‌های مختلف را به شیوهٔ غربی لائیک و غیردینی به دانش‌آموزان انتقال می‌دادند، زمینهٔ آشوب و انقلاب را فراهم آوردند. چنان که در همین زمان، دولت به تدریج باب ارتباط با جهان خارج را نیز گشود؛ چرا که با توسعهٔ کار پست، و نیز ایجاد مراکز تجاری، هم‌چنین افزایش خطوط تلگراف که تأثیر مهمی در نزدیك کردن شهرها ومناطق مختلف به هم داشت، زمینه‌های تازه‌ای برای مخالفان فراهم کرد تا به معارضه با دولت بپردازند.

سرمایه‌های خارجی، خطوط ترن‌های شهری را توسعه داده، استخراج معادن و اصلاح راههای ارتباطی را بهبود بخشید و دولت هم به استخدام متخصصان خارجی پرداخت. با بهبود راه‌های ارتباطی، حجم تجارت و صنعت و نیز شمار تجار فزونی یافته، راه آهن در داخل سرزمین عثمانی توسعه یافت و قراردادهایی با شرکت‌های آلمانی برای تأسیس خطوط تازه در آناتولی به سمت آنکارا و قونیه امضا شد. چنان که در سال ۱۳۲۱ (۱۹۰۳) شرکت راه آهن برلن ـ بغداد، امتیاز ادامهٔ این خط را تا بغداد و از آن‌جا تا خلیج فارس به دست آورد. همهٔ این اقدامات و طرح‌ها، راه نفوذ آلمان‌ها را برای تأثیر و نفوذ سیاسی و اقتصادی هموار کرد. این طرح‌ها وسیله‌ای برای دخالت خارجی‌ها و به نوعی اقدام‌هایی مع ارض با سیادت و برتری دولت بود که از طریق **ادارة الدَّیْن العام العثمانی** که کار سرمایه گذاران و قرض دهندگان خارجی را دنبال می‌کرد، در کارها مداخله می‌نمود. بدین ترتیب روشن می‌شود که طرح‌های اقتصادی که با قرض گرفتن از بیگانگان انجام می‌شد، هدفش به وجود آوردن بهانه‌های لازم برای دخالت در امور داخلی دولت عثمانی

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۵۴ ـ ۲۵۵.

بود. استدلال هم آن بود که می‌بایست بر درآمدهای عمومی و مصارف آن و نیز تعیین مالیات برای بازپرداخت بدهی‌ها، نظارت کرد. این اقدامات، خود سبب نامتعادل شدن وضعیت دولت و ناتوانی در بازپرداخت بدهی‌ها می‌شد و زمینه را برای ضربه زدن به دولت فراهم می‌کرد.

به‌رغم پیشرفت‌های مادی و فرهنگی که روزگار عبدالحمید شاهد آن بود، معارضه با دولت در دو جهت کاملا متفاوت ریشه داشت: یکی آزادی خواهان عثمانی و دیگری قوم‌گرایانِ غیرترکِ سرزمین‌های عثمانی. رشد آموزش نیز فرصتی را برای ظهور معلمان، پزشکان، افسران و نویسندگان فراهم کرد. چنان که فرصتی را برای آشنایی عثمانی‌ها با افکار سیاسی غربی در اختیار آنان گذاشت. این افراد، تحت عناوین سازمان‌ها و گروه‌های مخالف فراوانی متشکل شدند که هر یک برای خود نامی برگزیده بود و در داخل و خارج امپراطوری عثمانی فعالیت می‌کردند. جماعت اتحاد و ترقی از دل این گروه‌ها پدید آمد.

اما روح قوم‌گرایی ابتدا در میان برخی از چهره‌های فرهنگی عرب در شام پدید آمد و سپس در آلبانی نیز رواج یافت؛ آن هم از زمانی که یونانی‌ها، بلغارها و ارامنه به استقلال دست یافتند. این مسئله، عبدالحمید را در وضعیت دشواری قرار داد. به همین دلیل گروه‌های حمیدیهٔ طرفدار خود را تشکیل داد تا شورش‌های استقلال گرایانه را از میان ببرند. این مسئله به نوبهٔ خود سبب بالا گرفتن انتقادهای داخلی از حکومت عبدالحمید شد و در نهایت به توسعهٔ عملیات دولتی برای دستگیر کردن و زندانی و تبعید نمودن مخالفان منجر گردید. به دنبال آن ترک‌های تبعیدی خارج از کشور که بیش‌ترشان از ماسون‌ها بودند، دست به فعالیت زدند و در روزنامه‌های فرانسه، سویس، انگلیس و مصر به سلطان عبدالحمید حمله می‌کردند. بدین ترتیب زمینهٔ شورش در میان کارمندان دولت نیز فراهم شد و به سرعت گروه‌های انقلابی تازه‌ای پدید آمدند که هدفشان خلع سلطان عبدالحمید از خلافت بود.[1]

انقلاب سال ۱۳۲۶ (۱۹۰۸) و اعلان مشروطه

در اواخر قرن نوزدهم، فرهیختگان ترک به کار نشر افکار ناسیونالیستیِ ترکی در میان دانشجویان پرداختند و تأثیر مهمی در تأسیس جمعیت اتحاد و ترقی گذاشتند. این گرایش

---

۱. مذکرات السلطان عبدالحمید؛ ص ۴۹.

ملّی، معارض با حرکت عثمانی‌گری و سیاست امت اسلامی بود. در زمان تحول امپراطوری عثمانی به دولت ناسیونالیستیِ ترک، جایی برای مسلمانانِ غیرترک که در جهت تقویت پیوند امت اسلامی تلاش می‌کردند، وجود نداشت. به هر روی، رشد روحیهٔ قوم گراییِ ترکی برای نخستین بار، کلمهٔ «ترکی» را به عنوان یک افتخار به کار برد؛ چنان که به مرور کلمهٔ «ترکی» جای کلمهٔ «عثمانی» را گرفت و تعبیر «ترکستان وانکمش» به جای اصطلاح عثمانی به کار رفت. در این کاربرد، از آناتولی به عنوان سرزمین ترك یاد شد و برای نخستین بار کشاورزان ترك آناتولی، به عنوان مهم‌ترین پشتوانه‌های حقیقی دولت ترکی مورد توجه قرار گرفتند.[1]

به هر روی، در سال ۱۳۰۷ (۱۸۸۹) شمار اندکی از دانشجویان مدارس پزشکی نظامی به صورت ویژه، یک گروه پنهانی را تأسیس کردند که بعدها اساس تشکیل جمعیت اتحاد و ترقی شد. سپس در میانهٔ سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۲۴ (۱۹۰۲ ـ ۱۹۰۶) حرکت ترکان جوان بسط یافت و جمعیت‌های تازه‌ای در جنیف، قاهره و استانبول فعالیت خود را آغاز کردند.[2] در سال ۱۳۲۴ (۱۹۰۶) نخستین نشانه‌های شورش در ارتش آشکار شد که به نظر می‌رسد نخستین آن‌ها **جمعية الوطن و الحرية** بود که اصل آن را برخی از افسران ارتش ـ که یکی از آن‌ها مصطفی کمال (آتاتورك بعدی) بود ـ تأسیس کردند و در شهرهای یافا، قدس، بیروت، و عریش در میان صفوف نظامیان شعبه‌هایی را به وجود آوردند. پس از آن زمینه‌هایی نیز میان افسران سپاهِ سومِ سالونیك به وجود آمد که **جمعية الحرية العثمانية** را تشکیل دادند و حوزهٔ فعالیت آن، تا مقدونیه و آناتولی می‌رسید.[3]

به طور کلی، دولت‌های اروپایی فشارهای خود را از راه‌های مختلف بر سلطان ادامه دادند و خواستار تشکیل پلیس بین المللی برای ادارهٔ مقدونیه و رسیدگی به کار شورش‌های منطقهٔ بالکان شدند که خود سبب خشم افسران ترك شد.[4]

چنین به نظر می‌رسد که حرکت انقلابی در سالونیک، اجتماعات خود را در محافل ماسونی تشکیل دادند و از سوی دونمه و یهودیانی که امید داشتند با پیروزی حرکت انقلابی وضع اجتماعی آنان در سرزمین عثمانی بهبود یابد، تغذیه می‌شدند. بیش‌تر

---

1. Shaw, Stanford, Reform Revolution and Republic, London 1977, p. 200.

۲. السید رجب حراز؛ همان؛ ص ۶۲.

3. Lewis, B. op.cit, pp. 201-202.

4. Schaw Stanford, op.cit, p. 265.

یهودیان از جنسیت ایتالیایی استفاده کردند و عضو محافل ماسونی بودند؛ به طوری که بسیاری از افسران مقدونیه ماسونی بودند و می‌توانستند اجتماعات و برنامه ریزی‌های خود را در منازل یهودیان در امنیت کامل برپا کنند. به علاوه قادر بودند تا با پناهندگان سیاسی در تبعید نیز ارتباط برقرار سازند.[۱]

بدین ترتیب جمعیة الحریة العثمانیة با سازمان‌های مسلمان آلبانیایی مرتبط شد، سپس با ترکان جوان و در نهایت همهٔ آن‌ها در سال ۱۹۰۷ در جمعیت اتحاد و ترقی منحل شدند؛ این در حالی بود که هدف آنان بازگرداندن حکومت مشروطه بود. همهٔ این گروه‌ها در اواخر سال ۱۳۲۵ (۱۹۰۷) بر خلع سلطان عبدالحمید و اعادهٔ مشروطه با یکدیگر متفق شدند؛ حتی اگر مجبور به استفاده از زور می‌شدند، آمادهٔ چنین کاری بودند؛ درست همان طور که نشریات ومطبوعات فراوانی را برای آماده کردن مردم جهت انقلاب بر ضد دولت، توزیع کردند.

آغاز طرح از این قرار بود که افسران آزادی خواه مقدونیه، در روز تخت نشینی سلطان عبدالحمید در اگوست سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶) دست به شورش بزنند. رهبری افسران در اختیار انور بیك و احمد نیازی بیك بود؛ اما برخی از تحولات بین المللی سبب شد تا کار قیام زودتر انجام شود که از جملهٔ آن‌ها ملاقات ادوارد هفتم، پادشاه انگلیس با نیکلای دوم، امپراطور روسیه برای گفت‌وگو در بارهٔ شرق بود. این مسئله سبب شد تا جمعیت اتحاد و ترقی، پیش از مداخلهٔ دولت‌ها در کار عثمانی، دست به قیام بزنند. افزون بر آن، اغتشاشاتی نیز در آلبانی به وقوع پیوسته بود.

سلطان که از توطئهٔ جمعیت اتحاد و ترقی آگاه شده بود، دست به اقداماتی زد تا به تدارك اوضاع از دست رفته، بپردازد. وی سعید پاشا را به سمت صدر اعظمی تعیین کرد و فرمان سلطانی را برای بازگرداندن مشروطه، اجرای انتخابات و القای سانسور مطبوعات و کتاب‌ها صادر کرد.[۲]

اعلام مشروطه با شادی و سرور در تمامی نواحی سرزمین عثمانی روبه‌رو شد. انور پاشا رهبر انقلاب اعلام کرد که دولت استبدادی از میان رفته است و همهٔ ما با یکدیگر برادر هستیم. شادی در شهرها و ولایات مختلف فراگیر شده، زندانیان سیاسی آزاد شدند ومحدودیت‌های تبعیدی‌ها برداشته شد. انتخابات مجلس برگزار شد و مجلس با ۲۸۰

---

1. Ramsaur, E.E. op.cit, pp. 96-97.

2. Miller, W.,op. cit, p. 475.

نماینده از ترک و عرب و یونانی و بلغار و صرب و یهود و ارمن تشکیل گردید. در دهم دسامبر ۱۹۱۰ (۱۳۲۶) سلطان مجلس جدید را افتتاح کرد و در سخنرانی افتتاحیه تعهد نمود که در کشور نظام مشروطه باشد و در تمام کشور اجرا شود.[۱]

جمعیت اتحاد و ترقی در مجلس موقعیتی به دست آورد؛ اما با حزب نیرومندی به نام «آزادی خواهان» روبه‌رو شد که خواستار عدم تمرکز بود. به دنبال آن، احزاب دیگری نیز تأسیس شدند. در این هنگام نزاع میان احزاب آغاز شد. گروه دوم که حمایت‌های مردمی گسترده‌ای داشت، خواستار انحلال نظام مشروطه شد و بسیاری اعلام کردند که شریعت اسلامی در معرض خطر واقع شده، خواستار بازگشت احکام شریعت شدند که به نظر آن‌ها توسط نظام لائیکِ جدید در معرض تهدید و نابودی قرار گرفته بود. این خشم، پس از اندکی به انقلاب مسلحانه تبدیل شد که رهبری آن را اتحاد اسلامی بر عهده داشت. این گروه به مجلس نمایندگان و بابعالی حمله کردند و خواستار اعلان سیادت شریعت اسلامی شدند. حرکت‌های مشابهی، مانند آنچه در استانبول رخ داد، در آناتولی و شمال شام اتفاق افتاد.

در برابر، جمعیت اتحاد و ترقی سپاهی را از سالونیك به فرماندهی محمود شوکت پاشا و به همراهی نیازی بیك و انور پاشا فرستاد. این سپاه شورش اسلام گرایان را که از سلطان عبدالحمید حمایت می‌کردند، سرکوب کرد. پس از آن طی یک جلسهٔ عمومی در مجلس، بر اساس فتوای شیخ الاسلام، تصمیم بر عزل و خلع سلطان عبدالحمید گرفته شد و او را به سالونیك تبعید کردند. پس از وی، سلطان محمد رشادِ پنجم ـ که اعلام کرد همزمان از شریعت و مشروطه و ارادهٔ مردم حمایت می‌کند ـ به قدرت رسید. اما وی بازیچهٔ دست جمعیت اتحاد و ترقی بود که با رهبری انور پاشا بر مقدرات کشور در ترکیه حاکم شده و در همهٔ شهرها قدرت را به دست گرفته بود.[۲]

به هر روی سلطان عبدالحمید به‌رغم آنچه غربی‌ها در باره‌اش گفته و به او حمله کرده‌اند، برای مدتی با سیاست اسلامیِ خود توانست از فلسطین در برابر توطئهٔ صهیونیست‌ها دفاع کند. این در حالی بود که هرتزل رهبر صهیونیست‌ها پیشنهادهای تطمیعی فراوانی داشت؛ اما عبدالحمید به هیچ روی زیر بار فشار اروپایی‌ها، صهیونیست‌ها، ماسون‌ها و ناسیونالیست‌ها نرفت. این حکایت از ایمان عمیق او به دین

---

۱. همان؛ ص ۴۷۵ ـ ۴۷۹.

۲. همان؛ ص ۴۸۰ ـ ۴۸۲.

وامت اسلامی داشت؛ به طوری که او تخت و تاج خود را در راه دفاع از قدس و فلسطین از دست داد.[۱] در هر حال، حملات تند به سلطان عبدالحمید، در اصل، به چهار هدف صورت گرفته و می‌گیرد:

۱ . دفاع از اعضای جمعیت اتحاد و ترقی و توجیه اقدام آنان در نابود کردن خلافت عبدالحمید و جایگزین کردن دولت جدید.

۲ . پوشاندن کارهای زشت و ناروای آنان در ادارهٔ دولت؛ آن گونه که افراد اتحاد و ترقی خود به استبداد گرویدند و تخم نفاق و اختلاف را در تمام سرزمین عثمانی پاشیدند.

۳ . ارائهٔ تصویری روشن از روزگار مصطفی کمال و یاران وی و توجیه اقدامات اعضای اتحاد و ترقی در الغای خلافت و اعلان جمهوری ترکیه.

۴ . پاسخ به تمایل صهیونیست‌ها در مضمحل کردن روش عبدالحمید به قصد انتقام‌گیری از او که در برابر سیاست صهیونیست‌ها در قبال فلسطین ایستادگی می‌کرد.[۲]

در حقیقت، اگر اصالت دولت عثمانی و ریشه‌های عمیق آن نبود، همه چیز برباد رفته و اوراق آن در همان قرن هیجدهم یا نوزدهم درهم پیچیده شده بود؛ اما به دلیل وجود همین اصالت بود که در برابر توفان‌های روزگار برای بیش از دو قرن دوام آورد؛ اما در نهایت به دلیل تجاوز استعمارگران و نیز در نتیجهٔ ضعف شدیدی که در ارکان دولت رسوخ کرده بود ـ که البته عبدالحمید مسئول آن نبود ـ سرزمین‌های این دولت، مورد غارت استعمارگران اروپایی که از دیر زمان در پی انحلال این دولت بودند، قرار گرفت.[۳]

---

۱. یومیات هرتزل؛ ص ۲۴۵.
۲. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانیة؛ ج ۲، ص ۱۰۱۸ـ۱۰۲۳.
۳. همان؛ ص ۱۰۶۱.

فصل نهم

دولت اتحاد و ترقی و انحلال دولت عثمانی

پس از خلع سلطان عبدالحمید، همه چیز در اختیار اتحاد و ترقی قرار گرفت و از خلافت، تنها صورتِ آن باقی ماند و آن هم چندان دوام نیاورد؛ به طوری که در زمان کوتاهی، سه خلیفه پشت سرهم به قدرت رسیدند. دولت در جریان جنگ اول، در کنار آلمان قرار گرفته، شکست خورد و تجزیه شد و به دنبال آن شخصیت‌های اتحاد و ترقی به بلاد مختلف گریختند. پس از آن بود که حکومت در اختیار مصطفی کمال قرار گرفت که خلافت را بر اساس سیاست تعیین شده از سوی انگلیس منحل کرد و دولت عثمانی، پس از نزدیک به شش قرن از میان رفت. به دنبال آن، سرزمین‌های اسلامی تجزیه شد و گرایش‌های قوم‌گرایانه از هر سوی، اقوام را به جان یکدیگر انداخت و کار مسلمانی به سستی گرایید.[1]

آنچه قابل ذکر است این که کسانی که همپیمان (حلفاء) بودند، اتحادی‌ها را متهم به داشتن ارتباط با ماسون‌ها و یهودی‌ها می‌کنند. این اتهام را گروه‌های اسلامی نیز به دلیل موضع لائیک اتحادی‌ها و خلع عبدالحمید که رمز بقای خلافت و گرایش اسلامی بود، بر آنان وارد می‌کنند. به علاوه، بسیاری از عرب‌ها نیز با اتحادی‌ها دشمنی دارند؛ چرا که آنان سیاست‌برتری ترکی را پیشه کرده، به‌تحقیر اعراب و سایر قومیت‌هایی که در سرزمین‌های عثمانی زندگی می‌کردند، پرداختند. افزودن بر این، اتحادی‌ها به‌رغم شعارهای دمکراتیك و آزادیخواهانهٔ خود، گرایش‌های استبدادی نیز داشتند و این رفتار خود را با استدلال حفاظت از سرزمین‌هایی که در اختیارشان مانده بود، توجیه می‌کردند.

پس از بازگشت مشروطه، ترک‌ها هدف واحدی نداشتند. برخی از آنان به حرکت

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۲۱۲.

اسلامی ایمان داشتند؛ در حالی که برخی دیگر، حرکت قومیِ ترکی را می‌پسندیدند. گروه سومی هم خواستار ادامهٔ قدرت دولت عثمانی بودند. بدین ترتیب، آشکار شد که تنها نقطهٔ اتفاق آنان، خلع عبدالحمید بوده است و پس از آن، در بارهٔ اقدام‌های بعدی، سخت گرفتار اختلاف شدند. خود اتحادی‌ها متمایل به استمرار نگرش عثمانی بودند و هدفشان استمرار امپراطوری عثمانی درچهارچوب نهادی لیبرالی بود که همهٔ گروه‌های نژادی و دینی در کمال آرامش تحت سلطهٔ دولت باشند؛ اما گسترش روحیهٔ قوم‌گرایی میان مردم، آمال و آرزوهای این گروه‌ها را که جامعه‌ای متکثر اما متسالم و همزیست، زیر سایهٔ سلطان تصویر می‌کردند، برباد داد.

در کنار اختلاف و انشعاب در میان صفوف اتحادی‌ها، حزب ائتلاف و حریت در سال ۱۳۳۰ (۱۹۱۱) تشکیل شد و همهٔ مخالفان حزب اتحاد و ترقی را به دور خود فراهم آورد. اتحادی‌ها پارلمان قبلی را منحل کردند و در انتخاباتی که برگزار شد، مخالفان تنها شش کرسی به دست آوردند و به این ترتیب اتحادی‌ها پارلمان را در اختیار گرفتند. پس از آن، اتحادی‌ها، مرکز فعالیت خویش را از سالونیك به استانبول منتقل کردند. این زمان، شورش میان افسرانی که خواستار انحلال دولت جدید و بازگرداندن پارلمان گذشته بودند، شدت یافت. آنان هم‌چنین خواستار عدم مداخلهٔ نظامی‌ها در سیاست شدند. به دنبال بالاگرفتن شورش در آلبانی، حکومت اتحادی‌ها سقوط کرد و حرکت جدیدی با مشخصهٔ لیبرالی آغاز شد که افسران را از وارد شدن در هر نوع حزب و گروهی منع کرد و مانع دخالت آنان در سیاست داخلی و خارجی شد. با کنار رفتن اتحادی‌ها، پارلمان آنان نیز منحل شد و افسران سوگند داده شدند تا در سیاست دخالت نکنند.[۱]

دولت جدید، سرگرم پرداختن به مقاومت لیبی در برابر تهاجم ایتالیایی‌ها شد، سپس به سرعت با حملهٔ متحدین بالکانی مواجه گردید که نیروهایشان تا نزدیکی پایتخت رسیده بود. این مسئله سبب شد تا انورپاشا فرمانده ارتش دست به کودتای نظامی بزنند و دولت جدید مستبدی تشکیل دهد که سلطهٔ آن تا پایان جنگ جهانی اول ادامه داشت. وی احزاب را منحل کرد، مخالفان را به زندان انداخت و حکم اعدام را به اجرا گذاشت. وی هم‌چنین حزب اتحاد و ترقی را منحل کرد که رهبران آن به خارج گریختند. این زمان، بسیاری از لیبرال‌های تبعیدی بازگردانده شدند تا به تفکیك و تجزیهٔ امپراطوری عثمانی بپردازند.

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ فی اصول التاریخ العثمانی؛ ص ۲۷۵ ـ ۲۷۶.

دشواری‌های خارجی اتحادی‌ها

اتحادی‌ها در همان آغاز و در آستانهٔ جنگ جهانی اول، با مشکلات خارجی فراوانی روبه‌رو شدند. مهم‌ترین این مشکلات، یکی جنگ ایتالیا و لیبی و دیگری جنگ در منطقهٔ بالکان بود.

الف) نبرد ایتالیا در طرابلس

ایتالیا سال‌ها در پی تسلط بر طرابلس بود و به ویژه پس از آن که فرانسه در سال ۱۲۹۹ (۱۸۸۱) تونس را اشغال کرد، پیمان‌های سیاسی متعددی با دولت‌های اروپایی مانند اسپانیا، فرانسه، انگلیس و اتریش منعقد کرد. پس از آن به آماده کردن زمینه برای دخالت در لیبی مشغول شده، در آن‌جا به خریدن اراضی مردم، ایجاد طرح‌های زراعی، ارسال گروه‌های تبلیغی مسیحی کاتولیکی، ایجاد مدارس جدید، تأسیس بانك و کمپانی و چیزهای دیگر پرداخت.[۱]

در سال ۱۳۲۸ (۱۹۱۰) ایتالیا، اولتیماتومی به دولت عثمانی داد، و ضمن آن ،دولت یاد شده را متهم کرد که کمک‌های خود را برای آبادی و بهبود ساکنان لیبی قطع کرده است؛ پس از آن لیبی را اشغال کرد. بابعالی در این باره به دول اروپایی شکایت نمود و اولتیماتوم ایتالیا را رد کرد. با این حال، ایتالیا سواحل طرابلس و برقه را به محاصرهٔ خود درآورد تا مانع رسیدن نیروهای کمکی به آن‌جا شود. پس از آن با توپ‌های سنگین به گلوله باران سواحل پرداخت و اندکی بعد نیروهای ایتالیایی شهرهای مهم لیبی مانند طرابلس، بنغازی و... را به اشغال خود درآوردند. به دنبال آن، ایتالیا اعلام کرد که که این بخش از ایتالیا را به خاك خود ضمیمه کرده است. در این هنگام بود که مقاومت در لیبی بالا گرفت؛ به طوری که بر اثر ضربات آنان، نیروهای متجاوز ایتالیایی به سواحل بازگردانده شدند. آن‌گاه نیروهای عثمانی به فرماندهی عزیز المصری و نیروهای مردمی به فرماندهی انور پاشا و برادرش فوزی، و نیز شماری از ساکنان محلی که از جملهٔ آنان سُنوسی‌ها بودند، از راه رسیده، به طرابلس وارد شدند و در نبردی که در بنغازی صورت گرفت، بر ایتالیایی‌ها پیروز گشتند.[۲]

ایتالیا که وضع را چنین دید، تهدید کرد که استانبول را اشغال خواهد کرد. به دنبال آن به اشغال برخی از جزایر پرداخت و ساحل بیروت را نیز مورد حمله قرار داد. این زمان

---

۱. مجید خوری؛ لیبیا الحدیثة؛ بیروت، ۱۹۷۳، ص ۱۷۵.
۲. همان؛ ص ۱۷۵ ـ ۱۸۰.

یعنی سال ۱۳۲۹ (۱۹۱۱) دولت عثمانی به اجبار تن به معاهده‌ای با ایتالیا داده، نیروهای خود را از لیبی خارج کرد و مجاهدین را تنها گذاشت. انور پاشا مجبور شد تا نیروهایش را از لیبی خارج کند و این پس از آن بود که فرماندهی مجاهدین در اختیار عزیز المصری قرار گرفت. با این حال، دولت عثمانی، اشغال لیبی توسط ایتالیا را به رسمیت نشناخت و تنها متعهد به خروج نیروهای نظامی و اداری خود شده، فرمان سلطانی مبنی بر استقلال لیبی صادر گردید. ایتالیا نیز متعهد به اعطای آزادی دینی به همهٔ مردم، اعلام بخشش عمومی و پذیرش سفیر عثمانی شد. دولت ایتالیا، به ویژه پس از آغاز جنگ جهانی اول، به این اصول وفادار نماند و دو دولت، موضع خصمانه‌ای در برابر یکدیگر داشتند؛ چرا که دولت عثمانی در کنار دولت آلمان بود، در حالی که ایتالیا در کنار متحدین قرار داشت. به همین دلیل دولت عثمانی، تا پایان جنگ اول، همچنان به ارسال کمک برای مجاهدین لیبی ادامه داد تا آن که پر و بال خودش شکست و تجزیه شد. این شکست‌ها بود که جماعت اتحاد و ترقی را در سال ۱۳۳۰ (۱۹۱۲) به کناره‌گیری از قدرت واداشت و سبب روی کار آمدن حزب اتحاد و ائتلاف آزاد شد و محمد کامل پاشا، دولت خود را تشکیل داد.[۱]

ب) جنگ بالکان

بوسنی و هرزگوین در سال ۱۳۲۷ (۱۹۰۹) دعوت استانبول را برای فرستادن نمایندگانش به مجلس رد کرد و در حالی که تا آن زمان، تابعیت صوری خود را داشت، این بار به سمت صرب‌ها گرایش پیدا کرد. این اقدام به تحریک دولت اتریش بود که می‌خواست منطقهٔ یاد شده را زیر سلطهٔ خود درآورد. اتریش دست به‌کار شد و قراردادی با روسیه منعقد کرد که در برابر واگذاری بوسنی و هرزگوین به اتریش، ملاحان روسی اجازه یابند از بوسفور و داردانل رفت و آمد کنند. به دنبال آن، دولت اتریش بلافاصله به اشغال بوسنی و هرزگوین پرداخت، در حالی که روسیه به دلیل مخالفت دولت‌های اروپایی با توسعه‌طلبی‌اش نتوانست دست به اقدامی بزند. دولت عثمانی، پیوستن بوسنی و هرزگوین را به دولت اتریش به رسمیت شناخت؛ مشروط بر آن که دولت اتریش از تمامی ادعاهایش در سنجق نوفی‌باز دست بردارد. به علاوه، دولت اتریش از جانبداری و تحریک دولت بلغارستان که در پی استقلال بود، دست بکشد.

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۲۱۳ ـ ۲۱۴؛ نیز بنگرید: احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۷۷.

پیوستن بوسنی و هرزگوین به دولت نمسا یا اتریش، سبب خشم روسیه و صرب‌ها شد. به دنبال آن، روسیه در پی انعقاد قراردادی میان دولت‌های بالکان برآمد تا به طور خاص از اتریش انتقام بگیرد. پس از آن، بلغارستان اعلام استقلال کرد و جزیرهٔ کرت نیز به یونان پیوست. به دنبال متزلزل شدن اوضاع در بالکان، منطقهٔ جبل اسود در تاریخ ۲۸/۸ /۱۹۱۲ (۱۳۳۰) با دولت عثمانی اعلان جنگ داد. بلغارستان، صربستان و یونان نیز به این اتحاد پیوستند و دولت‌های معارض ۷۱۵ هزار نظامی را در برابر ۳۲۰ هزار نظامی ترکی، به میدان جنگ اعزام کردند. هنوز یک ماه از جنگ نگذشته بود که نیروهای بلغاری تا دروازهٔ استانبول رسیدند. یونانی‌ها صحرای سالونیك را اشغال کردند و صرب‌ها نیز در تمام جبهه‌ها پیش آمدند. در این جنگ، نخستین بار از هواپیما استفاده شد و شهر ادرنه بمباران گردید. طی این نبرد، دولت عثمانی، بیش‌تر سرزمین‌های خود را در اروپا از دست داد. پس از توقف جنگ، استقلال آلبانی مورد پذیرش قرار گرفت و دیگر سرزمین‌ها نیز میان هم‌پیمانان بالکانی تقسیم شد. این صلح در اواخر مه سال ۱۹۱۳ (۱۳۳۱) در لندن به امضا رسید.

به دنبال اختلاف دولت‌های بالکان بر سر تصاحب اراضی گرفته شده از دولت عثمانی، این دولت در کنار یونان و صربستان و جبل اسود، در برابر بلغارستان قرار گرفت. در این ماجرا، انور پاشا توانست ادرنه را از تصرف بلغاری‌ها خارج کند و به عنوان «قهرمان ملی» شناخته شود. همین وضعیت سبب شد تا او به همراه دوستانش طلعت پاشا و جمال پاشا، بر مقدرات دولت مسلط شود. در سال ۱۹۱۳ (۱۳۳۲) قراردادی میان دولت عثمانی و بلغارستان منعقد شد و طی آن ترک‌ها موفق به بازگرداندن منطقهٔ تراکیه در کنار ادرنه شدند. این جنگ را به نام جنگ دوم بالکان می‌شناسند.[1]

یکی از آثار جنگ بالکان آن بود که در ترکیه، تمایل به نگرش عثمانی پایان یافت و راه برای گرایش ترکی ـ تورانی هموار گردید؛ گرایشی که هدفش متحد کردن همهٔ ترک‌های آسیای میانه در دولتی واحد بود؛ البته با این توضیح که گرایش تورانیِ جدید که محصول جنگ بالکان بود، دست از غربگرایی بر نداشت. تلاش برای تشکیل ارتش جدید دنبال شد و پیامد آن حضور شمار زیادی از متخصصان آلمانی در استانبول بود. دولت عثمانی نیروهای متخصص فراوانی را برای آموزش ارتش استخدام کرد و

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۷۹.

سلاح‌های جدید زیادی را از اروپا خرید تا ارتش عثمانی را به صورت یکی از ارتش‌های نیرومند درآورد.

دولت عثمانی و جنگ جهانی اول

مشکلات بالکان سبب شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول شد. یکی از اعضای گروه‌های سرّی صربستان، ولی عهد اتریش را در شهر سارایوو به قتل رساند. به دنبال آن، دولت اتریش اولتیماتومی به صربستان داد که این کشور، بیش‌تر مواد آن را پذیرفت؛ اما اتریش در پی منهدم کردن کامل صربستان بود و به همین دلیل جنگ را با امید نابودی صربستان آغاز کرد. این جنگ پای دولت‌های بزرگ را به میان کشید. روسیه و فرانسه به حمایت از صربستان پرداختند؛ در حالی که آلمان جانب اتریش را گرفت. اندکی بعد، انگلیس نیز در حمایت از روسیه و فرانسه وارد جنگ شد. دولت‌های عثمانی، یونان، رومانی، وبلغارستان اعلام بی طرفی کردند. دول متفق به سلطان عثمانی تأکید کردند که استمرار موضع بی‌طرفیِ دولت عثمانی و خلع خدمت افسران آلمانی می‌تواند احترام و استقلال اراضی دولت عثمانی را حفظ کند. جز آن که پیوند فرانسه، انگلیس و روسیه که دشمن سنتی دولت عثمانی بودند و نیز قیام حرکت تورانی ـ ترکی بر ضد روسیه، زمینه را برای پیوستن عثمانی به دو دولت میانی ـ اتریش و آلمان ـ فراهم کرد و[۱] عملاً این کشور درگیر نبرد شد.

رهبران اتحادی: انور، طلعت و جمال برای مقابله با دشواری‌هایی که پس از جنگ بالکان پیش آمده بود، موضع خویش را مستحکم کردند. به علاوه، انور پاشا که نان شخصیت نیرومند خود را می‌خورد، نسبت به ارتش آلمان سخت علاقه‌مند بود؛ به ویژه پس از پیروزی‌های اولیه آلمان‌ها، این احساس او نیرومندتر شد. این مسئله سبب شد تا افسران آلمانی مراکز مهم توپخانه‌ای دولت عثمانی را به اشغال خود درآورند. همچنان که شماری از آنان بر قلعه‌های مشرف بر تنگهٔ داردانل نظارت می‌کردند. افزون بر اینها، بدون اطلاع سلطان عثمانی و صدر اعظم، یک پیمان سرّی میان آلمان‌ها و انور پاشا امضا شد.[۲]

در هفتم سپتامبر ۱۹۱۴ (۱۳۳۳) انور پاشا، امتیازات خارجی را لغو کرد تا دول

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۸۷.

۲. همان؛ ص ۲۸۸.

متفق را مجبور به اعلان جنگ با دولت عثمانی کند. همان طور که دولت دست به افزایش حقوق گمرکی زد و نظارت بر پست خارجی را آغاز کرده، خارجی‌ها را مجبور کرد تا بر طبق قوانین داخلی عثمانی رفتار نمایند و در دادگاه‌های داخلی محاکمه شوند. هم‌چنین انور پاشا دستور بسته شدن دو تنگه را به روی کشتی‌های خارجی داد و این به هدف کنترل دو تنگه بدون دخالت دول متفق بود. به دنبال آن، دولت عثمانی به ارسال کمک‌های مادی و نظامی به عراق پرداخت و انور پاشا به توپخانهٔ عثمانی دستور داد تا دست به اقدامات نظامی بر ضد روسیه بزنند. به دنبال آن، توپخانهٔ عثمانی سواحل ادیسا، سباستبول، و نوفوردسك را گلوله باران کرد و تعدادی از کشتی‌های روسیه را غرق کرد. پس از آن، دول متفق به دولت عثمانی اعلان جنگ دادند.[۱] انگلیس نیز سلطهٔ خویش را بر مصر اعلام کرد، جزیرهٔ قبرس را ضمیمهٔ خاك خود کرد. توپخانهٔ دول متفق شروع به گلوله باران قلعه‌های مشرف بر داردانل کردند و نیروی دریایی بریتانیا نیز به گلوله باران صحرای عقبه مشغول شد. دولت انگلیس هم‌چنین از واگذاری دو کشتی جنگی به دولت عثمانی که در کارخانه‌های نظامی آن کشور تولید شده بود، خودداری ورزید. این مسئله سبب تحریك افکار عمومی ترکیه بر ضد انگلیس شد. تا اینجا روشن شده بود که آلمان در همراه کردن دولت عثمانی با خود توفیق یافته است. در واقع، آلمان در پی بسط نفوذ سیاسی و تجاری در عراق و فارس و وارد کردن ضربات کشنده بر موقعیت انگلیس در مصر و تهدید دولت آنان در هند بود.[۲]

زمانی که دولت عثمانی وارد جنگ شد، انگلیس نیروهای خود را برای اشغال عراق اعزام کرد؛ آن هم زمانی که ترك‌ها در اندیشهٔ جنگ مصر بودند. سلطان عثمانی بر ضد دول متفق اعلام جنگ داد و از مسلمانان جهان، به ویژه مسلمانان روسیه و انگلیس خواست تا در جنگ بر ضد کفار وارد شوند. هم‌چنین از پرداخت سود وام‌های خارجی خود داری ورزید. این شرایط، عثمانی‌ها را مجبور کرد تا در شش جبههٔ مختلف بجنگند؛ در حالی که بیش‌ترین عملیات نظامیِ ارتش عثمانی، به هدف دفاع از سرزمین‌های عثمانی، به ویژه در مناطق داردانل و بوغاز، جبههٔ عدن و کانال سوئز بود. ارتش عثمانی پیروزی‌های زیادی را که نتیجه ساختار جدیدی بود که دولت‌مردان تازه آن را سامان داده بودند، به دست آورد.

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانیة؛ ج ۱، ص ۲۳۲ ـ ۲۳۴.

2. Lewis, Bernard: the Emergence of Modern Turkeys p. 244.

در درازای جنگ، انور پاشا اقداماتی در جهت فراخوانی جوامع اسلامی انجام داد که سبب شد تا انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها در سرزمین‌های اسلامی گرفتار مشکل شوند. به علاوه، در تحریك مجاهدین بر ضد ایتالیایی‌ها نیز فعالیت‌هایی صورت گرفت. این در حالی بود که قیام شریف حسین (۱۳۳۵ / ۱۹۱۶) بر ضد دولت ترك، بزرگ‌ترین ضربه بود که بر دولت عثمانی و امت اسلامی وارد آمد. در کنار آن، بزرگ‌ترین پیروزی عثمانی‌ها، جلوگیری از حملهٔ دول متفق به تنگهٔ داردانل بود که دشمن با تحمل یکصد و بیست هزار کشته، مجبور به عقب نشینی از آن ناحیه گردید.[۱] [حاصل جنگ جهانی شکست آلمان و متحد آن عثمانی و پیروزی متفقین بود.] دول متفق در طول جنگ، پیمان‌های سرّی خاصی را برای تقسیم سرزمین عثمانی میان خود امضا کردند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بود از:

۱ . قرارداد آستانه (۱۸ مارس ۱۹۱۵ / ۱۳۳۴) میان روسیه، فرانسه و بریتانیا. بر اساس این قرارداد، دو تنگهٔ داردانل و بوسفور، دریای مرمره و داردانل و همهٔ آنچه از سرزمین‌های اروپایی عثمانی برجای مانده بود، به روسیه تعلق گرفت. نیز قرار شد آستانه، صحرایی آزاد برای دول متفق باشد تا روسیه بتواند آزادی کشتی‌رانی در دو تنگه را داشته باشد. در برابر، روسیه نیز با نفوذ انگلیس و فرانسه در آناتولی موافقت کرد. در همین قرارداد جدا شدن شبه جزیره شامل حجاز و سایر مناطق آن از دولت عثمانی و درآمدن آن زیر سلطهٔ یک حکومت عربی مستقل مورد توافق قرار گرفت. در این قرارداد، از تقسیم ایران میان روسیه و انگلیس بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ یاد شده بود.

۲ . قرارداد لندن (۲۶ آوریل ۱۹۱۵ / ۱۳۳۴). این قرارداد میان دول متفق و ایتالیا بسته شد که طی آن ایتالیا اجازه یافت تا به طور کامل بر جزایر دودیکانیز و لیبی تسلط یابد و بخش‌هایی از سواحل آناتولی در کنار دریای مدیترانه را نیز به دست آورد. این قسمت، در زمان تقسیم سرزمین‌های آسیایی عثمانی پس از جنگ می‌بایست به انجام می‌رسید.

۳ . قرارداد سایکس بیکو (۱۶ مه ۱۹۱۶ / ۱۳۳۵) میان انگلیس، فرانسه و روسیه. در این قرارداد روسیه توانست مناطق ارزروم، طرابوزان، وان، تفلیس و شمال کردستان را به دست آورد. فرانسه، سوریه و جنوب شرقی آناتولی را متصرّف شود و انگلیس جنوب عراق، صحرای حیفا و عکا در فلسطین را. هم‌چنین فرانسه به منطقهٔ کیلیکیا و نیز نفت موصل دست یافت.

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۲۳۵ ـ ۲۴۱.

۴ . قرارداد جان دی موریین (۱۷ آوریل ۱۹۱۷ / ۱۳۳۶) میان فرانسه، انگلیس و ایتالیا. این قرارداد به هدف حل اختلافات فرانسه و ایتالیا صورت گرفت. بر اساس آن قرار شد تا منطقه اضنه به فرانسه واگذار شده و ایتالیا نیز بتواند باقی ماندهٔ بخش‌های جنوبی آناتولی را شامل منطقهٔ ازمیر به علاوهٔ قونیه، منطقهٔ ایتالیا و غرب آناتولی به دست آورد.

۵ . انگلیس به شریف حسین وعده یک دولت عربی را داد، مشروط بر آن که انقلاب عربی خود را بر ضد گرایش ترکی اعلان کند. این نقشه بر اساس نامه‌های مبادله شده میان حسین ـ مکماهون در سال ۱۹۱۵ / ۱۳۳۴ ترسیم گردید. دول متفق تا آن‌جا پیش رفتند که با وعدهٔ تسلط بر برخی از مناطق آناتولی پای یونان را نیز به جنگ بکشند. نخست وزیر یونان که خیال تشکیل یونان بزرگ را داشت، این پیشنهاد را پذیرفت؛ اما در عمل کار به جایی نرسید. این در حالی بود که قراردادهای بسته شده وضعیت اوضاع پس از جنگ را روشن نکرد؛ چرا که روسیه در مارس ۱۹۱۷ / ۱۳۳۶ گرفتار انقلاب شد و بلشویك‌ها در اکتبر همان سال در آن‌جا به قدرت رسیدند. آن‌ها از جنگ خارج شدند و اعلام کردند که سهم خود را از سرزمین‌های عثمانی نمی‌خواهند.[1]

بدین ترتیب در دوران کوتاه دولت اتحادی‌ها، تمامی بخش‌های اروپاییِ دولت عثمانی تجزیه شد: بلغارستان استقلال یافت؛ بوسنی و هرزگوین به تصرف اتریش درآمد، یونان کرت را گرفت و ایتالیا، لیبی و برخی از جزایر مدیترانه را اشغال کرد. با این همه، هنوز اندیشهٔ ترکی ـ تورانی، به‌رغم تمایل مردم به تفکر عثمانی، حاکم بود. همین امر سبب واکنش عرب‌ها شد و جنبش‌های قومی که توسط غرب تغذیه می‌شد، برای نابودی دولت عثمانی ایجاد شد. به دنبال آن، احزاب عربی مانند حزب **الامرکزیه** و **الجمعیة القحطانیه** تحت ریاست عزیز المصری و عبدالکریم خلیل ایجاد شد. همین طور **جمعیة العربیة الفتاة** و نیز حزب اصلاح که هدف‌شان دست‌یابی عرب‌ها به قدرت در چهارچوب وجود دولت عثمانی بود. این گروه‌ها خواستار رسمیت یافتن زبان عربی در ولایات عرب نشین و واگذاری خدمت سربازی به عرب‌ها برای خدمت در مناطق عربی بودند. کنفرانس عمومی عرب در پاریس در سال ۱۳۳۲/۱۹۱۳ همین اصلاحات اداری را خواستار شد و قراردادی هم با اتحادی‌ها امضا کردند که به اجرا در نیامد.[2]

---

1. Miller, W., op. cit, p. 451.

۲. جورج انطونیوس؛ یقظة العرب؛ بیروت، ۱۹۷۳، ص ۲۷۵ـ۳۱۵.

به هر روی، شماری از رهبران مسلمان عرب، در پی اصلاح ساختار اداری و محلی کَردن خدمت سربازی و نیز حراست از زبان عربی در عین عدم انفکاك از دولت عثمانی بودند. آنان به هیچ روی خواهان تجزیهٔ دولت عثمانی نبودند؛ اما در عین حال، در دامن گروه‌های قوم‌گرا و ضد دین قرار گرفته بودند.[۱]

صلح مودروز و اشغال تنگه‌ها

سلطان محمد پنجم (محمد رشاد در ۳ ژوئیه ۱۹۱۸ / ۱۳۳۷) درگذشت و برادرش وحیدالدین با نام سلطان محمد ششم به جای وی نشست. این در حالی بود که وضعیت جنگ برای آلمان، اتریش، مجار، ترکیه و بلغارستان بسیار سخت شده بود. ترک‌ها ولایات عربیِ تابع خود را در شرقِ عربیِ آسیا از دست داده بودند. علاوه بر آن، بخش‌هایی هم توسط ایتالیا و یونان اشغال شده بود. ورود امریکا به صحنهٔ جنگ، در پیروزی دول متفق تأثیر گذاشت. سلطان جدید در پی نجات سرزمین‌هایی بود که امکان نجات آن‌ها وجود داشت؛ آن هم زمانی که همهٔ وزرای اتحادی کنار گذاشته شده و به آلمان گریخته بودند. سلطان، ژنرال احمد عزّت پاشا را به نخست وزیری گماشت و از او خواست تا با انگلیس قرارداد صلح امضا کند. پیمان صلح در اکتبر ۱۹۱۸ / ۱۳۳۷ امضا شد که طی آن انگلیس و متحدان وی مجاز به اشغال قلعه‌ها و استحکامات در داردانل و بوسفور شدند و این دو تنگه را برای کشتی‌رانی بین المللی آزاد کردند. پس از امضای صلح، احمد عزت پاشا، خلع شد و احمد توفیق پاشا دوست انگلیسی‌ها، به جای وی نشست. در واقع، انگلیس بیش از سودی که از جنگ برده بود، از قرارداد صلح بهره برد و شروط خود را بر ترکیه تحمیل کرده، سیادت خویش را بر تنگه‌ها استوار ساخت و استقلال ترکیه را از میان برد. به دنبال آن، نیروهای انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی مواضعی را در تنگه‌ها اشغال کردند.[۲]

قرارداد سیفر ۱۹۲۰ / ۱۳۳۹

قرارداد صلح با عثمانی در ۱۰ اگوست سال ۱۹۲۰ در شهر سیفر فرانسه در نزدیکی پاریس امضا شد. بر اساس این قرارداد، دولت یونان می‌بایست از منطقهٔ تراکیه در نزدیکی

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۲۲۷.

۲. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۲۴۲، ۲۴۵ ؛Lewis, B. op.cit, P. 249.

ادرنه عقب نشینی کند و در برابر دولت عثمانی، از حقوق خود نسبت به دو جزیرهٔ امبروز و تندوس دست بکشد؛ گرچه جزایر دریای مرمره، آستانه و بخشی از سرزمین اروپایی، در دست آنان باقی می‌ماند. امریکا، یوگسلاوی و شریف حسین در حجاز از امضای این قرارداد سرباز زدند.

بدین ترتیب دولت یونان، سیادت بر شهر ازمیر و مناطق اطراف آن را برای مدت پنج سال به دست آورد؛ به طوری که ساکنان آن، پس از این مدت می‌توانستند خواستار پیوستن منطقه‌شان به یونان شوند. دو تنگه نیز تحت ادارهٔ بین المللی درآمده واطراف آن می‌بایست از هر نوع سلاحی، تخلیه می‌شد. استانبول نیز به صورت اسمی تحت سیطرهٔ دولت عثمانی باقی می‌ماند؛ دولتی که سیطرهٔ یونان را بر جزایر دریای اژه و سلطهٔ ایتالیا را بر جزایر دودیکا نیز که شامل جزیرهٔ رودوس نیز می‌شد، پذیرفته بود. بدین ترتیب، دولت عثمانی، به عنوان یک دولت اروپایی از میان رفت. به علاوه، به وجود جمهوری ارمنستان و مملکت حجاز به عنوان دو دولت مستقل اعتراف کرد. هم‌چنین از سرزمین‌های اسمی خود در افریقا و دریای اژه دست کشید و قبرس و مصر را به انگلیس و سایر جزایر را به ایتالیا سپرد.

اما دیگر شروطی که سیادت عثمانی را میان برد، این بود که شمار ارتش عثمانی به پنجاه هزار محدود می‌شد که آن هم می‌بایست زیر نظر افسران بیگانه باشند؛ همین طور سلاح و توپخانه آنان محدود شد، کاپیتولاسیون باز گردانده شد و هیئتی از متفقین تشکیل شد تا بر بدهی‌های عثمانی، مخارج عمومیِ دولت، مالیات‌های عمومی، درآمدهای گمرکی و کارگری و نیز بدهی‌های عمومی نظارت کند.[۱]

سلطان عثمانی، به اجبار و زیر فشار ارتش انگلیس و نیروهای متفق، این قرارداد را امضا کرد. البته مردم ترک آن را رد کردند و از این که سرزمین‌شان این چنین تجزیه و توسط نیروهای انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی و یونانی اشغال شود، سرباز زدند. به دنبال آن، بر ضد اوضاعی که سبب پیدایش چنین قراردادی شده بود، شورش کردند. مصطفی کمال رهبری حرکت مقاومت بر ضد نیروهای متفق را بر عهده گرفت و به سمت قدرت حرکت کرد.

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ج ۱، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۷.

حرکت ملی ترکیه و نقش مصطفی کمال

دولت عثمانی به کار رسیدگی به اعضای اتحاد و ترقی پرداخته، اموال آنان را مصادره کرد. از سوی دیگر، سلطان پارلمان را منحل کرد، سانسور بر مطبوعات آغاز گردید، مالیات چندین برابر شد و بار دیگر نفوذ علما آغاز گردید. به دنبال آن رهبران ترکان جوان دستگیر و به جزیرهٔ مالت تبعید شدند.

از سوی دیگر، با ورود خارجی‌ها به سرزمین‌های مختلف که مورد استقبال اهل ذمّهٔ منطقه قرار می‌گرفتند، ترک‌ها بیش از پیش تحقیر شدند. این مسئله سبب برانگیخته شدن حس ترکی در آنان شد. این مسئله وقتی شدت یافت که یهودیان و مسیحیان با برخوردهای نادرست خود، به ویژه کارهایی که یونانی‌ها نسبت به مسلمانان انجام می‌دادند، به صراحت به ترک‌ها اهانت کردند. سلطان کوشید تا دامنهٔ گرایش‌های قومی را محدود کند؛ اما نتوانست و پس از آن بود که گرایش پشت پردهٔ ملی‌گرایی ترکی به نقطهٔ انفجار رسید و بر ضد اشغالگران به حرکت درآمد و گروه‌های نظامی متعددی در استانبول و اطراف آن، پدید آمد. ارتش ترکیه نیز به این گروه‌ها پیوست و مصطفی کمال را به رهبری خود انتخاب کرد.[1] به دنبال برقراری کنفرانسی در ارزروم در ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۹ (۱۳۱۸) و انعقاد پیمان ملی، همانند کنفرانس سیواس و انتخاب مصطفی کمال به عنوان رئیس آن، مصوبات گذشته در جهت حفظ سرزمین‌های عثمانی، بازگشت استقلال ملی، تأسیس جمعیة الدفاع از سرزمین آناتولی و روملی به ریاست مصطفی کمال مورد تأیید قرار گرفت.[2]

دولت عثمانی به رهبری سلطان، تلاش بی‌ثمری را در از میان بردن حرکت مصطفی کمال آغاز کرد؛ اما حرکت مزبور در تمامی کشور، پشتیبانانی را به دست آورد. مصطفی کمال با اجرای انتخابات تازه در ۱۲ فوریه ۱۹۲۰ (۱۳۳۹) توانست اکثریت را به دست آورد و در انتخابات پیروز شود.

مجلس جدید در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰ (۱۳۳۹) در آنکارا تشکیل شد؛ جایی که مصطفی کمال آن را به عنوان پایتخت جدید انتخاب کرده بود. این مجلس، که آن را مجلس ملی بزرگ می‌نامیدند، ۲۷۰ نماینده داشت. اعضای مجلس می‌کوشیدند تا پیوند

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۲۹۸ ـ ۳۰۰.

۲. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۲۵۵ ـ ۲۶۰.

دوستانه‌ای با سلطان داشته باشند و با او برخورد انقلابی نکنند. آن‌ها دوستی خود را نسبت به سلطان محمد وحیدالدین اعلام کردند و خواستار خلاصی او از دست دشمنانش شدند.

درگیری سلطان با کمالی‌ها

به دنبال این تحولات، سلطان با کمالی‌ها درگیر شده، فرید پاشا را به عنوان صدر اعظم انتخاب کرد. پس از آن فتوایی از شیخ الاسلام گرفت که کشتن شورشی‌ها رواست. صدر اعظم با صدور اطلاعیه‌ای، انتخابات را باطل اعلام کرد و اعضای آن را منافقان فریبکاری خواند که نمایندهٔ ملت ترک نیستند. هم‌چنین فرمان غیابی اعدام مصطفی کمال و رفقای وی توسط دادگاه‌های استانبول صادر شد.

در برابر، کمالی‌ها با تشکیل هیئت دولت در آنکارا در ۴ مه ۱۹۲۰ (۱۳۳۹) در برابر سلطان ایستادند. مصطفی کمال مفتی جدیدی نصب کرد و فتوای سلطان را نقض کرد. هم‌چنین مجلس ملی اعلام کرد که داماد فرید پاشا خائن است. سلطان، شیخ الاسلام و صدر اعظم این مصوبات را رد کردند. مردم نیز به انکار آن‌ها پرداخته، بر ضد آن‌ها تظاهرات کردند؛ اما با انعقاد قرار سیفر در ۱۰ اگوست ۱۹۲۰ (۱۳۳۹) وضعیت عوض شد و خشم مردم بر ضد سلطان و حکومت او افزایش یافت. پس از آن به دنبال پیروزی طرفداران مصطفی کمال در نبرد با یونانی‌ها، موقعیت وی در میان مردم بسیار تحکیم شد.[1]

با انقلاب مصطفی کمال، همزمان دو دولت در ترکیه وجود داشت: یکی در استانبول که سلطان محمد ششم ریاست آن را داشت و مشروعیت خود را از نوعی حق وراثت از تخت عثمانی برمی گرفت؛ دوم دولتی در آنکارا که قدرت زیادی داشت و مصطفی کمال ریاست آن را عهده‌دار بود.[2]

دولت آنکارا بنای سرکشی بر حکومت استانبول راگذاشت و از طریق مجلس ملی بزرگ، دولتی تازه بنیاد نهاد. در سال ۱۹۲۱ (۱۳۴۰) مجلس ملی بزرگ، قانون اساسی جدید را که دولت را در قالب دو قوهٔ مجریه و قانون گذار درآورد، تصویب کرد. هم‌چنین تمامی معاهداتی را که دولت استانبول منعقد ساخته بود، رد کرده، سازمان دفاع ملی را

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۲۶۴.
۲. همان.

برای ارسال کمک نظامی و مادی به نیروهای ملی ایجاد کرد. هم‌چنین مسئولان پست و تلگراف را که به دشمن کمک کرده و اخبار غیر واقعی از نیروی حرکت ملی داده بودند، از کار برکنار نمود. در همین زمان مصطفی کمال، قراردادی با روسیه امضا کرد که این کشور پیمان ملی ترکیه را به رسمیت شناخت.[۱]

در خلال این روزها، انگلیس بنای برگزاری کنفرانسی را برای تجدید نظر در قرارداد سیفر در لندن گذاشت و در این باره از دولت استانبول و آنکارا دعوت کرد. مصطفی کمال در این باره اعتراض کرد و با دعوت فرید پاشا مخالفت نمود. سلطان نیز فرید پاشا را عزل کرد و توفیق پاشا را به صدراعظمی برگزید که از طرفداران مصطفی کمال بود. وی طی دو سال که وزارت داشت، خدمات فراوانی به مصطفی کمال کرد تا آن که کار وی در شهرهای مختلف بالا گرفت. از سوی دیگر، مصطفی کمال قراردادهایی با سایر دولت‌ها منعقد کرد. از جمله ضمن قراردادی که با یونان بست، قرار شد تا ازمیر مستقل شود. باطوم به روسیه واگذار شد و فرانسه از کیلیکیا و ایتالیا از انطاکیه بیرون رفتند. در نبردی نیز که میان ترک‌ها و یونانی‌ها صورت گرفت، ترک‌ها در نبرد سقاریا پیروز شدند و یونانی‌ها در سال ۱۳۴۰ (۱۹۲۱) از ترکیه خارج شدند.[۲]

در این مدت حکومت استانبول نتوانست کاری از پیش ببرد. شهر در اختیار دول متفق بود و آن‌ها خود را در این قضایا بی طرف نشان می‌دادند. پیشرفت مصطفی کمال در تراکیه در برابر خطوط دفاعی انگلیس و نیز بیرون رفتن ناگهانی یونانی‌ها سبب شهرت مصطفی کمال شد و او را به عنوان مرد میدان عمل معرفی کرد. وی در سال ۱۳۴۰ (۱۹۲۱) قرارداد صلحی با یونان منعقد کرد و در آن مناطق، کسی جز دولت انگلیس باقی نماند.[۳]

دولت آنکارا و استانبول در پاییز سال ۱۳۴۰ (۱۹۲۲) برای انعقاد پیمانی به کنفرانس لوزان فراخوانده شدند. مصطفی کمال که فرصت را مناسب دید، مسئله جدایی دولت از خلافت را مطرح کرد. زمانی که مجلس با او موافقت نکرد، وی بر نظر خود پافشاری و مخالفان را تهدید به قتل کرد. پس از پنج روز، آشوب سراسر استانبول را فراگرفت؛ سلطان محمد عزل و به جزیرهٔ مالت تبعید شد. پس از آن، عمویش عبدالمجید به عنوان خلیفه تعیین گردیده، مخالفان مصطفی کمال در اطرافش گرد آمدند.[۴] پس از سه

---

۱. احمد عبدالرحیم مصطفی؛ همان؛ ص ۳۰۵ ـ ۳۰۶.
۲. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۲۳۲ ـ ۲۳۳.
۳. علی حسون؛ الدولة العثمانیه؛ ص ۲۴۵ ـ ۲۴۷.
۴. همان.

روز، کنفرانس لوزان برگزار شد که تنها هیئتی از آنکارا در آن شرکت کرد. در آن‌جا کرزن چهار شرط را برای پذیرش استقلال ترکیه مطرح کرد:

الف) الغای کامل خلافت اسلامی؛

ب) بیرون راندن خلیفه از سرزمین ترکیه؛

ج) مصادرهٔ اموال او؛

د) اعلان لائیک بودن دولت.

انحلال خلافت و اعلام تشکیل دولت جدید ترکیه

هیئت ترکی به ریاست عصمت اینونو این مطالب را رد کرد. مجلس ملی ترکیه نیز رد او را تأیید نمود و وی را به ترکیه فراخواند. با این حال، مصطفی کمال در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ (۱۳۴۲) این شروط را پذیرفت و معاهدهٔ لوزان را که سیادت ترکیه را بر تمامی سرزمین‌هایی که ترکیهٔ حاضر را تشکیل می‌دهد، پذیرفته و امتیازات خارجی داده شده را لغو می‌کرد، قبول کرد.[1] در نتیجه، دول متفق نیروهای خود را از ترکیه بیرون بردند و ارتش ترکیه وارد استانبول شد. مجلس ملی نیز مصوبه‌ای را گذراند که آنکارا به عنوان پایتخت دولت جدید جایگزین استانبول شود. همان طور که دولت ترکیه را دولت جمهوری خواند که ریاست آن از آنِ مصطفی کمال باشد و عصمت اینونو به عنوان نخستین نخست وزیر آن باشد. به دنبال آن در سال بعد، یعنی سال ۱۹۲۴ (۱۳۴۳) خلافت ملغی گردید و به عبدالمجید دستور داده شد تا ترکیه را ترك کند. پس از آن، مناصب مربوط به او نیز ملغی شد و اوقاف در اختیار دولت قرار گرفت. بدین ترتیب مصطفی کمال خواست‌های انگلیس در کنفرانس لوزان را به اجرا گذاشت.

پس از الغای خلافت، مصطفی کمال، به عنوان فردی مستبد حاکم ترکیه گردید. وی قوانین اسلامی را ملغی کرده، حروف عربی را به لاتین تغییر داد و تقویم میلادی را جایگزین تقویم هجری کرد. قرآن به زبان ترکی ترجمه گشت، حجاب ممنوع شد و لباس خارجی و سفور اجباری گردید. پس از آن، هرآنچه مربوط به گذشته بود و رنگ سنتی و دینی داشت، به کناری نهاده شده، لباس علما مختص مسجد شد، پوشیدن آن در خارج از مسجد ممنوع گردید. بدین ترتیب وزارت اوقاف و منصب شیخ الاسلامی نیز ملغی شد و

۱. فاضل حسین؛ مؤتمر لوزان و آثاره فی البلاد العربیة؛ بغداد، ۱۹۶۷، ص ۲۲ـ۲۳.

نظارت بر مدارس دینی به ادارهٔ تعلیمِ عمومی واگذار گردید. در ادامه دادگاه‌های شرع نیز منحل شدند.

برخی از این اقدامات، سبب خشم شماری از دوستان مصطفی کمال شد که بر وی شوریدند. همین طور یک انقلاب کردی به وجود آمد و کردها خواهان خلافت و سلطنت سلیم فرزند عبدالحمید شدند. مصطفی کمال این شورش را سرکوب و رهبران آن را اعدام کرد. همان گونه که پیروان طریقت‌های مختلف صوفی را سرکوب کرد و تکایا و جمعیت‌های آنان را منحل نمود. وی شماری از مساجد را نیز بست و عدد واعظان را که اکنون حقوق خویش را از دولت می‌گرفتند، تقلیل داد. هم‌چنین درِ دو مسجد ایاصوفیه و مسجد محمد فاتح را بست و اولی را موزه و دومی را به انبار تبدیل کرد. پس از آن اذان به زبان ترکی گفته شد و در سال ۱۹۲۸ قانون اساسی که در آن، اسلام دین رسمی ترکیه اعلام شده بود، ملغی گشت.

از آن پس، کشیدن نقاشی و تصویر که در طول حکومت دولت‌های اسلامی و از جمله آخرین آن‌ها دولت عثمانی ممنوع بود، بار دیگر آغاز شد. تعدد زوجات لغو شد و اجرای طلاق نیز تنها در دادگاه‌ها ممکن گردید. آخرین ضربه زمانی وارد شد که همهٔ شهروندان، اعم از مسلمان و کافر، در برابر قانون مساوی شدند. با این حال، باید توجه داشت که توده‌های مردم، عادات ملی خویش را حفظ کردند و دولت نیز تا وقتی که مردم راضی نبودند، نمی‌توانست قوانین خود را بر آنان تحمیل کند.

مصطفی کمال حزب جمهوری مردم را تأسیس کرد که مبانی آن عبارت از قومیت، جمهوریت، مردم‌گرایی، لائیسم، روش انقلابی، تحکیم سلطهٔ دولت، و تحکّم حزب واحد بود. وی بر همین اساس ترکیهٔ جدید را یک قدم به پیش برد؛ آن هم درست زمانی که نظام اسلامی کاملا به ضعف گراییده بود. به دنبال آن اصلاحات اقتصادی و تقویت قدرت سیاسی مطرح شد و مصطفی کمال خود را آتاتورك یعنی پدر ترک‌ها نامید. وی به زنان حق انتخاب و حضور در مجلس را داد و القاب قدیمی را حذف کرده، ترك‌ها را مجبور به پوشیدن لباس‌های اروپایی کرد. مصطفی کمال در سال ۱۳۵۷ / ۱۹۳۸ درگذشت و عصمت اینونو به عنوان رئیس جمهور جانشین وی گردید. این چنین بود که مصطفی کمال موفق شد طومار دولت عثمانی را درهم پیچید و دولت لائیك ترکیه را جانشین آن سازد.

فصل دهم

کارنامهٔ دولت عثمانی

تردیدی نیست که دولت عثمانی، به‌رغم رویارویی با فشارهای کینه توزانهٔ صلیبی‌ها، نقش مهمی در نشر اسلام در اروپا ایفا کرد. این دولت که در مبارزه با دشمنانش، با پیروزی‌ها و شکست‌های فراوانی مواجه شد توانست خدمات شایانی به اسلام و عرب کند و طی سه قرن شرق اسلامی و عربی را در برابر استعمارگران، حمایت و تقویت کند. مهم‌ترین نکات قابل توجه در کارنامهٔ این دولت، عبارت است از:

۱. حمایت از حرمین شریفین در برابر نقشه پرتغالی‌های صلیبی

بزرگترین خدمت دولت عثمانی به اسلام، مقاومت این دولت در برابر تجاوز دولت صلیبی استعماری پرتغال در دریای سرخ نسبت به اماکن مقدس در اوائل قرن شانزدهم میلادی بود. به‌رغم آن که دولت عثمانی از دور کردن استعمار پرتغالی از مراکزی که در اقیانوس هند و خلیج فارس داشت، ناکام ماند؛ اما در جلوگیری از نفوذ این دولت به حجاز موفق شد. این در حالی بود که پرتغالی‌ها در ادامه طرح‌های صلیبیِ خود که با قساوت و خشونت دنبال می‌کردند، در پی ورود به دریای سرخ، گذشتن از حجاز و تصرّف ساحل جدّه و سپس حمله به مکه مکرمه و از بین بردن مسجد الحرام و کعبهٔ مشرّفه بودند. پس از آن می‌خواستند تا به سوی مدینه رفته، قبر پیامبر(ص) را بشکافند؛ آن گاه به سوی شمال بروند و با گذشتن از تبوک به بیت المقدس رفته، آن‌جا را متصرف شوند و بدین ترتیب این سه مسجد مهم را در اختیار بگیرند.[۱]

کشتی‌های جنگی پرتغال وارد دریای سرخ گردیدند و دو بار برای تصرف ساحل

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانیة دولة اسلامیة مفتری علیها؛ قاهره، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۸۶۲.

جده وارد جنگ شدند: نخستین بار در سال ۱۵۱۷/۹۲۳ و بار دوم در سال ۱۵۲۰/۹۲۶ دست به حمله زدند؛ اما هر دو بار شکست خوردند. پس از آن نیروهای پرتغالی به ساحل سوئز حمله کردند؛ چرا که آن‌جا پایگاه نیروهای عثمانی در دریای احمر بود و پرتغالی‌ها مصمم به نابودی آن بودند. زمانی که به منطقهٔ طور رسیدند، با مشاهدهٔ آمادگی کشتی‌های جنگی عثمانی، بی آن که دست به حمله‌ای بزنند، عقب نشینی کردند.[۱]

دولت عثمانی، یمن را پایگاهی برای دفاع از دریای سرخ و مقابله با ورود کشتی‌های پرتغالی قرار داد و پس از آن، از ورود همهٔ کشتی‌های مسیحی جلوگیری کرده، آنان را مجبور کردند تا بارِ خویش را در ساحل مُخا در یمن بگذارند و به اقیانوس هند باز گردند. استدلال دولت عثمانی آن بود که اماکن مقدسِ در حجاز تا دریای سرخ ادامه می‌یابد و لازم است تا آب‌های آن به سبب ورود کشتی‌های مسیحی که از این دریا عبور می‌کنند، آلوده نشود. این منع تا قرن هیجدهم میلادی ادامه داشت.[۲]

گفتنی است که طرح پرتغالی‌های صلیبی، نخستین طرح از این نوع نبود، بلکه در اثنای جنگ‌های صلیبی در شرقِ عربی، یکی از فرماندهان صلیبی با نام ارناط که رئیس قلعهٔ کرک بود، طرح مهمی را در سال ۱۱۸۲/۵۷۸ برای حمله به حرمین شریفین آماده کرد. وی قطعات چند کشتی را از هم باز کرد و آن‌ها را به صورت تفکیک شده روی شتر نهاده، تا عقبه ـ ایله ـ آمد. در خلیج عقبه آن‌ها را بر هم سوار کرد و پس از آن به ساحل حوراء نزدیک ینبع حمله برد. صلیبی‌ها در آن‌جا بر قافله‌ها حمله کردند و تا فاصلهٔ یک روزهٔ راه مدینه رسیدند. آنان قصد حمله به این شهر و نبش قبر پیامبر(ص) و انتقال جسد آن حضرت به بلاد خود را داشتند. جز آن که در آن زمان، شرقِ اسلامی، نوعی وحدت سیاسی نیرومند به رهبری صلاح الدین ایوبی داشت. مصر نیز وظیفهٔ حمایت از اماکن مقدس را عهده‌دار بود. زمانی که در شام این خبر به صلاح الدین رسید، وی به نایب خود

---

۱. همان؛ ص ۸۶۲ ـ ۸۶۳ مترجم: به نوشتهٔ سمرقندی در کتاب الاتحاف، از جمله کارهای شریف مکه ابونمی محمد بن برکات، دور کردن فرنگی‌ها از سواحل مکه است. داستان از این قرار بود که در سال ۹۴۸ گروه عظیمی از فرنگی‌ها به سواحل دریای سرخ حمله کردند و بسیاری از بنادر را از میان بردند. سپس با ۸۵ کشتی جنگی که مملو از نیروی نظامی و تجهیزات بود، آماده حمله به جده شدند. شریف حج را ترک کرد و خود به مقابله با آنان برخاست. وی با سپاه عظیمی که جمع‌آوری کرد و با ندای جهاد آنان را فراهم آورده بود، به سوی جده شتافت و هزینهٔ همه این نیروها را تأمین کرد. نبرد توپخانه‌ای آغاز شد و وقتی فرنگی‌ها مقاومت شریف را دیدند، بندر جده را ترک کردند. (علی بن تاج الدین سنجاری؛ منائح الکرم؛ تحقیق ماجدة فیصل زکریا، مکه، ۱۴۱۹) ج ۳، ص ۳۰۰ ـ ۳۰۳.

۲. همان.

در مصر، العادل سیف الدین دستور داد تا ناوگانی را با فرماندهی حسام الدین لؤلؤ اعزام کند تا به تعقیب صلیبی‌ها در حجاز بپردازد و آنان را پراکنده کرده، به اسارت بگیرد. صلاح الدین اصرار بر کشتن اسرا داشت تا عبرتی باشد برای کسانی که بر تجاوز به حرم خدا و رسول جرأت می‌کنند.

۲ . دولت عثمانی و دفاع از اسلام و عرب در شمال افریقا

از خدمات مهم دولت عثمانی به اسلام و عرب، دفاع از اسلام در میان ساکنان شمال افریقا در برابر خطر جنگ صلیبی ـ استعماری اروپایی‌هاست که عبارت از پرتغال، اسپانیا و تشکیلات صلیبی معروف به نام فرسان قدیس یوحنا بود که جزیرهٔ رودوس و سپس مالت محل استقرار آنان بود. هدف اینها ایجاد ممالک مسیحی نشین در ساحل شمال افریقا بود، به طوری که در دراز مدت، دریای مدیترانه به صورت یک دریای مسیحیِ اروپایی درآید و به دنبال آن، صلیبی‌های اروپایی بتوانند به درون قاره افریقا نفوذ کنند. اما دولت عثمانی در برابر این طرح‌های صلیبی استعماری ایستاد و این طرح‌ها همچون خواب‌های آشفته، بی نتیجه ماند.

دولت عثمانی، نفوذ خود را در قرن شانزدهم میلادی بر سه منطقهٔ مهم در شمال افریقا بسط داد که به ترتیبِ ورود عثمانی در آن‌ها، عبارت بودند از: الجزائر، طرابلس و تونس. اما نفوذ دولت عثمانی به مراکش نرسید؛ چرا که خاندان سعدیه که از سادات بودند، با ورود تحت حاکمیت عثمانی مخالفت کردند.

ساکنان این مناطق، به ویژه الجزائر و طرابلس، بر این اساس که دولت عثمانی، بزرگترین و نیرومندترین دولت اسلامی است و توانسته است بخش‌هایی از اروپا و مصر و شرقِ عربی را در تصرف خود درآورد، به آن پناه بردند. خواست آنان این بود تا دولت عثمانی، آن‌ها را از حملات صلیبی‌ها که هر روز خطر آنان نزدیک‌تر می‌شد، نجات دهد. دولت عثمانی درخواست آن‌ها را پذیرفت. از این رو، ورود عثمانی‌ها به شمال افریقا، در پی جنگ و درگیری از طریق نیروهای نظامی بر ضد اهالی آن‌جا، و یا دخالت مستقیم حکومت استانبول به مانند آنچه در شام یا مصر یا عراق رخ داد نبود، بلکه این مناطق به هدف نجات ساکنان آن نواحی از خطر نابودی دین و نژاد آن‌ها و تبدیل ممالک آن‌ها به ممالک مسیحی نشین، فتح شد. البته وضعیت تونس متفاوت بود. در آن‌جا جنگ‌های

زیادی میان دولت عثمانی و نیروهای صلیبی صورت گرفت و چندین بار دو طرف شکست‌هایی را متحمل شدند تا آن که تونس در سال ۱۵۷۴/۹۸۲ زیر سلطهٔ دولت عثمانی درآمد و به صورت نایب نشینِ سوم و در حقیقت آخرین نایب نشین در شمال افریقا به این امپراطوری پیوست.[۱]

۳. ایجاد وحدت طبیعی میان ولایات عربی

دولت عثمانی، در میان سرزمین‌های عربی که آن‌ها را زیر سیادت خود درآورده بود، نوعی وحدت ایجاد کرد و این سرزمین‌ها را بر اساس پایه‌های اساسی موجود درآن‌ها، که دین اسلام، زبان عربی، فرهنگ عربی ـ اسلامی و آداب و عادات کهن موروثی بود، متحد و نگهداری کرد. ساکنان این مناطق نیز زیر سایهٔ دولت اسلامیِ واحد ـ که همان دولت عثمانی بود و همه را به عنوان رعایای دولت عثمانی به یک چشم می‌نگریست و آنان نیز از یک حاکم و سلطان که سلطان عثمانی بود تبعیت می‌کردند ـ با یکدیگر الفت و یکرنگی داشتند. دولت اسلامی به هیچ روی مرزهای غیر قابل عبوری میان این سرزمین‌ها قرار نداد. آزادی انتقال از یک جا به جای دیگر همیشه برای ساکنان وجود داشت و می‌توانستند هر شغلی را که مایل بودند، انتخاب کنند. فردی که ساکن دمشق بود، می‌توانست به عراق، مکه، مدینه، قاهره، قیروان یا هر نقطهٔ دیگر از سرزمین‌های اسلامی برود و در آن‌جا زندگی کند و هر نوع فعالیت اقتصادی یا فرهنگی که به آن تمایل داشت انجام دهد، بدون آن که برای خروج از یک منطقه یا اقامت در منطقهٔ دیگر، نیازی به اجازه گرفتن از دولت داشته باشد. این نخستین باری بود که پس از انحلال دولت عباسی در قرن سیزدهم میلادی و پس از حملهٔ مغول و ویرانی بغداد و پراکندگی آن‌ها در بین النهرین تا شمال شام و جنوب فلسطین، سرزمین‌های عربی زیر سایهٔ دولت عثمانی، متحد می‌گردید. به همین دلیل است که برخی از محققان بر این باورند که وحدتی که عثمانی‌ها پدید آوردند، نقطهٔ آغازی در تاریخ جدید عرب به حساب می‌آید.[۲]

افزون بر این تبعیت سیاسی، دین نیز وسیله‌ای برای پیوند میان ساکنان سرزمین‌های عربی، منهای اهل ذمّه بود. اینان شمار اندکی بودند که در حاشیهٔ جوامع

---

۱. محمد انیس؛ الدولة العثمانية و الشرق العربي؛ قاهره، ۱۹۷۷، ص ۴۵ ـ ۴۶.

۲. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانية؛ ج ۲، ص ۹۳۶.

اسلامی در سرزمین‌های عربی زندگی می‌کردند.[۱]

ارتباط دینی، نیرومندترین وسیله‌ای بود که عرب‌ها را با دولت عثمانی پیوند می‌زد و سبب ارادت آنان به دولت عثمانی و شرکت‌شان در جنگ‌های آن بر ضد مهاجمان صلیبی می‌شد. زمانی که دولتی عثمانی از یکی از دولت‌های اروپایی شکست می‌خورد، دوستی و ارتباط آنان با دولت عثمانی بیش‌تر می‌شد. به هر حال، دین در این دوره، نقش مهمی در تثبیت اوضاع سیاسی و نظامی برای مردمان سرزمین‌های عربی داشت.[۲]

بهترین مثال برای ارتباط دینی میان ساکنان سرزمین‌های عربی در زیر حاکمیت دولت عثمانی، زمانی بود که فرانسوی‌ها در سال ۱۷۹۸/۱۲۱۳ به رهبری ناپلئون به مصر حمله کردند. این نخستین حملهٔ نظامی مسیحی ـ اروپایی در تاریخ جدید است. در این وقت، سلطان سلیم سوم (۱۲۰۴ ـ ۱۷۸۹/۱۲۲۴ ـ ۱۸۰۷) بر ضد فرانسوی‌ها اعلان جهاد دینی کرد. به دنبال آن، اعراب حجاز و شام و شمال افریقا به دعوت او پاسخ مثبت دادند و با هدف پیروزی در رسیدن به یکی از دو امر: شهادت یا پیروزی، حرکت کردند و آیهٔ کریمهٔ انفِرُوا خِفَافاً وَثِقَالاً وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ[۳] را شعار خود ساختند. بدین ترتیب، ساکنان سرزمین‌های عرب، سلطان عثمانی را تنها سلطان مسلمانان نمی‌دانستند، بلکه او را خلیفهٔ مسلمانان می‌دانستند که در سایهٔ خلافت او زندگی می‌کنند. در آن روزگار، نشان مشخص سرزمین‌های عربی این بود که آن‌ها جوامع دینی اسلامی به معنای کامل کلمه هستند. اعراب دولت عثمانی را اجنبی نمی‌دانستند، چنان که آن را دولتی استعماری تلقی نمی‌کردند. این اندیشهٔ سیاسی ـ دینی ملت عرب بود که تا اوائل قرن بیستم بر اذهان آنان سیطره داشت. دولت عثمانی نیز در ادارهٔ این سرزمین‌ها، دخالت بسیار اندکی داشت و تنها خود را مسئول حمایت از سرزمین‌های عربی، تأمین امنیت، اقامهٔ شعائر دینی، دفاع از شریعت اسلامی و سازماندهی قافله‌های حج به سمت حجاز، تسلط بر امر قضا، و جمع آوری مالیات توسط شیوخ و رؤسای قبایل در سرزمین‌های عربی می‌دید. در غیر این موارد، در زندگی روزمره

---

۱. دکتر انیس الصایغ بر این باور است که روابط میان اکثریت مسلمان سنی در سرزمین‌های عربی با اقلیت‌های مذهبی و نژادی، به طور کلی سبب یک مشکلِ مزمن شده بود. دولت بریتانیا و فرانسه نیز در گسترش این نفاق میان اکثریت و اقلیت سهیم بودند و اقلیت‌ها را به عدم اختلاط با اکثریت تشویق می‌کردند. نتیجه این حرکت، انزوای اقلیت‌ها و دور شدن آنان از اکثریت بود. بنگرید: انیس الصایغ؛ الهاشمیون و قضیة فلسطین؛ بیروت، ۱۹۶۶، ص ۹۵.

۲. همان.

۳. توبه، آیه ۴۱.

ساکنان دخالتی نداشت و آنان را برای انتخاب روش زندگی مورد علاقهٔ خود آزاد گذاشته بود.[۱]

ارزش و جلوهٔ وحدت میان سرزمین‌های عربی در زیر حاکمیت دولت عثمانی، هنگامی بیش‌تر روشن می‌شود که با پراکندگی ایجاد شده میان این سرزمین‌ها در ادامهٔ تسلط اروپایی تحت عناوین مختلف مانند اشغال، تحت الحمایگی از سوی گروهی از دولت‌ها یا اتحادیه‌ای از چند دولت و ایجاد مناطق نفوذ، مقایسه شود.[۲]

در آغاز عصر جدید، بریتانیا برای ایجاد تفرقه و تشتت در میان امّت عربی در شرقِ عربیِ آسیایی بسیار کوشید. این کشور شرق اردن را از فلسطین جدا کرد. همان طور که شرق اردن و فلسطین را از سوریه تفکیک کرده، میان سوریه و عراق نیز جدایی انداخت و سلطان عبدالعزیز را به عنوان سلطان مستقل نجد و امام یحیی را به عنوان امام مستقل یمن به رسمیت شناخت. فرانسه نیز همین روش را در تفکیك سوریه و لبنان به‌کار برد. در مصر و شمال افریقا نیز استعمار وضعیت مشتت سیاسی آن را که تا پیش از جنگ جهانی اول زیر سلطهٔ استعمارِ بریتانیایی، ایتالیایی، فرانسوی و اسپانیایی ایجاد شده بود، در آن‌جا حفظ کرد و پس از آن هم اختلافات و طمع‌کاری‌های شخصی رهبران عرب سبب شد تا این منطقه در رسیدن به استقلال و سپس وحدت عربی ناکام بماند.[۳]

۴. دور کردن استعمار از کشورهای عربی

سرزمین‌های عربی در زمانی به طول سه تا چهار قرن، از قرن شانزدهم میلادی تا اوائل قرن بیستم، تا زمانی که دولت عثمانی دولتی نیرومند بود، از تجاوز استعمار مصون ماند. اما زمانی که این دولت در سراشیبی اضمحلال افتاد و دولت‌های اروپایی دریافتند که دولت عثمانی از مقابله با دول استعماری عاجز است، سرزمین‌های عربی، مورد تجاوز استعمار مسیحی قرار گرفت؛ همان طور که سایر سرزمین‌های اسلامی و غیر اسلامی در قارهٔ آسیا، افریقا و استرالیا به این سرنوشت دچار شدند. فرانسه از قدیمی‌ترین دولت‌های اروپایی بود که به کشورهای عربی دست اندازی کرده، توانست الجزائر را در سال ۱۲۴۶ /

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ الوحدة العربية فی التاريخ الحديث و المعاصر؛ قاهره، ۱۹۷۵، ص ۸. و بنگرید: الجبرتی؛ عجائب الآثار فی التراجم و الاخبار؛ قاهره، ۱۹۸۰، ج ۳، ص ۸۸، ۱۰۷.

۲. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانية؛ ص ۹۴۶ ـ ۹۴۷.

۳. انیس الصایغ؛ الهاشمیون و قضیة فلسطین؛ بیروت، ۱۹۶۶، ص ۹۳ ـ ۹۴.

۱۸۳۰ اشغال کند. بی‌تردید مهم‌ترین عاملی که فرانسه را برای دست زدن به این اقدام تشجیع کرد، این بود که دولت عثمانی ناوگان خود را در جنگ نفارینِ دریایی در بیستم اکتبر ۱۲۴۳ / ۱۸۲۷ از دست داده بود. از آن‌جا که اشغال الجزائر به عنوان یک سرزمین اسلامی و عربی که در شمار سرزمین‌های دولت عثمانی بوده، سابقهٔ مهمی را برای دولت‌های استعماری در برابر سرزمین عربی ایجاد می‌کرد، دولت عثمانی راضی به جدا شدن الجزائر از خود نشد.[1]

دولت عثمانی تلاش‌های دیپلماتیك خود را برای بازگرداندن الجزائر آغاز کرد و کوشید تا نزد دولت‌های بریتانیا، اتریش و روسیه و حتی خود فرانسه، حق خود را در حفظ این سرزمین در محدودهٔ تحت تسلط خود ثابت کند. اساس استدلال هم این بود که سیادت دولت عثمانی بر این سرزمین، مورد تأیید و اعتراف مجموعه‌ای از دولت‌ها بوده، و افزون بر آن، ساکنان الجزائری نیز رعایای سلطان عثمانی هستند. دولت عثمانی به سبب وقوع رخدادهای مهمی که در اروپا برای بریتانیا پیش آمد و او را از هر کاری باز داشت، نتوانست تأیید این دولت را به دست آورد. به همین ترتیب دولت عثمانی در برقراری رابطه با دیگر دولت‌های اروپایی در این جهت، ناکام ماند. از این رو کوشید تا با استفاده از زور الجزائر را بازگرداند، جز آن که به دلیل ناتوانی نیروی نظامی و ناوگان دریایی‌اش از برپایی جنگی بر ضد فرانسه، از هر نوع اقدامی باز ماند؛ تنها جنگ سردی میان دولت فرانسه و عثمانی درگرفت و دولت عثمانی توانست در سال ۱۲۵۱/۱۸۳۵ طرابلس را از تسلط قرمانلی‌ها درآورده، این سرزمین را تحت حاکمیت عثمانی درآورد. دولت عثمانی با استفاده از وضعیت پدید آمده کوشید تا نیروهای زمینی خود را از طریق آناتولی به طرابلس و از آن‌جا به الجزائر بفرستد؛ اما فرانسه، دولت عثمانی را به وسیلهٔ فرستادن ناوگان دریایی خود تهدید کرد. دولت عثمانی از برخورد ناوگان خود با ناوگان فرانسه وحشت کرده، طرابلس را به سمت مالت ترک کرد و از آن‌جا به استانبول بازگشت. بدین ترتیب دولت عثمانی به همین جنگ سرد اکتفا نمود و کار به همین جا خاتمه یافت.[2]

پس از اشغال الجزائر توسط فرانسه در سال ۱۸۳/۱۲۴۶، تجاوز اروپای استعمارگر نسبت به سرزمین‌های عربی برای مدت پنجاه سال متوقف شد. دلیل آن، نزاع میان خود

---

۱. محمد انیس؛ الدولة العثمانية و الشرق العربي؛ ص ۸۸ ـ ۸۹.

۲. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانية؛ ص ۹۵۳ ـ ۹۵۸.

اروپایی‌ها بر سر تقسیم سرزمین‌های گرفته شده از دولت عثمانی، و جنگ‌ها و معاهدات و نشست‌های فراوانی بود که تاریخ دولت عثمانی در قرن نوزده و بیست میلادی مملو از آن‌هاست؛ آن گونه که در نهایت این دولت‌ها سیاست تعویض و مصالحه را در کنفرانس برلن در سال ۱۸۷۸/۱۲۹۵ در پیش گرفتند. پس از آن فرانسه تونس را در سال ۱۸۸۱/۱۲۹۹ و بریتانیا مصر را در سال ۱۸۸۲/۱۳۰۰ تحت حمایت خود درآورد. پیش از تحت الحمایگی، سیاست نفوذ آرام و صلح‌آمیز نسبت به این دو کشور در پیش گرفته شده بود. راه آن نیز از طریق پرداخت وام به عثمانی بود که دولت یاد شده قادر به بازپرداخت بدهی‌ها و سود حاصل از آن‌ها نبود و در نتیجه سبب دخالت دول اروپایی در مسائل مالی و سپس سیاسی شد و عاقبت به جنگ و اشغال انجامید.[۱] بریتانیا همراه مصر در سال ۱۸۹۶/۱۳۱۴ مشترکاً به سودان حمله کردند که به ایجاد حاکمیت ترکیبی از مصر و بریتانیا در سودان به سال ۱۸۹۹/۱۳۱۷ انجامید. این دوگانگی به تدریج جای خود را به تسلط بریتانیا بر حکومت سودان داد[۲] و دولت بریتانیا سمبل این حاکمیت دوگانه شد. پس از آن ایتالیا، طرابلس و برقه را در سال ۱۹۱۱/۱۳۳۰ به اشغال خود درآورد و در آغاز جنگ جهانی اول، نیروهای بریتانیا بصره را در عراق اشغال کردند. این تجاوز تا آن‌جا ادامه یافت که عراق در سال ۱۹۱۸/۱۳۳۷ به طور کامل به اشغال انگلیسی‌ها درآمد. با پایان یافتن جنگ جهانی اول و سقوط دولت عثمانی، دیگر سرزمین‌های عربی نیز بر اساس مصوبات کنفرانس صلح ۱۹۱۹/۱۳۳۸ و کنفرانس سان ریمو (۱۹۲۰/۱۳۳۹) تقسیم گردید. به دنبال آن بریتانیا بر عراق و فلسطین و شرق اردن، و فرانسه بر سوریه و لبنان به صورت تحت الحمایگی تسلط یافتند و به این ترتیب این سرزمین‌ها بر اساس مصوّباتی که از لندن و پاریس و رم می‌رسید، تحت سلطهٔ بیگانگان قرار گرفت.[۳]

۵. دولت عثمانی و ایجاد آرامش و امنیت در سرزمین‌های عربی

سرزمین شام و عراق پس از گذراندن یک دورهٔ طولانی از دشواری‌ها و بحران‌ها و ویرانی های ناشی از حملهٔ ویرانگر مغول، نوعی آرامش و استقرار سیاسی را در دورهٔ عثمانی تجربه کرد. البته مصر پس از نبرد عین جالوت از حملهٔ مغول مصون ماند و

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۹۵۸ ـ ۹۵۹.

۲. محمد فؤاد شکری؛ مصر و السودان؛ قاهره، دارالمعارف، ۱۹۵۸، ص ۴۷۳ ـ ۵۱۸.

۳. محمد بدیع شریف و دیگران؛ دراسات تاریخیة فی النهضة العربیة الحدیث؛ قاهره، ۱۹۶۳، ص ۲۶۹ ـ ۲۷۵.

توانست ضربهٔ کشنده‌ای بر متجاوزین مغول وارد و بخش‌های زیادی از سرزمین عربی را از شر آنان حفظ کند.

ساکنان سرزمین‌های عربی تابع دولت عثمانی بودند که دولتی مسلمان و سنی مذهب و مدافع شریعت اسلامی بود و در حفظ شعائر اسلامی مانند جشن آغاز رمضان و غیر آن می‌کوشید. طبعاً سلطهٔ عثمانی‌ها بر آنان سخت و ناگوار نبود و دولت نیز جز در دایره‌ای خاص مانند جمع آوری مالیات، تسلط بر امور قضائی و تأمین امنیت، در امور آنان مداخله نمی‌کرد. در مقابل، دولت عثمانی کار تعلیم، امور پزشکی و ارتباطات و آنچه امروزه از امور اصلی وابسته به دولت است، در آن زمان به خود ملت عرب واگذار کرده بود. به عبارت دیگر، دولت عثمانی مردمان عرب را با همان زندگی گذشته خود، بی آن که تغییری در اساس آن به وجود آورد، آزاد گذاشته بود.

با این حال، برخی از سرزمین‌های عربی، در میانهٔ این آرامش کلی، گرفتار بحران‌های سیاسی می‌شد. به طور معمول در دوره‌های مختلف، دو نوع بحران ممکن بود که در سرزمین‌های عربی پدید آید: **نخست** شورش‌های مردمی که ساکنان یک محل یا شهر بر ضد حکام محلی بر پا می‌کردند و انگیزهٔ آنان برخورد با ظلم و ستم حکام و شکایت از آنان در دربار سلطانی بود. **دوم** جنبش‌های سیاسی و نظامی که افراد بلند پرواز به راه می‌انداختند. مانند حرکت علی بیك بزرگ یا حرکت ظاهر عمر که مورد استقبال عامهٔ مردم قرار نگرفت.[۱]

۶. ممانعت از سکونت یهودیان در سینا

زمانی که سلطان سلیم اول مصر را در سال ۱۵۱۷/۹۲۳ گشود، فرمانی در ممانعت از مهاجرت یهودیان به سینا صادر کرد. از این فرمان چنین به دست می‌آید که یهودیان در صدد هجرت به این منطقهٔ مصری بودند و هدفشان آن بود تا در وادی مقدس طُوی ـ که در آن‌جا خداوند با موسی سخن گفت ـ سکنی برگزینند. از این رو، سلطان سلیمِ اول فرمان جلوگیری از آمدن یهود را صادر کرد. زمانی که فرزندش سلیمان قانونی در سال ۱۵۲۰/۹۲۶ بر تخت سلطنت نشست، فرمانی دربارهٔ ادامه و تأکید بر فرمان سابق صادر کرد که خود بیانگر ادامه یافتن خطر یهودیان در سکونت در سینا بوده است؛ چیزی که

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ص ۹۶۱ ـ ۹۶۳.

دولت عثمانی را به دردسر می‌انداخت. سلطنت سلیمان ۴۶ سال (۹۲۷ ـ ۹۷۴ / ۱۵۲۰ ـ ۱۵۶۶) ادامه یافت و یهودیان جرأت انجام کاری را نیافتند. بعد از وی، سلطان سلیم دوم بر تخت نشست (۹۳۳ ـ ۹۸۲) که از نظر اخلاقی فردی منحرف بود. از روزگار وی بود که به آرامی، زوال این دولت آغاز شد. سلاطین بعدی ـ که سلطان مراد سوم (۹۸۲ ـ ۱۰۰۵ / ۱۵۷۴ ـ ۱۵۹۶) نخستینِ آن‌ها بود، همانند وی بودند. در این زمان، یهودیان نفس راحتی کشیدند و احساس کردند که فرصت مناسب را برای تحقق آرزوهای طولانی خود به دست آورده‌اند. از این رو، به تدریج به صورت پراکنده برای اقامت در سینا دست به مهاجرت زدند. آنان مرکز اقامت خویش را در شهر طور قرار دادند تا برای یهودیان زمینهٔ ارتباطات خارجی از طریق ساحل شهر فراهم شود و یهودیان بتوانند از شهرهای اطراف مهاجرت کرده، به سینا وارد شوند.[۱]

جنبش مهاجرت در اصل مربوط به شخصی یهودی با نام آبراهام بود که با خانواده و فرزندانش به طور آمده، در آن‌جا اقامت کرد. به احتمال، سالها بی آن که دولت عثمانی توجهی داشته باشد، آنان مشغول کار خود بوده‌اند؛ جز آن که آزار آن‌ها در حق راهب دیر سانت کاترین سبب ارسال شکایات فراوانی شد داثر بر این که یهودیان حق سکونت در این منطقه و آزار راهب دیر یاد شده را ندارند. به دنبال آن بود که از سوی دولت عثمانی، فرمان اخراج یهود از دیر سانت کاترین و ممانعت از بازگشت آنان صادر گردید. این اقدام بیانگر توجه دولت عثمانی به ممانعت از سکنی گزیدن یهودیان در سینا و بیداری آن دولت نسبت به اهداف یهودیان می‌باشد.[۲]

زمانی که بریتانیا مصر را در سال ۱۸۸۲/۱۳۰۰ اشغال کرد، یهودیان بحث هجرت به سینا را مطرح کردند. این درست بعد از آن بود که سلطان عبدالحمید دوم، درخواست آنان را برای هجرت به فلسطین رد کرده بود. هرتزل، رهبر تشکیلات یهودیان، سینا را «فلسطین المصریة» نامیده، بنای آن داشت تا در آینده، از آن‌جا به عنوان نقطهٔ حرکت به سمت فلسطین استفاده کند. به همین دلیل بود که وی در سال ۱۸۹۸/۱۳۱۶ برای اسکان یهودیان در سینا به هدف ایجاد دولت یهودی که در دایرهٔ حکومت بریتانیا باشد، وارد مذاکره با برخی از وزرای بریتانی، به ویژه جوزف تشمبرلین وزیر مستعمرات و لرد لانزدان وزیر خارجهٔ انگلیس شد. این دو وزیر با این طرح موافقت کردند؛ چرا که این

---

۱. همان؛ ص ۹۶۶.
۲. انیس الصائغ؛ الهاشمیون و قضیة فلسطین؛ بیروت، ۱۹۶۶، ص ۲۲.

اقدام در راستای اهداف استراتژیك بریتانیا بود که از جملهٔ آن‌ها تضمین حمایت از کانال سوئز از سوی یک قدرت شرقی بود. هم‌چنین میان مصر با دیگر دولت‌های عربی در غرب آسیا فاصله می‌افتاد. دولت عثمانی نیز تضعیف می‌شد و دولتی دوست برای بریتانیا به وجود می‌آمد. این طرح ابتدا با مخالفت سلطان عبدالحمید دوم با شکست مواجه شد. به علاوه، لرد کرومر حاکم بریتانیایی مصر نیز با این اقدام مخالفت کرد. بدین ترتیب طرح اسکان یهودیان در سینا متوقف گردید.

۷. ممانعت دولت عثمانی از مهاجرت یهودیان به فلسطین

یهودیان، در دوره‌های مختلف تاریخی، بر اساس ادعاهای دینی و تاریخی، به فلسطین به عنوان سرزمینی که به پراکندگی آنان خاتمه می‌دهد، می‌نگریستند. آنان جنبش صهیونیستی را تأسیس کردند و تأیید دولت‌های بزرگ را نیز به دست آوردند. دولت عثمانی وظیفه داشت تا در برابر نیروهای صهیونیستی و دولت‌های اروپاییِ حامی آن، از فلسطین دفاع کند. صهیونیست‌ها، در یک دوره دشوار که دولت عثمانی رو به اضمحلال بود، فرصت مناسبی را برای ایجاد جنبش خود به دست آوردند و گام‌های بلندی را برای رسیدن به اهداف خود برداشتند. با این حال، دولت عثمانی به مقدار توان خود از مهاجرت یهودیان به فلسطین جلوگیری و در برابر حرکت صهیونیست‌ها مقاومت می‌کرد. سلطان عبدالحمید در برابر وعده‌های هرتزل برای ارائهٔ کمک‌های مالی هنگفت به این دولت در برابر اجازهٔ مهاجرت به یهود، مقاومت کرد و به این ترتیب از اسلامیت و عربیتِ فلسطین دفاع کرد.

دولت عثمانی و نقش آن در گسترش اسلام به اروپا

دولت عثمانی جایگاه مهمی در تاریخ دارد، آنچنان که فتوحات این کشور به سه قارهٔ مهم آسیا، اروپا و افریقا رسید و به صورت یک دولت آسیایی، اروپایی، افریقایی درآمد. بدین ترتیب، این نخستین دولت اسلامی بود که با سپاه نیرومند خود، قدم در اروپا نهاد. وجود این نیروی اسلامیِ عثمانی، نظامی، سیاسی، حقیقتی است انکارناپذیر. دولت عثمانی، نقش مهمی را در نشر اسلام در اقصا نقاط اروپایی عهده‌دار شد. عثمانی‌ها، پیش از هر چیز خود را مسلمان می‌دانستند و به ترتیب برای دین، سلطنت و دولت، اهمیت قائل

بودند. در عقیدهٔ اسلامی عثمانی‌ها نیز، بیش از هر چیز، اصلِ جهاد اعتبار و اهمیت داشت. زمانی که آنان در آناتولی، در نزدیکیِ مناطق مسیحی نشینِ پراکنده، مستقر شدند، بر جدیت و نیروی آنان افزوده شده و روح جهاد را در نبردهای خود در اروپا استوار کردند. اسلام برای عثمانی‌ها، آیین نبرد بود و پس از برخورد آنان با سپاهیان صلیبی که پیاپی از دولت‌های مختلف اروپایی اعزام می‌شدند و تشکیلات پاپ در رم از آنان حمایت و دعوت به پیوستن مسیحیان به آنان می‌کرد، این احساس جهاد در عثمانی‌ها بیش‌تر شد؛ گویی همان جنگ‌های صلیبیِ گذشته که در شرق صورت می‌گرفت، اکنون در سرزمین اروپا به جریان افتاده بود؛ والبته تفاوت زیادی میان آن‌ها بود. این بار، نیروهای صلیبی با سپاهی قدرتمند و مسلح که چونان صفی محکم در برابرشان ایستاده بود، قرار گرفته بودند. در حالی که هیچ راهی برای ایجاد نفاق و اختلاف میان مسلمانان نداشتند. در بیش‌تر نبردهایی که صورت می‌گرفت، پیروزی از آنِ عثمانی‌ها بود، دارالحرب به دارالاسلام تبدیل و بذر اسلام در سرزمین‌های اروپایی کاشته می‌شد. بدین ترتیب حرکت فتوحات اسلامی در آناتولی و اروپا، در مسیر نشر اسلام قرار گرفت. اسلام در برخی از مناطق با سرعتِ بیش‌تر و در برخی از سرزمین‌های اروپایی با سرعت کم‌تری گسترش می‌یافت. به تدریج برخی از این شهرها مانند قونیه، بورسا، ادرنه و استانبول به طور کامل به صورت شهرهای اسلامی عثمانی و مراکز علوم اسلامی درآمد.[1]

اروپایی‌ها، به فتوحات عثمانی در اروپا، از منظر فتوحات اسلامی می‌نگریستند. سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۳/۸۵۷ به نام اسلام، قسطنطنیه، پایتخت امپراطوری روم شرقی را گشود و آن را مرکز دولت عثمانی کرده، نامش را به استانبول به معنای دارالاسلام است، تغییر داد. وی به نام اسلام مرکز مسیحیت را به تصرف کرد، همان طور که سلطان سلیمان قانونی به نام اسلام بر بلگراد، جزیرهٔ رودوس و بوداپست مسلط شد. پس از آن هم، عثمانی‌ها به نام اسلام به کمک اعراب شمال افریقا شتافتند و در برابر صلیبی‌های اسپانیایی و پرتغالی که قصد اشغال این سرزمین‌ها و مسیحی کردن مردم آن نواحی را داشتند، ایستادند. و بدین ترتیب، اسلامیت و عربیتِ آن نواحی را تثبیت کردند. به هر روی، نیروهای عثمانی تا قلب اروپا پیش رفتند و توپخانه‌های عثمانی، پیروزی‌های بزرگی را بر ضد سپاهیان صلیبی محقق ساختند؛ چیزی که سبب بالا رفتن سطح دشمنی میان اروپای مسیحی و دولت عثمانی شد.

---

۱. محمد جمیل بیهم؛ فلسفة التاریخ العثمانی؛ بیروت، ۱۹۵۴، ص ۲۴.

این مسائل سبب شد تا اروپایی‌ها، دولت عثمانی را رمز حیات عینی اسلام تلقی کنند.[۱] در این وضعیت، ترکیب «دولت عثمانی» چنان پیوند استواری با دین اسلام یافته که جدای شدنی نبود و همین سبب افزایش موج کینه و دشمنی تمامی دولت‌های اروپایی نسبت به دولت عثمانی به عنوان یک دولت مسلمان شد که بر مردم مسیحی اروپا حکومت می‌کرد.

مردمان مسیحی که تحت سلطهٔ دولت عثمانی درآمده بودند، به همراه دولت‌هایی که هنوز سرزمین‌شان تحت سیطرهٔ این دولت در نیامده بود، تلاش زیادی در تصفیهٔ سرزمین خود از عناصر عثمانی می‌کردند؛ چرا که همه یک هدف را که بازگرداندن قدرت مسیحیت و نابودی اسلام و تحقق بخشیدن به اهداف استعمارگران مسیحی در تقسیم اراضی دولت عثمانی بود، دنبال می‌کردند. بر اساس این دیدگاه بود که پیمان‌های بین المللی که بر ضد دولت عثمانی میان دولت‌ها منعقد می‌شد، در اساس و بنیهٔ خود، نوعی پیمان‌های صلیبی بر ضد اسلام بود که روح صلیبی‌گری در آن حلول کرده بود و به آن جهت می‌داد. از اینجا بود که برخی از دولت‌های مسیحیِ اروپا، مسیحیان سرزمین تحت سلطهٔ عثمانی را تحریک بر مخالفت با این دولت می‌کردند به شورش وا می‌داشتند و به آنان اسلحه و آذوقه و پول می‌رساندند تا مسلمانان عثمانی و تازه مسلمانان آن نواحی را بکشند تا آنان به مسیحیت بازگرداند. این دولت‌ها پس از شکست این شورش‌ها، به رهبران آن، هدایا و عطایای فراوان می‌بخشیدند. از لحاظ تبلیغی هم به سلطان عثمانی، عناوین مختلفی مانند «مرد مریض اروپا» «مریض لاعلاج» و «مریضی که می‌باید او را از بین برد تا هم خود راحت شود و هم دیگران» می‌دادند.[۲]

مقدار موفقیت دولت عثمانی در نشر اسلام در اروپا

دولت عثمانی نتوانست در نشر اسلام میان اتباع اروپاییِ خود، پیروزی کاملی به دست آورد؛ بلکه تنها به پیروزی محدودی دست یافت و آثار و نشان‌های روشنِ نیرومندی از خود در زمینهٔ نشر اسلام در اروپا از خود برجای گذاشت. در طول قرون و روزگاران تا به امروز، گروه‌های مسلمان زیادی در اروپا می‌زیند که به‌رغم همهٔ فشارهایی که از ناحیهٔ دولت‌های اروپایی برای بازگرداندن آنان به مسیحیت اعمال شده، آیین‌شان را تغییر نداده

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانية؛ ج ۱، ص ۱۴ـ۱۵.

۲. همان؛ ص ۱۵ـ۱۶.

و تن به تغییر هویت اسلامی خود نداده‌اند.[۱]

حق آن است که حضور عثمانی در اروپا، تا آن اندازه نبود که بتواند ریشه‌هایی در آن‌جا برویاند که حیات آن دولت را، در زمانی که ارکان این دولت رو به ضعف رفت، حفظ کند. ریشه‌هایی به‌سان حضور قاطع در عمق آن جامعه و درآمیختگی با آن، و یا نشر زبان و فرهنگ عربی که می‌توانست وجود اسلام را تضمین کند. دلیل آن نیز این بود که روابط تمدنی میان عثمانی‌ها و ملت‌های اروپایی وجود نداشت. زمانی که دولت عثمانی از اروپا حذف شد، هیچ اثر نیرومندی، جز نشانه‌هایی در برخی از سرزمین‌های اروپایی، از آن برجای نماند.

هرچه بود، ترک‌های عثمانی تلاش زیادی برای نشر اسلام در اروپا کردند و زمانی که فردی مسیحی به اسلام می‌گروید، مجالس جشن برگزار می‌کردند؛ کاری که علاقه و غیرت ترکان عثمانی را برای نشر اسلام نشان می‌داد. آنان کسانی را که با رغبت به اسلام می‌گرویدند، گرامی می‌داشتند. یک نو مسلمان، سواره بر اسب، و در حالی که مسلمانان اطرافش را داشتند، با احترام در شهر گردانده می‌شد و زمانی که در وی آثار اخلاص را در تغییر دینش مشاهده می‌کردند و می‌دیدند که با ارادهٔ خود دین اسلام را پذیرفته یا او را شخصی محترم می‌دیدند، با بزرگواری به وی احترام نهاده، هرچه از دست‌شان بر می‌آمد، برای او انجام می‌دادند. دلایل نیرومندی وجود دارد که این سخن را تأیید می‌کند که «در وجود ترک‌ها غیرتی بود که همواره عقل مؤیّد آن بود و آن این که به درگاه خدا ناله می‌کردند تا مگر مردمان مسیحی به اسلام بگروند؛ به طوری که هر روز در مساجد خود راز و نیاز کرده، از خدا می‌خواستند تا مسیحیان به قرآن ایمان آورند و به دست آنان هدایت شوند و در این باره، از هر کاری برای تشویق و تهدید و پاداش و عقوبت استفاده می‌کردند».[۲]

عثمانی‌ها در برخورد با مسیحیانِ اروپایی نیز با روحیهٔ تسامح که برخاسته از قرآن بود، برخورد می‌کردند؛ تسامحی که سبب شد تا بسیاری از آنان آیین‌شان را عوض کردند. عثمانی‌ها در برابر حکام ستمگرِ فرنگی و بیزنطی، نعمتی برای مردمان بالکان بودند؛ در حالی که حاکمان پیشین آنان غالبا نه عدالت را می‌شناختند و نه شجاعت داشتند؛ [به

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ الدولة العثمانیة؛ ج ۱، ص ۲۶.

۲. سر توماس ارنولد؛ الدعوة الی الاسلام؛ ترجمهٔ حسن ابراهیم حسن و دیگران، قاهره، ۱۹۷۰، ص ۱۸۵.

عکس، سخت مردم را گرفتار تعصبات مذهبی و فرقه‌بازی‌های موجود در اروپا میان ارتدوکس‌ها، کاتولیك‌ها و پروتستان‌ها کرده بودند.] دولت اسلامی به اقامهٔ عدل می‌پرداخت و مفاسد را اصلاح و امنیت و نظم را در بلاد مختلف برقرار می‌کرد؛ به طوری که یک نظام اداری استوار و قانونی نیرومند بر جامعه حاکم بود.[۱]

عثمانی‌ها فرزندان خاندان‌های مسیحی را به عنوان مالیات می‌گرفتند و در حالی که آنان در سنین کودکی بودند، آنان را در خدمت سپاه در می‌آوردند. این می‌توانست معلول ویرانی بسیاری از شهرهایی باشد که از جنگ آسیب دیده بودند و در چنین شرایطی بسیاری از اسرا به هلاکت می‌رسیدند. به همین دلیل بسیاری از این کودکان، در این شرایط، یتیم بودند و اگر دولت آنان را تحت پوشش نمی‌گرفت، از بین می‌رفتند. طبعاً در برابر حمایت دولت عثمانی از مسیحیان، آنان می‌بایست مالیاتی سرانه در قبال این حمایت و معافیت‌شان از خدمت نظام، به دولت می‌دادند. این مالیاتِ سرانه در مقایسه با مالیاتی که از اقطاعات گرفته می‌شد، و نیز ستم مداومی که ساکنان بومی پیش از آمدن عثمانی‌ها از ناحیه بیزنطی‌ها تحمل می‌کردند، بسیار اندك بود. تردیدی در این نیست که ولایات عثمانی، در قیاس با بیش‌تر نقاط اروپا، از وضعیت بهتری برخوردار بوده است و کشاورزان مسیحی، به مقدار زیادی از آزادی شخصی استفاده می‌کردند؛ چنان که از دسترنج خویش در سایهٔ حکومت سلطان عثمانی، و در مقایسه با شهروندان بلاد مسیحی در اروپا، بیش‌تر بهره‌مند می‌گشتند. این علاوه بر آن بود که سلطان عثمانی به طور دائم در پی افزایش فعالیت‌های اقتصادی در زمینه‌های صنعتی و تجاری میان رعایای خود بود؛ به طوری که شهرهای آنان بسیار بیش از زمان بیزنطی‌ها، رشد اقتصادی پیدا کرد.[۲]

---

۱. استانفورد شاو می‌نویسد: عثمانی‌ها در رفتار با اهل ذمّه یا اهل کتاب ـ یعنی مسیحیان، یهودیان و سایر ادیانی که به وحدانیت خدا ایمان داشتند ـ از همان روش دیرینهٔ اسلامی، یعنی بردباری و مدارای دینی پیروی کردند. بنابر این روش، تا زمانی که اهل ذمّه حکومت اسلامی را به رسمیت می‌شناختند و به جای انجام خدمات نظامی جزیه می‌پرداختند، حکومت اسلامی موظف بود از جان، مال و مذهب آنان حمایت کند. شماری از مسیحیان بالکان برای این که از مزایای مذهب رسمی کشور برخوردار شوند یا برای این که از گروه‌های اقلیت مذهبی همچون بوگومیل‌ها خارج شوند، به اسلام گرویدند... اما هیچ کوشش مجدّانه‌ای برای جذب آنان به اسلام صورت نگرفت؛ علت این امر شاید چیزی جز تمایل حکومت بر باقی ماندن آنان بر دین خود و در نتیجه ادامهٔ پرداخت جزیه از سوی آنان به عنوان یک منبع عمدهٔ تأمین مداخلی برای خزانه نبوده است. تنها شهرها و شهرستان‌هایی که در برابر هجوم عثمانی‌ها مقاومت می‌کردند یا فرمانروایشان از قبول سیادت آنان سرباز می‌زد، به اسارت درمی آمدند و اموال و خانه‌های آن‌ها دستخوش تاراج فاتحان و مسلمانی می‌شد که از آناتولی یا جاهای دیگر آمده بودند. تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیهٔ جدید، ج ۱، ص ۵۱ (مترجم).

۲. همان؛ ص ۱۷۴.

دولت عثمانی، مورد حملهٔ شدیدی از ناحیهٔ اروپایی‌ها و برخی از مورخان عرب واقع شده است. یکی از انتقادها آن است که آنان سرزمین‌های عربی را از عالمانشان تهی کردند؛ به ویژه مصر را که پس از فتح آن توسط سلیم اول، به دستور وی، عالمانش همه به استانبول کوچانده شدند. این در حالی است که بیش‌تر مورخان به تاریخ بازگشت آنان اشاره نکرده‌اند. بر اساس برخی گزارش‌ها این مهاجران، سه سال و اندی در استانبول ماندند و پس از آن به دستور سلطان سلیمان قانونی همگی به قاهره بازگردانده شدند.

انتقاد دیگری که به دولت عثمانی شده است، دور نگاه داشتن سرزمین‌های عربی از جهان خارج بوده است. عثمانی‌ها برای این موضع خود، توجیه داشتند؛ چرا که دولت عثمانی از زمان فتح شام در سال ۱۵۱۶/۹۲۲ و فتح مصر در سال بعد از آن، و به دنبالش حجاز، در شرایطی بود که نیروهای پرتغالی منطقهٔ خلیج فارس و دنیای اسلام را در معرض تهدید قرار داده بود. پرتغالی‌ها در تجاوز خود به این نواحی، به دنبال اهداف صلیبی و استعماری و اقتصادی خویش بودند. طبعاً دولت عثمانی می‌بایست از سرزمین‌های عربی در برابر این خطر دفاع کند؛ چیزی که سبب قطع ارتباط آن با عالم خارج می‌گشت.[۱]

این قبیل سخنان بی‌پایه، تنها برای حمله به یک دولت اسلامی است؛ آن هم دولتی که در چشمان اروپایی‌ها، دولت نیرومند اسلامی بود که در آن شرایط قادر بود دارالحرب یا دارالکفر را به دارالاسلام تبدیل کند.

نقاط مثبت دولت عثمانی

شایسته است ابتدا به جنبه‌های مثبت دولت عثمانی بپردازیم و پس از آن از جنبه‌های منفی آن سخن بگوییم. از جمله نقاط مثبت در این دولت عبارت است از:

۱ . گسترش سرزمین‌های اسلامی در جهان؛ این کار با فتح قسطنطنیه و ورود مسلمانان به اروپا صورت گرفت؛ کاری که آنان، پیش از آن، از انجامش عاجز بودند، با این که از زمان معاویه به این سو برای گشودن این شهر اقدام کرده، بارها آن را بدون فایده محاصره کرده و تا پشت درهای آن رسیده بودند.

۲ . ایستادگی در برابر صلیبی‌ها در جبهه‌های مختلف، به ویژه در شرق اروپا برای

---

۱. عبدالعزیز الشناوی؛ همان؛ ج ۲، ص ۶۹۰ـ۶۹۶.

کاهش فشار مسیحیان بر مسلمانان اندلس. همچنان که به دریای سیاه رفتند و تاتارها را بر ضد صلیبی‌های روس تحریک کردند. این افزون بر آن بود که در دریای مدیترانه در برابر اسپانیا و در شرق افریقا و خلیج فارس در برابر پرتغالی‌ها ایستادند. البته در این حملات پیروز نشدند و دلیل آن عدم توجه سایر مسلمانان و در اصل ناشی از بی‌توجهی آنان به اطرافشان بود.

۳. عثمانی‌ها در کار نشر اسلام می‌کوشیدند و دیگران را به ورود در آن تشویق می‌کردند؛ به طوری که در این باره فعالیت فراوانی کرده، اسلام را در اروپا نشر دادند و تأثیری زیادی در جوامعی که در میانشان زندگی می‌کردند، از خود برجای گذاشتند.

۴. ورود عثمانی‌ها به برخی از بلاد اسلامی، مانع از حضور استعمار در آن مناطق شد؛ استعماری که در بلاد دیگر وارد شده بود. در واقع، سرزمین‌هایی که عثمانی‌ها به آن‌جا وارد نشدند، بجز مغرب، [و طبعاً ایران][1] طعمهٔ استعمار گردید.

۵. دولت عثمانی نمایندهٔ دنیای اسلام [سنی] بود و مرکز خلافت به حساب می‌آمد؛ به همین جهت، سایر مسلمانان در هر نقطه با دیدهٔ احترام و ستایش به خلیفه و مرکز خلافت می‌نگریستند و خود را از شهروندان و پیروان آن می‌شمردند؛ نگاهی محبت‌آمیز به مرکز خلافت داشتند و هر زمان که خود را در معرض خطر می‌دیدند، از مرکز خلافت استمداد می‌کردند.

۶. خلافت عثمانی توانست بیش‌تر مناطق دنیای اسلام را به کشوری یکپارچه تبدیل کند و این، شامل تمامی سرزمین‌های عربی ـ منهای مغرب ـ شرق افریقا، ترکیه، قفقاز، تاتارستان، قبرس، و بخشی از اروپا بود که در جمع مساحت آن به حدود بیست میلیون کیلومتر مربع می‌رسید.

۷. اروپا به این عنوان که دولت عثمانی، دولتی اسلامی است در برابر آن ایستادگی می‌کرد نه به این عنوان که اینان ترك هستند. آنان با کینهٔ صلیبی به رویارویی با عثمانی پرداختند و شاهدِ آن بودند که مسلمانان عثمانی بار دیگر روحیهٔ اسلامیِ جنگی را زنده کرده‌اند. آنان شاهد بودند که که موج تازه‌ای در فتوحات اسلامی پدید آمده، آن هم بعد از آن که قرن‌ها بود که مسلمانان گرفتار ضعف گشته بودند و اروپا در انتظار نابودی آنان بود. ترکان عثمانی بودند که میان مسلمانان و جریان صلیبی‌گری در شرق و غرب اسلامی قرار

---

۱. داخل کروشه از مترجم است.

گرفتند؛ چیزی که سبب شد تا اروپایی‌ها کینهٔ عثمانی‌ها را به دل بگیرند و از آنان متنفر باشند.

۸. عثمانی‌ها دست به اقداماتی زدند که صداقت و اخلاص آنان را ثابت می‌کرد. از جمله آن که از مسیحی‌ها در سپاه استفاده نکردند؛ یا آن که دانش‌آموزان علوم دینی را از خدمت اجباری معاف می‌داشتند. هم‌چنین صدور مجلهٔ شرعی که مشتمل بر فتاوای علمای بود؛ هم‌چنین احترام به عالمان و تسلیم بودن خلفا در برابر شرع شریف و احترامشان به قاریان قرآن و خدمت به حرمین و شریفین، مسجد الاقصی و حرم ابراهیم در شمار این کارها بود.

۹. از جمله آثار عثمانی‌ها در اروپا آن بود که غیر مستقیم سبب شدند تا نظام اقطاعی از بین برود و مرحلهٔ بردگی ـ که در اروپا حاکم بود و کشاورز، بردهٔ فئودال به دنیا می‌آمد، زیست می‌کرد و همان طور از دنیا می‌رفت ـ از بین برود.[۱]

نقاط منفی دولت عثمانی

۱. بی‌توجهی به زبان عربی که زبان قرآن و حدیث است و اینها دو منبع اساسی برای شریعت اسلامی هستند. طبیعی است که سلاطین عثمانی می‌بایست به زبان عربی بیش از زبان ترکی توجه می‌کردند؛ چرا که زبان عربی زبان اسلام است. البته برخی از سلاطین عثمانی مدارس را در توجه به زبان عربی و علوم شرعی به طور محدود ترغیب کردند؛ اما لازم بود خود شخصاً به تعلیم زبان عربی بپردازند و دیگران را به فراگیری آن تشویق نمایند.

۲. نداشتن آگاهی صحیح از دین؛ آن گونه که بسیاری از مسئولانِ این دولت، از اسلام جز عبادات آن را نمی‌شناختند و به همین دلیل بر انجام دادن عبادات، حرص و ولع داشتند. نشناختن درستِ اسلام سبب انتشار مکتب‌های مختلف صوفی‌گرایانه و ضعف اندیشهٔ جهادی شد که خود به ضعف دولت عثمانی انجامید.

۳. از خطاهای دولت عثمانی، تغییرات سریعی بود که به ویژه در این اواخر انجام داد و عامل آن نیز ترس از آن بود که این افراد، با استوار کردن موقعیت خود، اظهار استقلال کنند.

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۲۶ ـ ۳۴.

۴ . شیوهٔ وراثتی که مبنای حکومت عثمانی بود، توجیه اسلامی نداشت؛ اما چیزی بود که امویان و عباسیان پیش از آن، بر همان رویّه، عمل کرده بودند. کار برخی از سلاطین در کشتن برادرانشان به هدف جلوگیری از ادعای سلطنت نیز یکی از کارهای غیر شرعی آنان بود. همین طور از خطاهای دیگر، ازدواج با برخی از زنان اروپایی نوعی توهین به امت تلقی می‌شد!

۵ . عثمانی‌ها تنها به گرفتن خراج از بلاد فتح شده بسنده کردند و ساکنان آن را به همان حالِ خود در عقیده و زبان و عادات باقی می‌گذاشتند. بدین ترتیب در کار دعوت آنان به اسلام و بیان مزایای دین مبین اسلام در زمینهٔ مساوات، عدالت، امنیت و انسجام آن با فطرت بشری، کوتاهی می‌کردند.

۶ . ضعف دولت عثمانی در این اواخر، دولت‌های اروپایی را بر آن داشت تا بر ضد آن توطئه کند و با ایجاد حرکت‌های استقلال گرایانه سیاسی و دینی، کار یابد آنان دشوار سازند. آن چنان که ملی‌گرایان و صهیونیست‌ها با استفاده از همین وضعیت، دست به تحریك جنبش‌هایی در مناطق مختلف برای تضعیف دولت زدند.[۱]

باید یاد آور شد که نقاط قوت و مثبت دولت عثمانی، بیش‌تر در دورهٔ نخست این دولت و نقاط ضعف آن، بیش از هر چیز، به دورهٔ اخیر آن، که دورهٔ انحطاط و بازگشت و نابودی است، مربوط می‌شود.

---

۱. محمود شاکر؛ همان؛ ص ۳۶ ـ ۴۰.

منابع و مآخذ

۱. ابن ایاس، بدائع الزهور فی وقائع الدهور، ۶ ج، قاهره، ۱۹۸۴
۲. ابن بطوطه، رحلة ابن بطوطة، بیروت، ۱۹۶۸
۳. ابن زنبل، فتح مصر، قاهره، ۱۸۶۱
۴. احمد امین، زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث، قاهره، ۱۹۵۰
۵. احمد عزت عبدالکریم، دراسات تاریخیة فی النهضة العربیة الحدیثة، قاهره، ۱۹۵۴
۶. احمد بن محمد الحموی، فضائل سلاطین بنی عثمان، تحقیق محمد سلیم، قاهره، ۱۹۹۳
۷. احمد عبدالرحیم مصطفی، فی اصول التاریخ العثمانی، قاهره، ۱۹۹۳
۸. اسماعیل سرهنگ، تاریخ الدولة العثمانیة، بیروت، ۱۹۸۹
۹. بدرالدین عباس الخصوصی، دراسات فی التاریخ الخلیج [الفارسی]، کویت، ۱۹۸۴
۱۰. توفیق علی برو، العرب و الترك فی العهد الدستوری، قاهره، ۱۹۶۰
۱۱. توماس ارنولد، الخلافة، دمشق، ۱۹۴۶
۱۲. جورج انطونیوس، یقظة العرب، چاپ چهارم، بیروت، ۱۹۷۳
۱۳. رأفت الشیخ، فی تاریخ العرب الحدیث، قاهره، ۱۹۸۴
۱۴. ساطع الحصری، البلاد العربیة و الدولة العثمانیة، بیروت، ۱۹۶۰
۱۵. ــــــــــ، محاضرات فی نشوء الفکرة القومیه، بیروت، ۱۹۶۲
۱۶. سعید عاشور، اروبا فی العصور الوسطی، قاهره، ۱۹۸۱
۱۷. السید رجب حراز، الدولة العثمانیة وشبه جزیرة العرب، قاهره، ۱۹۷۰
۱۸. ــــــــــ، الشرق العربی فی التاریخ الحدیث و المعاصر، قاهره، ۱۹۶۷
۱۹. ــــــــــ، المدخل الی تاریخ العالم العربی الحدیث، قاهره، ۱۹۸۰
۲۰. السید الدقن، دراسات فی تاریخ الدولة العثمانیة، قاهره، ۱۹۷۹
عبدالکریم رافق، العرب و العثمانیون، دمشق، ۱۹۷۴
عبدالعزیز الشناوی، الدولة العثمانیة دولة اسلامیة مفتری علیه ۴ج، قاهره، ۱۹۸۰، ۱۹۸۲
۲۱. عبدالسلام عبدالعزیز فهمی، السلطان محمد الفاتح، بیروت، ۱۹۷۵
۲۲. عثمان صالح سبی، تاریخ اریتریا، ۱۹۷۴

۲۳. علی حسون، تاریخ الدولة العثمانیة، دمشق، ۱۹۸۰
۲۴. عمر عبدالعزیز عمر، المشرق العربی المعاصر، اسکندریه، ۱۹۹۰
۲۵. فاضل حسن، مؤتمر لوزان و آثاره فی البلاد العربیة، بغداد، ۱۹۶۷
۲۶. کارل بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیة، ترجمهٔ نبیه امین فارس، منیر البعلبکی، بیر.ن، ۱۹۷۷
۲۷. محمد انیس، الشرق العربی و الدولة العثمانیة قاهره، ۱۹۶۲
۲۸. محمد عبداللطیف البحراوی، حرکة الاصلاح العثمانی فی عصر السلطان محمود الثانی ۱۰۸۰-۱۸۳۹، قاهره، ۱۹۷۸
۲۹. محمد فؤاد کوپریلی، قیام الدولة العثمانیة، قاهره، ۱۹۶۷
۳۰. محمد فرید بك المحمی، تاریخ الدولة العثمانیة، بیروت، ۱۹۷۷
۳۱. محمد کمال الدسوقی، الدولة العثمانیة و المسألة الشرقیة، قاهره، ۱۹۷۶
۳۲. محمود ثابت الشاذلی، المسألة الشرقیة، قاهره، ۱۹۸۹
۳۳. محمود شاکر، التاریخ الاسلامی ج ۸، بیروت، ۱۹۸۶
۳۴. محمود منسی، حرکة الیقظة العربیة فی الشرق الاسیوی، قاهره، ۱۹۶۷
۳۵. مذکرات السلطان عبدالحمید، ترجمة و تقدیم محمد حرب عبدالحمید، قاهره، ۱۹۷۸
۳۶. مصطفی طوران، اسرار الانقلاب العثمانی، بیروت، ۱۹۸۰

37. Armstrong. H. C. *Grey wolf, Mustafa kamal,* New york, 1972
38. Creasy, Edward, s. *History of ottoman Turks,* New york, 1973
39. Heyd, Urel, *Foundations of Turkish Nationalism*
40. Hurewitz, J. C. *Diplomacy in the New and Middle East,* New york, 1956
41. Inalcik, Halil, *The ottoman Empire,* London, 1973
42. Kedourie, E., *England and the Midddleast,* London, 1956
43. Lewis, Bernard, *The Emergence of Modern Turkey,* London, 1961
44. Marriot, J. A. R. *The Eastern question,* London, 1958
45. Miller, W., *The ottoman Emoire,* London, 1927
46. Ram Saur, *The young Turks,* Beirut, 1965
47. Shaw Stanford, *hstory of the ottman Empire and modern Turky*, London, 1977

کتابشناسی دولت عثمانی[1]

۱ . آخرین سلطان، سرگذشت سلطان عبدالحمید،، میش دوگرس، ترجمهٔ هوشنگ مهدوی، علمی، تهران، ۱۳۷۶.

۲ . اثرالاقلیه الیهودیه فی سیاسه الدوله العثمانیه تجاه فلسطین، ، احمد نوری النعیمی، بغداد، ۱۹۸۲م.

۳ . استانبول و تمدن امپراطوری عثمانی، برنارد لوئیس، ترجمهٔ ماه ملک بهار ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰.

۴ . اعلام المسلمین، سلطان عبدالحمید، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۰.

۵ . افول اقتدار عثمانیان، سلطان عبدالحمید دوم، ترجمهٔ اصغر دلبری پور، ضریح، تهران، ۱۳۷۷.

۶ . الاتراک العثمانیون فی افریقیا الشمالیه، عزیز سامح، عبدالسلام ادهم، ۱۹۶۹.

۷ . الاتراک العثمانیون والبرتغالیون فی الخلیج العربی، صالح اوزبران، ترجمهٔ عبدالجبار ناجی، الدار الوطنیه.

۸ . الاحوال الارمنیه و العربیه فی الدوله العثمانیه و البلاد الشامیه، الکسندر کشیشیان، الجمعیه الخیریه.

۹ . الاقباط فی مصر فی العصر العثمانی، محمد عفیفی‌الهیئه المصریه العامه للکتاب، مصر، ۱۹۹۲.

۱۰ . الامبراطوریه العثمانیه، سعید احمد برجاوی، الاهلیه.

۱۱ . الانقلاب العثمانی، جرجی زیدان ، الشرکه البنانیه للکتاب، بیروت.

۱. کتابهایی که در اینجا معرفی شده، آثاری است که تا زمان ترجمهٔ این اثر، در کتابخانهٔ تخصصی تاریخ اسلام و ایران در قم موجود است.

۱۲ . البرق الیمانی فی الفتح العثمانی، قطب الدین محمد بن احد النهزوانی المکی، دار التنویر، بیروت، ۱۹۸۶.
۱۳ . البلاد العربیه والدوله العثمانیه، ساطع الحصری، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۵۷.
۱۴ . التنظیمات الجدیده فی الدوله العثمانیه، خالد زیاده ، جروس ـ برس، لبنان، ۱۹۸۵.
۱۵ . الحرکه الاصلاحیه فی بیروت فی اواخر العصر العثمانی، فواد سعدون، دار النهار، بیروت، ۱۹۹۴.
۱۶ . الحکم العثمانی فی الیمن، فاروق عثمان اباظه، هیئه المصریه العامه الکتاب، مصر، ۱۹۷۵.
۱۷ . الحیاه السیاسیه فی دوله العثمانیه، احمد نوری النعیمی، جامعه بغداد، بغداد، ۱۹۹۰.
۱۸ . الحیاه الفکریه فی فلسطین اواخر عهد العثمانی، خیریه قاسمیه، الرواد.
۱۹ . الدوله العثمانیه دوله اسلامیه مفتری علیها ج ۴ـ۱، عبدالعزیز محمد الشناوی، مکتبه الانجلو المصریه، قاهره، ۱۹۸۳.
۲۰ . الدوله العثمانیه، قیس جواد العزاوی، الدارالعربیه للعلوم ۱۹۹۴.
۲۱ . الدوله العثمانیه و الغزوه الفکری، خلف بن دبلان بن خضر الوذینانی، مکتبه الانجلو المصریه، قاهره، ۱۹۸۳.
۲۲ . الدوله العثمانیه و شبه جزیره العرب، رجب حراز، معهد البحوث و الدراسات العربیه، مصر، ۱۹۷۰.
۲۳ . السلطان عبدالحمید الثانی، اورخان محمدعلی، الرماد، الانبار، ۱۴۰۷.
۲۴ . السلطان عبدالحمید و الخلافة العباسیة، انور الجندی، قاهره، دارابن زیدون، ۱۴۰۷.
۲۵ . السلطه والمجتمع والعمل السیاسی من تاریخ الولایه العثمانیه، وجیه کوثرانی، مرکز دراسات الوحده العربیه، بیروت، ۱۹۸۸.
۲۶ . الشعوب الاسلامیه، الاتراک العثمانیون، الفرس، مسلموالهند، عبدالعزیز سلمان نوار، دار النهضه العربیه، بیروت.
۲۷ . العثمانیون فی التاریخ و الحضاره، محمد حرب، المرکز المصری للدراسات العثمانیه، قاهره، ۱۹۹۴.
۲۸ . العثمانیون من قیام الدوله الی الانقلاب علی الخلافه، محمد سهیل طقوش، دار بیروت، بیروت.
۲۹ . العثمانیون والبلقان، علی حسون، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۶.

۳۰ . العثمانیون والروس، علی حسون، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۲.
۳۱ . العثمانیون و تکوین العرب الحدیث، سیار الجمیل، موسسه الابحاث العربیه، بیروت، ۱۹۸۹.
۳۲ . العراق فی العهد العثمانی، علاء نورس ، دارالرشید، بغداد.
۳۳ . العراک بین الممالیک و العثمانیین الاتراک، محمد بن محمود الحلبی، محمد احمد دهمان.
۳۴ . الغزو العثمانی فی مصر، محمد عبدالمنعم السید رافد، جغرافیا، شباب الجامعه، کویت.
۳۵ . الفتح العثمانی الاول للیمن، محمد رضا صالحی کرمانی، العالمیه، قاهره، ۱۹۶۹م.
۳۶ . الفنون الزخرفیه الاسلامیه فی العصر العثمانی، محمد عبدالعزیز مرزوق ، الهیئه المصریه العامه للکتاب، قاهره، ۱۹۷۴.
۳۷ . المدن فی الاسلام حتی العصر العثمانی ج ۲ . ۱، شاکر مصطفی ، ذات السلاسل، کویت، ۱۹۸۸م.
۳۸ . المساله التونسیه و السیاسه العثمانیه ۱۹۱۳ـ۱۸۸۱، عبدالرحمان تشایجی، عبدالجلیلی التمیمی، دار الکتب الشرقیه، تونس
۳۹ . المساله الشرقیه دراسه و ثائقیه فی الخلافه العثمانیه ۱۹۲۳ . ۱۲۹۹، محمود ثابت الشاذلی، مکتبه وهبه قاهره، ۱۹۸۹
۴۰ . المنح الرحمانیه فی الدوله العثمانیه، محمد بن السرور البکر الصدیقی، لیلی الصباغ دار البشائر، دمشق، ۱۹۹۵
۴۱ . الموصل فی العهد العثمانی، عماد عبدالسلام رووف ، مطبعه الاداب، نجف، ۱۹۷۵م،
۴۲ . النزعات الکیانیه الاسلامیه فی الدوله العثمانیه ۱۸۸۱ . ۱۸۷۷، عبدالرووف سنو، بیسان، بیروت، ۱۹۹۸
۴۳ . الیهود و الدوله العثمانیه، احمد نوری النعیمی ، دار الشوون الثقافیه، بغداد، ۱۹۹۰
۴۴ . الیهود و الدوله العثمانیه، لطفی عبدالوهاب یحیی ، دارالشوون الثقافیه العامه، بغداد، ۱۹۹۰م.
۴۵ . امراء مکه المکرمه فی العهد العثمانی، اسماعیل حقی اوزون جارشلی خلیل علی مراد، مرکز الدراسات الخلیج العربی، بصره، ۱۹۸۵.
۴۶ . انقلاب عثمانی، جرجی زیدان، ترجمهٔ محمد علی شیرازی، گنجینه، تهران.
۴۷ . ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم ج ۳ـ۱، رحیم رئیس نیا، ستوده، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۴۸. بیروت و لبنان فی عهد آل عثمان، یوسف الحکیم، دارالنهار، بیروت.
۴۹. تاریخ الدوله العثمانیه، المیرالای اسمعیل سرهنگ، دارالفکر الحدیث، بیروت، ۱۴۰۸هج،
۵۰. تاریخ الدوله العثمانیه، علی حسون، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۱۵هج.
۵۱. تاریخ الدوله العثمانیه، علی سلطان، مکتبه طرابلس، طرابلس.
۵۲. تاریخ الدوله العلمیه العثمانیه، محمد فرید بک المحامی، دارالنفائس، بیروت، ۱۴۰۸هج.
۵۳. تاریخ العرب الحدیث من الغزو العثمانی الی نهایه الحرب العالمیه الاولی، حلمی محروس اسماعیل موسسه شباب الجامعیه، اسکندر، ۱۹۹۷.
۵۴. تاریخ العلاقات العثمانیه الایرانیه، عباس اسماعیل صباغ، دار النفائس، بیروت، ۱۹۹۹.
۵۵. تاریخ الوطن العربی فی العهد العثمانی، ابراهیم خلیل احمد، جامعه موصل، موصل، ۱۹۸۳.
۵۶. تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید ج ۱-۲، استانفورد جی . شاو محمود رمضان زاده، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۰ ش.
۵۷. تاریخ امپراطوری عثمانی ج ۵-۱، هامر پورگشتال ترجمهٔ میرزا زکی علی آبادی، زرین، تهران، ۱۳۶۷ش.
۵۸. تاریخ امپراطوری عثمانی، وین ووسینیچ، ترجمهٔ سهیل آذری، کتابفروشی تهران، تهران، ۱۳۴۶.
۵۹. تاریخ حمیدی، ترجمهٔ علی قلی خان وزیر داخله، تهران، مطبعهٔ مبارکه شاهنشاهی، ۱۳۲۷ قمری.
۶۰. تاریخ سلاطین بنی عثمان من اول نشاتهم حتی الان، حضرة عزتلو یوسف بک آصاف، مدبولی، قاهره، ۱۹۹۵.
۶۱. تاریخ عثمانی ج ۱-۵، اسماعیل حقی اوزون، ایرج نوبخت، کیهان، تهران، ۱۳۶۸.
۶۲. تاریخ فلسطین فی اواخر العهد العثمانی، عادل مناع، موسسه الدراسات الفلسطینیه، بیروت، ۱۹۹۹.
۶۳. تاریخ مصر من الفتح العثمانی الی قبیل الوقت الحاضر، عمر الاسکندری و سلیم حسن، مدبولی، قاهره، ۱۹۹۶.
۶۴. تلخیص التاریخ العثمانی، محمد هاشم الکتبی، المکتبه الهاشمیه.
۶۵. جوانب مضیئه فی تاریخ العثمانیین الاتراک، زیاد ابو غنیمه، دار الفرقان، دمشق، ۱۹۸۵.

۶۶ . دارالاسلام امپراتوری عـثمانی، پری آندرسون، ترجمهٔ آرسـن نـظریان، پـویش، تـهران، ۱۳۵۸ش.
۶۷ . دور الیهود و القوی الدولیه فی خلع السلطان عبدالحمید الثانی عن العرش، حسان حلاق، بیروت، دار بیروت المحروسة.
۶۸ . دمشق بین عصر الممالیک و العثمانیین، اکرم حسن العلبی، الشرکه المتحده للتوزیع /
۶۹ . زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، محمد امین ریاحی، پاژنگ، تهران
۷۰ . سلاطین بنی عثمان، ماری ملزباتریک، موسسه عزالدین، بیروت، ۱۹۸۶
۷۱ . سوریه و العهد العثمانی، یوسف الحکیم، دارالنهار، بیروت
۷۲ . سوریه و فلسطین تحت الحکم العثمانی، قسطنطین بازیلی، دارالتقدم، مسکو
۷۳ . فتح العثمانیین عدن، محمد عبداللطیف البحراوی، دارالتراث، قاهره
۷۴ . فصول من التاریخ الاجتماعی للقاهره العثمانیه، اندریه ریمون زهیر الشایب، مکتبه مدبولی /
۷۵ . فضائل سلاطین بنی عثمان، احمد بن محمد الحموی، دار الکتاب الجامعی، قاهره، ۱۹۹۳
۷۶ . فنون القاهره فی العهد العثمانی، ربیع حامد خلیفه، نهضه الشرق ۱۹۸۴
۷۷ . فهرس وقفیات العصر العثمانی، دانیال کریسلیوس، دارالنهضه العربیه، قاهره، ۱۹۹۲
۷۸ . فی اصول التاریخ العثمانی، احمد عبدالرحیم مصطفی، دار الشروق، بیروت، ۱۹۹۸
۷۹ . قراءه جدیده فی تاریخ العثمانیین، زکریا سلیمان بیومی، عالم النعرفه، جده، ۱۹۹۱
۸۰ . قفقاز و سیاست امپراتوری عثمانی، جمال گوگچه وهاب ولی، چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۳ش
۸۱ . قیام الدوله العثمانیه، محمد فواد کوپریلی احمد السعید سلیمان، دار الکتاب العربی،
۸۲ . گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی ج ۷، واحد نشر اسناد، محمد حسن کاووسی عراقی دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۵
۸۳ . گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی دوره قاجاریه ج ۱ـ۶، واحد نشر اسناد، دفـتر مـطالعات سیاسی و بین المللی‌تهران، ۱۳۶۹
۸۴ . لبنان من الفتح العربی الی الفتح العثمانی، محمد علی مکی، دار النهار، بیروت، ۱۹۹۱
۸۵ . لواء عکا فی عهد التنظیمات العثمانیه ۴، زهیر غنایم عبداللطیف غنایم، موسسه الدراسات الفلسطینیه، بیروت، ۱۹۹۹
۸۶ . مصر فی العصر العثمانی، محمد السید، مکتبه مدبولی، قاهره

۸۷. مصر فی العصور الوسطی من الفتح العربی الی الفتح العثمانی، علی ابراهیم حسن، مکتبه النهضه، مصر

۸۸. نضال العرب و الاردن ضد الاستعمار العثمانی، نعیم الیافی ـ خلیل الموسی، دار الحوار، سوریه، ۱۹۹۵

۸۹. نکبه الامه العربیه بسقوط الخلافه العثمانیه، محمد الخیر عبدالقادر، دارالسودانیه للکتب ـ مکتبه وهبه ۱۹۸۵م،

۹۰. وثائق استبدال من العصر العثمانی ج ٦، محمود عباس حموده، مکتبه نهضه، مصر، ۱۹۸۴

۹۱. وثائق اهل الذمه فی العصر العثمانی و اهمیتها التاریخیه، سلوی علی میلاد، دار الثقافه، مصر، ۱۹۸۳

۹۲. وثائق زواج من العصر العثمانی ج ۴ـ۱، محمود عباس حموده، مکتبه نهضه، مصر، ۱۹۸۴

ردیف	سال تولد	ابتدای سلطنت		مدت سلطنت			سال وفات	سن	سلاطین عثمانی
		سال	روز اول	روز	ماه	سال			
۱	۶۵۸	۶۹۹				۲۷	۷۲۶	۶۹	سلطان عثمان خان غازی بن ارطغرل خان غازی بن سلیمان شاه.
۲	۶۸۰	۷۲۶				۳۵	۷۶۱	۸۱	سلطان اورخان بن سلطان عثمان.
۳	۷۲۷	۷۶۱				۳۱	۷۹۲	۶۵	سلطان مراد خان اول بن سلطان اورخان.
٤	۷۶۱	۷۹۲				۱۳	۸۰۵	٤٤	سلطان بایزید خان اول بن سلطان مراد.
۵	۷۸۱	۸۱۶		۲۵	۱۱	۷	۸۲٤	٤۳	سلطان محمد جلبی خان اول بن سلطان بایزید.
۶	۸۰۶	۸۲٤		۷	۷	۳۰	۸۵۵	٤۹	سلطان مراد خان دوم بن سلطان محمد.
۷	۸۳۳	۸۵۵	۱۶م	-	-	۳۱	۸۸۶	۵۳	سلطان محمد ابوالفتح خان دوم بن سلطان مراد.
۸	۹۵۱	۸۸۶	۲۱را	-	-	۳۲	۹۱۸	۶۷	سلطان بایزید ولی خان دوم بن سلطان محمد.
۹	۸۷۵	۹۱۸	۸ص	-	۹	۸	۹۲۶	۵۱	سلطان سلیم خان اول بن سلطان بایزید.
۱۰	۹۰۰	۹۲۶	۱۳ل	-	۵	٤۸	۹۷٤	۷٤	سلطان سلیمان خان اول بن سلطان سلیم.
۱۱	۹۳۹	۹۷٤	۱را	۲۲	۵	۸	۹۸۲	۵۳	سلطان سلیم خان دوم بن سلطان سلیمان.
۱۲	۹۵۳	۹۸۲	۸ش	-	-	۲۱	۱۰۰۳	۵۰	سلطان مراد خان سوم بن سلطان مراد.
۱۳	۹۷۲[1]	۱۰۰۳	جا	-	۲	۹	۱۰۱۲	۳۷	سلطان محمد خان اول بن سلطان مراد.
۱٤	۹۹۸	۱۰۱۲	۱۸ب	-	-	۱٤	۱۰۲۶	۳۸	سلطان احمد خان اول بن سلطان محمد.
								روز ماه ۱۱ ۸	

م = محرم، ص = صفر، ش = شعبان، ب = رجب، را = ربیع الأول، ل = شوال، ج ۱ = جمادی الأولی

۱-درست آن سال ۹۷۵ هاست و در خلاصه الأثر ۹۷۴ هآمده است.

ردیف	سال تولد	ابتدای سلطنت		مدت سلطنت			سال وفات	سن	سلاطین عثمانی
		سال	روز اول	روز	ماه	سال			
۱۵	۱۰۰۵	۱۰۲۶	۱۰ را	۱۰	۱۰[1]	-	۱۰۴۸	۴۳	سلطان مصطفی خان اول بن سلطان محمد سوم خلع در سال ۱۰۲۷
۱۶	۱۰۱۳	۱۰۲۷	اول ر		۴	۴	۱۰۳۱	۱۹	سلطان عثمان خان دوم بن سلطان محمد سوم
۱۷		۱۰۳۱	ب	۱۵	۴	۱			سلطان مصطفی خان اول بن السلطان محمد خان سوم[2]
۱۸	۱۰۱۸	۱۰۳۲	۲۴ ذا	-	-	۱۷	۱۰۴۹	۳۱	سلطان مراد خان چهارم بن سلطان احمد خان اول
۱۹	۱۰۲۴	۱۰۴۹	۱۶ ل	-	۹	۸	۱۰۵۸	۳۴	سلطان ابراهیم خان بن سلطان احمد خان اول
۲۰	۱۰۵۱	۱۰۵۸[3]	۱۸ ب	-	۷	۴۰	۱۱۰۴	۵۳	سلطان محمد خان چهارم بن سلطان ابراهیم خان
۲۱	۱۰۵۲	۱۰۹۹	۲ م	۲۵	۸	۳	۱۱۰۲	۵۰	سلطان سلیمان خان دوم بن سلطان ابراهیم خان
۲۲	۱۰۵۲	۱۱۰۲	۲۲ ن	۲۵	۸	۳	۱۱۰۶	۵۴	سلطان احمد خان دوم بن سلطان ابراهیم خان
۲۳	۱۰۷۴	۱۱۰۶	۲۲ ج	-	۶	۹	۱۱۱۵	۴۰	سلطان مصطفی خان دوم بن سلطان محمد چهارم
۲۴	۱۰۸۴	۱۱۱۵	۳ ر	۱۰	۱۱	۲۷	۱۱۴۹	۶۷	سلطان احمد خان سوم بن سلطان محمد خان چهارم خلع در سال ۱۱۴۳
۲۵	۱۱۰۸	۱۱۴۳	۱۵ را	-	-	۲۵	۱۱۶۸	۶۰	سلطان محمود خان اول بن سلطان مصطفی خان دوم
۲۶	۱۱۱۰	۱۱۶۸	۲۸ ص	۲۸	۱۱	۲	۱۱۷۱	۶۱	سلطان عثمان خان سوم بن سلطان مصطفی خان دوم
۲۷	۱۱۲۹	۱۱۷۱	۲۷ ص	۲۱	۸	۱۶	۱۱۸۷	۵۸	سلطان مصطفی خان سوم بن سلطان احمد خان سوم
۲۸	۱۱۳۷	۱۱۸۷	۸ ذا	۲	۸	۱۵	۱۲۰۳	۶۶	سلطان عبدالحمید خان اول بن سلطان احمد خان سوم
								روز ماه ۱۱ ۸	

را = ربیع اول، ب = رجب، ل = شوال، ن = رمضان، ص = صفر، ر = ربیع الآخر،
ذا = ذوالقعدة، م = محرم، ج = جمادی الآخرة، ذ = ذوالحجه،

۱- درست آن سه ماه ۲- بار دوم.
۳- درست آن ۱۰۶۴ هـ در البدر الطالع، تولد او ۱۰۴۶ و سلطنت و ۱۰۵۸ و وفات او ۱۰۹۹ آمده است.

ردیف	سال تولد	ابتدای سلطنت		مدت سلطنت			سال وفات	سن	سلاطین عثمانی
		سال	روز اول	روز	ماه	سال			
۲۹	۱۱۷۵	۱۲۰۳	۱۱ ب	۹	۸	۱۸	۱۲۲۵	٤۸	سلطان سلیم‌خان سوم بن سلطان‌مصطفی خان سوم خلع در سال ۱۲۲۲
۳۰	۱۱۹۳	۱۲۲۲	۲۱را	۱۲	۲	۱	۱۲۲۳	۳۰	سلطان مصطفی خان چهارم بن سلطان عبدالحمید خان اول
۳۱	۱۱۹۹	۱۲۲۳	٤ ج	۱٤	۱۰	۳۲	۱۲۵۵	۵٦	سلطان محمود غازی خان دوم بن سلطان عبدالحمید خان
۳۲	۱۲٤۷	۱۲۵۵	۱۹ر	-	٦	۲۲	۱۲۷۷	٤۰	سلطان عبدالحمید خان اول بن سلطان محمود خان غازی
۳۳	۱۲٤۵	۱۲۷۷	۱۸ذ	۱۹	٤	۱۵	۱۲۹۳	۵۸	سلطان عبدالعزیز خان بن سلطان محمود خلع در سال ۱۲۹۳
۳٤	۱۲۹٦	۱۲۹۳	۷ جا	۱٤	۳	-	۱۲۹۳	٤۷	سلطان مراد خان پنجم بن سلطان عبدالحمید خلع در سال ۱۲۹۳
۳۵	۱۲۵۹	۱۲۹۳	۱۰را			۳۳	۱۳۲۸	٦۹	سلطان عبدالحمید خان دوم بن سلطان عبدالمجید خلع در سال ۱۳۲۷
۳٦	۱۲٦۰	۱۳۲۷				۱۰	۱۳۳۷	۷۷	سلطان محمد رشاد خان پنجم بن سلطان عبدالحمید خلع در سال ۱۳۳٦
۳۷	۱۲۷۷	۱۳۳٦				۸	۱۳٤٤	٦۳	سلطان محمدخان ششم بن‌سلطان عبدالحمید خلع در سال ۱۳٤۰
۳۸	۱۲۸۳	۱۳٤۰			۵		۱۳٤۱	۵۷	سلطان عبدالمجید خان دوم بن سلطان عبدالعزیز در ۲۹اکتوبر ۱۹۲۳م خلیفه شد خلافت در ۳۰مارس ۱۹۲٤م ملغی شد

ب =رجب، را =ربیع الأول، ج =جمادی الآخرة

تاریخ صدارت		زمان صدارت			صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
	۹۰۷	-	-	۲	علی پاشا خادم/ اولا: دو مرتبه ۷ سال	سلطان بایزید خان
	۹۰۹	-	-	۳	احمد پاشا زاده هرسک بار دوم	» » »
	۹۱۲	-	-	۵	علی پاشا خادم بار دوم	» » »
	۹۱۷	-	٦	-	احمد پاشا زاده هرسک بار سوم	» » »
	۹۱۷	-	۱۱	-	مصطفی پاشا قرجة	» » »
	۹۱۸	-	٦	۲	احمد پاشا زاده هرسک بار چهارم	سلطان سلیم اول
	۹۲۰	-	-	۳	سنان پاشا خادم	» » »
	۹۲۳	-	۸	-	یونس پاشا	» » »
	۹۲۳	-	-	٦	محمد پاشا قره مانی قرنگی	» » »
	۹۲۹	-	-	۱۳	ابراهیم پاشا	سلطان سلیم اول و سلیمان اول
	۹٤۲	-	۰۲	۰٤	ایاس پاشا ازنؤدی	سلطان سلیمان اول
ذ	۹٤٤	-	٤	۲	لطفی پاشا	» » »
	۹٤۷	-	-	٤	سلیمان پاشا خادم	» » »
	۹۵۱	-	-	۹	رستم پاشا دو بار ۱۵ سال	» » »
	۹٦۰	-	-	۲	احمد پاشاقرة	» » »
	۹٦۲	-	-	٦	رستم پاشا بار دوم	» » »
	۹٦۸	-	-	٤	علی پاشا سموز	» » »
	۹۷۲	-	-	۱۵	محمد پاشا بوسنوی	سلیمان اول و سلیم دوم و مراد سوم

ذ = ذوالحجة

تاریخ صدارت		زمان صدارت			صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
ش	۹۸۷	–	۶	–	احمد پاشا	سلطان مراد سوم
	۹۸۸	–	۱۰	۱	سنان پاشا ارنئود پنج بار ماه سال ۱۰ ۶	» » »
	۹۹۰	–	–	۲	سیاوش پاشا سه بار	» » »
ذ	۹۹۲	–	–	۱	عثمان پاشا بن اوزدمود پاشا	سلطان مراد سوم
	۹۹۳	–	٤	–	مسیح پاشا خادم	» » »
را	۹۹٤	–	–	۳	سیاوش پاشا بار دوم	» » »
	۹۹۷	–	–	۲	سنان پاشا بار دوم	» » »
	۹۹۹	–	۸	–	فرهاد پاشا دو بار ماه سال ۲ ۱	سلطان مراد سوم سلطان محمد خان سوم
ج	۱۰۰۰	–	۲	۱	سیاوش پاشا بار دوم	» » »
ر	۱۰۰۱	–	۲	۲	سنان پاشا بار سوم	» » »
جا	۱۰۰۳	–	٦	–	فرهاد پاشا	» » »
ل	۱۰۰۳	–	٥	–	سنان پاشا	سلطان محمد خان سوم
را	۱۰۰٤	۱۰	–	–	محمد پاشا لالا	» » »
را	۱۰۰٤	–	٥	–	سنان پاشا	» » »
ش	۱۰۰٤	–	۷	–	ابراهیم پاشا سه بار ماه سال ٤ ۳ بوسنوی	سلطان محمد سوم
را	۱۰۰٥	۱۰	۱	–	سنان پاشا جغاله‌زادهٔ فرنگی	» » »
ر	۱۰۰٥	–	۱۱	–	ابراهیم پاشا بار دوم	» » »

ش = شعبان، را=ربیع اول، ر = ربیع الآخر، ل = شوال

ذ = ذوالحجة، ج = جمادی الآخرة، جا = جمادی الأولی، ر = ربیع الآخر

تاریخ صدارت ماه	تاریخ صدارت سال	زمان صدارت روز	زمان صدارت ماه	زمان صدارت سال	صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
	۷۲۸	-	-	۱۰	علاءالدین پاشا شهزاده بن سلطان عثمان خان غازی	سلطان بایزید خان
	۷۳۸	-	-	۲۳	سلیمان پاشا شهزاده بن سلطان اور خان غازی	» » »
	۷۷۰	-	-	۱۸	خیرالدین پاشا قرهخلیل جندری	عصر مراد خان اول
	۸۱۳	-	-	۲۵	علی پاشا بن خیرالدین پاشا	عصر سلطان مراد اول «یلد یرم بایزید خان»
	۸۱۵	-	-	۱۵	ابراهیم پاشا بن علی پاشا	سلطان محمد خان اول وسلطان مراد خان دوم
	۸۳۱	-	-	۲۶	خلیل پاشا بن ابراهیم پاشا	سلطان مراد دوم و فاتح محمد دوم
	۸۵۷	-	-	۱۵	محمود پاشا دو بار ۱۶ سال	سلطان محمد فاتح
	۸۷۲	-	-	۳	محمد پاشا روم	» » »
	۸۷۵	-	-	۲	اسحق پاشا دو بار ٤ سال	» » »
	۸۷۷	-	-	۱	محمود پاشا بار دوم	» » »
	۸۷۸	-	-	٤	احمد پاشا کدک	» » »
	۸۸۲	-	-	٤	محمد پاشای قرمانی	» » »
	۸۸٦	-	-	۲	اسحق پاشا بار دوم	عصر سلطان بایزید ولی
	۸۸۸	-	-	١٤	داود پاشا	» » »
	۹۰۲	-	-	۱	احمد پاشازاده هرسک چندین بار چهار سال	» » »
	۹۰۳	-	-	۲	ابراهیم پاشا خلیل پاشا	» » »
	۹۰۵	-	-	۲	مسیح پاشا	» » »

تاریخ صدارت		زمان صدارت			صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
را	۱۰۰۶	-	۶	-	حسن پاشا خادم	سلطان محمد خان سوم
ن	۱۰۰۶	-	۱۰	-	محمد پاشا جراح	» » »
ج	۱۰۰۶	-	۹	۲	ابراهیم بار سوم	» » »
م	۱۰۱۰	-	۳	۲	حسن پاشا مسیحی ارنؤدی الأصل	» » »
ب	۱۰۱۲	-	۷	-	علی پاشا یاوز	سلطان احمد اول
ص	۱۰۱۳	-	۱۱	۱	محمد پاشا لالا بوسنوی	» » »
م	۱۰۱۵	-	۷	-	محمد پاشا درویش	» » »
ش	۱۰۱۵	-	۱۰	۴	مراد پاشا قومیجی	» » »
ج	۱۰۲۰	-	۱۰	۳	نصوح پاشا	سلطان احمد اول
ن	۱۰۲۳	-	۴	۲	محمد پاشا داماد دو بار ماه ۴ سال ۳	سلطان احمد اول و سلطان مصطفی اول
م	۱۰۲۶	-	-	۲	خلیل پاشا دو بار ماه ۵ سال ۳	سلطان عثمان خان اول
ص	۱۰۲۸	-	-	۱	محمد پاشا داماد بار دوم	» » »
م	۱۰۲۹	-	۲	۱	علی پاشا چلبی	» » »
ر	۱۰۳۰	-	۶	-	حسین پاشا	» » »
ن	۱۰۳۰	-	۱۰	-	دلاور پاشا	سلطان مصطفی خان اول
ب	۱۰۳۱	۲۶	-	-	داود پاشا بوسنوی	» » »
ش	۱۰۳۱	۲۴	-	-	حسین پاشا دو بار ماه ۲۴ سال ۷ ازنودی الأصل	» » »

را = ربیع اول، ج = جمادی الآخرة، ب = رجب، ش = شعبان ماه = اشهر،

ن = رمضان، م = محرم، ص = صفر، ر = ربیع الآخر

تاریخ صدارت		زمان صدارت			صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
ش	۱۰۲۱	–	۳	–	مصطفی باش لنکه لی	سلطان مصطفی اول
ذا	۱۰۳۱	–	۵	–	محمد پاشا کورجی	» » »
ر	۱۰۳۲	–	۷	–	حسین پاشا مرة بار دوم	سلطان مصطفی اول
را	۱۰۳۲	–	۷	–	علی پاشا کیا مکشر حمیدی	سلطان مراد
ج	۱۰۳۳	–	۱۰	–	محمد پاشا جرکس	» » »
ر	۱۰۳٤	–	۱۱	–	روز ماه سال احمد پاشا دو بار ۲۰ ۲ ۱	» » »
را	۱۰۳٦	–	٥	۱	خلیل پاش بار دوم	» » »
ب	۱۰۳۷	–	۸	۳	خرد پاشا	» » »
را	۱۰٤۰	–	۳	–	احمد پاشا حافظ بار دوم	» » »
ب	۱۰٤۱	–	۳	–	رجب پاشا	» » »
ل	۱۰٤۱	–	۱۱	٤	محمد پاشا طیانی یعنی ارنؤدی الأصل	» » »
ن	۱۰٤٦	–	٦	بیرام پاشا	» » »	
ن	۱۰٤۸	–	٤	–	محمد پاشا طیار	» » »
ش	۱۰٤۸	–	۳	٥	مصطفی پاشا قرة ارنؤدی الأصل	مراد خان چهارم و ابراهیم خان
ل	۱۰٥۳	–	۱۱	۱	محمد پاشا سلطان زاده	سلطان ابراهیم خان
ل	۱۰٥٥	–	۱۰	۱	صالح پاشا	» » »
ش	۱۰٥۷	–	۱۱	–	احمد پاشا هزار پاره	» » »
ب	۱۰٥۸	–	۱۱	–	محمد پاشا صوفی	سلطان محمد چهارم

ش =شعبان، ر = ربیع الآخر، را = ربیع الأول، ل = شوال، ماه = اشهر

ذا = دوالحجة، ج = جمادی الآخرة، ب = رجب، ن = رمضان.

تاریخ صدارت ماه	تاریخ صدارت سال	زمان صدارت روز	زمان صدارت ماه	زمان صدارت سال	صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ج	۱۰۵۹	-	۷	۱	مراد پاشا دو بار (ماه ۶ سال ۱)	سلطان مصطفی چهارم
ش	۱۰۶۰	-	۲	-	احمد پاشا ملک	» » »
ن	۱۰۶۱	۱۵	۱	-	سیاوش پاشا دو بار (ماه ۶)	» » »
ذا	۱۰۶۱	۲۹	۷	-	محمد پاشا کورجی	» » »
ب	۱۰۶۲	۱۵	۹	-	احمد پاشا طرجولجی	» » »
۲۳ ر	۱۰۶۳	۹	-	۱	محمد پاشا درویش	» » »
ر	۱۰۶۴	-	۲	-	مصطفی پاشا ابشر	سلطان محمد خان چهارم
ب	۱۰۶۵	-	۳	-	مراد پاشا بار دوم	» » »
ل	۱۰۶۵	۱۱	۶	-	سلیمان پاشا	» » »
جا	۱۰۶۶	-	-	-	حسین پاشا دلی	» » »
ج	۱۰۶۶	ساعة ۴	-	-	مصطفی پاشا سوناژن	» » »
ج	۱۰۶۶	۱۵	۱	-	سیاوش پاشا بار دوم	» » »
	۱۰۶۶	-	٤	-	محمد پاشا بوینی اکری	» » »
۲۵ ذا	۱۰۶۶	۱۰	۷	۵	محمد پاشا کوپریلی	» » »
۲ ذا	۱۰۷۲	-	٦	۱۵	احمد پاشا فاضل کوپریلی زاده	» » »
۲۲ ش	۱۰۸۷	-	۹	۷	مصطفی پاشا مقتول	» » »
م	۱۰۹۵	-	-	۲	ابراهیم پاشا قرة	» » »
۲۷ م	۱۰۹۷	-	۷	-	سلیمان پاشا	سلطان محمد چهارم

ج = جمادی الآخرة، ن = رمضان، ب = رجب، ل = شوال، م = محرم

ش = شعبان، ذ = ذوالحجة ر = ربیع الآخر، جا = جمادی الأولی، ماه = اشهر

تاریخ صدارت		زمان صدارت			صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
ذا	۱۰۹۸	۱۰	۳	-	سیاوش پاشا ابازه	سلطان محمد خان چهارم سلیمان خان دوم
ذا	۱۰۹۹	۸	۳	-	اسماعیل پاشا شابخی	سلطان سلیمان دوم
ب	۱۰۹۹	-	۷	۱	مصطفی پاشا تکفور طاغلی	» » »
۲۳ م	۱۱۰۰	-	۱۰	۲	مصطفی پاشازاده کوپریلی	سلطان سلیمان دوم و احمد خان دوم
۲۶ ذ	۱۱۰۲	۱۱	۷	-	علی پاشا عربه جی	» » »
ب	۱۱-۳	-	-	۱	حاجی علی پاشا	» » »
۷ب	۱۱۰٤	٦	-	۱	مصطفی پاشا بیقلی	» » »
۱٦ب	۱۱۰٥	۲	۲	۱	علی پاشا سورمه لی	احمد خان دوم و مصطفی خان دوم
ن	۱۱۰٦	٦	٥	۲	محمد پاشا الماس	سلطان احمد خان
۲٤ص	۱۱۰۹	-	۳	٥	حسین پاشا عموجه	و مصطفی خان دوم
جا	۱۱۱٤	-	٤	-	مصطفی پاشا دال طبان	سلطان مصطفی خان دوم
۷ ن	۱۱۱٤	۱۰	۷	-	محمد پاشا رامی	» » »
۹ ر	۱۱۱٥	-	٦	-	احمد پاشا قوانوز	سلطان احمد سوم
۹ ب	۱۱۱٥	-	۱۱	-	حسن پاشا داماد موره دی	سلطان احمد سوم
۹ ج	۱۱۱٦	۲۰	۲	-	احمد پاشا قلایلی قوز قیصریه ولی	» » »
۲۳ ش	۱۱۱٦	۲٦	٥	۱	محمد پاشا تیرملو دو بار	» » »
۱۹ م	۱۱۱۸	۲٤	۲	٤	علی پاشا چورشلی	» » »

ذا = ذوالحجة، م = محرم، ص = صفر، ر = ربیع الآخر، ج = جمادی الآخر

ب = رجب، ن = رمضان، جا = جمادی الأول، ش = شعبان، ماه = اشهر

تاریخ صدارت		زمان صدارت			صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
۱۷ ر	۱۱۲۲	۳	۲	–	نعمان پاشا کوپریلی زاده	سلطان احمد سوم
۲۲ ج	۱۱۲۲	۲	۳	۱	محمد پاشا تبردار بار دوم	» » »
۲ ل	۱۱۲۳	۱۰	–	۱	یوسف پاشا	» » »
۱۲ ل	۱۱۲٤	۲۸	٤	–	سلیمان پاشا ابازه	السلطان احمد سوم
را	۱۱۲۵	۲۱	–	–	ابراهیم پاشا	» » »
اول ر	۱۱۲۵	۱۵	٤	۳	علی پاشا داماد ازنیق	» » »
۳ ن	۱۱۲۸	۱۵	–	۱	خلیل پاشا	» » »
۱۸ ن	۱۱۲۹	۲۰	۸	–	محمد پاشا قیصریه وی	» » »
۸ ج	۱۱۳۰	۱۰	۹	۱۲	ابراهیم پاشا داماد مقتول	» » »
۳ ر	۱۱٤۳	۱۰	۳	–	محمد پاشا کتخدا	سلطان محمد خان اول
۱۳ ب	۱۱٤۳	۵	۸	–	ابراهیم پاشا قره حصاری	» » »
۱۹ را	۱۱٤٤	۲۰	۵	–	عثمان پاشا طوپال	» » »
۱۵ ن	۱۱٤٤	۲۳	٤	۳	عثمان پاشا حکیم زاده (روز ۲۵ ماه ۳ سال ۵)	» » »
۸ ص	۱۱٤۸	۲۷	۲	–	اسماعیل پاشا کورجی	» » »
۲۵ ش	۱۱٤۸	–	۸	۱	سید محمد پاشا سلحدار	» » »
۲۵ ر	۱۱۵۰	۱۵	٤	–	عبدالله پاشا محسن زاده	سلطان محمود خان اول
۲۷ ش	۱۱۵۰	۱۵	٤	۱	محمد پاشا یکن	» » »

ر = ربیع الآخر،　ل = شوال،　ن = رمضان،　ص = صفر،　ماه = اشهر

ج = جمادی الآخرة،　را = ربیع الأول،　ب = رجب،　ش = شعبان

تاریخ صدارت		زمان صدارت			صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
۱۲ ذ	۱۱۵۱	۱۵	٤	۱	محمد پاشا عوض	سلطان محمود اول
۲۷ را	۱۱۵۳	۱۵	۱۰	۱	احمد پاشا کور	» » »
۱۵ ص	۱۱۵۵	-	٦	۱	علی پاشا حکیم زاده بار دوم	» » »
٤ ش	۱۱۵٦	۱٦	۱۱	۲	سید حسن پاشا	» » »
۲۲ ب	۱۱۵۹	۲۵	-	۱	محمود پاشا تریاکی	» » »
۱۷ ش	۱۱٦۰	۱۹	۵	۲	سید عبدالله پاشا	» » »
۲ ص	۱۱٦۳	۱۵	۵	۲	محمد پاشا دواتدار	» » »
۱۸ ش	۱۱٦۵	۲۲	۷	۲	مصطفی پاشا باهیر سه بار (روز ۱۵ ماه ۹ سال ٤)	سلطان محمود خان اول و عثمان خان سوم
۵ جا	۱۱٦۸	۲	۳	-	علی پاشا حکیم زاده بار دوم	سلطان محمود اول و عثمان سوم
۷ ش	۱۱٦۸	۹	۳	-	عبدالله پاشا نایلی	سلطان عثمان سوم
۱٦ ذا	۱۱٦۸	۳	۲	-	علی پاشا مقتول	» » »
۱٦ م	۱۱٦۹	۱۹	۵	-	سعید پاشا	» » »
اول ب	۱۱٦۹	۲۰	-	-	مصطفی پاشا باهر بار دوم	» » »
۲۰ ر	۱۱۷۰	۱۵	۱۰	٦	محمد پاشا راغب	سلطان عثمان سوم و مصطفی خان سوم
۲۷ ن	۱۱۷٦	۲۷	٦	-	حمزة پاشا حامد توقیعی	سلطان مصطفی سوم
۲٤ ر	۱۱۷۷	۳	٦	۱	مصطفی پاشا باهر بار سوم	» » »
۷ ل	۱۱۷۸	۱۳	٦	۳	محمد پاشا محسن زاده دو بار (روز ۲۳ ماه ۳ سال ٦)	» » »
۲۰ ر	۱۱۸۲	۱۵	۱	-	حمزة پاشا سلحدار ماهر	» » »

ذ = ذوالقعدة، ص = صفر، ب = رجب، ذا = ذوالحجة، ر = ربیع الآخر
را = ربیع الأول، ش = شعبان، جا = جمادى الأولى، م = محرم، ل = شوال
ن = رمضان، ماه = اشهر

تاریخ صدارت		زمان صدارت			صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
۵ ج	۱۱۸۲	-	۱۰	-	محمد امین پاشا یاغلقجی زاده	سلطان مصطفی سوم
۹ ر	۱۱اپ۸۳	۵	٤	-	علی پاشا مولد واق قسطمونی	» » »
١٤ ش	۱۱۸۳	۱۸	-	۱	خلیل پاشا عوض زاده	» » »
۲ ن	۱۱۸٤	۱۸	۱۱	-	محمد پاشا سلحدار	» » »
۲۰ ش	۱۱۸۵	۱۰	۹	۲	محمد پاشا محسن زادة	» » »
۳ ج	۱۱۸۸	٦	۱۱	-	عزت پاشا دو بار (روز ٦ ماه ٤ سال ۲)	سلطان مصطفی سوم وسلطان عبدالحمید خان
۸ جا	۱۱۸۹	۱۷	٦	۱	محمد پاشا درویش	» » »
۲۵ ذا	۱۱۹۰	۱۳	۸	۱	محمد پاشا دارنده‌لی	» » »
۸ ش	۱۱۹۲	۱	-	۱	محمد پاشا بلغاری الاصل	» » »
۹ ش	۱۹۹۳	۱٦	٦	۱	سید محمد پاشا سلحدار	» » »
۲۵ ش	۱۹۹۵	-	۵	-	عزت محمد پاشا	» » »
۱٦ ن	۱۱۹٦	۹	٤	-	الحاج محمد پاشا یکن	» » »
۲۵ م	۱۱۹۷	۲۵	۳	۲	محمد خلیل پاشا	» » »
۲۰ جا	۱۱۹۹	۲٤	۸	-	شاهین علی پاشا کورچی الاصل	سلطان عبدالحمید
۲٤ را	۱۲۰۰	۸	۵	۳	یوسف پاشا دو بار (روز ۱ ماه ۸ سال ٤)	سلطان عبدالحمید و سلیم سوم
۳ ن	۱۲۰۳	۱۰	۵	-	حسن پاشا کتخدا چرکسی الاصل	سلطان سلیم سوم
۵ را	۱۲۰٤	۱۵	۲	-	حسن پاشا غازی	» » »
اول ش	۱۲۰٤	۱۰	۱۰	-	حسن پاشا روسلجقلی	» » »

ج = جمادی‌الآخرة، ش = شعبان، جا = جمادی‌الأولی، م = محرم، ماه = اشهر

ر = ربیع الآخر، ن = رمضان، ذا = ذوالحجة، را = ربیع‌الأول.

تاریخ صدارت		زمان صدارت			صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
۱۳ ج	۱۲۰۵	۲۲	۲	۱	یوسف پاشا بار دوم	سلطان سلیم سوم
۱۷ ل	۱۲۰۶	۷	۵	۲	محمد پاشا ملک	» » »
۲۵ را	۱۲۰۹	۲۳	۱۱	۳	عزت محمد پاشا	» » »
۱۳ جا	۱۲۱۳	۳	۸	٦	روز ماه سال یوسف پاشا ضیا دو بار ۱۰ ۸ ۸	» » »
۲٤ م	۱۲۲۰	٦	۵	۱	اسماعیل پاشا حافظ	» » »
اول ب	۱۲۲۱	۲۵	۸	-	ابراهیم پاشا حلمی	» » »
۲٦ را	۱۲۲۲	۸	۲	۱	مصطفی پاشا حلبی	سلطان مصطفی چهارم
۰ ج	۱۲۲۳	۲۲	۳	-	مصطفی پاشا روسجقلی	سلطان محمود خان دوم
۲ ل	۱۲۲۳	۱۷	۵	-	عشر پاشا ارنهود	» » »
۱۹ را	۱۲۲٤	۲۷	۱۱	۱	یوسف پاشا ضیا بار دوم	» » »
۱٦ را	۱۲۲٦	۱٤	۵	۱	احمد پاشا	» » »
اول ن	۱۲۲۷	۱۷	۷	۲	خورشید احمد پاشا	» » »
۱۸ را	۱۲۳۰	۱۰	۱۰	۲	روز ماه سال محمد امین رئوف پاشا چهار بار ۱٤ ۱ ۱۵	» » »
۲۷ ص	۱۲۳۳	۲۱	-	۲	محمد پاشا درویش	» » »
۱۸ را	۱۲۳۵	-	٤	۱	سید علی پاشا » »	
۱۸ ب	۱۲۳٦	۹	-	-	علی پاشا بندلی	» » »
۲۷ ب	۱۲۳٦	۲۸	٦	۱	حاج صالح پاشا	» » »

ج = جمادی‌الآخرة، را = ربیع‌الأول، م = محرم، ن = رمضان، ص = صفر

ل = شوال، جا = جمادی‌الأولی، ب = رجب، ر = ربیع الثانی، ماه = اشهر

تاریخ صدارت		زمان صدارت			صدر اعظم‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
۲۵ ص	۱۲۳۸	۲۵	۹	-	عبدالله پاشا	سلطان محمود دوم
۲۰ ج	۱۲۳۸	-	۱۰	-	علی پاشا سلحدار	« « «
ر	۱۲۳۹	-	۹	-	محمد پاشا غالب	« « «
۲۰ م	۱۲۴۰	۲۹	۳	۴	محمد پاشا سلیم	« « «
۱۹ ر	۱۲۴۴	-	۳	-	محمد پاشا عزت دو بار روز ۷ سال ۱	« « «
ب	۱۲۴۴	۸	۲	۴	محمد پاشا رشید	« « «
۲۷ ن	۱۲۴۸	۲۱	۵	۶	محمد امین رؤوف پاشا بار دوم	« « «
۱۹ ر	۱۲۵۵	۱۸	۱۱	-	محمد پاشا خسرو	« « «
۷ ر	۱۲۵۶	۱۳	۶	۱	محمد امین رؤوف پاشا بار سوم	سلطان عبدالحمید
۲۰ ل	۱۲۵۷	۷	۱	-	محمد پاشا عزت بار دوم	« « «
۲۷ ب	۱۲۵۸	-	۳	۴	محمد امین رؤوف پاشا بار چهارم	« « «

جمع صدر اعظمها ۲۰۳ نفر می‌شود.

ص = صفر، ر = ربیع الآخر، ب = رجب، ل = شوال

ج = جمادی‌الآخرة، م = محرم، ن = رمضان

تاریخ صدارت		زمان صدارت			شیخ الاسلام‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
ب	۸۲۸	-	-	٦	محمد شمس الدین فنارلی افندی	
ب	۸۳٤	-	٦	۳۰	فخرالدین العجمی افندی	سلطان مراد دوم
م	۸٦٥	-	٤	۲۰	متلا خسرو محمد افندی	سلطان مراددوم‌ومحمددوم
جا	۸۸٥	-	۱	۸	احمد شمس الدین افندی متلاکوراق	محمد خان و بایزید ولی
ج	۸۹۳	-	-	۷	عبدالکریم افندی	سلطان بایزید خان
ب	۹۰۰	-	۱	۱	علاءالدین افندی حلبی	» » »
ب	۹۰۱	-	۱	۷	حمید الحسنی افندی افضل زاده	» » »
ش	۹۰۸	-	-	۲٦	علاءالدین علی جمالی افندی زنبیل	سلطان بایزولی و سلیم و سلیمان اول
ش	۹۳۲	-	-	۸	احمد شمس الدین افندی کمال پاشا زاده	سلطان سلیمان اول
ش	۹٤۰	۲	-	٥	سعدی افندی سعد اللّه	» » »
ل	۹٤٥	-	۹	۳	محیی الدین افندی جوی زاده	» » »
ب	۹٤۸	-	۳	-	حمید افندی‌عبدالقادرحلبی	» » »
ل	۹٤۸	-	٦	۳	محیی الدین افندی فناری زاده	» » »
جا	۹٥۲	-	-	۳۰	محمد افندی ابوالسعود صاحب الفتاوی	سلطان سلیمان اول وسلیم دوم
جا	۹۸۲	-	۳	۳	حامد افندی جوی زاده ولمادی صاحب الفتاوی	مراد خان سوم
ش	۹۸٥	-	-	۳	احمد شمس الدین افندی قاضی زاده	سلطان مراد سوم
ش	۹۸۸	-	۳	۱	سید محمد افندی معلول زاده	» » »

ب = رجب،　　جا = جمادی الأولی،　　ش = شعبان،　　ن = رمضان

م = محرم،　　ج = جمادی الآخرة،　　ل = شوال

تاریخ صدارت		زمان صدارت			شیخ الاسلام‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
ذ	۹۸۹	-	۵	۵	محمد افندی جوی زاده	سلطان مراد سوم
جا	۹۹۵	-	-	۲	ابوالسعود افندی یکی عبدالقادر شمی افندی	» » »
جا	۹۹۷	-	۲	۳	محمد افندی اولاً بوستان زاده دو بار ۸ ۷	» » »
ب	۱۰۰۰	-	۵	۱	زکریا افندی بیرام زاده	» » »
م	۱۰۰۲	-	٦	٤	محمد افندی بار دوم بوستان زاده	سلطان مراد خان سوم ومحمد خان سوم
ص	۱۰۰٦	-	۸	۱	محمد سعد افندی جامع لریاستین خواجه	سلطان محمد خان سوم
را	۱۰۰۸	-	۵	۱	روز سال جعفر افندی زاده صنع الله چهار بار ۸ ۵	» » »
	۱۰۱۱	-	٦	-	جعفر افندی زاده صنع الله افندی بار دوم	سلطان محمد خان سوم واحمد خان اول
ش	۱۰۱۲	-	٦	۱	روز سال مصطفی افندی ابو الميامن دو بار ۱ ۱	سلطان احمد اول
م	۱۰۱۳	-	۵	۲	جعفر افندی زاده صنع الله افندی بار سوم	» » »
را	۱۰۱۵	-	٤	-	مصطفی افندی ابوالمیامن بار دوم	» » »
ب	۱۰۱۵	-	۵	۱	جعفر افندی زاده صنع الله افندی بار چهارم	» » »
ش	۱۰۱۷	-	٦	۷	خواجه سعد الدین افندی زاده محمد جلبی افندی بار دوم	» » »
ج	۱۰۲٤	-	-	۷	روز سال خواجه سعدالدین افندی زاده محمد اسعد افندی دو بار ٦ ۸	» » »
ب	۱۰۳۱	-	۵	۱	روز سال زکریا افندی زاده یحیی افندی سه بار ۹ ۱۸	» » »
ذ	۱۰۳۲	-	۵	۱	خواجه سعدالدین افندی زاده محمد اسعد افندی بار دوم	سلطان مصطفی خان اول ومراد خان چهارم
ش	۱۰۳٤	-	۱۱	٦	زکریا افندی زاده یحیی افندی	سلطان مراد چهارم

ذ = ذوالقعدة، ب = رجب، ش = شعبان، ص = صفر، ماه = اشهر

جا = جمادی الأول، م = محرم، را = ربیع الأول، ج = جمادی الآخرة

تاریخ صدارت		زمان صدارت			شیخ الاسلام‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
ب	۱۰۴۱	-	-	۲	اخی زاده شهید حسین افندی	سلطان مراد چهارم
ب	۱۰۴۳	-	۵	۱۰	زکریا افندی زاده یحیی افندی بار سوم	» » »
ذا	۱۰۵۵	-	-	۲	اسعد افندی ابوسعید افندی سه بار ماه ۵ سال ٤	سلطان مراد خان چهارم[1]
ذا	۱۰۵۵	-	٤	۱	معید احمد افندی	سلطان ابراهیم خان
را	۱۰۵۷	-	۳	۲	عبدالرحیم افندی صاحب الفتاوی	سلطان ابراهیم خان و محمد چهارم
ب	۱۰۵۹	-	۱۱	۱	بهائی محمد افندی دو بار ۵ ٤	سلطان محمد چهارم
جا	۱۰۶۱	-	۵	-	قره چلبی زاده عبدالعزیز افندی	سلطان محمد خان چهارم
ن	۱۰۶۱	-	-	۱	اسعد افندی زاده ابوسعید افندی بار دوم	» » »
ن	۱۰۶۲	-	٦	۲	بهائی افندی بار دوم	» » »
ص	۱۰۶٤	-	۵	-	اسعد افندی زاده ابوسعید افندی بار سوم	» » »
ب	۱۰۶۵	-	۱۱	-	حسام زاده عبدالرحمن افندی	» » »
ج	۱۰۶۶	ساعة ۳	-	-	حکم زاده مصطفی افندی	» » »
ج	۱۰۶۶	-	٤	-	خواجه زاده شهید مسعود افندی	» » »
ل	۱۰۶۶	-	٤	-	حنفی افندی	» » »
ص	۱۰۶۷	۲۰	٦	-	بالی زاده مصطفی افندی	» » »
ش	۱۰۶۷	۱۰	۱۱	۱	بولولی مصطفی افندی	» » »
ب	۱۰۶۹	-	-	۳	بروسه دی اسیری محمد افندی	» » »
ب	۱۰۷۲	-	۱۱	-	صنعی زاده سید محمد افندی	سلطان محمد خان چهارم

ب = رجب، را = ربیع اول، ن = رمضان، ج = جمادی الآخرة، ش = شعبان
ذا = ذوالحجة، جا = جمادی الأولی، ص = صفر، ل = شوال، ماه = اشهر

۱-درست آن سلطان ابراهیم خان احمد اول

تاریخ صدارت		زمان صدارت			شیخ الاسلام‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
را	۱۰۷۳	-	۸	۱۱	منقارلی یحیی افندی	سلطان محمد چهارم
ذا	۱۰۸٤	۱۵	۲	۱۳	علی افندی دو بار ماه ٤ سال ۱۳ صاحب الفتاوی	» » »
ذا	۱۰۹۷	۱۵	-	۱	انقره ولی افندی صاحب الفتاوی	» » »
ذا	۱۰۹۸	-	٦	-	دباغ زاده محمد افندی دو بار ماه ۷ سال ۲	سلطان محمد خان چهارم سلیمان دوم اصحاب الفتاوی
را	۱۰۹۹	۱۵	۲	-	جامع الریا ستین شهید فیض افندی دو بار ماه ۸ سال ۸	سلطان سلیمان دوم
ج	۱۰۹۹	-	۱	۲	دباغ زاده محمد افندی بار دوم	سلطان سلیمان دوم
ن	۱۰۱۱	-	۹	۱	ابواسعید زاده فیض الله افندی دو بار ماه ۱۱ سال ۳	سلطان سلیمان خان دوم و احمد دوم
ج	۱۱۰۳	-	۲	-	علی افندی	سلطان احمد دوم
ش	۱۱۰۳	-	۲	۲	ابو اسعید زاده فیض الله افهدی بار دوم	» » »
ل	۱۰۰۵	-	۹	-	محمد صادق افندی دو بار ماه ۹ سال ۱	» » »
ش	۱۱۰٦	٦	۲	-	امام سلطانی محمد افندی دو بار ماه ٦ سال ۸	سلطان مصطفی خان دوم
ل	۱۱۰٦	-	٦	۸	سید فیض الله افندی بار دوم	» » »
را	۱۱۱۵	-	٦	-	امام سلطانی محمدافندی بار دوم	» » »
ن	۱۱۱۵	-	۱	۹	یشمشجی زاده سید علی افندی دو بار روز ۱۵ ماه ۸ سال ٤	» » »
ل	۱۱۱۸	-	-	۱	محمد صادق افندی بار دوم	» » »
ل	۱۱۱۹	۱۵	٦	۲	ابه زاده عبدالله افندی دو بار روز ۱۵ ماه ۸ سال ۳	» » »
جا	۱۱۲۲	۱۵	۷	۱	یشمشجی زاد سید علی افندی بار دوم	» » »

را = ربیع الأول، ج = جمادی الآخرة، ش = شعبان، جا = جمادی الأولی،

ذا = دوالحجة، ن = رمضان، ل = شوال، ماه = اشهر

تاریخ صدارت		زمان صدارت			شیخ الاسلام‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
م	۱۱۲۴	-	۲	۱	آیه زاده عبد الله افندی بار دوم	سلطان مصطفی خان چهارم
ص	۱۱۲۵	۲۰	۲	-	محمد عطاالله افندی صاحب الفتاوی	» » »
ر	۱۱۲۵	-	۷	۱	امام شهریاری محمود افندی	» » »
ذ	۱۱۲۶	-	۵	-	میرزا مصطفی افندی	» » »
ر	۱۱۲۷	-	۸	۱	منتش زاده عبدالرحیم افندی	سلطان احمد خان سوم
ذ	۱۱۲۸	-	٦	۱	ابواسحق إسماعیل افندی	» » »
جا	۱۱۳۰	-	۱۰	۱۲	یکیشهری عبدالله بهجة الفتاوی بوتلدکدر	» » »
را	۱۱۴۳	-	۷	-	میرزا زاده شیخ محمد افندی	سلطان محمود خان اول
ل	۱۱۴۳	-	۱۰	-	پشمقجی زاده سید عبدالله افندی	» » »
ص	۱۱۴۴	-	۸	۱	داماد زاده ابوالخیر احمد افندی	» » »
جا	۱۱۴٦	-	-	۱	ابو إسحق افندی زاده إسحق افندی	» » »
جا	۱۱۴۷	-	۷	۱	دری محمد افندی	» » »
ذ	۱۱۴۸	-	۳	۹	سید فیض الله افندی زاده سید مصطفی افندی	» » »
ص	۱۵۸	۱۵	۱	۱	امام شهریاری پیری زاده محمد صاحب افندی ترجم بن خلدون	» » »
را	۱۱۵۹	-	۷	-	رئیس الأطباء حیاتی زاده محمد امین افندی	» » »
ل	۱۱۵۹	-	۱۰	۱	آق محمود زاده سید محمد زینی افندی	سلطان محمود خان اول
ب	۱۱٦۱	-	۱	۱	ابواسحق زاده محمد اسعد افندی بهجة اللغات صاحی	» » »
ش	۱۱٦۲	-	۱۰	-	خلیل افندی زاده محمد سعید افندی	» » »

م = محرم، ر = ربیع الآخر، جا = جمادی الأولی، ص = صفر، ش = شعبان

ص = صفر، ذ = ذوالحجة، ل = شوال، را = ربیع الأولی، ب = رجب

تاریخ صدارت		زمان صدارت			شیخ الاسلام‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
ج	۱۱۶۳	-	۱۰	٤	سید مرتضی افندی	سلطان محمود خان اول و عثمان سوم
آخر را	۱۱۶۸	-	٥	-	وصاف عبداللّه افندی	سلطان عثمان سوم
آخر ش	۱۱۶۸	-	۲	۱	راماد زاده فیض اللّه افندی دو بار روز ۱۵ ماه ۰ سال ۳	» » »
ل	۱۱۶۹	-	۸	-	دری زاده مصطفی افندی سه بار روز ۱۹ ماه ۳ سال ۳	» » »
ج	۱۱۷۰	۱٥	۱۰	-	داماد زاده فیض اللّه افندی بار دوم	» » »
جا	۱۱۷۱	۱٥	۱۰	-	محمد صالح افندی	عثمان سوم و مصطفی سوم
ذا	۱۱۷۲	-	۸	-	چلبی زاده اسماعیل عاصم افندی	سلطان مصطفی سوم
ج	۱۱۷۳	-	۷	۱	حاج ولی الدین افندی دو بار ماه ۱ سال ۷	» » »
ص	۱۱۷٥	-	۸	-	تبره وی ابو ابکر افندی زاده احمد افندی	سلطان مصطفی خان سوم
ل	۱۱۷٥	۱۹	۱	۱	دری زاده مصطفی افندی بار دوم	» » »
۲٤ ذا	۱۱۷٦	-	٦	٥	الحاج ولی الدین افندی بار دوم	» » »
ج	۱۱۸۲	-	٤	۱	پیری زاده عثمان افندی	» » »
ذا	۱۱۸۳	-	۷	۳	میرزا زاده سید محمد سعید افندی	» » »
ج	۱۱۸۷	۱٥	٦	-	شریف زاده سید محمد افندی	» » »
۱٤ ذ	۱۱۸۷	-	٦	-	دری زاده مصطفی افندی بار سوم	سلطان عبدالحمید خان
ب	۱۱۸۸	۱٥	۱۱	-	عوض پاشا ابراهیم بک افندی دو بار ماه ۱٤	» » »

ج = جمادی الآخرة، ش = شعبان، جا = جمادی الأولی، ص = صفر، ب = رجب

را = ربیع الأول، ل = شوال، ذا = ذوالقعده، ذ = ذوالحجة، ماه = اشهر

تاریخ صدارت ماه	تاریخ صدارت سال	زمان صدارت روز	زمان صدارت ماه	زمان صدارت سال	شیخ الاسلام‌های عثمانی	دوره
ج	۱۱۸۹	–	۵	۱	صالح زاده محمد امین افندی	سلطان عبدالحمید خان
ل	۱۱۹۰	–	۸	۱	وصاف زاده محمد اسعد افندی	« « «
جا	۱۱۹۲	–	۳	۴	اسعد زاده محمد شریف افندی دو بار (ماه ۵ سال ۴)	« « «
ل	۱۱۹۶	۱۵	۸	–	قره خصاری سید ابراهیم افندی (صاحب دیوان شعر)	سلطان عبدالحمید خان
ج	۱۱۹۷	–	۱۱	۲	دری زاده سید محمد عطاالله افندی	« « «
جا	۱۱۹۹	۱۵	۲	–	عوض پاشا زاده ابراهیم بک افندی بار دوم	« « «
۱۴ ش	۱۱۹۹	۱۵	۱	–	عرب زاده عطاالله افندی	« « «
۱۸ ل	۱۱۹۹	–	۶	–	دری زاده سید محمد عارف افندی دو بار (روز ۲۵ ماه ۹ سال ۶)	« « «
۱۵ ر	۱۲۰۰	۱۵	۱	۲	مفتی زاده احمد افندی	« « «
۱۵ ص	۱۲۰۲	۱۴	۳	–	مکی محمد افندی دو بار (روز ۱۴ ماه ۷ سال ۱)	« « «
۲۶ جا	۱۲۰۲	–	۶	۱	سید محمد کامل افندی	سلطان عبدالحمید و سلیم سوم
۲۷ ذ	۱۲۰۳	–	۲	–	اسعد زاده محمد شریف افندی بار دوم	سلطان سلیم سوم
م	۱۲۰۴	۱۰	۷	۱	حمید لی زاده مصطفی افندی	« « «
ب	۱۲۰۵	۱۳	–	–	سید یحیی توفیق افندی	« « «
۲۲ ب	۱۲۰۵	–	۴	۱	مکی محمد افندی	سلطان سلیم سوم
۲۲ ذ	۱۲۰۶	۲۵	۳	۶	دری زاده محمد عارف افندی بار دوم	« « «
۱۸ را	۱۲۱۳	–	۱۱	۱	مصطفی عاشر افندی	« « «
۱۸ را	۱۲۱۵	–	۱۱	۲	عمر خلوصی افندی سه بار (روز ۲۳ ماه ۱ سال ۵)	« « «

ج = جمادی الآخرة، جا = جمادی الأولی، ر = ربیع الآخر، ذا = ذوالقعده، ب = رجب

ل = شوال، ش = شعبان، ص = صفر، م = محرم، را ربیع الأول

تاریخ صدارت		زمان صدارت			شیخ الاسلام‌های عثمانی	دوره
ماه	سال	روز	ماه	سال		
م	۱۲۱۸	-	۶	۳	روز ماه سال صالح زاده احمد سعد افندی دو بار ۱۰ ۹ ۳	سلطان سلیم سوم
اول ب	۱۲۲۱	۷	۱۰	-	روز ماه سال شریف زاده سید محمد عطاالله افندی دو بار ۱۶ ۱۰ ۱	سلطان سلیم سوم و مصطفی چهارم
۷ جا	۱۲۲۲	۱	-	-	عمر خلوص افندی بار دوم	سلطان مصطفی چهارم
۸ جا	۱۲۲۲	۱۹	-	۱	شریف زاده سید محمد عطاالله افندی بار دوم	« « «
۲۷ جا	۱۲۲۳	۲۵	-	-	عرب زاده محمد عارف افندی	سلطان مصطفی خان چهارم و محمد دوم
۲۲ ج	۱۲۲۳	۱۰	۳	-	صالح زاده احمد اسعد افندی	سلطان محمود غازی دوم
۲ ل	۱۲۲۳	۱۰	۱۱	۱	روز ماه سال دری زاده سید عبدالله افندی دو بار ۱۸ ۱۰ ٤	« « «
۲۲ ص	۱۲۲۵	۲۲	۲	۲	عمر خلوصی افندی بار دوم[1]	سلطان محمود غازی دوم
اول ج	۱۲۲۷	۸	۱۱	۲	درسی زاده سید عبدالله افندی بار دوم	« « «
۱۰ ر	۱۲۳۰	۹	۱۱	۲	سید محمد زین العابدین افندی	« « «
۱۹ را	۱۲۳۳	۱۹	۷	۱	ماه سال مکی زاده مصطفی عاصم افندی سه بار ۲۵ ۱۸	« « «
۱۸ ذا	۱۲۳٤	۱۶	۷	۱	حاج خلیل افندی	« « «
۲٤ ج	۱۲۳۶	۱	۸	۱	روز ماه سال یسنجی زاده عبدالوهاب افندی دو بار ۲۷ ۶ ۶	« « «
۲۵ ص	۱۲۳۸	۲۶	۱۰	-	صدقی زاده احمد رشید افندی	« « «
۱۹ م	۱۲۳۹	۲۳	۲	۲	مکی زاده مصطفی عاصم افندی بار دوم	« « «
۱۳ ر	۱۲٤۱	۲۵	۶	۲	قاضی زاده محمد طاهر افندی	« « «
۲۲ ل	۱۲٤۳	۲۶	۱۰	٤	یسنجی زاده عبدالوهاب افندی بار دوم	« « «
۱۸ ن	۱۲٤۸	۱۳	۲	۱٤	مکی زاده مصطفی عاصم افندی بار سوم	سلطان محمود دوم و هابدین

شمار شیخ الاسلام‌ها ۱۴۰ نفر می‌باشد

م = محرم، جا = جمادی الأولی، ل = شوال، ر = ربیع الآخر، ذا = ذوالقعده

ب = رجب، ج = جمادی الآخرة، ص = صفر، را = ربیع الأول، ن = رمضان

۱- صحیح آن: بار سوم

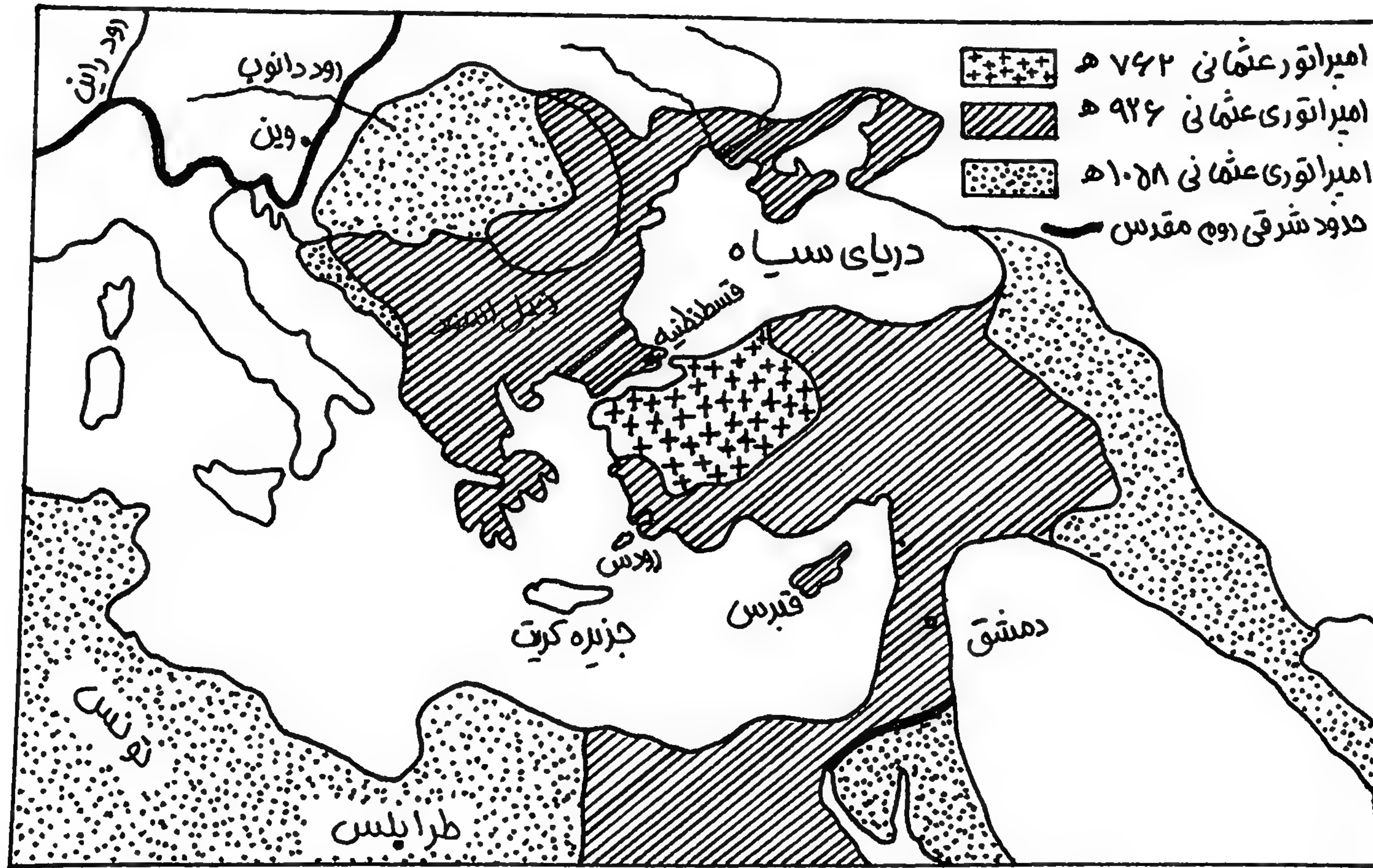
ازدست رفته ۱۷۴۰-۱۸۷۸
« ۱۸۷۸-۱۹۱۴ «
« بعد از جنگ جهانی اول
ترکیه فعلی

رود دانوب
ملحق به اتریش
ملحق به روسیه
بلگراد
رومانی ۱۸۷۸
صربستان ۱۸۷۸
بلغارستان ۱۸۷۸
۱۸۷۸
سالونیک
۱۷۹۲
۱۷۷۴
۱۷۸۳
قسطنطنیه
آنکارا
ازمیر
حلب
دمشق
قدس
قاهره

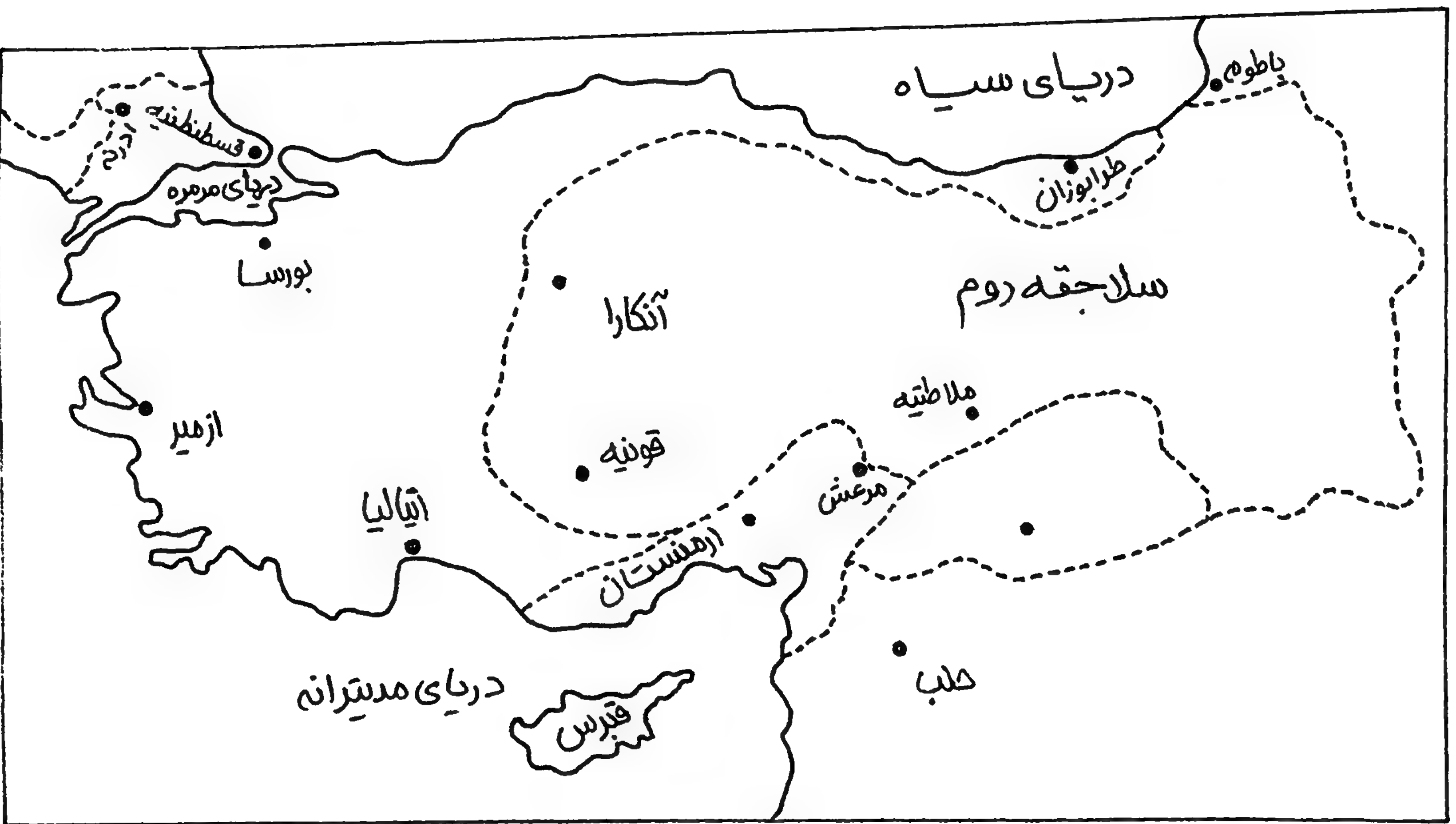
دوران ضعف امپراتوری عثمانی



آناتولی دراواسط قرن ۱۴ میلادی

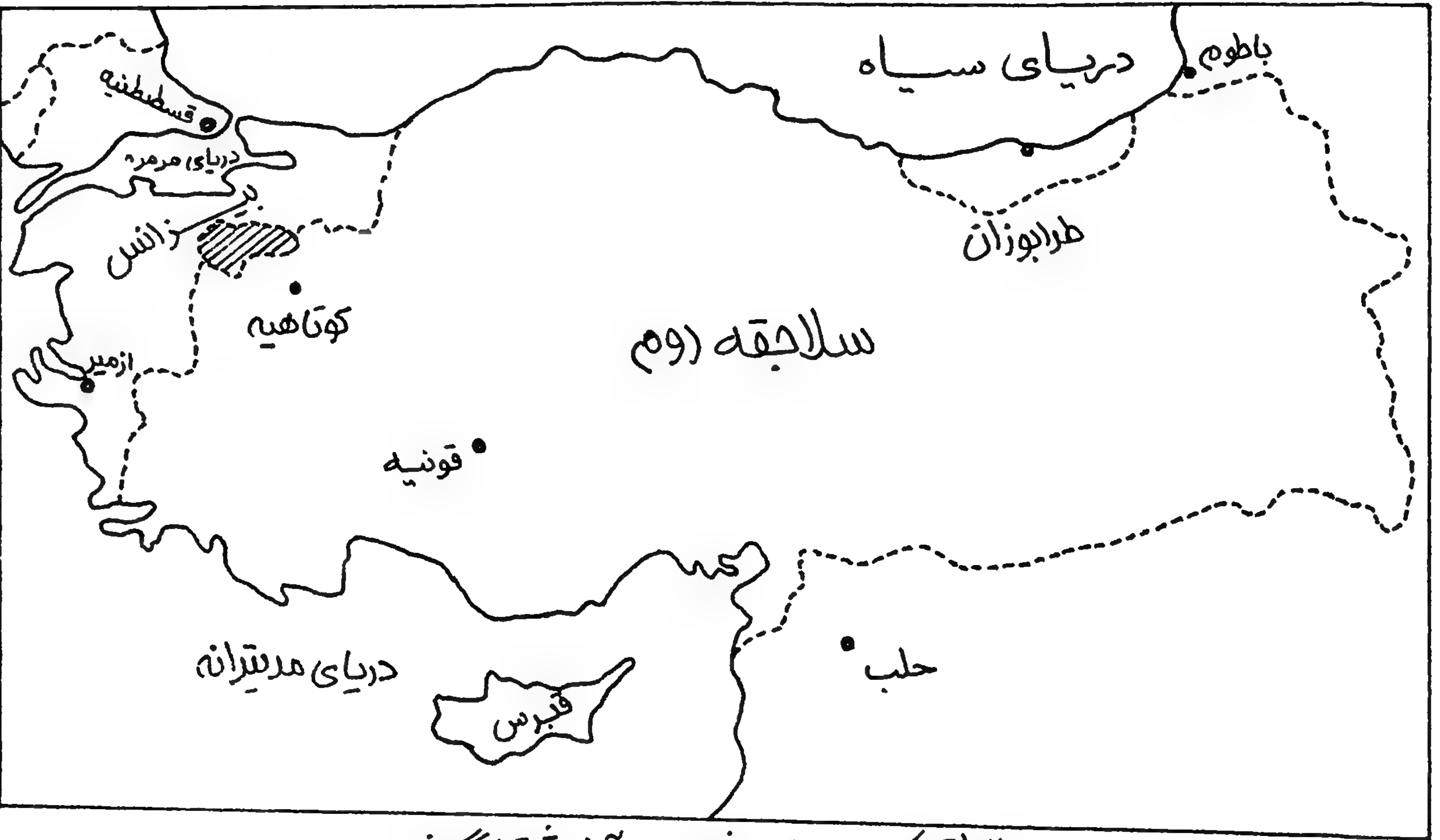


توسعه امپراتوری عثمانی تا سال ۱۶۴۸

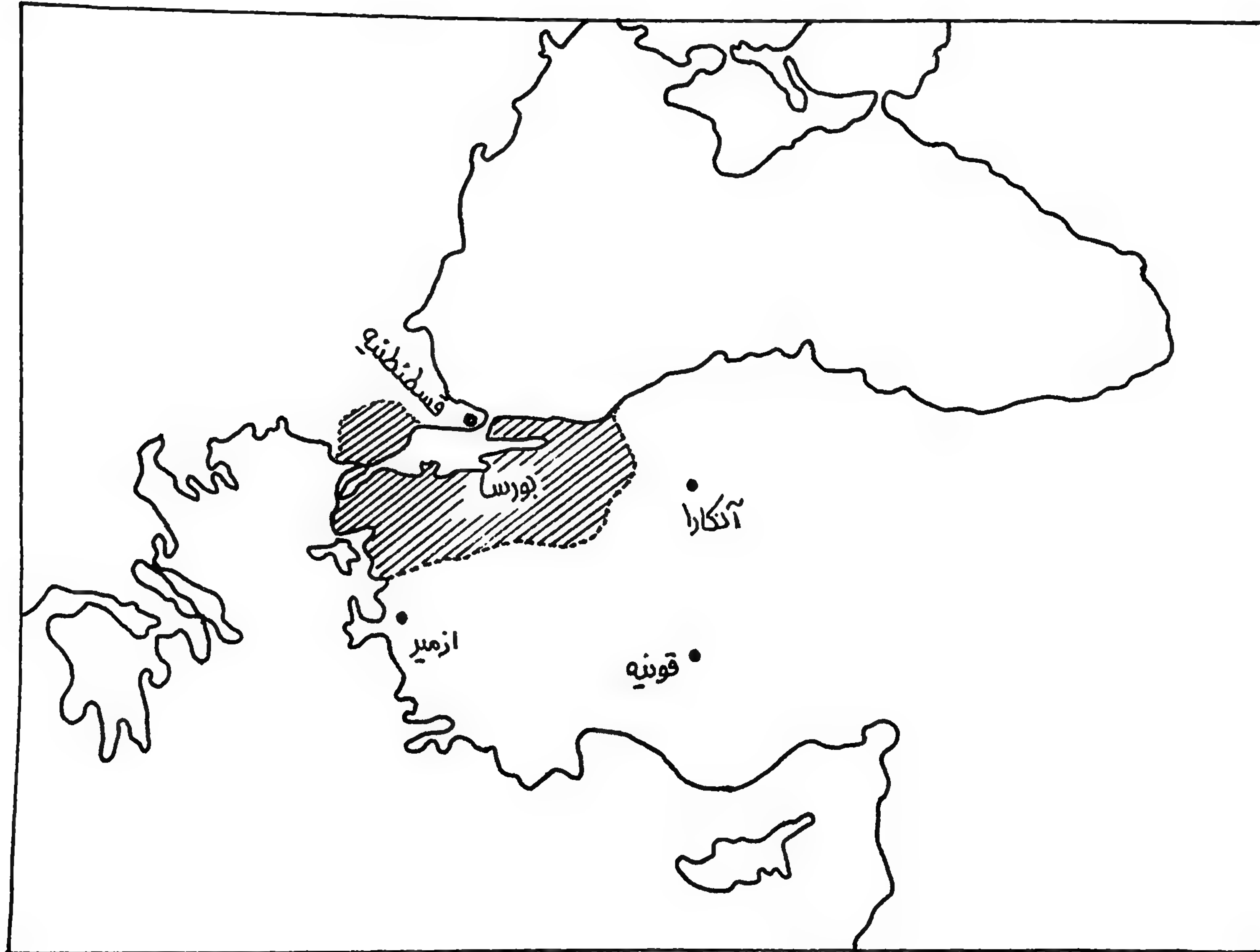


آناتولی در زمان جنگ های صلیبی
عقب نشینی سلاجقه روم در جنگ های صلیبی و برآمدن دولت ارمنستان در کیلیکیا

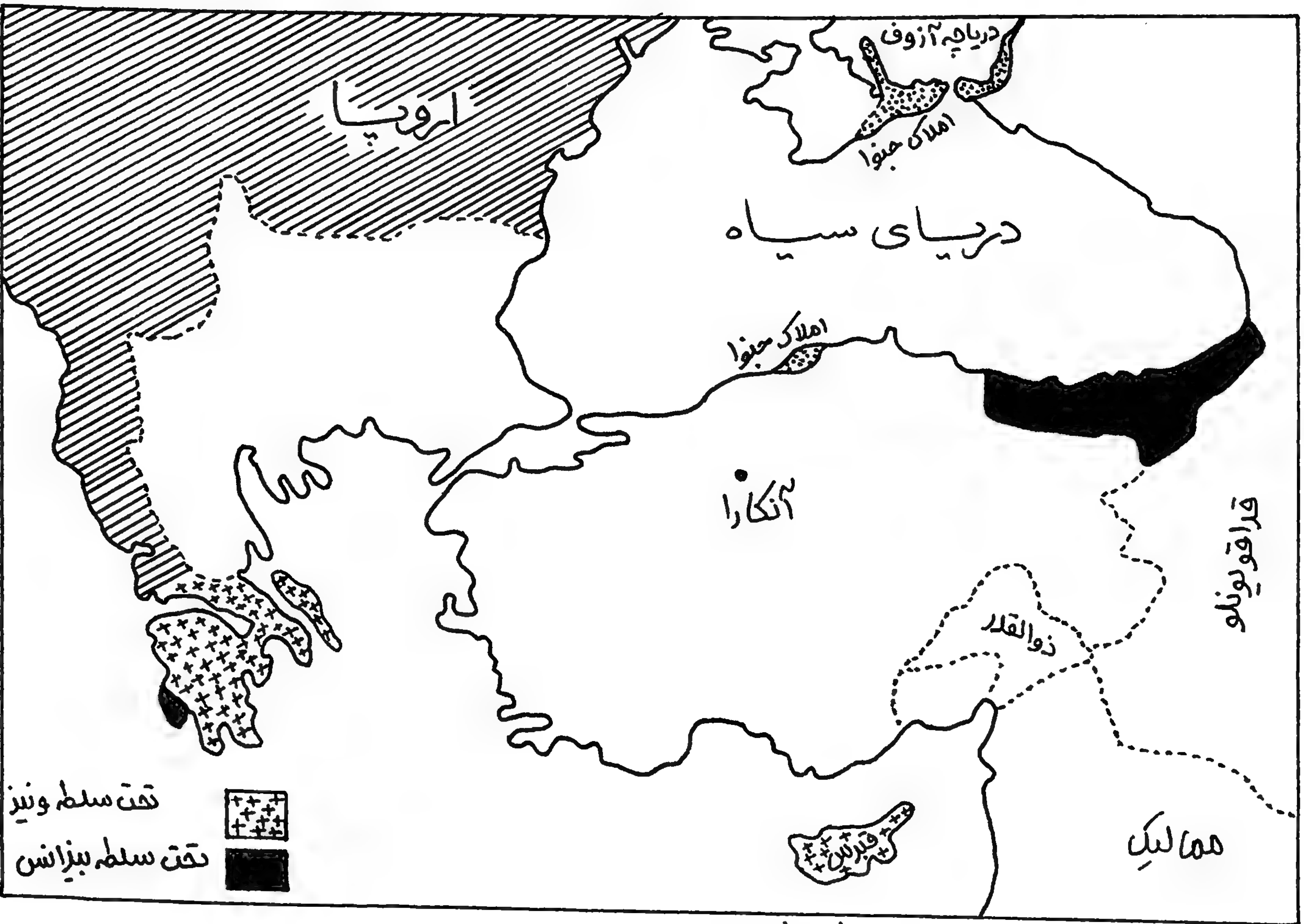
امیرنشین های سلجوقی پیش از دولت عثمانی



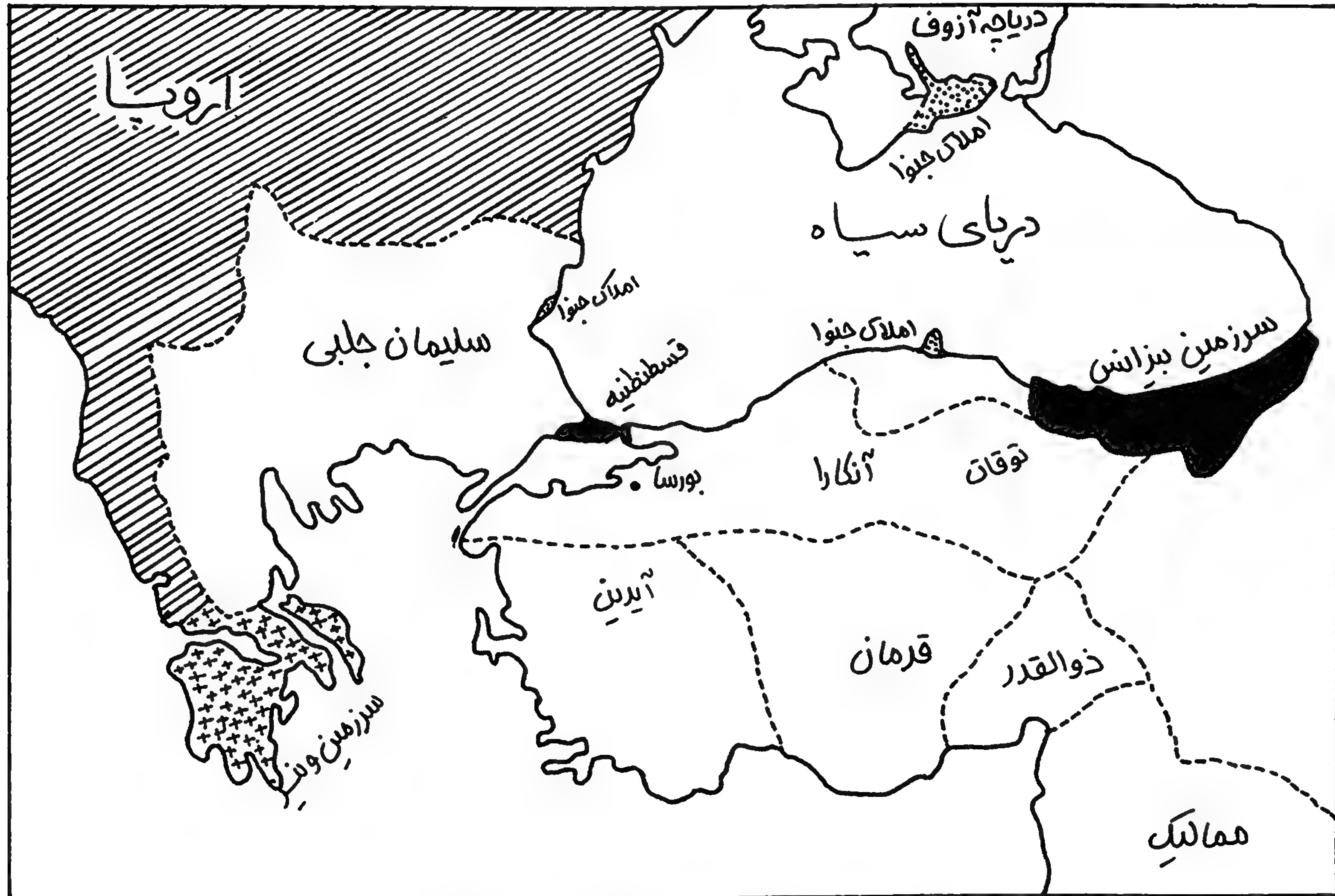
مناطقی که دولت عثمانی در آن تشکل گرفت



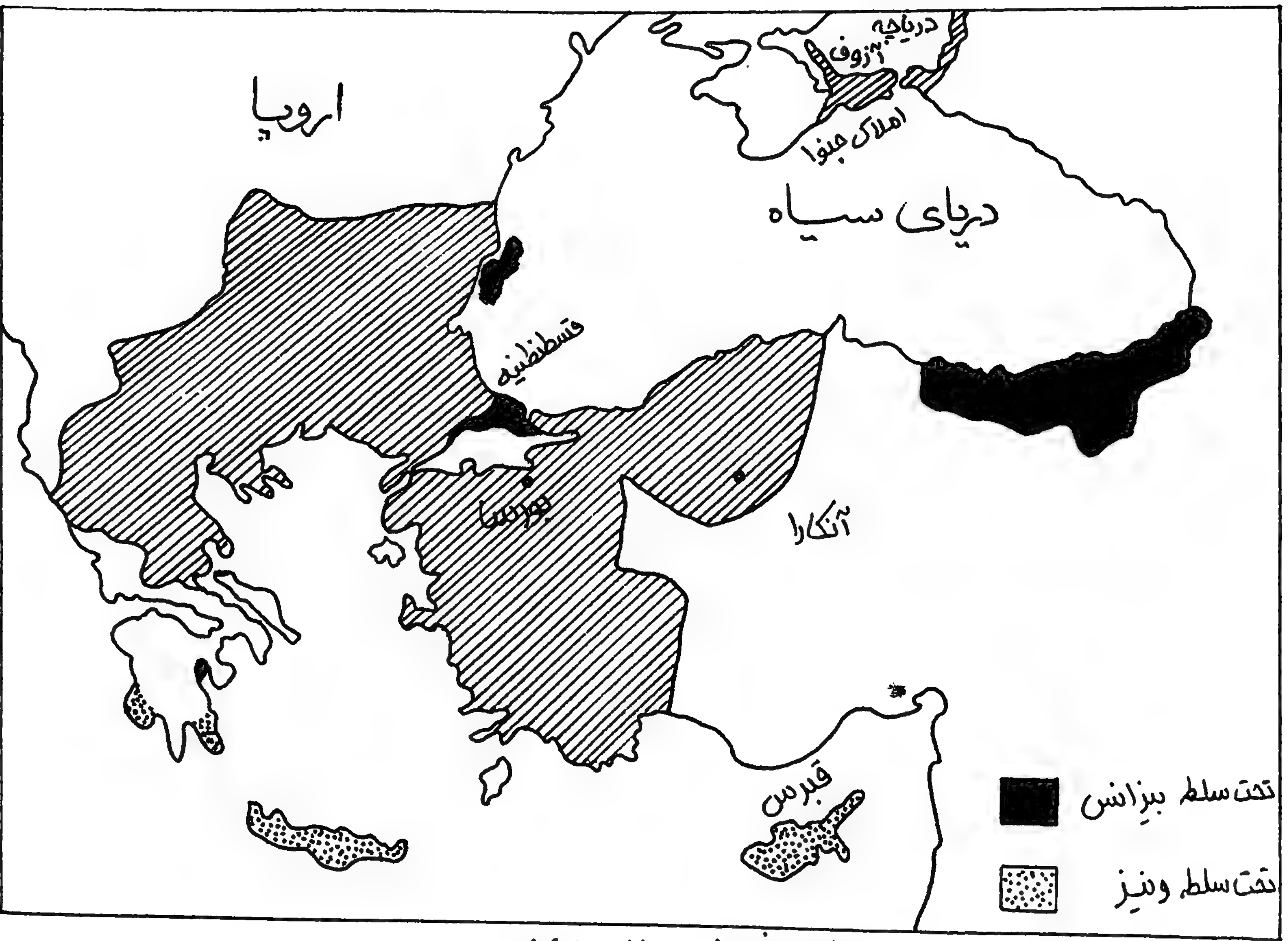
دولت عثمانی سال ۷۶۱



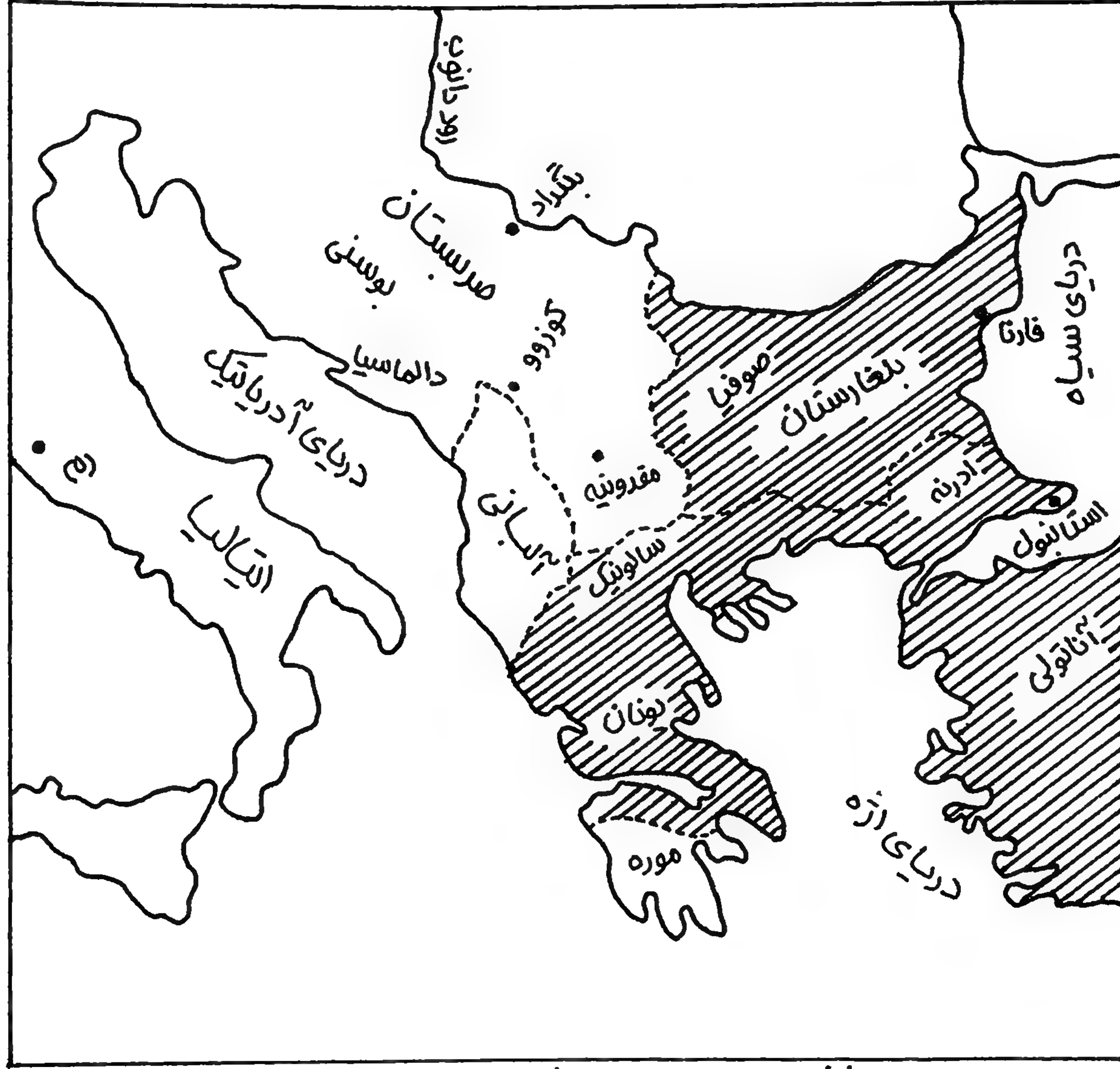
دولت عثمانی - سال ۸۰۴



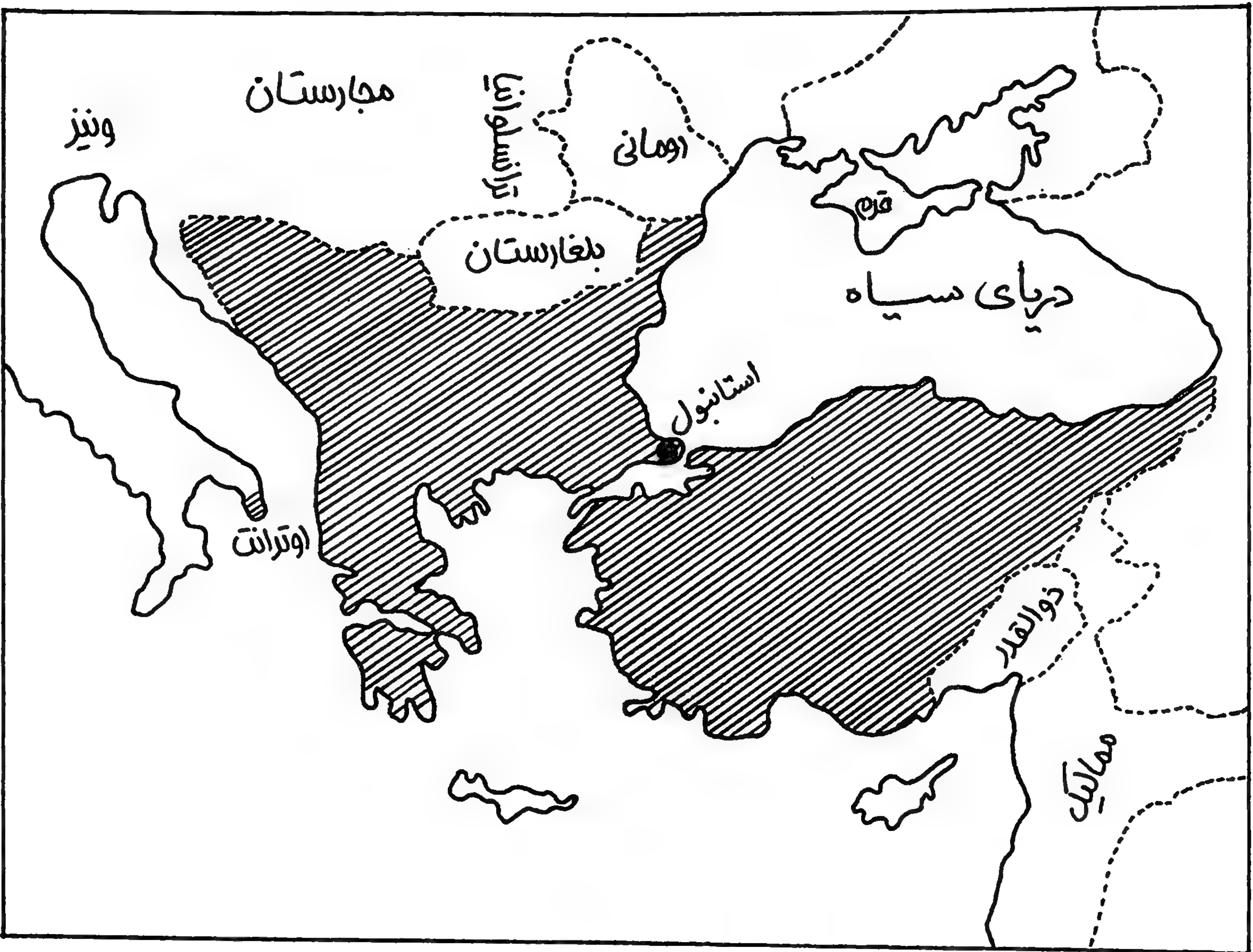
دولت عثمانی - سال ۸۰۵ بعد از شکست از تیمور



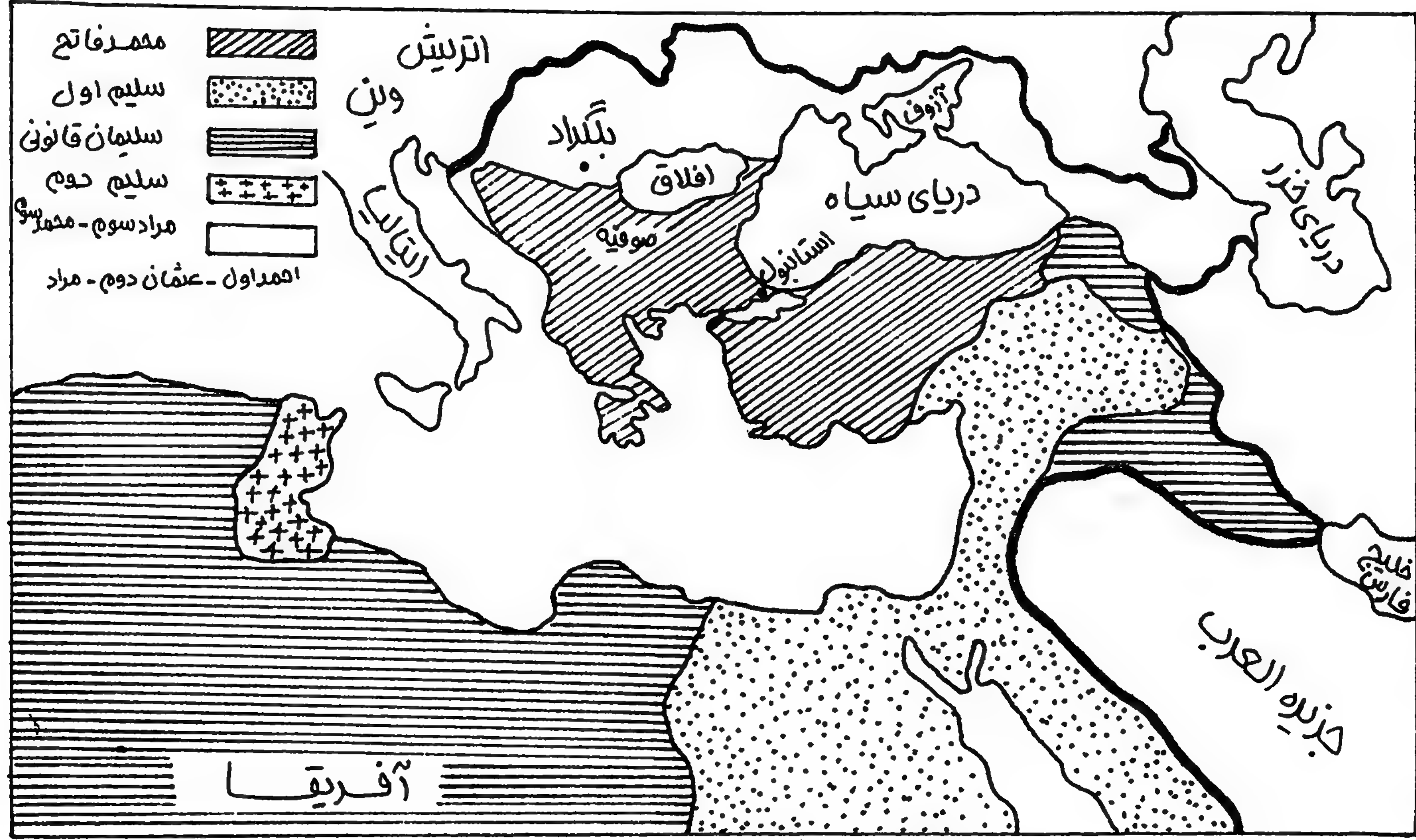
دولت عثمانی - سال ۸۴۸



بخش اروپایی دولت عثمانی - سال ۸۵۵



دولت عثمانی سال ۸۸۶



فتوحات عثمانی

نام اشخاص و مکان‌ها

گروه تاریخ (۳)

دولت عثمانی یکی از پایدارترین دولت های مسلمان است که بیش از شش قرن، در صحنه‌ی سیاست اسلامی، در جهت ایجاد اتحاد داخلی میان سرزمینهای اسلامی و دفاع از آنها در برابر دولت های اروپایی، ایفای نقش کرد. اهمیت این دولت در جهان اسلام، به ویژه در تاریخ دوره اخیر اسلامی، بر هیچ کس پوشیده نیست. وسعت جغرافیایی، نیروی نظامی گسترده، فتوحات بزرگ، آثار تاریخی جاوید، همراه با عمری دراز که کمتر سابقه ای در تاریخ دولت های اسلامی و حتی غیر اسلامی دارد، عظمتی به آن بخشیده است که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند. به موازات آن، کینه اروپاییان نسبت به این دولت مسلمان، که به مناسبات میان آنان در قرن شانزدهم میلادی به بعد باز می گردد، بر همگان روشن است، کینه ای که سبب شد تا اروپای متحد، طی قرن نوزدهم و بیستم میلادی، به توطئه‌گری و مبارزه با دولت عثمانی پرداخته و با استفاده از عناصر داخلی، شورشهای قومی و جنبشهای به اصطلاح اصلاح طلبانه، به طور کامل آن دولت را قلع و قمع نماید. این کتاب شرحی است از چگونگی شکل گیری این دولت تا انحلال و زوال آن.


ISBN 964778817-7

قیمت : ۱۵۰۰ تومان